

انتشارات دانشگاه تهران

۱۶۳۸

چاپ سوم

پندار نیک   گفتار نیک   کردار نیک

یَشت‌ها

۲

گزارش

پورداود

به کوشش

دکتر بهرام فره‌وشی

استاد دانشگاه تهران

پندار نیک ٭ گفتار نیک کردار نیک

ادبیات مزدیسنا

یشتها

(جلد دوم)

قسمتی از کتاب مقدس

اوستا

تفسیر و تألیف

پور داود

از سلسلهٔ انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی

و

انجمن ایران لیگ بمبئی

از نفقهٔ پشوتن مارکر

قیمت بی متن اوستا ۳۷ قران با متن اوستا ۸۰ قران

قیمت هر دو جلد باهم بی متن اوستا در جلد دوم ۷۲ قران ٭

و با متن اوستا در جلد دوم ۷۵ قران



THE LATE SETH COWASJI DINSHAW, C.I.E.

انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی و انجمن ایران لیگ (League)

بیست مقالهٔ قزوینی جلد اول کتابی است مشتمل بر مقالات ادبی و تاریخی میرزا محمد خان قزوینی ابن عبدالوهاب

بیست مقالهٔ قزوینی جلد دوم در کار فراهم شدن است

پیک مزدیسنان رسالهٔ ایست راجع بتعلیمات مزدیسنا بقلم دینشاه جی‌جی باهای ایرانی (سلیسیتر)

اخلاق ایران باستان تألیف دینشاه جی‌جی با های ایرانی (سلیسیتر)

تألیفات پور داود:

ایرانشاه	تاریخچهٔ مهاجرت زرتشتیان بهند با ۵۷ تصویر
خرمشاه	نطقهائی است راجع بآئین و تاریخ و لغت ایران قدیم
گاتها	سرودهای مقدس پیغمبر ایران حضرت زرتشت انوشه روان با متن اوستائی و باترجمهٔ انگلیسی دینشاه جی‌جی باهای ایرانی (سلیسیتر)
گاتها (بغلی)	بدون مقالات و توضیحات و متن اوستائی و ترجمهٔ انگلیسی
سوشیانس	رسالهٔ ایست در خصوص سوشیانس = سوشیانت، موعود زرتشتی
پوراندخت نامه	دیوان اشعار باترجمهٔ انگلیسی دینشاه جی‌جی باهای ایرانی (سلیسیتر)
یشتها	جلد اول (قسمتی از کتاب آسمانی اوستا) تفسیر با متن اوستائی
یشتها	جلد دوم
خورده اوستا	(جزوی از نامهٔ مینوی اوستا) در کار فراهم شدن است

محل فروش:

در هند:

Iranian Zoroastrian Anjuman,
Shapur House,
Cawasji Patel Street,
Fort, Bombay.

The Iran League,
Kamer Building,
Cawasji Patel Street,
Fort, Bombay.

در ایران: کتابخانهٔ طهران خیابان لاله زار طهران
کتابخانهٔ کاوه خیابان ناصریه طهران

در اروپا: برلن ایرانشهر
Iranschähr,
Berlin Friedenau Handjerystr. 50/51.

Printed by Hosang T. Anklesaria at the Fort Printing Press, 1, Parsi Bazaar Street, Fort, Bombay, and Published by Rustom Khodadad Kuchebiogi, Jt. Hon. Secy., The Iranian Zoroastrian Anjuman, at Shapur House, Cawasji Patel Street, and Kaikhosro Ardeshir Fitter, Secy., The Iran League, at Kamer Building, Cawasji Patel Street, Fort, Bombay—India.

Presented to Prof. T. Rezvi, M.A.,
from: The Iran League, Bombay
6.11.1933 — K. A. Fitter

Dedicated

TO

THE SACRED AND REVERED MEMORY

OF

SETH COWASJI DINSHAW, C.I.E.

OF ADEN.

مکتوب[۱]

دوست عزیز معظّم محترم   مرقومهٔ شریفه چند روز قبل زیارت گردید . . . . در خصوص ترجمهٔ یشتها عقیدهٔ این ضعیف را خواسته بودید، بلی این کتاب یکی دو ماه قبل برای بنده رسید و بنده با کمال لذّت یکدور آنرا مطالعه کردم و خواستم همان وقت مکتوبی خدمت سرکار در این خصوص عرض کنم و سرکار را باین خدمت بسیار مهم بادبیات فارسی یعنی ترجمهٔ (اوستا) بفارسی سلیس معمولی عوام فهم خواص پسند که شاید این اوّلین مرتبه باشد بعد از اسلام که چنین کاری انجام داده شده است تهنیت بگویم، ولی حقیقتش اینست که بقول سعدی خجل شد چو پهنای دریا بدید خودم را و معلومات ناقصهٔ خودم را در جنب این کتاب عظیم القدر جلیل الشان

نامهٔ ایست از پاریس که استاد بزرگوار حضرت میرزا محمد خان قزوینی از برای بنده به برلین فرستاده بودند

عقیدهٔ ایشان را در خصوص جلد اول یشتها از این رو خواستار شده بودم تا آن را بکار بسته در جلد دوم یشتها خطاهای پیش خود را اصلاح کنم و تفسیر مجلدات دیگر اوستا را بطرزی خوشتر بمطالعهٔ هموطنان رسانم پس از چندی از دانشمند پارسی حضرت دینشاه جی جی باهای ایرانی از بمبئی کاغذی بآقای میرزا محمد خان قزوینی رسیده انتقادی راجع بجلد اول یشتها درخواست نمودند تا آن را در جلد دوم درج کرده، یادگاری از دانشمند بزرگ معاصر در تفسیر نامهٔ آسمانی ایرانیان که از آثار عهد فرخندهٔ پهلوی است بجای ماند وضمناً مایهٔ شادمانیٔ مفسّر آن باشد استاد بزرگوار از برای اینکه دیگر باره بمطالعهٔ یشتها وقت گرانبهای خویش صرف نکنند مکتوب سابق خود را از بنده باز خواسته بهند فرستادند

اینک که این مکتوب بامر دوست دانشمندم آقای دینشاه ایرانی در سر این کتاب جای داده شده و نمونهٔ آن از برای تصحیح از چاپخانهٔ بمبئی راه دور پیموده در برلین دوباره بنظر بنده رسیده برخود واجب دانستم که از تاب سپاسگزاری خوشی دوستان دانشمند خود را که نوشتهٔ ناچیز بنده را بدیدهٔ مهربانی نگریسته و مایهٔ شادمانی بنده شده اند از درگاه اهورامزدا دادار مهربان پژوهش کنم

پور داود
لن ۱۰ بهمن ۱۳۰۹

کبیرالحجم ۶۲۸ صفحهٔ کوچك دیدم و مداخلهٔ خودم را در این موضوع که مطلقاً بنده از آن بی اطلاعم و سرکار تقریباً تمام عمر خود را در آن صرف کرده اید بکلّی بی محلّ دانستم، سرکار خوب میدانید که اطلاعات ضعیف بنده از حدود لفظیّات و بعضی معلومات مختصر تاریخی ولی تاریخ بعد از اسلام تجاوز نمیکند، در صورتیکه این کتاب نفیس مهم از ابتدا تا انتهای آن راجع بیك عصری است که اقلاً یکی دو هزار سال قبل از اسلام است و بنابرین بقدر سر سوزنی دایرهٔ تنگ اطلاعات من بآن تماسّ نمیکند، ولی معذلك کلّه برای امتثال فرمایش عالی بذکر چند فقره از ملاحظات خودم که عمده راجع بانشا و عبارات کتاب است نه باصل موضوع و مندرجات آن اقتصار نمودم تا بدانید که خواندن این کتاب در وهلهٔ اول برای یك ایرانی معمولی یعنی برای کسی که هیچ تخصّصی در این موضوع ندارد مثل بنده چه قبیل اثراتی دارد

اولین فکری که از یکدور مطالعه این کتاب عارض انسان میشود اینست که خوش بختانه ازین ببعد عموم ایرانیان میتوانند مستقیماً بدون استعانت از کتب مستشرقین اروپائی کتابی را که قرنهای بی شمار تا ظهور اسلام در سر تا سر ایران یگانه کتاب آسمانی آبا و اجداد همین ایرانیان حالیه بشمار میرفت، و علاوه بر این ـ با توریة و انجیل و مهابهاراتا ـ یکی از قدیمترین کتب مدوّنه نوع بشر است (در مقابل کتب منقوره بر احجار الواح و نحو ذلك) که از زمنه بسیار قدیم بیادگار باقی مانده و بدست مردم امروزی رسیده است، یعنی کتاب اوستا را امروزه بهمین زبان فارسی معمولی حالیه مطالعه کنند و از اوضاع ورسوم و اخلاق و مواعظ و حکم و دستور العملهای زندگی و فلسفهٔ عالی و معتقدات دینی و روایات تاریخی و قصص اساطیری نیاکان قدیم خود و برادران زردشتی حالیهٔ خود کما هوحقّه اطلاع بهمرسانند و در نتیجه این قوم نجیب یادگار عنصر خالص ایرانی را بهتر بشناسند،

و شاید نیز یکی از نتایج حسنهٔ این شناسائی این باشد که این دو خاندان یك عایلهٔ بزرگ آریائی (یعنی ایرانیان مسلمان و پارسیان زردشتي) که

قرنهای طویل در مقابل طوفانهای عظیم تاریخی مقاومت ورزیده و خصایص ممیّزهٔ نژاد خود را از دست نداده اند و در ضمن اقوام دیگر مستهلك نشده اند ازین ببعد بواسطهٔ شناسائی کاملتر از حال یکدیگر بیشتر از سابق بیکدیگر نزدیك گردیده بقوّت اتحاد بیش از پیش درحفظ ملّیت خود پایدار باشند٬

از خصایص انشاء سرکار در این ترجمه و در سایر مسطورات خودتان در این سنوات اخیره ایجاز انشاء است یعنی خلّو از حشو و زواید و مکّررات و عطف مترادفات وسجعهای خنك زور کی و ایراد اشعار وامثال بعنف گنجانیده با سریشم چسبانیده است٬ انشاء سرکار حدّ وسط است بین اطناب مملّ و ایجاز مخلّ ولی متمایل بایجاز است از جنس انشاء تاریخ گزیده و تذکرة الاولیاء شیخ عطار٬ نه متمایل باطناب از جنس انشاء تاریخ بیهقی در فارسی یا مؤلفات جاحظ در عربی٬ گرچه هردو طریقهٔ مذکوره (یعنی ایجاز غیر مخلّ و اطناب غیر مملّ) مستحسن و مقبول ورایج است ولی سلیقهٔ نویسندگان در این باب مختلف است٬ کلّ یعمل علی شاکلته٬

دیگر از صفات بارزهٔ انشاء سرکار طبیعی بودن و بی تکلّفی است که خاص و عام آنرا می فهمند و تمایلی بطرف یکی از انشاهای خصوصی تا اندازهٔ مصنوعی در آن مشهود نیست: نه تمایلی بوضع چیزنویسی فرنگی مآبان تازه و ولوع باستعمال عین کلمات اروپائیان و تقلید از طرز تعبیرات و اسالیب تألیف کلام ایشان٬ و نه تمایلی بفارسی خالص و اخراج عنصر عربی که شیوهٔ مصنوعی دستهٔ از وطن پرستان کم اطلاع از اوضاع فقه اللّغهٔ دنیاست٬ و نه تمایلی بانشاء فاضلانهٔ عالمانهٔ متعربین که کلمات و اصطلاحات عربی در آن غالب باشد٬ باری انشاء سرکار حدّوسط بین این افراطیات و مطابق ذوق سلیم و نزدیك بفهم جمهور ناس است٬ گرچه برای آنکه بکلّی حاقّ مطلب را گفته باشم باز در جزو بیست و نهم آثار تمایل بفارسی تا اندازهٔ بسیار قلیلی از آن لایح است برای کسی که مکرر آنرا بخواند ولی فقط تا اندازهٔ که اسباب ملاحت انشا شده است نه تا حدّی که آثار تکلّف و ساختگی بر آن ظاهر گردد

یکی از کارهای بسیار خوبی که در این کتاب کرده اید اینست که همه جا در تضاعیف کتاب اعلام را هم بحروف فارسی نوشته اید و هم بحروف لاتینی که باینطریق تلفظ صحیح آنها را هر خوانندهٔ که اقلاً حروف فرنگی را بشناسد اگرچه زبان دان نباشد (و اکنون اغلب مردم از همین قبیل اند) میتواند مسبوق شود، و الاّ اگر بحروف فارسی تنها اقتصار میکردید تلفظ صحیح اغلب اعلام مبهم میماند وخطّ حالیهٔ ما از عهدهٔ آن فروق و تفاوتات دقیقهٔ اصوات اوستائی بهیچوجه من الوجوه بیرون نمیآمد

حواشی و توضیحاتی که بر این کتاب افزوده اید فوق العاده مفید است و گمان میکنم بلکه یقین دارم فهم ترجمهٔ خشك و خالی اصل کتاب اوستا بدون این حواشی و توضیحات و تفسیرات و مقدمات مفصلهٔ مشروحه بواسطهٔ بعد عهد اصل متن و خفاء و دقّت اشارات آن برای جمهور ایرانیان حالیه تقریباً از محالات میبود و بکلّی اصل مقصد بی نتیجه و عقیم میماند، مخصوصاً مقدمات مبسوطهٔ که در ابتدای اغلب یشتها افزوده اید فوق آنچه بتصوّر آید مفید و ممتّع و دلکش و برای فهم اصل متن بکلّی ضروری ولابدّ منه است مثلاً فصل راجع بمهر شاهکاری است از نظم و ترتیب و وضوح مطلب و کثرت فوائد تاریخی، و همچنین است کما بیش حال سایر فصول

افسوس که در مسئله سجاوندی[1] در این کتاب اندکی اهمال ورزیده شده است، مثلاً جمل و کلمات مستقلّه از دیگر بواسطهٔ نقطهٔ یا ویرگولی یا خطّ افقی یا قدری فاصله از یکدیگر تمایز داده نشده است و باین جهت بسیاری از اوقات مطالب در یکدیگر داخل شده برای خواننده اشکالات فراهم میآورد و فهم عبارت را تا اندازهٔ در وهلهٔ اول قبل از مراجعهٔ ثانوی و ثالث تاریك کرده است، مثلاً در ص ۶۲۰ مرقوم فرموده اید:— «مرتَ مرد انسان مردنی درگذشتنی» خواننده در وهلهٔ اولی خواهد خواند:—

1 Punctuations.

«مرد انسان مردنی درگذشتنی» بتتابع اضافات و با خود خواهد گفت . مردِ انسان یعنی چه؟ ولی بعد از اندکی مراجعه و فکر مقصود سرکار را در خواهد یافت که اینست:— «مرد، انسان، مردنی، در گذشتنی» یعنی این کلمات اربعهٔ متقاربة المعنی عطف بیکدیگر اند و در عین اینکه هرکدام از آنها تفسیر مستقلّی است برای کلمهٔ «مَرت» از اجتماع آنها معاً و روی هم رفته اصل حاق معنی «مرت» بهتر دستگیر خواننده میشود، در فرهنگ آخر کتاب همه جا از مراعات این نکتهٔ جزئی غفلت ورزیده شده است، در فرهنگهای متقدمین که آنوقت نقطه و ویرگول و نحوذلك رسم نبوده در اینگونه موارد همیشه و بلا استثنا یك واو عاطفهٔ می افزوده اند که درست آن واو عاطفه کار ویرگول امروزی را انجام میداده است و میگفته اند مثلاً:— «مَرت مرد و انسان و مردني و در گذشتنی» و باینطریق مطلب بکلّی روشن میشده است،

دیگر بسیار حیف که یك فهرست اعلام الرّجال و الاماکن بکتاب الحاق نفرموده اید تا فایدهٔ آن اتمّ باشد و شاید در آخر جلد دوّم بتوانید فهرست عامّی ازین قبیل که شامل هر دو جلد باشد بیفزائید که فوق العاده مفید خواهد بود[1]

فرهنگی که در آخر این ترجمه افزوده اید از کارهای بسیار مفید و یك دسته از لغات فارسي امروزه ریشهٔ آنها باینطریق بدست می آید بخصوص که هم فرهنگ است و هم فهرست زیرا که بیان کلمات را بصفحاتی که در آنجابتفصیل صحبت از آن کلمات شده است حواله داده اید ایکاش در خصوص اعلام نیز همین شیوهٔ مرضیّه را اختیار نموده بودید،

مطلب بسیار صحیحی فرموده اید در صفحهٔ ٦ ـ ٧ در خصوص کتب مستشرقین که عموماً آن کتب برای استفادهٔ جمهور ناس نیست بلکه برای یك

---

[1] آقای پور داود متّعنا الله بطول بقائه در مکتوبی که بعدها براقم سطور مرقوم فرموده اند نوشته اند که خودشان نیز این خیال را کرده بودند و قصد دارند که در آخر جلد دوم عین این کار را انجام دهند یعنی فهرست عامی از اعلام رجال و اماکن که شامل هر دو جلد باشد بدانجا الحاق نمایند،

دسته از متخصّصین است، و باید بر این اضافه کرد که مخصوصاً کتب مستشرقین آلمان که کتب ایشان از بس حاوی اشارات و رموز و اختصارات است که فی‌الواقع برای خود متخصّصین هم استفادهٔ از آنها همیشه آسان نیست، کتاب «اساس اشتقاق فارسی جدید»[1] تألیف پول هورن نمونهٔ ازین قبیل کتب است، پس از تفسیر هر لغتی عدّهٔ کثیری از این رموز و اختصارات مانند L W و A M و K Z و نحو ذلك ایراد نموده است که بعضی از آنها را میتوان از پیش و پس عبارات و از سایر قرائن حدس زد ولی بعضی دیگر را بهیچ رمل و اسطرلابی مطلقاً و اصلا نمیتوان دانست مقصود از آنها چیست و اشاره بچه چیزهاست، و در اول یا آخر کتاب نیز بهیچوجه جدولی برای تفسیر این اختصارات بدست نداده است بلکه فهم آنها را بذکاوت قرّاء باز گذاشته است مانند فهم الغاز و معمیات که تعمّداً بقصد تشحیذ اذهان (یا شاید در مورد ما نحن فیه و امثاله تا اندازهٔ برای اظهار فضل و سر و صورت عالمانه دادن بمطالب مبتذل) راه حلّ آنها را از عموم ناس مستور میدارند، اوقاتی که من در برلین بودم از یکی دو نفر از آلمانیان فاضل که با من آشنا بودند حلّ بعضی ازین رموز و اشارات کتاب مذکور را که بدانها جدّاً محتاج بودم خواستار شدم، ایشان پس از تأمل و مراجعهٔ زیاد در منزل خود شان بالأخره نتوانستند مقصود مؤلف را حدس بزنند و اشکالات من همانطور لاینحل ماند،

انتقادی که از طبری در مقدّمهٔ کتاب ص ز-ح فرموده اید و مسطورات او را «موهومات شرم انگیز و آلوده بتعصب» فرض کرده اید اگر اذن بدهید عرض میکنم که تا اندازهٔ بی اساس است زیرا که طبری این مطالب را و جمیع مطالب تاریخ کبیر و تفسیر کبیر خود را بطرز روایت سماعی که در صدر اسلام تا قرن چهارم و پنجم مابین علمای مسلمین

---

[1] Grundriss der Neupersischen Etymologie von Paul Horn. Strassburg. 1893.

معمول بوده است از روات مختلفه تلقّي نموده است و یك کلمه بلکه یك حرف در آن روایات منقولهٔ مسموعه از خودش تصرّفي یا جرح و تعدیلی یا زیاده و نقصانی نکرده است, و چون بابن عباس و قتاده و عکرمه و وهب بن منبه و اعمش و شعبي و مدایني و سایر روات و محدّثین معروف آن عصر معتقد بوده است و حسن ظن بلیغ در حق آنها داشته است (مانند اعتقاد عموم عیسویان و عموم یهود و عموم هنود و غیرهم برؤسای روحاني خود، نه بیشتر و نه کمتر) هر روایتی را که از آنها بلا واسطه یا مع الوسایط تلقّي مي نموده آنرا عیناً بي کم و زیاد و مهما امکن با همان الفاظ و کلمات و حرکات و سکنات مانند «گراموفون» برای مستمعین اعاده می نموده و املا می کرده و ایشان می نوشته اند، حالا اگر سرکار توقع دارید که در مورد شت و خشور زرتشت بخصوصه او میبایستي طریقهٔ روایت معنعن ادای عین مسموعات و مرویات خود را بکنار گذاشته برود از چپ و راست جویای صحت وسقم این روایت بخصوص که موضوع آن شت وخشور زرتشت بوده است بشود و از موبدان و دانایان زردشتی استفسار کند که آیا این روایت هشام بن محمد کلبي [راوی اصل روایات زردشت اوست چنانکه در اصل طبری عربی هست که بنده رجوع کردم — و هشام بن محمد کلبی چنانکه معلوم است از اشهر مشاهیر روات قرن دوم بوده است] در خصوص شت وخشور زرتشت راست است و مطابق با تواریخ ومنقولات زردشتیان است یادروغ و موهوم است و تاکجای آن راست است و تاکجای آن موهوم، اگر فی الواقع سرکار این توقع را از طبری دارید باید عرض کنم که از اوضاع و مجاری امور آن عصر و طریقه روایت و شدّت ورع و تقواي روات و محدّثین مشاهیر که عین یك مطلب راگاه تا ده مرتبه تکرار میکنند بواسطهٔ اینکه گاهی یك کله باهم در نتیجهٔ اختلاف دو راوی اختلاف دارند تصوّری کما هو حقّه نباید داشته باشید و الا ابداً چنین توقعی که بکلی خلاف عادات و رسوم و اوضاع آن عصر بوده است و وقوعش تقریباً از محالات است از طبری نمیداشتید،

اما میر خواند صاحب روضة الصّفا و فضل الله قزوینی صاحب تاریخ معجم وامثال این مولفین متأخر که ابداً اسمشان را هم نباید برد زیرا که این اشخاص غالباً تهیدست و قلیل البضاعة ازعلم و فضل بوده اند و هرچه بزرگان علما مثل طبری و مسعودی و ابن الاثیر و غیرهم مسطور داشته اند ایشان آنهارا عیناً بفارسی ترجمه کرده اند دیگر توقع اجتهاد ازطرف ایشان در صحت و سقم اینگونه اخبار راجع بملل قدیمه که بهیچگونه وسائل مقایسه وتحقیق وانتقاد درخصوص آنها برای ایشان موجودنبوده است في‌الواقع توقع بسیار بعید از اوضاع وآداب آن عصراست.

[در اینجا جدولی ازبعضي اغلاط مطبعی جمع کرده بودم که چون آقای پور داود مدّظله در مکتوبی که بعدها براقم سطور مرقوم فرموده اند نوشته اند که آنها را در اول جلد دوم در ضمن جدول غلطنامه درج خواهند کرد دیگر آنهارا اینجا تکرار نکردم]،

محمد بن عبد الوهاب قزوینی

غرّهٔ فروردین ۱۳۰۸ پاریس،

غلطنامه[1]

صفحه	سطر	خطا	صواب
۲۸	پاورقی شمارهٔ ۳	Schriefiten	Schriften
۲۸	پاورقی شمارهٔ ٤	Sprachvorschung	Sprachforschung
۳۲	۱۸	اشمش	اسمش
۳۸	۱	اهنو ویثریه	اهونَ وئیریه
۳۹	۱	اهنوئیریه	اهونَ وئیریه
٤۰	۱۲	ارجاسب را	ارجاسب
٦۱	پاورقی سطر ۲۵	واقع همان	در واقع همان
٦۲	پاورقی سطر ۱۳	پُریا پور در مقابل	پُسر یا پور در مقابل
۷۵	۱	زرهٔ پست	زرهٔ پشت
۸٦	پاورقی سطر ۷	بیشکوی	بیشکوئی
۸۹	پاورقی شمارهٔ ۵	[illegible]	[illegible]
۱۳۲	پاورقی سطر ۱	چنین مقصود	چنین مقصود باشد
۱۳۷	۱٤	اندرای خوب	اندروای خوب .
۱۳۷	۱۷	Upaor	Uparo
۱۳۹	۳ و ٤	[illegible]	[illegible]
۱٤۲	٤ و ٥	واشتر بجهان او آورد وخر براسب او افکند تا اشتر آمد[2]	و استر بجهان او آورد و خر براسب او افکند تا استر آمد
۱٥۲	سطر ۱ ازفقرهٔ ٤۰	بیاه ده	بیا ده

۱ راجع بغلطنامهٔ جلد اول ص ٤۰٤ ملاحظه شود

۲ در تاریخ بلعمی چاپ کانپور ص ۳۹ نیز چنین مندرج است اما باید سهو کاتب یاغلط مطبعی باشد زیرا از افکندن خر بر اسب استر آید نه اُشتر

صفحه	سطر	خطا	صواب
۱۵٤	سطر ۱ ازفقرهٔ ٤٦	دلیر ترین نام من است	دلیر نام من است دلیر ترین نام من است
۱۵۸	۱۱	مزده آفریده	مزدا آفریده
۱۵۹	۸	دّیان	دّیانو
۱۷۲	۲	سرگسته	سرگشته
۱۹۹	پاورقی سطر ۱۳	بجائی منگ	بجای منگ
۲۲۵	۲۱	وکی و یارش وکی بیارش	وکی و یارش و یاکی بیارش
۲۵۷	۱۱	ایزد دواسپ	ایزد درو اسپ
۲۷۵	۱	باز با او	باز از او
۲۷۷	۹	پس از اندک	پس از اندی
۲۸۰	۸	بمعنی آتش گرفته اند	بمعنی آتش گرفته اند
۲۹۱	۱۹	ممالکت	مملکت
۲۹۲	۵	ممالکت	ممالک
۲۹۸	۸ و ۹	فصل ۱۰ بندهش	فصل ۲۰ بندهش
۳۰۷	۸	این کوههای ستوده	این کوهها ستوده
۳۰۷	پاورقی سطر ٦	Harn	Horn
۳۱۱	۳	خره زاد خرو	خره زاد خسرو
۳۲٦	پاورقی سطر ۱۷	مندرجات است	مندرج است
۳۲۹	پاورقی سطر ۱٦	توضیحات شمارهٔ ۳ ص بعد	توضیحات شمارهٔ ٤ ص بعد
۳۳۱	پاورقی سطر ۱٤	یک طبقهٔ دیگر که پیشتر [illegible] pistra باشد (پیشه ور) و در پهلوی و پازند هتخشان	یک طبقهٔ دیگر (پیشتر [illegible] pištra = پیشور) که هوئیتی [illegible] hūiti باشد و در پهلوی و پازند هتخشان

صفحه	سطر	خطا	صواب
٣٣٢	پاورقی سطر ١٠	Kerot	Kereti
٣٣٦	فقرهٔ ٣١ سطر ٢	مردمان' پربها	مردمان, جاودان, پربها
٣٣٩	فقرهٔ ٤٨ سطر ٢	بکره	بکسره
٣٤٢	فقرهٔ ٥٩ سطر ٢	که با قوم	که با قوام
٣٥٠	فقرهٔ ٩٤	فنا نا پزیر	فنا نا پذیر
٣٦٢	لغت ٩	١٨٠ '٧٢	١٧٠, ٧٢
٣٦٧	لغت ١١	٢٨٢	١٨٢

فهرست مندرجات

فهرست مندرجات

کتابهائي که استفاده شده است

او برای تألیف این جلد نیز برخی از کتبی که فهرست آنها درجلد اول مندرج است استفاده شده اما بملاحظه اختصار سلسلهٔ شمارهٔ آن کتب را در این فهرست نگاهداشته ایم وفقط اسامي کتابهائی در این جا نگاشته میشود که در جلد اول مورد استفاده نبوده است از برای فهرست کامل رجوع شود بجلداول صفحه ۱۳–۲۰

۱۳۷ ابن خلکان چاپ طهران سنهٔ ۱۲۸۴

۱۳۸ Aischylos: Die Perser, übersetzt von Lion Feuchtwanger; München 1917.

۱۳۹ امین احمد رازي: هفت اقلیم، جزو اول چاپ کلکته ۱۹۱۸ میلادي

۱۴۰ Bartholomae, Christian: Zum Altiranischen Wörterbuch Nacharbeiten und Vorarbeiten; Strassburg 1906.

۱۴۱ Baunack, Johannes und Baunack, Theodor: Studien auf dem Gebiete des Griechischen und der Arischen Sprachen, erster Band, Zweiter Teil; Leipzig 1888.

۱۴۲ Benjamin, S. G. W.: Persia; London 1889.

۱۴۳ Bouvat, L.: Les Barmécides; Paris 1912.

۱۴۴ Boucher, Colonel Arthur: L'Anabase de Xénophon; Paris 1913.

۱۴۵ Brockelmann, C.: Geschichte der Arabischen Litteratur, Zweite Ausgabe; Leipzig 1909.

۱۴۶ Casartelli, L. C.: Médecine Mazdéenne; Louvain 1886.

۱۴۷ Cassel, D. Paulus: Zoroaster, sein Name und seine Zeit; Berlin 1886.

۱۴۸ Christensen, Arthur: Les Types du premier Homme et du premier Roi dans l'histoire légendaire des Iraniens; Stockholm 1917.

۱۴۹ " " Etudes sur le Zoroastrisme de la Perse antique; Kobenhavn 1928.

۱۵۰ Christensen, Arthur: Quelques notices sur les plus anciennes périodes du Zoroastrisme; Copenhague.

۱۵۱ Clarke, James Freeman: Ten Great Religions; Boston 1883.

۱۵۲ Darab, Dastur Peshotan Sanjana: Gaotema in the Avesta; Leipzig 1898.

۱۵۳ Darmesteter, M.: Lettre de Tansar au roi de Tabaristan (Journal Asiatique, Mars-Avril 1894).

۱۵۴ Dastur Hoshang Memorial Volume, being Papers on Iranian Subjects, written by various scholars; Bombay 1918.

۱۵۵ Dhalla, Maneckji Nusservanji: Zoroastrian Civilisation; New York 1922.

۱۵۶ Dubash, Sorabji Edelji: Zoroastrian Sanitary Code; Bombay 1906.

۱۵۷ Dubeux, Louis: Chronique de Mohammed Tabari, Tome premier; Paris MDCCCXXXVI.

۱۵۸ Encyclopédie de l'Islām.

۱۵۹ Ethé, Hermann: Neupersische Litteratur im Grundriss der Iranischen Philologie II Band.

۱۶۰ گردیزي, ابوسعید عبدالحی بن الضحاك بن محمود بسعی واهتمام محمد ناظم چاپ برلین ۱۳۴۷

۱۶۱ Geiger, Wilhelm: Geographie von Iran im Grundriss der Iranischen Philologie II Band.

۱۶۲ Geiger, Bernhard: Ameša Spentas; Wien 1916.

۱۶۳ Geldner, Karl F.: Die Zoroastrische Religion (Das Avesta) im Religionsgeschichtliches Lesebuch, I Heft. herausgegeben von Alf. Bertholet; Tübingen 1926.

۱۶۴ Gobineau, Le Comte de: Histoire des Perses; II Tomes; Paris MDCCCLXIX.

۱۶۵ Gutschmid, Alfred von: Geschichte Irans und seiner Nachbarländer von Alexander dem Grossen bis zum Untergang der Arsaciden; Tübingen 1888.

۱۶۶ Hedin, Sven: Zu Land nach Indien, durch Persien, Seïstan, Belutschistan, zweiter Auflage, zweiter Band; Leipzig 1920.

١٦٧ Hertel, Johannes: Die Zeit Zoroaster; Leipzig 1924.

١٦٨ " " Achaemeniden und Kayaniden; Leipzig 1924.

١٦٩ حمداله مستوفی قزوینی: نزهة القلوب بسعي و اهتمام ليسترانج چاپ ليدن از بلاد هلاند ١٣٣١

١٧٠ Horn, Paul: Übersetzungen aus dem Pehlevi-vendidād.
" " Geschichte Irans in islamischer zeit im Grundriss der Iranischen Philologie II Band.

١٧١ Hoshang Jamasp, Dastoor: Vendidād, Avesta text with Pahlavi translation and commentary, Vol. II—Glossarial Index; Bombay 1907.

١٧٢ Ibnul' L. Balkhi: The Fársnáma
ابن البلخی: فارس نامه بسعي و اهتمام ليسترانج و نيكلسون كمبريج ١٩٢١

١٧٣ Inostranzev: Iranian Influence on Moslem Literature, Part I, translated from the Russian by G K. Nariman; Bombay 1918.

١٧٤ Julius, Dutoit: Das Leben des Buddha; Leipzig 1906.

١٧٥ Junker, Heinrich F. J.: Frahang i Pahlavik; Heidelberg 1912.

١٧٦ Kessler, Konrad: Manichäische Religion I B.; Berlin 1889.

١٧٧ Koeppen, Carl F.: Die Religion des Buddha und ihre Entstehung, zweite Auflage II B.; Berlin 1906.

١٧٨ Marquart, Josef *: Untersuchungen zur Geschichte von Eran, Heft I; Göttingen 1896; Heft II; Leipzig 1905.

---

* استاد مار کوارت Marquart در سن شصت و شش سالگي در شب چهارم فوریه ١٩٣٠ = ١٥ بهمن ماه ١٣٠٨ بواسطه حادثهٔ ناگواري در اطاق خواب خود باگاز مسموم گردید از مرگ ناگهاني این دانشمند بزرگ آسیب بزرگی بوطن مارسیده چه هنوز یك رشته از تألیفات گرانبهاي او که نگارنده خود نسخ خطي آنها را دیده ام از آنجمله تفسیر گاتها (سرودهاي زرتشت) و ترجمهٔ بندهش (کتاب دیني پهلوي) و ترجمهٔ کتاب پهلوي «شهرهاي ایران» ورساله اي راجع بامشاسپندان (مهین فرشتگان مزدیسنا) وغیره بطبع نرسیده است

تألیفات دیگر آن دانشمند مرحوم که بطبع رسیده معتبرترین اسنادی است راجع بایران قدیم آخرین تألیف او رساله ایست در خصوص نوروز که نگارنده به [illegible] از برای Dr. Jivanji Jamshedji Modi Appreciation Committee فرستاده ام

Building, Cawasji Patel Street, Fort, Bombay—India.

۱۷۹ محمد عوفی : لباب‌الالباب بسعي واهتمام ادوارد براون چاپ ليدن ۱۳۲۱

۱۸۰ Mohl, Jules: Livre des Rois (شاهنامه), Tome premier; Paris MDCCCLXXVI.

۱۸۱ Modi, Jivanji Jamshedji: Haoma in the Avesta; Bombay 1905.

۱۸۲ Moulton, James Hope: The Treasure of the Magi; Oxford 1917.

۱۸۳ Nyberg, H. S.: Hilfsbuch des Pehlevi; Upsala 1928.

۱۸۴ Oldenburg, H.: Buddha, sein Leben, seine Lehre, seine Gemeinde; Stuttgart u. Berlin 1921.

۱۸۵ Pahlavi-Pazand Glossary, edited by Dastur Hoshangji Asa and Martin Haug; Bombay 1870.

۱۸۶ Pavry, Jal Dastur C.: The Zoroastrian Doctrine of a Future Life; New York 1926.

۱۸۷ Rehatsek, E.: Orientalische Rüstungsstücke in der Zeitschrift d. D. M. G. XXXVI.

۱۸۸ Sir Jamsetjee Jejeebhoy Madressa Jubilee Volume, being Papers on Irânian Subjects, written by various scholars; Bombay 1914.

۱۸۹ سر جان مالکم: تاريخ ايران چاپ بمبئي

و در آنجا در جزو کتاب Modi Memorial Volume مندرج شده و یک ماه بعد از وفاتش منتشر شده است با اینکه مارکوارت هیچوقت در ایران نبوده اما علاقه مفرطی بسر زمینی که موضوع تحقیقات عمرش بوده داشته است مانند پروفسور براون Browne خواستار مجد و جلال آن بوده است خواستار بوده که سراسر ایران زمین قدیم دیگر باره جزو قلمرو ایران گردد و ایرانیان بدین قدیم آباء و اجداد خود روی کنند و ثروتمندان زیارت گور کورش را در دشت مرغاب برخود واجب شمرند و زبان فارسی را از لغات بیگانه پاک کنند و الفبای عرب را بالفبای اوستا تبدیل دهند و بجای تاریخ هجری یک تاریخ ملی برگزینند چون کاملاً دوستدار ایران و با وضاع قدیم آن آگاه بوده کین مخصوصی نسبت بعربها و ترکها که محوکنندگان تمدّن ایران اند اظهار مینمود هوش و حافظه و پشتکار فوق العاده مارکوارت او را بی نظیر ساخته و بجرأت میتوان گفت سر آمد مستشرقین ایران شناس بوده است شاید باین زودیها دیگر کسی بپایه او نرسد و بدبختانه جای او چندی تهی بماند این دانشمند مرحوم را بگردن عموم مستشرقین و همه ایرانیان و بخصوصه بنگارنده حق بزرگی است که مکرراً درطی تألیف این نامه کتباً و شفاهاً از او استفاده نموده ام و بسا در موارد مشکله باو متوسل شده ام اهورا مزدا روانش را در کشور جاودانی خود شاد و خرم کناد وفروهر نزر تشت یارش باد

۱۹۰ Spiegel, Fr.: Alexandersage bei den Orientalen; Leipzig 1851.

۱۹۱ „ „ Avesta und Shâhnâme.

۱۹۲ Shikand-Gûmânîk Vijâr, the Pazand-Sanskrit Text, edited by Hôshang Dastûr J. Jâmâsp-Âsânâ and E. W. West; Bombay 1887.

مؤلف شکند گمانیك وجار موسوم است به مردان فرخ پسر اهرمزدات

۱۹۳ Schwarz, Paul: Iran im Mittelalter nach den Arabischen Geographen II u. IV Abt.; Leipzig 1910 und 1921.

۱۹۴ Taraporewala, Irach Jehangir Sorabji: Selections from Avesta and Old Persian, Part I; Calcutta 1922.

۱۹۵ „ The Religion of Zarathushtra; Madras 1926.

۱۹۶ Unvala, Jamshedji Maneckji: Neryosangh's Sanskrit version of the Hōm Yašt (Yasna IX—XI) with the original Avesta and its Pahlavi version: Vienna 1924.

۱۹۷ Wesendonk, O. G. von: Urmensch und Seele in der Iranischen Überlieferung; Hannover 1924.

۱۹۸ West, E. W.: Zarathuštra's Doctrine regarding the Soul. [From the "Journal of the Royal Asiatic Society," July, 1899].

۱۹۹ Wolff, Fritz: Avesta, die Heiligen Bücher der Parsen; Strassburg 1910.

۲۰۰ Wurm, Paul: Handbuch der Religionsgeschichte, Zweite Auflage; Stuttgart 1908.

۲۰۱ Xénophon: Cyropédie et Retraite des Dix-Mille, traduction française de Gail; Paris.

۲۰۲ Zeitschrift für Indologie und Iranistik, herausgegeben im Auftrage der D. M. G. von Wilh. Geiger, Band 1, Heft 1; Leipzig 1922.

۲۰۳ زرتشت بهرام پژدو؛ زرتشت نامه، بسعی واهتمام فریدریك روز نبرغ چاپ پطر بورغ ۱۹۰٤

۲۰۴ Zimmern, Heinrich: Akkadische Fremdwörter; Leipzig 1917.

The Iranian Zoroastrian Anjuman, at Shapur House, Cawasji Patel Street, [illegible] Jt. Hon. Secy., and Kaikhosro Ardeshir Fitter, Secy., The Iran League, at Kamer Building, Cawasji Patel Street, Fort, Bombay—India.

(الفبای زند)

English	معنی امثال	املاء لاتین	املاء فارسی	مثال از اوستا	فارسی	اوستا	
a	اهورا، خدا	ahura	اَهو رَ	[illegible]	اَ	[illegible]	۱
ā	آذر، آتش	ātar	آ تَر	[illegible]	آ	[illegible]	۲
i	اینجا	idā	اِیدا	[illegible]	ای (کوتاه)	[illegible]	۳
ī	حله، قوه	īra	اِیر	[illegible]	ای (کشیده)	[illegible]	٤
u	اُشتر، شتر	uštra	اُوشتَرَ	[illegible]	اُو (کوتاه)	[illegible]	٥
ū	چربی	ūtha	اُوثَ	[illegible]	اُو (کشیده)	[illegible]	٦
e (medial)	میهن، خانه	maethana	مِثْنَ	[illegible]	اِ (در وسط کلمه)	[illegible]	٧
ĕ (broad)	راست، درست	ĕrĕš	اِرِش	[illegible]	اِ (کوتاه)	[illegible]	٨
ê (long)	توانا، زورمند	ēmavant	اِ مَو نت	[illegible]	اِ (کشیده)	[illegible] (۱)	٩
ŏ (broad)	پر، بسیار	pouru	پاورُو	[illegible]	اُ (کوتاه در وسط کلمه)	[illegible]	۱۰
ô (long)	یک	ōyum	اُویوم	[illegible]	اُو (کشیده)	[illegible] (۲)	۱۱
aw	آخور	åñharena	آونکهرَنَ	[illegible]	آوْ	[illegible]	۱۲
ñ	اندر، میان	antarĕ	اَنتر	[illegible]	اَن	[illegible] (۳)	۱۳
ã	لگام	āxna	اَخنَ	[illegible]	اَ (در بینی تلفظ میشود)	[illegible]	۱٤
k	کام، کامه	kāma	کامَ	[illegible]	کَ	[illegible]	۱٥
kh	خرد	xratu	خرَتو	[illegible]	خَ	[illegible]	۱٦
kh^v or q	خواب	x^{v}afna	خوَفنَ	[illegible]	خو	[illegible] (٤)	۱۷
g	گام، قدم	gāma	گامَ	[illegible]	گَ	[illegible]	۱۸
gh	موج زدن، جاری شدن	ghžar	غزر	[illegible]	غ	[illegible]	۱۹
ñ (ang)	فراخی، بزرگی	frathañh	فرثنگه	[illegible]	اَنگ (در وسط و آخر کلمه در بینی تلفظ میشود)	[illegible]	۲۰

۱ [illegible] این حرف معمولاً در وسط کلمه میآید چنانکه در [illegible] گئوش geuš بمعنی گاو فقط در گاتها چند لغتی مصدر باین حرف است در سایر نسخهای اوستا مثال فوق ([illegible]) با [illegible] و یا [illegible] نوشته میشود

۲ مثال فوق ([illegible]) بمعنی یك در مفعول به (accusatif) استعمال شده است

۳ [illegible] در توی بینی گفته میشود (nasal) خیشومی

٤ این حرف بمنزله خ فارسی است که پیش از واو معدوله نوشته میشود مثل خوار، خواهر، خواهش

دین دبیره

(الفبای زند)

English	معنی امثال	املأ لا تین	املأ فارسی	مثال از اوستا	فارسی	اوستا	
ch	چشیدن	čaš	چَش	[illegible]	چ	𐬗	۲۱
j	ژرف، عمیق	jafra	جَفَر	[illegible]	ج	𐬘	۲۲
z	زاده	zāta	زاتَ	[illegible]	ز	𐬰	۲۳
zh	زانو	žnu	ژنو	[illegible]	ژ	𐬲	۲۴
ṅ (ang)	آگاه ساختن،خبر کردن	srāva- yēṅhē	سراوَ ـ نگهه	[illegible]	تلفظ مثل ng	𐬢 (۱)	۲۵
t	تن	tanu	تَنو	[illegible]	ت	𐬙 (۲)	۲۶
th	تخشا کوشا	thwaxš	ثوخش	[illegible]	ث (ثه)	𐬚	۲۷
d	درفش	drafša	دِرَفش	[illegible]	د	𐬛	۲۸
dh	بنجم	puxdha	پوخذَ	[illegible]	ذ (در وسط کلمه)	𐬜	۲۹
n	ناف، نژاد، خویش	nāfya	نافیَه	[illegible]	ن	𐬥	۳۰
p	پل	pŏrĕtu	پرِتو	[illegible]	پ	𐬞	۳۱
ph or f	فروهر، فروَرد	fravaši	فرَوَشی	[illegible]	ف	𐬟	۳۲
b	بغ، خداوند	Bagha	بَغ	[illegible]	ب	𐬠	۳۳
w	گرفتن	garĕw	گرو	[illegible]	و (w انگلیسی)	𐬡	۳۴
m	مرد	mareta	مَرتَ	[illegible]	م	𐬨	۳۵
y	ایزد	yazata	یَزَتَ	[illegible]	ی (بزرگ در سر کلمه)	𐬫 (۳)	۳۶
y	بز	buzya	بوزیَه	[illegible]	ی (کوچک وسط کلمه)	𐬌𐬌	۳۷
r	رد (سرداردینی)	ratu	رَتو	[illegible]	ر	𐬭	۳۸
v	برف	vafra	وَفرَ	[illegible]	و (بزرگ درسر کلمه)	𐬬	۳۹
v	بیور (ده هزار)	baevarĕ	بَاوَر	[illegible]	و (کوچک در وسط کلمه)	𐬎𐬎	۴۰

۱ که تلفظ این حرف مثل ng (آنگ) میباشد همیشه پیش از 𐬋 (ه) که بحرف 𐬌 ختم شده باشد استعمال میشود حرف 𐬌 همان 𐬌 (ا) میباشد که در نمره ۷ مرقوم شد و در آخر کله باین شکل نوشته میشود و گاهی در وسط کله نیز میآید

۲ حرف 𐬙 (ت) در آخر کله تغییر یافته باین شکل 𐬝 نوشته میشود مثل [illegible] نات یعنی نوه و در برخی کلمات در اول نیز استعمال شده است در صورتیکه قبل از و (ك) یا (ب) باشد [illegible] کیش و [illegible] کنیه ورزیدن

۳ 𐬫 (ی بزرگ) و 𐬬 (واو بزرگ) مثل حرف ماژوسکول majuscule الفبای .

دین دبیره
(الفبای زند)

	اوستا	فارسی	مثال از اوستا	املاء فارسی	املاء لاتین	معنی امثال	English
٤١	[illegible]	س	[illegible]	سْتُو	stu	ستودن	s
٤٢	[illegible]	ش مشدّد	[illegible]	شات	šāta	شاد	sh
٤٣	[illegible]	ش •	[illegible]	هُوَرْشْتَ	hvaršta	کردار نیک	š
٤٤	[illegible]	ه	[illegible]	هاوَنَ	hāvana	هاون	h

فرانسه و الماني در سر کلمه نوشته میشود در وسط کلمه [illegible] (ی کوچك) و [illegible] (واو کوچك) میآید
در بعضی از نسخ بجای [illegible] این حرف دیده میشود [illegible]

در کلمه [illegible] که بمعنی هر دو میباشد برخلاف معمول واو کوچك در صدر کلمه واقع است این کلمه اصلاً [illegible] دوَ بوده است بمرور [illegible] افتاده است

بسا در نسخ خطی دو حرف را باهم نوشته شکل مخصوصي پيدا کرده است مثلاً این طور [illegible] (ش) و [illegible] (آ) = [illegible] و حروف [illegible] و [illegible] (ج) = [illegible] و حروف [illegible] و [illegible] (ت) = [illegible] و حروف [illegible] و [illegible] (ه) = [illegible]

——:0:——

برای سهولت و اختصار حروف لاتيني ذيل درمقابل برخي از حروف اوستائي و فرس و پهلوي انتخاب گرديد

a بسته = ا ā باز = آ dh = ذ č = چ ǰ = ج. ž = ژ. g = گ
gh = غ. s = س. š = ش. th = ث v فرانسه = و u الماني مثل ou فرانسه = اُو
x = خ z فرانسه = ز. ą – اَ (تلفظ در بینی). ṅ = انگ

در کلماتي که v از رديف خارج شده قدری بالاتر قرار داده شده دليل است که واو معدوله است مثل xᵛafna (خوَفنَ) خواب



دیباچه

بنام ایزد بخشندهٔ بخشا یشگر

سوی گنبد آذر آرید روی بفرمان پیغمبر راستگوی
بیزدان که هرگز نه بیند بهشت کسی کو ندارد ره زردهشت[1]

(دقیقی در شاهنامه)

اهورا مزدا خدای یگانهٔ ایرانیان را ما میستائیم امشاسپندان نیرومند و توانا را که مهین فرشتگان و مظهر صفات پروردگار اند ما میستائیم ایزدان مینوی را که گماشتگان شهریار بیهمتا و نگهبانان آفریدگان نیك اند ما میستائیم زرتشت سپنتمان، پیغمبر نیك پندار و نیك گفتار و نیك کردار را ما میستائیم آنچه در جهان نیکو و سودمند است ما میستائیم فروهرهای فرخندهٔ پارسایان را ما میستائیم ایران سر زمین نامواران و دلیران را ما میستائیم

پس از ستایش و درود چنین گوید مفسر این نامهٔ مقدس ابراهیم پور داود پور باقر پور محمد حسین رشتی که این بنده کم مایهٔ را از خرد سالی، بدون مشوق، میلی بدانستن اوضاع ایران قدیم افتاد بتدریج این ذوق چنان در وی رگ و ریشه گرفت که مطالعهٔ کتب راجع بایران باستان را بمطالعهٔ کتب دیگر برتری داد بخصوصه درمیان این کتب مسائل راجع بمزدیسنا یعنی دین زرتشتي بیش از همه توجهٔ او را بخود کشید سالهای دراز درتفرّج این گلزار پر شکوفه و بهار گذشت و همیشه آرزوی آن داشت که گلی برسم ارمغان بایران فرستد و از گلزار مزدیسنا

---

(۱) [illegible]
[illegible]

، راه یکی و آن راه راستي است همهٔ (راههاي) دیگر بیراهه است « یسنا ۷۲ فقرهٔ ۱۱ »

بروی هموطنان روزنه ای گشاید و آنان را بشنیدن سرودهای مقدس اوستا و نیایشهای نیاکان پارسا خوش و خرم سازد تا اینکه در سال ۱۳۰٤ شمسی گذارش بهندوستان افتاد در آنجا آمیزش با پارسیان و مطابق نمودن اخلاق آنان باخلاق ایرانیان قدیم بر وی ثابت داشت که هنوز اثرات تعالیم اوستا باقی است و پیروان کیش کهن درمیان گروه انبوه برهمنان و مسلمانان ازهرجهت آراسته و دارای مقام بلند اند گرچه پیش از این سفر درکتب مستشرقین خوانده بود که پارسیان هند نمایندهٔ خصلتهای ستوده و اخلاق پاك ایرانیان باستان اند[۱] اما پس از دیدن اوضاع آنان, که در هنگام دست یافتن عرب بر ایران مهاجرت اختیار نمودند، بر وی نیز یقین شد که هوای نا خوش هند که بیشتر مردمان آن سامان را سست نموده نتوانسته بقوّت آئین اوستا غلبه کند و نیروی اراده و عزم و کوشش را از پیروانی که گوش بدستور پیغمبر ایران دارند سلب نماید و کسانی را که باید بنا بتعلیم اوستا زندگانی را میدان کار زار خوبی و بدی بشمرند و در بهبودی خود کوشا و در برانداختن دیو دریوزی و نادانی تخشا باشند بگوشه گیری محکوم کند و قضا و قدر شوم را بر آنان چیر سازد نه اینکه فقط نگارنده از پارسیان خاطره‌های خوب دارد هر که از کشتی به بندر بمبئی فرود آید خواهد دانست که قوم پارسی در آن سرزمین از یك سرچشمه دیگری زنده و خرم است[۲] همچنین نگارنده همیشه در گوش داشت که زرتشتیان ایران نیز درمیان هموطنان خود درست کار و بی‌آزار و بردبار مشهور اند مطالعهٔ کتب مزدیسنا و مشاهدهٔ اعمال پارسیان او را برآن داشت که بتفسیر اوستا کتاب دینی ایرانیان پردازد تا از اینرو بتکلیف وجدانی و وظیفهٔ وطنپرستی خود رفتار کند و عموم هموطنان را از آئین کهن که امروزه هم موافق تمدن و مقتضیات این دوره است آگاه گرداند در ماه خرداد سال ۱۳۰۵ شمسی

---

۱ رجوع شود به Geschichte des Alten Persiens von Justi S. I
وبکتاب دیگر همین مؤلف Geschichte Irans im Grundriss der Irani. Philo. II Band S. 395

۲ The Treasure of the Magi by James Hope Moulton : Oxford 1917 p. 119-122

تفسیر گاتها را که قدیمترین قسمت اوستا و از سرودهای خود پیغمبر است بانجام رسانیده است و در ماه فروردین سال ۱۳۰۷ تفسیر جلد اول یشتها پایان پذیرفته است این دو کتاب در بمبئی بطبع رسیده منتشر شده است خدای را شکر که این ارمغان نزد هموطنان مقبول افتاده و خود جداگانه مایهٔ تشویق گشته که تفسیر جلد دوم یشتها را بمعرض مطالعه عموم گذارم اینک پس از صرف مدت طولانی این کار در آلمان صورت گرفته و باز در بمبئی بطبع رسیده است امید است که ارباب هنر و دانش در آن نیز بدیدهٔ محبت بنگرند تا از حسن اقبال آنان بزودی بتفسیر خرده اوستا دلگرم گردد و آنچه در خصوص مزدیسنا ناگفته مانده در مجلدات دیگر برشته نگارش آید از بیست و یك یشت دوازده یشت که هرمزد یشت و هفتن یشت و اردیبهشت یشت و خرداد یشت و آبان یشت و خورشید یشت و ماه یشت و تیر یشت و گوش = درواسپ یشت و مهر یشت و سروش یشت و رشن یشت باشد در جلد اول جای داده شده و نه یشت دیگر که فروردین یشت و بهرام یشت و رام یشت و دین یشت و ارت یشت و اشتاد یشت و زامیاد یشت و هوم یشت و ونند یشت باشد در جلد دوم آمده است مقالهٔ فروهر که متعلق است بفروردین یشت در جلد اول بطبع رسیده است در این جلد نیز مانند جلد اول ایزد هر یشت را مقاله ایست و مندرجات خود یشت تجزیه گردیده و از برای روشن نمودن معنی برخی از جملات جداگانه توضیحات داده شده است از برای اجتناب از تکرار در بسیاری از موارد بتوضیحاتی که در جلد اول داده شده حواله گردیده است از برای مزید فایده یك دسته از لغات اوستائی بالغات فارسی مطابق گردیده و معنی لغوی بسیاری از اسماء خاص نیز نگاشته شده است از همهٔ پادشاهان دو سلسلهٔ پیشدادی و کیانی کما بیش سخن رفته بطوری که در فهم فقراتی که دریشتها از آنان یاد شده اشکالی نمانده است در آخر کتاب فهرستی از برای لغات اوستائی که در این جلد بکار رفته موجود است و فهرست دیگری از برای اسماء خاص و برخی از کلمات که در هر دو جلد آمده ترتیب داده شده است برای اینکه علائم قدمت را نموده باشم

بودند کسانی که خود مصائب و شداید آن جنگ را چشیده بودند در چنین عهد و محیطی چگونه ممکن بوده که هرودت در تاریخ خود بیطرف بماند

آیا ممکن است کزنفون Xenophon یونانی در ذکر وقایع جنگ کورش صغیر با برادرش اردشیر دوم (۴۰۴ـ۳۶۱ پیش از مسیح) که همین مورّخ, پس از کشته شدن کورش, در سر ده هزار یونانی که در جزو لشکریان کورش بودند فرار کرده و با هزار خطر و مشقّتی که خود ذکر میکند از دست ایرانیان بیونان جان بدر برده, در کتابش« انابازیس Anabasis, بکلی بیغرض باشد؟ محققاً نه تذکار این نکتهٔ تاریخی در این کتاب دینی از برای این است که در جزو مندرجات مورّخین قدیم بیك رشته از مطالبی که راجع بدین ایران است برمیخوریم مثلاً هرودت در کتاب هفتم فقرهٔ ۱۱۴ مینویسد که «خشایارشا در هنگام لشکر کشی خود بطرف یونان در آنجا بسیاری از پسر بچگان و دختران مردم را زنده بخاك کرد» زندگان را بخاك کردن از رسوم ایرانی است زیرا که من شنیده ام وقتی که امستریس Amestris زن خشایارشا پیرشد چهار ده تن از پسر بچگان بزرگان ایران را زنده بخاك کرد تا اینکه خوشنودی خدائی را که در زیر زمین آرام دارد بجای آورده باشد» نه اینکه فقط چنین خدای زیر زمینی آدمیخواری درهیچ قرنی از برای ایرانیان سراغ نداریم ایرانیان مردگان را هم بخاك نمیکردند چه رسد بزندگان در کتابی که در بیشتر از دو هزار و سیصد و پنجاه سال پیش از این نوشته شده چنین خبر نادرستی که در آن نظیر هم بسیار دارد چندان عجب نیست ولی حیرت انگیز است که استاد نولدکه Nöldeke دانشمند معاصر آلمانی درکتابش تاریخ ایران در ذکر سلطنت خشایارشا در جزو بدسلوکیهای این شاهنشاه هخامنشی در یونان همین خبر هرودت را یاد آور شده می‌افزاید: خشایارشا را از این حرکت که ناشی از خرافات مذهبی وی بوده میتوان بخشید. اما آزردن لاشهٔ لئونیداس Leonidas (پادشاه اسپارت Sparta) و بریدن سر امیرالبحر فنیقی دلیل شعور بچگانه اوست [1] البته نولدکه بخوبی

[1] Aufsätze zur Persischen Geschichte von Nöldeke; Leipzig 1887 S. 46

میداند که در خبر مذکور هرودت کمتر احتمال صدق میرود اما چون این مستشرق بنا باقرار خودش طرفدار یونانیان است و از مشرقیان و بخصوصه از ایرانیان خوشش نمیآید[1] کلیه درتألیفاتش راجع بایران در هرجا که دلش خواسته, بسا بدون بهانه بدست آوردن, بیجا نیشی بما زده است راست است هرودت پدر تاریخ دنیا شمرده شده و نولدکه از بزرگان مستشرقین این دوره است اما نباید از برای پاس آبروی آنان آبروی خود را بریزیم آنان را فرشتگانی بیگناه یا مردمانی بیغرض و مرض پنداریم در این جا موقع آن نیست که از مورخین قدیم بحث کنیم و صحّت مندرجات آنان را درخصوص ایران بسنجیم همچنین راجع بمستشرقین همینقدر کافی است که بگوئیم: هر مستشرقی دانشمند نیست و هر دانشمندی منصف نیست بی شك ایرانیان قدیم مانند کلیه اقوام عهد کهن و مثل همهٔ ملل حالیه روی زمین دارای عیوب و نواقصی بوده اند راست یا دروغ بودن آنچه درکتب قدماء بما نسبت داده شده منوط بجمع آوردن کلّیهٔ وسایل تاریخی است و اما آنچه راجع بدین ایران نوشته‌اند از یونانیان گرفته تا عربها, میتوان بتوسط اوستا بصحّت وسقم آنها پی برد مطالعهٔ اوستا بما ثابت میدارد که قسمتی از شایعات بکلی درست و قسمت دیگر نه اینکه فقط درکتاب دینی ایران مصداقی ندارد بلکه برخلاف رسم و عادت و خصلت ایرانیان است تعصّبی که پس از استیلای عرب بایران رسیده در مدت بیشتر از هزار سال بایرانیان مجال نداده که در پی تحقیق بر آیند رفته رفته کار بجائی رسیده که اسم مزدیسنا از زبانها افتاده و تا چند سال پیش از این «اوستا» از کلمات شاذ و نادر بشمار میرفته است همه آباء و اجداد خود را همانطوری که عربهای دشمن بما تلقین کرده اند, از دوزخیان می پنداشته اند

اینك که حس وطن پرستی در ایران زیاده شده و بیداد دشمنان بیاد آمده و همه دانسته اند که دست کین تازی و مغول در علم و معرفت را بروي آنان بسته و آنان را از کاروان تمدن و ترقی دور داشته امید است که فرزندان آن خاك بایران قدیم متوّجه گردند در زمینهٔ تاریخ و مزدیسنا که بمنزلهٔ ناموس ملّی ماست از شنیدن

[1] درصفحهٔ VI از همان کتاب

عقاید بیگانگان بی نیاز گردند و آنچه در آنها نیك و زشت است خود بتوانند حکم کنند طوطی وار محتاج بتکرار کردن قول یك مؤلف قدیم متعصّب یا یك نویسندهٔ جدید مغرض نشوند شکی نیست که در آینده در خود ایران تحصیلات اوستائی بدرجهٔ کمال خواهد رسید چون این کتاب در سرزمین ما بوجود آمده و زبانش مصطلح نیاکان ما بوده و هنوز یك دسته از لغات و تعبیرات آن در زبان ما موجود است و بسا از رسوم و عادات عهد زرتشتی درمیان ما باقی مانده و بخصوصه کتب پهلوی که کلید فهم اوستاست با اندك تغییری فارسی است نظر بهمهٔ اینها یك ایرانی نژاد و فارسی زبان بهتر بمطالب اوستا پی تواند برد و ترجمهٔ اوستا بزبان فارسی بهتر و مقرون‌تر بصواب خواهد افتاد تا بیکی از زبانهای خارجه اوستا باید در آینده فروغی بتاریخ ما افکند و آنچه در آنجا پیچیده است روشن سازد و ارزش داستان ملی ما را که پر از مردانگی و پهلوانی است بما بنماید و در زمینهٔ ادبیات ما عهد تجدّدی (renaissance) پیش آورد و ریشه و بنیان چندین هزار سالهٔ لغات فارسی را بما نشان دهد و بالاخره ما را باخلاق پاك نیاکان نامدار ما نزدیك سازد و بدانیم که آن ناموران در روزگار فرخندهٔ خویش بخوشی و سرافرازی بسر میبردند دنیا را سرای سپنج و گلخنی پر از آسیب و رنج نمی پنداشتند، گدائی و دریوزی نزد آنان نیکو و پسندیده نبود برزیگرانشان بجامهٔ شیّادان در نیامده بودند، نعمت اخروی آنان را خیره نکرده چشم از نعمت دنیوی نمی پوشیدند و دست از کار و کوشش نمیداشتند بهشت را پاداش تنبلی دو روز عمر خود نمی شمردند با داشتن زندگانی خوش دیندار و پارسا هم بودند این کتاب که عبارت از سرودهای مقدس اجداد ما و دستور زندگانی آنان است بما میگوید: کار و کوشش مایهٔ رستگاری است در راستی و درستی سعادت جهانی و مینوی است، منش پاك فروغ ایزدی است، کسی شایسته فرماندهی و برتری گردد که سر اطاعت بدرگاه خسرو بیهمتا فرود آورد از کسی فرمان برند که خود از سروش، فرشتهٔ بردباری و فرمانبری پند نیوشد، خانهٔ بهشتی کسی راست که ارت، فرشتهٔ توانگری بدو روی آورد و او را در زندگانی جهانی بی قید نه بیند کسی،

از گله ورمه برخوردار گردد که ایزد گوش، موکل چارپایان سودمند از سلوك وی نسبت بجانوران اهلی خوشنود باشد, تشتر, فرشتهٔ باران کشت زار کسی را سیراب کند که از دستگیری مستمندان و انفاق در راه خدا دریغ نورزد؛ کسی همیشه پیروزگر و سر افراز ماند که مهر، پاسبان عهد و پیمان را نیازرده باشد کسی از بیداد اهرمنی و ستم جفاکاران در امان خواهد بود که خود از راه عدل و انصاف نگشته باشد, وبه رشن، فرشتهٔ عدالت روی آورده باشد فروهرهای نیاکان از برای خان و مانی بخشایش ایزدی درخواست کنند که کسان آنخانه پاکیزه خو و با داد و دهش باشند هُمای دانش (چیستا ...) برسر کسی شهپر افکند که دیندار و پارسا و پرهیزکار باشد فرّ وشکوه همواره از آن ایرانیان است اگر دست از دامن کوشش باز ندارند این است خلاصهٔ بیست و یك یشت اوستا نظر بهمین مطالب است که این کتاب بسیار کهن کهنه نشدنی است و سزاوار است که ایرانیان این میراث مقدّس اجدادی را محترم بدارند همانطوری که ادباء و نویسندگان ما میکوشند که درگوشه وکنار باز چند فرد شعری از سخن سرایان قدیم ایران مثل حنظلهٔ بادغیسی و فیروز مشرقی و بوسلیك گرگانی و شهید بلخی وغیره بجویند بجاست بسرودهای اوستا نیز که راه چندین هزار ساله پیموده واز پراکندگی و پاشیدگی خود گوبای ستم اسکندر و بیداد عرب و یاد آور روزگار پست و زشت چنگیز و تیمور است روکنند و از خواندن این سرودها روان خود را بفروهرهای پاك و دلیر نیاکان پیوندند

چونکه گل رفت و گلستان شد خراب بوی گل را از که جوئیم از گلاب

اینك که از دست کین دشمنان همه چیز خود را باخته ایم جز از همین اوستا یادگار دیگری از گمشدگان در دست نداریم تا از این سرودها در سرها شوری نیست تا دلها از هیجان ملی تهی است و تا یك ایرانی از هرحیث ایرانی نیست وطن ما بفرّ و شکوه ایران باستان نخواهد رسید اگر ما را آرزوی بقاست باید از برای مادیات دست حاجت بسوی اروپا بریم و از برای معنویات چشم امید بسوی عهد فرخندهٔ نیاکان دوخته داریم

عربها عند الله مستحسن دانستند که تمام آثار تمدّن قوم قدیم ایران را نابود کنند آنچه مفاخر ملی ما بود دستخوش تعصّب آنان شد آثار و نقوش پادشاهان ما را محو کردند معبدهای ما را ویران نمودند بزرگان و دانشمندان مارا کشتند بانوان ما را بخرید و فروش در آوردند، کتابهای ما را سوختند چنان کردند که ما امروزه جز از چند آثار باقیماندهٔ پادشاهان و چند قطعات سر کندهٔ اوستا سند دیگری از عهد آبادی و سر افرازی در دست نداریم آری چنان کردند که امروزه به برخی از ما امرمشتبه شده میگویند: اگر ایران حقیقةً در قدیم هنروران و دانشمندانی داشته پس کو آثار و کتب آنان؟ اینك بجاست که از زبان یکی از مورخین دانشمند عرب بشنویم که دشمنان فرومایهٔ ما در هنگام استیلای خود چه برسر ما آوردند عبدالرحمن ابن خلدون که در سال ۷۳۲ در تونس تولد یافت و در سال ۸۰۸ هجری در قاهره در گذشت در فصل معنون به «العلوم العقلیّة و اصنافها» پس از یك صفحه مطلب دیگر که ربطی بما نحن فیه ندارد گوید: «و اعلم انّ اکثر من عنی بها [ای بالعلوم العقلیّة] في الأجیال الذین عرفنا اخبارهم الأمّتان العظیمتان قبل الاسلام و هما فارس و الرّوم . . . . . اما الفرس فکان شأن هذه العلوم العقلیّة عندهم عظیماً و نطاقها متّسعاً لما کانت علیه دولتهم من الضخامة و اتّصال الملك، ولقدیقال انّ هذه العلوم انما وصلت الی یونان منهم حین قتل الاسکندر دارا و غلب علي مملکة الکینیّة فاستوی [فاستولی؟] علي کتبهم و علومهم مالا یأخذه الحصر، ولمّا فتحت ارض فارس و وجدوا فیها کتباً کثیرة کتب سعد بن ابی وقاص الي عمر بن الخطّاب لیستأذنه في شأنها و تنقیلها للمسلمین فکتب الیه عمر آن اطرحوها فی الماء فان یکن ما فیها هدیً فقد هدانا الله با هدی منه و ان یکن ضلالاً فقد کفانا الله فطرحوها في الماء او في النّار و ذهبت علوم الفرس فیها عن ان تصل الینا»[1] یعنی: «و بدانکه ما بین امممی که اخبار و تاریخ احوال ایشان بما رسیده است اقوامی

---

[1] مقدمه ابن خلدون، طبع مصر سنه ۱۳۱۱، ص ۲۸۵-۲۸۶

عین همین عبارت را نیز حاجي خلیفه در کشف الظنون (طبع اسلامبول ج ۱، ص ٤٤٦) در تحت عنوان علم الحکمه ذکر کرده است و گویا از همان مقدمه ابن خلدون نقل کرده است

که از همه بیشتر بعلوم عقلیه توجه نموده اند هما نا دو قوم بزرگ قبل از اسلام یعنی ایرانیان و یونانیان بوده اند . . . . . اما ایرانیان اهمیّت این علوم عقلیّه نزد ایشان بغایت عظیم بوده است و دامنهٔ آن بغایت وسیع بنا سبت عظمت و فخامت دولت ایشان وطول مدّت سلطنت آنان , و گویند که این علوم بیونانیان از جانب ایرانیان منتقل شده است وقتی که اسکندر دارا را بکشت و سلطنت کیانیان را منقرض نمود و برکتب و علوم ایرانیان که از حدّ و حصر بیرون بود استیلا یافت و وقتی که مملکت ایران [بدست عرب] مفتوح گردید کتب بسیاری در آن سرزمین بدست ایشان افتاد, سعد بن ابی وقّاص [سردار لشکر عرب] بعمر بن الخطّاب در خصوص آن کتب نامه نوشت و در ترجمه نمودن آن کتب برای مسلمانان رخصت طلبید, عمر باو نوشت که آن کتب را در آب افکنید چه اگر آنچه در آنهاست رهنمائی است خداوند مارا برهنما تر از آن رهنمائی کرده است, واگر گمراهی است خداوند مارا از شرّ آن محفوظ داشته است، لهذا آن کتب را در آب یا در آتش افکندند و علوم ایرانیان که در آن کتب مدّون بود از میان رفت و بدست ما نرسید»

ابوریحان بیرونی نیز که در ۳ ذی‌الحجه ۳۶۲ در خوارزم تولد یافت و در ۲ رجب ٤٤٠ هجری در غزنه درگذشت درخصوص وطنش خوارزم که یکی از ایالتهای ایران قدیم بوده در آثار الباقیه مینویسد: «ولمّا فتح قتیبة بن مسلم خوارزم المرة الثانیة بعد ارتداد اهلها ملك علیهم اسکجموك . . . . وکان قتیبة اباَدَ من یحسن الخطّ الخوارزمیّ ویعلم اخبارهم ویدرس ماکان عندهم و مزّقهم کلّ ممزّق فخفیت لذالك خفاءً لایتوصّل معه الی معرفته حقایق ما بعد عهدالاسلام به»[۱] یعنی: «و چون قتیبه بن مسلم ثانیاً خوارزم را پس از مرتد شدن اهالی آن فتح نمود اسکجموك را بر ایشان والی گردانید . . . . . و قتیبه هرکس را که خط خوارزمی میدانست و از اخبار و اوضاع ایشان آگاه بود و از علوم ایشان مطّلع بکلّی فانی و معدوم‌الاثر نمود و ایشان را در اقطار ارض متفرّق ساخت ولهذا اخبار و اوضاع ایشان بدرجهٔ مخفی و مستور

۱ الآثار الباقیه عن القرون الخالیه باهتمام زاخو Sachau چاپ لیپسیك ۱۹۲۳ ص ۳۵-۳٦

مانده است که بهیچوجه وسیلهٔ برای شناختن حقایق امور در آن مملکت بعد از ظهور اسلام بدست نیست »

باز ابوریحان در صفحهٔ ٤٨ از همان کتاب گوید: « ثمّ لمّا کان من اهلاك قتيبة بن مسلم الباهلّی کتبتهم [ای کتبة اهل خوارزم] و قتله هرابذتهم واحراقه کتبهم وصحفهم بقوا أمّيّين يقولون فيما يحتاجون اليه على الحفظ فلّما طال عليهم الأمد فانهم ما اختلف فيه وحفظوا ما اتّفق عليه » یعنی: « و چون قتیبه بن مسلم نویسندگان ایشان را [یعنی نویسندگان اهالی خوارزم را] هلاك نمود و هربذان [پیشوایان دینی] ایشان را بکشت و کتب و نوشتهای ایشان را بسوخت اهل خوارزم اُمّی ماندند و در اموری که محتاج الیه ایشان بود فقط بمحفوظات خود اتّکا نمودند و چون مدّت متمادی گردید و روزگار در از برایشان بگذشت امور جزئیّهٔ مختلف فیه را فراموش کردند و فقط مطالب کلیّهٔ متفّق علیه در حفظ ایشان باقی ماند »[۱] دولتشاه سمرقندی در تذکرة الشعراء مینویسد: « حکایت کنند که امیر عبدالّله بن طاهر که بروزگار خلفای عباّسي امیر خراسان بود روزی در نیشابور نشسته بود شخصی کتابی آورد و بتحفه پیش او نهاد پرسید که این چه کتاب است گفت این قصّه وامق و عذراست و خوب حکایتی است که حکما بنام نوشیروان جمع کرده اند، امیر فرمود که مامردم قرآن خوانیم بغیر از قرآن و حدیث پیغمبر چیزی نمیخواهیم مارا از این نوع کتاب درکار نیست و این کتاب تألیف مغانست و پیش ما مردود است فرمود تا آن کتاب را در آب انداختند و حکم کرد که در قلمرو من هرجا که از تصانیف عجم و مغان کتابی باشد جمله را سوزانند »[۲] چنین بود

۱ تشکرات فروان تقدیم استاد بزرگوار دانشمند آقای میرزا محمدخان قزوینی میکنم که درخواست نگارنده را راجع باتلاف کتب ایران بدست عرب اجابت فرموده چند فقره عبارات ابن خلدون و بیرونی را از پاریس فرستاده اند ترجمه فارسی آنها نیز از ایشان است

۲ تذکرة الشعراء دولتشاه سمرقندی طبع براون ص ۳۰ درخصوص خبر دولتشاه آقای میرزا محمدخان قزوینی درکاغذی بنگارنده مینویسد: « امیرعبدالله (۲۱٤-۲۳۰) بن طاهر سوم از ملوك طاهریهٔ خراسان است که اصلاً ایرانی بودند و شبه استقلالی در خراسان داشتند و بهمین جهت که اصلاً ایرانی بودند و پدر شان طاهر در قصیدهٔ معروف افتخار بایرانی بودن خود شان مینماید حکایت مذکور بی اصل بنظر میآید یا شاید دولتشاه درشخص اشتباه کرده است و کسی دیگر بوده غیر عبدالله بن طاهر »

سلوك عرب چنین بود سرانجام کتابهای ما اوستا نیز از آسیب زمان و گزند دشمنان مصون نمانده امروزه فقط یك چهارم اوستای عهد ساسانیان را در دست داریم از بیست و یك نسك یا کتاب آن عهد که به ۳۴۵٫۷۰۰ کلمه تخمین شده[۱] حالیه فقط چند جزوه باقی است که مجموعاً به ۸۳٫۰۰۰ کلمه تخمین گردیده است[۲] در عهد ساسانیان نیز تمام اوستای عهد هخامنشیان را در دست نداشته اند چه قسمتی از آن در استیلای اسکندر از میان رفته بوده است پلینیوس Plinius بزرگ رُمی که در سال ۷۹ میلادی در گذشت نوشته که سرودهای زرتشت دوهزار هزار (۲٫۰۰۰٫۰۰۰) شعر بوده است[۳] در طی تفسیر یشتها مکرراً اشاره بعظمت اوستای قدیم کرده ایم و گفته ایم که طبری و مسعودی هم نوشته اند که اوستا را در روی دوازده هزار پوست گا و بخط زر نوشته بوده اند[۴] آنچه از این نامه مقدس که از دستبرد حوادث روزگار رهائی یافته بما رسیده میراث گرانبهائی است که از نیاکان پارسای ما بجا مانده است همه فرزندان ایران راست که در آن بدیدهٔ ادب و محبت بنگرند و از اندرز و پند آباء و اجداد روی نتابند

با ستا و ژند اندرون زردهشت بگفت است و بنمود گرم و درشت

که هرکو ز فرمان و پند پدر بتابد مراوهست جادو پسر (فردوسی)

در انجام از باب سپاسگزاری باید بیفزایم که جلد دوم یشتها مانند جلد اول آن در تحت مراقبت هیربد دانشمند آقای بهمن جی نسروانجی دهابر Dhabhar انجام گرفته است از استاد بزرگوار که در مدت طولانی بخود زحمت ملاحظه کردن این اوراق داده اند بی اندازه متشکرم چه پس از دقّت عالمانه ایشان از تردید

---

۱ Sacred Books of the East Vol. XXXVII by West p. 45

۲ Geldner in Avesta, Pahlavi, and Ancient Iranian Studies; Strassburg 1904 p. 80

۳ Historia Naturalis XXX 1. 2

رجوع شود به Zoroastrian Civilisation by Maneckji Nusservanji Dhalla; New York 1922 p. 40-41

۴ رجوع شود بصفحه ۲۴۹

بیرون آمده امیدوار شده ام که باین نامه فضلای ایران بملاحظه اینکه از نظر یکی از دانشوران نامی پارسیان گذشته اطمینان خواهند داشت

همچنین سپاسدار دوستان خود آقایان استاد خدا بخش ایرانی و عبدالحسین خان سپنتا هستم که متحمل زحمات تصحیح نمونهای این کتاب بوده اند ایشان در بمبئی آنچه لازمهٔ دقت بوده بکار برده اند بطوری که نگارنده در برلین خاطر جمع بوده ام از اینکه این نامه از دلسوزی ایشان بخوبی از طبع خارج خواهد شد

بخصوصه درود فراوان و سپاس بیکران بدوست دانشمند عزیزم آقای دینشاه جی جی باهای ایرانی تقدیم میکنم اگر تصادف روزگار مرا بایشان نزدیک نمیکرد هر آینه بآرزوی خود نمیرسیدم و بواسطه فقدان وسایل بانتشار این کتب موفق نمیگردیدم اگر هموطنانم از تفسیر اوستا بعطای هزار ساله برخورده دانسته اند که دین آباء و اجداد شان برخلاف آنچه مدعیان و دشمنان ساخته اند میباشد واگر پیروان کیش کهن در ایران و دوستاران آثار نیاکان پس از بیشتر از هزار سال بزبان بومی خود دارای چند جلد کتابی راجع بمزدیسنا شده اند همانا آن را مدیون فداکاری و نیّت پاك این راد مرد نیك سرشت هستند مسلم است هرکه خواستار علم و معرفت و دوستار مجد و جلال ایران باستان است همواره دوستار و سپاسگزار دینشاه ایرانی است که برای توسعهٔ معارف ماوا حیای مافات وطن ما کوشاست

پور داود

برلین اول فروردین ۱۳۱۰ شمسی = ۲۱ مارس ۱۹۳۱ میلادی

فروردین یشت

مقدّمه

مقالهٔ متعلق بفروردین یشت در جلد اول یشتها صفحات ۵۸۲—۶۰۲ مندرج است آنچه از برای فهم مطالب این یشت لازم بود گفته شد اینك در این جا چند کلمهٔ دیگر افزوده گوئیم فروردین یشت که قدیمترین و بلندترین یشتهاست دارای ۳۱ کرده یا فصل و ۱۵۸ فقره است اسامي بیشتر از سیصد و پنجاه پادشاهان و نامداران و دلیران و پارسایان چه مرد و چه زن در آن ضبط و بفروهر هریك جداگانه درود فرستاده شده است برخی از این اسامي تکرار شده و برخی اسم خانوادگی گروهی از پارسایان است که بناچار تکرار شده و بسا اسامي زنان آنان پس از ذکر اسامي شوهران یاد شده است اسامي گروهی از دختران پارسا نیز در آن مندرج است بسا چندین اشخاص مختلف داراي یك اسم هستند و از برای تشخیص اَپَرزاتَ apara.zāta یعنی بعد زائیده شده قید شده اند نگارنده آن را به (دوم) یا (مُتأخر) ترجمه کردم مثلاً جاماسب دوم یا جاماسب مُتأخر باین ملاحظات دسته ای از این اسامی مکرر شده است پس از تفریق مکررات باز شاید عدد اسامی غیر مکرر بسیصد برسد[1] این اسامی که خود جداگانه فرهنگي است از نقطهٔ نظر علم اشتقاق بسیار گرانبهاست نگارنده چنانکه در آخر مقاله فروردین یشت (فروهر) گفتم خیال نداشتم که در تفسیر فروردین یشت باین اسامي بپردازم چه عدد آنها زیاد و هریك را جداگانه شرح دادن چندین ماه وقت لازم داشت پس از شروع بتفسیر این

۱ دانشمند دانمارکی کریستنسن در کتاب مختصر خود (تحقیقات زرتشتی) که ٤ ماه پیش از طبع خارج شده عدد اسامی خاص فروردین یشت را دویست و بیست و هفت (۲۲۷) نوشته است نگارنده آنها را شمرده زیادتر از سیصد و پنجاه یافتم رجوع شود به
Etudes sur le Zoroastrisme de la Perse Antique par Arthur Christensen Kobenhavn 1928 p. 14.

یشت حیفم آمد که در خصوص اسامی آباء و اجداد نامدار و پارسای خود که فقط از تطاول زمان اسمي از آنان در کتاب مقدس اوستا و در برخی از کتب پهلوی باقی مانده جستجوئي نکرده بگذرم از هر یك از آنان که باز در خود اوستا یادی شده و یا در یکی از کتب پهلوی نام و نشاني بجا مانده شرح دادم متأسفانه از بیشتر از آنان در هیچ جا اثري نیافتم و پس از بکار انداختن تمام وسایل موجوده و صرف وقت و حوصله بذکر معاني لفظي آن اسامی اکتفاء کردم معنی لفظی برخي از آنان اصلاً معلوم نیست تقریباً پنجاه اسم را پس از تفتیش کردن و اثري نیافتن برای اختصار از ذکر معانی آنها صرف نظر کردم گرچه معانی آنها معلوم و کسانی که با اوستا و مزدیسنا آشنا هستند بخوبی می توانند حدس بزنند معانی اسامی را از فرهنگ لغات قدیم ایران تألیف بارتولومه استخراج کردم [1]

کلیهٔ این اسامي نیز در کتاب اسامي ایرانی تألیف یوستی معنی شده اما برخی از آنها خالی از سهو و لغزش نیست[2] ترکیب این اسامی چنانکه کریستنسن در کتاب مذکور بآن برخورده بهترین دلیل قدمت این یشت است در فهرست بلند اسامی خاص این یشت ابداً باسمی بر نمیخوریم که یاد آور عهد هخامنشیان یا اشکانیان و ساسانیان باشد و هیچیك از این اسامی با کلمه مهر که غالباً در جزو اسامي اشخاص عهدهای مذکور دیده میشود ترکیب نیافته است بلکه یك دسته از آنها با کلمات مزدا و اشا (ارت) و خشترا (شهریور) و آتر (آذر) مرکّب شده که همه اسامی ایزدان گاتهاست که منسوب بخود حضرت زرتشت است و زمان وی امروزه با کثریت آراء دانشمندان بیش از هزار سال قبل از مسیح است باید در این جا متذکر شویم که متدرجاً بفهرست اسامی خاص این یشت افزوده اند و وضع فهرست خود دلیل است که اسامي پارسایان قرون بعد اضافه شده یا از فروهر کلیّه پارسایان مشهور مزدیسنا یاد آوری شده باشد مثلاً از فروهر استوت ارت که سوشیانت یا موعود زرتشتی است سه بار یاد شده است: یکبار در آخر فقرهٔ ۱۱۰ و بار دوم در آخر فقرهٔ ۱۱۷ و سومین بار در آخر فقرهٔ ۱۲۸

۱ Altiranisches Wörterbuch von Chris. Bartholomae; Strassburg 1904.

۲ Iranisches Namenbuch von Ferdi. Justi; Marburg 1895.

فهرست اسامی از فقرهٔ ۸۷ با کیومرث که نخستین بشر است شروع شده و با فقرهٔ ۱۴۲ در ذکر اسم ایرِدَتْ فذری که اسم ما در سوشیانت (آخرین مخلوق اهورا مزدا) انجام یافته است در انجام می افزائیم که فروردین یشت دارای بلندترین رُتبه اخلاقی است و عقیده بفروهر از خصایص دین مزدیسناست

پیش از شروع بتفسیر فروردین یشت اسامی خاص ذیل را که در فقرات مختلف این یشت آمده در مقالات جداگانه شرح میدهیم

کَشْوَرِ در فقرهٔ ۱۶ کیومرث در فقرهٔ ۸۷

زویسرتهاسب در فقرهٔ ۱۳۱ منوچهر در فقرهٔ ۱۳۱

توران, سلم, سائینی, داهی در فقرات ۱۴۳ـ۱۴۴

گئوتم

(در فقرهٔ ۱٦ فروردین یشت)

گئوتَمَ 𐬔𐬀𐬊𐬙𐬆𐬨𐬀 اسم یکی از دیویسنان و از رُقبای زرتشت است جز در فقرهٔ ۱٦ از فروردین یشت دگر در هیچ جای اوستا و نه در هیچ کتب پهلوی اسمی از او برده نشده است معنی لفظی آن معلوم نیست در سانسکریت گوتَمَ Gotama موجود و اسم طبقه ای از سرود گویان وید است اسم مؤسّس دین بودائی نیز گوتَمَ میباشد باین مناسبت برخی از مستشرقین از آنجمله هوگ Haug گمان کرده اند که در اوستا گئوتَمَ همان گوتَمَ مؤسّس دین بودائی باشد و در فقرهٔ ۱٦ از فروردین یشت مناظره ای میان زرتشت و بودا اراده گردیده است[1] بخصوصه دارمستتر در ترجمه اوستای خود در سر این مسئله پافشاری میکند و دلایلی ذکر میکند که گئوتَمَ همان بودا است و از مناظره مذکور مناظره ای از طرف زرتشت باپیروان بودا مقصود میباشد[2] این حدس و مجموع دلایلی که از برای استحکام آن ذکر شده هیچکدام مبنی بر اساسی نیست اشپیگل Spiegel پیش از دارمستتر در ترجمه اوستای خود فقرهٔ ۱٦ فروردین یشت را طور دیگر ترجمه کرده گئوتَمَ را اسم خاص ندانسته بلکه اسم جنس گرفته است بمعنی دهقان Landmann[3] گلدنر Geldner نیز معنی دیگری از آن مقصود دانسته باهل قبیله Stammesgenossen ترجمه کرده است[4] همچنین یوستی Justi پس از آنکه گئوتَمَ را یکی از دشمنان مزدیسنا ذکر کرده احتمال داده که کلمه مذکور اصلاً اسم جنس باشد نه اسم خاص[5] تیل Tiele مینویسد ابداً ممکن نیست

---

۱ Haug's Essays p. 208.

۲ Zend-Avesta par Darmesteter Vol. II p. 259 et Vol. III p. XLVIII

۳ Avesta die Heili. Schrieften der Parsen von Spiegel B. III S. 114

٤ Übersetzungen aus dem Avesta von Geldner in Kuhns Zeitschrift fur Vergleichende Sprachvorschung S. 555.

٥ Irani. Namenbuch von Justi

که گئوتمَ اوستا با گوتمَ بودا مناسبتی داشته باشد ولی ممکن است که با گوتمَ که یکی از سرودگویان وید است مربوط باشد و نیز دانشمند مذکور در تردید است از اینکه در عهد قدیم گوتمَ مؤسّس دین بودائی را بدون عنوان بودا یا مرتاض یاسکیا که اسم خانواده وی بوده در جائی ذکر کرده باشند[۱] در وید اسم هفت تن از ریشیها Rišis یعنی سرودگران یا آموزگاران ذکر شده یکی از آنان موسوم است به گوتمَ که مکرراً اسمش در ریگ وید آمده است در مهابهارتا کتاب رزمی هندوان نیز غالباً باین اسم بر میخوریم[۲]

بمناسبت مهّم بودن مسئله و از برای نمودن راه تحقیقی از برای خوانندگان این نامه لازم است که چند کلمه در خصوص بودا گفته شود چه در همین مقاله از یك کلمه دیگر اوستائی که بوئیتی Büiti باشد و نیز برخی از مستشرقین آن را با بودا مشتبه کرده اند صحبت خواهیم داشت

از پادشاه هند اسوکا Asoka (از سال ۲٦۳ تا ۲۲٦ یا ۲٦۰—۲۲۳ پیش از مسیح سلطنت نمود) مُروّج دین بودا که بمنزلهٔ کی گشتاسب حامی زرتشت و کونستانتین مروج دین عیسیٰ بود کتیبه ای کشف شده که از آن ۴۸۰ پیش از مسیح سال وفات بودا مفهوم میشود ولی عموماً سال وفات اورا ۴۸۳ ذکر کرده اند نظر باینکه در کتب دینی بودائیان ۸۰ سال عمر از برای بودا قائل شده اند باید سال ولادت وی ۵٦۰ یا ۵٦۳ پیش از مسیح باشد بودا در کاپیلاواستو Kapilavastu که نزدیك سرحدّ جنوبی نپال واقع است مُتّولد شده است پدرش که از اُمرا بوده موسوم بوده است به سودُهدانَ Suddhodana از قبیلهٔ سکیا Sakya اسم خانواده بودا گوتمَ Gotama و اسم شخصی وی سیدّهتا بوده است[۳]

---

۱ Die Religion bei den Irani. Volk. von Tiele ubersetzt von Gehrich S. 37 und 257.

۲ Gaotema in the Avesta by Darab Dastur Peshotan Sanjana; Leipzig 1898 p. 7-8.

از برای مزید اطلاع بترجه اوستای هارله Avesta Traduit par De Harlez. و بترجه فروردین یشت وندیشمان که گئوتمَ را اسم خاص دانسته اند ملاحظه شود، Zoroastrische Studien von Windischmann S. 315.

۳ Das Leben des Buddha von Dr. Julius Dutoit; Leipzig 1906 S. IX-X

بودا در خانواده خود باسم شخصی خود خوانده میشده است وقتی که شهر و خانواده خود را ترک کرده در نقاط مختلف هند وعظ میکرده معاصرین وی را سَرَمنَ گوتَمَ نامیده اند یعنی گوتَمَ مرتاض و زاهد چه سَرَمنَ Sramana که ذکرش بیاید بمعنی مرتاض است و از همین کلمه است شمن در فارسی بنا بعادت شرفاي هند که بخانواده خود اسم یکی از سرودگویان وید را میداده اند قبیلهٔ سکیا نیز از برای خانوادهٔ خود اسم گوتَمَ را که اسم یکی از سرود گویان وید است برگزیده است بودا که بمعنی بیدار و داناست عنوانی است که پیروان پس از آنکه هادی آنان بحدّ کمال رسیده بدو داده اند ممکن است که همین عنوان را پیروان سایر فرقه هاي مذهبی بمرشدان خود که معاصر بودا بوده اند میداده اند گهي هم بودا بطرز شاعرانه سکیامونی Sakyamuni یعنی دانای قبیلهٔ سکیا خوانده میشده است[۱]

دین بودا در عهد اسوکا پادشاه مقتدر مذکور از حدود هند تجاوز نموده بواسطه مبلغین از شمال غربی تا کشمیر و قندهار و کابل نفوذ کرد متدرجاً بسواحل جیحون رسید محققاً پیش از میلاد مسیح دین بودا ببلخ رسیده در آن سرزمین زرتشتی معابد بودائی برپا بود مورّخ و نویسنده یونانی الکساندر پولی‌هیستور Alexander Polyhistor که در حدود سال ۶۰ و ۸۰ پیش از مسیح کتاب خود را نوشت از شمنهاي بلخ ذکری میکند[۲]

آنطیوخس دومین پادشاه سلوکید (۲۶۱—۲۴۶ قبل از میلاد) بنا بدرخواست اسوکا اجازه داد که در تمام ایران و ممالك قلمرو سلوکید بدستور بودائی از برای ستوران آرامگاه و مریضخانه بسازد[۳] همانطوری که ایرانیان پس از استیلای عرب خدمات شایان بدین اسلام نمودند و گروهی از دانشمندان علوم اسلامي ایرانی بودند چندین صد سال پیش از داخل شدن اسلام بایران زمین

---

۱ Buddha, sein Leben, seine Lehre, seine Gemeinde von H. Oldenberg, Stuttgart u Berlin 1921 S. 118.

۲ Die Religion des Buddha von C. Fr. Koeppen Zweite Auflage; Berlin 1906 Band II S. 88.

۳ Erânische Alterthumskunde von Spiegel Band II S. 717

ایرانیانی هم که در ممالك شرقی ایران بکیش بودا گرویده بودند خدمات برازنده بدین بودا نمودند و کتابهای بسیار گرانبها از خود بیادگار گذاشتند که تا اکنون هم بودائیان چین و ژاپون رهین منّت دانشمندان ایرانی هستند پس از دخول دین بودا بچین در سال ٦٧ میلادی گروهی از دانشمندان ایراني و بودائی کیش از برای تبلیغ بچین رفتند و کتب مقدس بودائی را بزبان چینی ترجمه نمودند بطور تحقیق معلوم نیست که چند نفر مبلغ از ایران بچین رفتند فقط اسم پنج نفر از آنان محفوظ مانده است از این قرار:

ان شی کائو (An Shi-kao) ان هوان (An Huan) ت ان وُني (T' an-wu-ti) ان فاهین (An Fa-hien) ان فاچین (An Fa-chin) از اینکه این اسامي ایرانی نیست برای این است که مبلغین خارجه در چین اسامی خود را بچینی ترجمه می نمودند و از برای امتیاز اسامي ممالك و اوطان خود را در سر اسامی شخصي خود جای میدادند چنانکه ملاحظه میشود اسامي مبلغین ایرانی مذکور باستثنای سومي از آنان مصّدر است به ان An این کلمه دلیل است که مبلغین مذکور از اشکانیان بودند چه مملکت پارتها یا اشکانیان بزبان چینی ان سي (An-Si) و بزبان ژاپونی ان سوك (An-Sok) نامیده میشود بملاحظه اینکه در زبان چینی قدیم تلفظ ار (Ar) نبوده کلمه ارشاك (اشك) به ان (An) تغییر یافت بنا بسّنت بودائیان چین و ژاپون ان شی کائو (An Shi-kao) ولیعهد اشکانی بوده در شعب مختلفه علم و صنعت مهارتی تامّ داشت و بآموختن کتب دیني ممالك خارجه همّت گماشت پس از مرگ پدرش از بی حقیقتی دنیا اندوهگین و آزرده گشته چشم از سلطنت بپوشید تاج و تخت بعّمش برگذار نمود خود منزوي و تارك‌الدنیا شد بمطالعۀ تعلیمات بودائی پرداخت غالباً ریاضت میکشید و باوراد و اذکار مشغول میگشت پس از چندی از مملکت خویش خارج شده بسیر و سفر رفت تا اینکه در سال ۱٤۸ به لو ینگ Lo yang پایتخت چین رسید در زبان چیني زبردست و استاد شد تا سال ۱۷۰ میلادی درکار ترجمه کتب مقدس بودائی بزبان چیني بود در فهرست چیني کتب مذهبی بودائي ترجمه چندین کتب منسوب باوست که هنوز هم برخی از آنها موجود است

ان هوان (An Huan) نیز از شاهزادگان اشکانی بود مردی نیك سرشت و خوش اخلاق بود خاقان چین اورا مفتخر ساخته سرهنگ اول سوار نظام خود گردانید در چین شاهزاده ان An یا سرهنگ ان An نامیده میشد بهمراهی دانشمند چینی ین فوتائو (Yen Fo-tao) در لوینگ در سال ۱۸۱ دو کتاب بزبان چینی ترجمه نمود

ت ان وُ تی (T'an-wu-ti) در ژاپونی دُم مو تای (Dom-mu-tai) یك بودائی از مملکت پارتها بود در لوینگ در سال ۲٥٤ میلادی چندین قطعات بزبان چینی ترجمه نمود ان فاهین یك رُهبان بودائی از مملکت پارتها بود تاریخ ورود او در چین معلوم نیست دو کتاب او پیش از سال ۷۳۰ میلادی از دست رفته است

ان فا چین (An Fa-chin) رُهبانی از مملکت پارتها در اوینگ در حدود سال ۲۸۱ و ۳۰٦ چندین کتاب ترجمه نمود سه جلد از آنها پیش از سال ۷۳۰ میلادی از دست رفته است امروزه دو جلد از کتب او موجود است ۱

در پهلوی معبد معروف بودائی در بالای کوه کارلی (Karli) (حالیه کارلا) درمیان راه بمبئی و پونه منزلی که در بدنه کوه سنگی از برای اقامت رُهبانان با شمنها ساخته شده و نگارنده مکرراً بدیدن آن رفتم بانی آن یك ایرانی است که بکیش بودا گرویده بوده است گفتیم پیش از میلاد مسیح دین بودا ببلخ رسید در آن سر زمین زرتشتی معابد بودائی برپا بود از آنجمله است معبد نو بهار معروف که اسمش بگوش همه رسیده است نو بهار در بلخ که آل برمك تولیت آن را داشته اند محققاً آتشکده و منسوب بزرتشتیان نبوده چنانکه برخی از مورخین عرب و ایرانی پنداشته اند و دقیقی در شاهنامه راجع بآن گفته است

---

۱ از برای اطلاعات مفصل تر راجع بمبلغین ایرانی در چین و اسامی کتب آنان که بهترین اسناد قدیم بودائی است رجوع شود بمقاله بسیار مفید هوری پروفسور در دارالفنون توکیو
Dastur Hoshang Memorial Volume; Bombay 1918 p. 509—518
Persian Buddhist Translators in China by Kentok Hori, Imperial University of Tokio.

چو گشتاسب را داد لهراسب تخت   فرود آمد از تخت و بر بست رخت
ببلخ گزین شد بر آن نو بهار   که یزدان پرستان در آن روزگار
مر آن خانه پنداشتندی چنان   که مر مکهٔ را تازیان این زمان

معبد نو بهار بواسطه شهرتی که داشت بعدها با سایر معبدهای زرتشتی مشتبه گردید از اشعار فردوسی نیز در متّمم داستان لشکر کشي ارجاسب بضّد گشتاسب چنین بر می‌آید که لهراسب در آتشکده منزوی بوده بنا بسنت زرتشتیان حضرت زرتشت هم در همان روز هجوم تورانیان در آتشکده شهید گردید

شهنشاه لهراسب در شهر بلخ   بکشتند و شد روز ما تار و تلخ
و از آنجا بنوش آذر اندر شدند   رد و هیربد را همه سر زدند
ز خونشان بمرد آتش زرد هشت   ندانم چرا هیربد را بکشت

لابد در این جا از کلمه رد حضرت زرتشت مقصود است در این جا متذکر میشویم که خبر دقیقي در منزوی شدن لهراسب در معبد بکلّی در تحت نفوذ بودائي است چه در تاریخ ایران در هیچ قرنی سراغ نداریم که پادشاهی در معبدی منزوی شده باشد گذشته از اینکه آئین مزدیسنا هم با انزوا و ریاضت سروکاری ندارد

اسم نو بهار مناسبتی با بهار فارسي ندارد و ترجمه این اسم به ربیع‌الجدید چنانکه عمر بن الازرق الکرمانی ترجمه کرده درست نیست بلکه نوَ وبهارَ nava vihara که در سانسکریت بمعنی دیر نو میباشد اسم اصلی آن معبد بوده است از مندرجات برخی از مورخین هم بخوبی بر می آید که نو بهار معبد بودائی بوده از آنجمله است خبر الکرمانی مذکور که یاقوت حموی و ابن‌الفقیه ذکر کرده اند بنا بر این برمکیها که تولیت نو بهار را داشتند و در اراضی وسیع و موقوفات دیر ریاست روحانی داشتند اصلاً بودائي بودند و بعدها در آخر قرن اول هجری باسلام گرویدند و در دربار خلفاء بنی عباسی بوزارت رسیدند[1] کلمه برمك را هم

---

۱ . رجوع شود به Encyclopédie de L'Islam : Barmakides par Barthold

برخی از مستشرقین از لغت سانسکریت "پرَمَکَ" para maka که بمعنی سرو بزرگ است مشتق دانسته اند گرچه از مندرجات مورخین و جغرافی نویسان راجع بآل برمك و نو بهار ذهن قهراً منتقل بکیش بودا و دیر بودائی میشود گذشته از این از اخبارات چینی ابداً شکی نمی ماند که بلخ در مشرق ایران یکی از مراکز مهم بودائی بوده و نو بهار متعلق بپیروان این دین بوده است زائرین چینی در اطراف و اکناف ممالك بودائی قدیم برای بدست آوردن کتب مقدس و آثار بودائی مسافرت نموده و سفرنامها از خود گذاشته اند یکی از این زائرین چینی موسوم بوده به هوان تسنگ Hüan Tsang که از سال ٦۲۹ تا ٦٤٥ در گردش بوده و در شهر بلخ که در آن عهد صد دیر بودائی و سه هزار شمن یا طلاب و زهاد و رُهبان داشته در خود نو بهار که صد نفر شمن داشته در مدت یك ماه منزل کرده است در آنجا تشتی که بودا از برای غسل و تطهیر بکار میبرده محفوظ بوده است یك دندان بودا و جاروب بودا را هم زائر چینی مذکور در آنجا دیده است[۱]

در گوشه و کنار تاریخ ایران مکرراً باسم بودا و آثار مقدس وی بر میخوریم شاید ذکر یك دو فقرهٔ آن خالی از فائده نباشد چنانکه معروف است پس از در گذشتن بودا استخوانها و دندانها و موها و ناخنها و آنچه متعلق باو بوده از قبیل جاروب و ظروف و سایر لوازم زندگی وی در گنبد و برج مخصوصی که استوپا Stūpa می‌نامند در ممالك مختلفهٔ بودائی حفظ شده که هنوز هم بنا بسنّت بودائیان برخی از آنها موجود است هریك از این بقایای بودا را مانند صلیبی که عیسیٰ در بالای آن جان سپرده و چندی هم در خزینه ساسانیان محفوظ بوده تاریخ و سرگذشتی است دو آثار بودائی در عهد سلطنت ساسانیان بایران رسید اولی از آنها یکی از دندانهای بودا بوده که در قدیم در پیشاور محفوظ بوده در حدود سال ۵۲۰ میلادی در ناگره نزدیك جلال آباد بود در قرن هفتم میلادی زائر چینی هوان تسنگ مذکور این دندان را در طی سیاحت

---

۱ رجوع شود به Die Religion des Buddha von Koeppen B. II S. 84
Ērānšahr von Marquart S. 90.
Les Barmécides par Bouvat Paris 1912 P. 5 et 28—30.

خود در تاکره نیافت بنا بخبری که در یک سالنامهٔ چینی مندرج است در سال ۵۳۰ سفیری از دربار ایران بچین رسید و یک دندان بودا را برسم هدیه با خود بدربار چین آورد لابد این دندان پیش از تاجگذاری خسرو انوشیروان در ایران بوده چه پادشاه مذکور در سال ۵۳۱ میلادی بتخت نشست هنوز لشکر کشیهای او بطرف کابل و پنجاب روی نداده بود که دندان مذکور در جزو غنائم بدست ایرانیان آمده باشد احتمال برده میشود که شمنهای کابل دره[۱] در آغاز قرن ششم از اثر تعاقبی فرار کرده آن دندان را با خود بایران برده باشند[۲] دومی از آن آثار کشکول (پاتره Patra) بودا بود که بخصوصه اهمّیت دارد و در آینده بنا بعقیدهٔ بودائیان به بودا های بعد یعنی بموعود های بودائی خواهد رسید این کشکول اصلاً در پاتلی پوتره (Pättliputtra) که شهر حالیه پاتنه (Patna) در کنار رود گنگ باشد محفوظ بوده پس از آنکه جزیره سیلان بدین بودا گروید اسوکا پادشاه مذکور هند آن را برسم ارمغان برای پادشاه سیلان فرستاد در قرن قبل از میلاد آن کشکول بغارت رفت پس از چندی دوباره بجزیره سیلان بر گشت زائر چینی فا هین (Fa hian) در قرن پنجم میلادی آن را در سیلان نیافت ولی در پیشاور بزیارت آن موفق شد و معجزاتی که از آن کشکول دیده ذکر میکند در دو قرن بعد آن کشکول در کابل دره نبوده هوان تسنگ بنوبت خویش آنرا در آنجا نیافته مینویسد «حالیّه در قصر پادشاه ایران موجود است و خسرو انوشیروان در فتح کابل بایران برد» چنانکه در تاریخ مسطور است پادشاه آن نواحی پس از شکست یافتن از انوشیروان از جمله هدایائی که تقدیم کرد یکی کتاب بید پای (کلیله و دمنه) و دیگری ظرف گرانبهائی پر از مروارید بود این ظرف ظاهراً همان کشکول فقر بودا بود[۳]

---

۱ مملکتی که امروزه در جغرافیا کابل دره نامیده میشود در قدیم عبارت بوده از نواحی رود کابل تا برود سند پیشاور پایتخت آن بوده است این مملکت در کتیبهٔ بیستون و نقش رستم در عهد هخامنشیان بفرس گندارا Gandära نامیده شده است مشتبه نشود بمملکت قندهار که در اوستا هَرَخوائیتی [illegible] و در کتیبه هخامنشی هَرَاووَتی Harauvati نامیده شده است

۲ Die Religion des Buddha von Koeppen B. 1 S. 520

۳ » » » » B. 1 S. 524—526

بخصوصه دانستن مناسبات ایرانیان با بودائیان بسیار مفید است چه قسمتی از آئین مانی که در عهد دومین شاهنشاه ساسانی شاپور اول (۲۴۰ - ۲۷۱ میلادی) ظهور نموده از تعلیمات بوداست همانطوري که مانی پیغمبر خود را سوشیانت زرتشتی و بار قلیط عیسوی خوانده خود را موعود بودائی هم نامیده است دین شریف بودا در کلیه ممالک شرقی ایران زمین قدیم کم و بیش دوام داشت تا اینکه در استیلای عرب مانند دین زرتشت و مانی دستخوش تعصب پا برهنگان جزیرةالعرب گردید از این چند فقرهٔ وقایع تاریخی که مجملاً بذکر آنها پرداختیم بخوبي بر مي آید که ایرانیان زرتشتی از زمان بسیار قدیم مناسباتی با بودائیان داشته اند و چندان هم جای تعجب نبوده اگر در کتب مقدس ایرانیان ذکری از بودا و آئینش شده باشد ولی بهیچ وجه در اوستا نه صراحةً و نه کنایةً اسمی از بودا و دینش نیست باید بنظر داشت که پیش از ظهور بودا ایرانیان با کیش برهمنی سروکاری داشته اند از کلیه فرشتگان یا دیوها یعنی پروردگاران باطل که در اوستا از آنان ذکری شده باید از دین برهمنان و کتب وید نام و نشانی جست نه از کتب مقدس بودائیان اگر اتفاقاً برخی از کلمات اوستا شباهتی با کلمات بودائی دارد برای این است که دین بودا در سرزمین هند بوجود آمده و مؤسس این دین خود برهمنی و آبشخور بسیاري از فلسفه و تعلیماتش همان وید برهمنان است بخصوصه در فروردین یشت ممکن نیست که اسمی از بودا باشد چه این یشت بسیار قدیم‌تر از بوداست

اما کلمهٔ شمن که در این مقاله چندین بار تکرار گردید این لغت در ادبیات فارسي معروف است و از براي بت پرست استعمال میشود چنانکه رودکی گفته است بت پرستی گرفته ایم همه این جهان چون بت است و ما شمنیم (لغات اسدی) و معزّی سروده است مگر فلک صنم خویش کرد بخت ترا که پیش او بعبادت خمیده چون شمنست (فرهنگ سروری)

این لغت از سانسکریت سَرَمَنَ Saramana مشتق شده و در این زبان اخیر از برای روحانیون استعمال میشده است سَرَمَنَ کسی است که خانه

و کسان را ترک گفته در خلوت بریاضت و عبادت میگذارند بعبارت دیگر سَرَمنَ یعنی زاهد و تارک‌الدنیا در زبان پالی Pali که یکی از لهجات سانسکریت بوده و قدیمترین و معتبر ترین کتب دینی بودائیان جنوبی باین زبان نوشته شده سمن شده است خود بودا را چنانکه گفتیم سَرَمنَ گوتمَ میگفته اند در تمام ممالک بودائی کنونی این لغت با اندک تغییر و تحریفی موجود است[۱] گفتیم که الکساندر پولی هیستور در قرن قبل از مسیح از شمنهای بلخ ذکری کرده است بی شک مقصودش همان روحانیون کیش بودا بوده است چنانکه سه هزار طلاب و مرتاضین بلخ که زائر چینی هوان تسنگ نقل کرده شمنها بوده اند شمن در فارسی از برای پیروان بودا استعمال نمیشود بلکه از برای تعیین مطلق بت پرستان می‌آید نمیدانیم این لغت در چه عهدی داخل زبان فارسی شده کرپانها طبقهٔ ای از روحانیون برهمنی که غالباً حضرت زرتشت در گاتها از آنان شکایت میکند و در سراسر اوستا از گمراه کنندگان و پرستندگان پروردگاران باطل یا بُتها شمرده شده همان سَرَمنَ های سانسکریت یا شمنها هستند[۲] بهیچ وجه دلیلی نداریم که شمنها را بخصوصه مرتاضین بودائی و کلمه بت را با بودا یکی بدانیم

اینک رسیدیم بسر کلمهٔ بوئیتی که دارمستتر بدون هیچ دلیل محکمی مایل است آن را با بودا یکی بداند[۳] این کلمه سه بار در فرگرد ۱۹ وندیداد در فقرات ۱ و ۲ و ۴۳ تکرار شده است و هر سه بار با کلمه دیو یکجا آمده است:
(بوئیتی دَئوُ 𐬠𐬏𐬌𐬙𐬌.𐬛𐬀𐬉𐬎𐬎𐬋)

برای اینکه درست مورد استعمال این کلمه را دریابیم دو فقرهٔ اولی فرگرد مذکور وندیداد را ترجمه میکنیم « از طرف شمال اهریمن تبه کار آن دیو دیوان بشتافت و این چنین گفت آن اهریمن زشت تبه کار ای (دیو) دروغ برو زرتشت پاک را هلاک کن دروغ با دیو بوئیتی و با آسیب مرشئون بسوی وی شتافت

۱ Die Religion des Buddha von Koeppen B. 1 S. 33

۲ در خصوص شمن رجوع شود به Encyclopédie de L'Islam : Shaman par V. F. Buchner.

۳ Zend Avesta par Darmesteter Vol. II P. 259 Vol. III p. XLVIII

زرتشت نماز اهنو ویئریه بجای آورد آبهای نیک و رود دائیتیای نیک[1] را بستود و بدین مزدیسنا اعتراف نمود دروغ مغلوب وی گشته با دیو بوئیتی و با آسیب مرشئون قدم وایس کشید» اهریمن برای اینکه دین راستین مزدیسنا را از میان ببرد دیو دروغ و دیو بوئیتی که عفریت بت پرستی است و مرشئون (...) را که دیو فراموشی و محو کنندهٔ دین یکتا پرستی است از لوح خاطر انسانی بر آن گماشت که زرتشت را هلاک کنند معنی فقرات فوق بانداز‌ٔه روشن است که هیچ تردیدی باقی نمی ماند از اینکه بوئیتی را دیوی بدانیم که مردم را به بت پرستی وادار میکنند در تفسیر پهلوی اوستا در تفسیر همین فقرات وندیداد بوئیتی دئیوْ در پهلوی بت شیدا Būt Šeda ترجمه شده است شیدا کلمه ایست سامی (ارامی) بجای کلمهٔ آریائی دیو که در فارسی بمعنی آشفته و دیوانه است[2] اصلاً این لغت بزبان اکاد (Akkad)[3] شدُوْ (Šedu) و اسم عفریتی بوده است در عبری شدْ Šed و در ارامی شیدا (Šēdā) شده است[4] در کتب معروف پهلوی دینکرد در کتاب هفتم آن در باب سوم فقرات ۳۶—۳۹ در معجزات حضرت زرتشت بعینه فقرات ۱ و ۲ از فرگرد نوزدهم وندیداد که ذکرش گذشت به پهلوی چنین نقل شده است «اهریمن تبه کار (پرُمرگ) زشت از طرف شمال (اپاختر) شتافته خروش بر آورد ای (دیو) دروغ بشتاب زرتشت پاک را بکش دروغ با دیو بت (بت شیدا) و با دیو سج فراموشکار (نهان روان) فریفتار بسوی وی شتافت زرتشت باواز بلند نماز اهونور بسرود دروغ و دیو بت وسج فراموشکار فریفتار خود باخته روی بگریز نهادند»[5] دیو سج همان مرشئون اوستاست که

---

۱ دائیتنا (...) رودی است در آریا ویج رجوع کنید بجلد اول ص ۵۹

۲ رجوع شود به Vendidād, Avesta text with Pahlavi Translation and Commentary Vol. II Glossarial Index by Dastoor Hoshang Jamasp. Bombay 1907. Neupersische Schriftsprache von P. Horn, im Grundriss der Irani. Philologie B. 1 Abt. 2 S. 6.

۳ راجع به اکاد بجلد اول یشتها ص ۷۹ ملاحظه شود

۴ Akkadische Fremdwörter von H. Zimmern Leipzig 1917 S. 69

۵ فقرات فوق در ترجمه انگلیسی دینکرد که بتوسط داراب دستور سنجانا صورت گرفته طور دیگر ترجمه شده است

دیو فراموشی است و نماز اهونور نیز همان نماز اهنو وئیریه=یتا اهو وئیریه میباشد[1] در فصل ۲۸ بندهش در فقرهٔ ۳۴ نیز از بت شیدا اسم برده شده گوید «بت شیدا آن است که ستایشش درمیان هندوان است . . . . » جملهٔ دوم این فقره مبهم است معنی درستی از آن بر نمی آید[2] از اینکه در بندهش پرستش بتی بهندوان نسبت داده شده ابداً مستلزم این نیست که خیال ما به بودا متوجه شود کلیّه پروردگاران آریائی که مزدیسنا بر ضد ستایش آنهاست و همه در اوستا دیوها و پروردگاران باطل نامیده شده درمیان هندوان ستایش میشده و تا بامروز هم ستایش میشوند

در سومین جائی که در اوستا از بوئیتی اسم برده شده گفتیم که در فقرهٔ ۴۳ فرگرد ۱۹ وندیداد است در اینجا بوئیتی با گروهی از دیوها باهم ذکر شده اند مثل دیو اِندرَ دهودا (Indra) که نزد هندوان از بزرگترین پروردگاران بشمار است اما نزد ایرانیان رقیب امشاسپند اردیبهشت خوانده شده است[3] و دیو سئورو دسدد (Sauru) که در سانسکریت سَروَ (Sarva) گویند و اسم پروردگاری است اما در مزدیسنا دیو آشوب و غوغا و مستی است و رقیب امشاسپند شهریور شمرده میشود[4] دیو ناونگهئی ثیه (Naoṅhaithya) دیو ناخوشنودی رقیب امشاسپند سپندارمذ[5] دیو تئوروی (Taurvi) دیو گرسنگی رقیب امشاسپند خرداد دیو زَئیریچَ (Zairića) دیو تشنگي رقیب امشاسپند امرداد[6]

۱ راجع بنماز یتا اهو وئیریه بگاتها تفسیر نگارنده ص ۱۰۰ ملاحظه شود

۲ جملهٔ دوی در پهلوی چنین است: « آفَس وَخش یَوَنْ بتیها ما همان چگون بُت اسپ پرستد» و چنین ترجمه شده است: « and his growth is lodged in idols, as one worships the horse as an idol »

وست West مینویسد که معنی این جمله روشن نیست اما دارمستتر برای اینکه ثابت کند که بُت شیدای بندهش همان بوداست در جملهٔ مبهم مذکور کلمات (بت اسپ) را بوتاسپ خوانده یعنی بودا!! رجوع شود به Sacred books of the East Vol. V by West. p. 111 و به Zend Avesta par Darmesteter Vol. II p. 259

۳ رجوع بجلد اول ص ۹۲

۴ رجوع بجلد اول ص ۹۳

۵ رجوع بجلد اول ص ۹۴

۶ رجوع بجلد اول ص ۹۶

دیو اَئیشْمَ (Aēšma) دیو خشم رقیب ایزد سروش[۱] دیو مرشئون که ذکرش گذشت[۲] دیو دریوی (Drivi) دیو دریوزی و گدائی دیو دئیوی (Daivi) دیو فریب دیو کسویش (Kasviš) دیو کین و کیفر دیو پَئیتیش (Paitiša) دیوی است که بر ضد آنچه نیک است در کار و کوشش است یا بعبارت دیگر قوّه ایست اهریمنی که از برای تباه نمودن جهان در مقابل هرچیز نیك برعکس رفتار نموده چیز زشت پدید می‌آورد دیو بوئیتی یا دیو بُت درمیان این دیوها پس از دیو مرشئون ذکر شده است و ابداً تصور نمیرود که از این کله شخص بودا اراده شده باشد چنانکه گفتیم در اوستا و کتب پهلوی همیشه کلمهٔ بوئیتی یا بت با دیو یا شیدا قید شده است در گاتها کلمهٔ دیو از برای پروردگاران باطل آریائی آمده و در سایر قسمتهای اوستا از برای مطلق شیاطین در جائی از اوستا بنظر نگارنده نیست که شخص معروفی دیو نامیده شده باشد مثلاً ضحاك یا ارجاسب را دیو خوانده شده باشند بنابر آنچه گذشت گوئیم نه کله کَشوِتمَ مناسبتی با گوتمَ بودا دارد و نه بوئیتی با بودا اگر بایستی مانند کلمهٔ کَشوِتمَ اوستائی که در سانسکریت شبیه و نظیری دارد از برای کلمهٔ بوئیتی نیز در سانسکریت کلمهٔ شبیه و مناسبی پیدا کنیم لابد باید بلغت بهوُتَ Bhūta متوجه شویم که در سانسکریت بمعنی جنّ و شبحَ میباشد گروهی از دانشمندان مثل یوستی[۳] و تیل[٤] و وست[٥] همین کله اخیر سانسکریت را بابوئیتی اوستا مربوط دانسته اند بنا بر این لغت بُت در فارسی و پهلوی از بوئیتی اوستا آمده و بوئیتی اوستا از بهوُتَ سانسکریت در انجام متذکر میشویم که در فقرهٔ ۹ از فرگرد ۱۱ وندیداد دیوی موسوم به بوئیذی و ماده او بوئیذیژا ذکر شده احتمال برده میشود که این کلمهٔ ترکیب دیگری از بوئیتی باشد

---

۱ رجوع بجلد اول ص ٤٧٥ و ٥٢٠

۲ رجوع بجلد اول ص ۳۱۳

۳ Handbuch der Zendsprache von Justi

٤ Die Religion bei den Irani. Volkern von Tiele Übersetzt von Gehrich S. 87.

٥ Sacred Books of the East Vol. V by West p 111

کیومرث

(در فقرهٔ ۸۷ فروردین یشت)

گیومرد – گلشاه = گرشاه = پادشاه کوه

میر خواند در روضة‌الصفا در ذکر سلطنت پیشدادیان مینویسد «کیومرث لفظی است سریانی و معنی آن زندهٔ گویا باشد»[۱] اتفاقاً معنی این اسم مرکب را بخوبی میدانیم و هیچ کس امروزه تردیدی ندارد که این اسم ایرانی است و هر دو جزء آن در زبانهای فرس و اوستا و پهلوی و فارسی و سانسکریت و در کلیّه زبانهای هند و اروپائی اشتقاقاتی دارد و بهیچ وجه مربوط بلغات سریانی یا بلغات یکی از السنه سامی نیست

این اسم در اوستا گیَه مَرِتَن [اوستایی] آمده است در پهلوی گیومرد و فارسی کیومرث گوئیم جزء اول این اسم که گَیَه باشد بمعنی جان و زندگی است و در تفسیر پهلوی اوستا نیز کلمهٔ مذکور جان ترجمه شده است لغت زندگی از همان مادهٔ گَیَه است که بمرور زمان و اختلاف لهجات ایران باین شکل در آمده در زبان فارسی باقی مانده است این لغت بمعنی مذکور مستقلاً در اوستا مکرراً استعمال شده از آنجمله در گاتها یسنا ۳۰ قطعهٔ ٤ و در هفت ها یسنا ٤۱ فقرهٔ ۳ و در یسنا ۹ فقرهٔ ۱ و در وندیداد فرگرد ۲ فقرهٔ ٤۱ و در تشتریشت فقرهٔ ۱۱ و مهریشت فقرهٔ ۷۱ و زامیاد یشت فقرهٔ ٤٤ وغیره جزء دیگر که مَرِتَنْ باشد صفت است یعنی مردنی و درگذشتنی یا بعبارت دیگر مردم و انسان چون سر انجام بشر فنا و زوال است باین مناسبت او را مردم یعنی مردنی و درگذشتنی نامیده اند مَرِتَنْ نیز بمعنی مردنی و مردم خود جداگانه غالباً در اوستا آمده است از آنجمله در گاتها یسنا ۳۲ قطعهٔ ۱۲ وغیره این کلمهٔ در اوستا مشتقات زیاد دارد از

---

۱ برخی از مورخین قدیم هم این اسم را سریانی پنداشته اند

آنجمله است مَرِتَ ܡܪܬ که نیز بمعنی مردنی و بشر است آن را در پهلوی مَرْتم و در فارسی مردم گفتند در فرس هخامنشی همین کلمه مرتیه martya میباشد که لغت مرد در فارسی از آن آمده است مشیا و مشیانه که بنا بسنّت ایرانیان بمنزلهٔ آدم و حوای سامی است و ذکر شان بزودی بیاید از ریشهٔ کلمات فوق است ریشهٔ کلیّه این کلمات (مَرْ) ܡܪ میباشد که در اوستا و فرس بمعنی مردن است [1] گذشته از معنی مذکور از کلمهٔ گیّه که چند بار در اوستا بدون مَرِتَن آمده کیومرث اراده شده است چنانکه در فروردین یشت فقرهٔ ۸۶ و در یسنا ۶۸ فقرهٔ ۲۲ و در ویسپرد کردهٔ ۲۱ فقرهٔ ۲ در این سه فقرات فقط از گیّه (یعنی کیومرث) اسم برده شده و باو در جزو اهورا مزدا و زرتشت و مهر و گوشورون درود فرستاده شده است گذشته از این چند موضع درجاهای دیگر اوستا گیّه با مَرِتَن آمده چنانکه در فقرهٔ ۸۷ فروردین یشت و در فقرهٔ ۲ از یسنای ۲۳ و در فقرات ۵ و ۱۰ از یسنای ۲۶ با اینکه مکرراً در کتاب مقدس باسم کیومرث بر میخوریم ولی شرح حالی از او بدست نمی آید فقط از فقرهٔ ۱۰ یسنای ۲۶ بر می‌آید که او نخستین بشر است چه در آن فقره آمده است « فروهرهای مردان پاک را میستائیم فروهرهای زنان پاک را میستائیم همهٔ فروهرهای نیک توانای پاک پارسایان را از کیومرث تا بسوشیانت پیروزگر میستائیم » مکرراً در طی تفسیر یشتها گفتیم که سوشیانت یعنی موعود مزدیسنا که در آخرالزمان ظهور خواهد کرد آخرین خلقت اهورامزد است در فقرهٔ مذکور بفروهر همهٔ پاکدینان از آغاز خلقت که با کیومرث شروع شده تا بانجام خلقت بشر که با سوشیانت ختم میگردد درود فرستاده شده است دگر اینکه از فقرهٔ ۸۷ فروردین یشت که ترجمه آن را ملاحظه خواهید کرد میدانیم که کیومرث نخستین کسی است که بگفتار و آموزش اهورا مزدا گوش فراداد و اوست مؤسس خانواده ایرانی و نژاد ایران از پشت اوست این دو فقره سرچشمه قدیمترین وقایعی است که در تاریخ وداستان ملی ما که ذکرش بیاید بکیومرث نسبت داده شده است در دو موضع دیگر که فقرهٔ ۲ از یسنای ۲۳

۱ رجوع شود بجلد اول ص ۶۹ — ۷۰

و فقرهٔ ٥ از یسنای ٢٦ باشد فقط بذکر اسم کیومرث اکتفاء شده بفروهر وی در جزو فروهرهای زرتشت اسپنتمان و کی گشتاسب و ایسدواستر پسر زرتشت و نخستین آموزگاران کیش درود فرستاده شده است این است آنچه در سراسر اوستا راجع به کیومرث بدست می آید خوشبختانه نواقص را راجع بداستان کیومرث بواسطهٔ کتب قدیم و معتبر مؤرخین می توانیم تکمیل کنیم محققاً مندرجات طبری و بلعمی (یعنی مقدمه ای که بلعمی از برای ترجمه تاریخ طبری نوشته است) و مسعودی و حمزه اصفهانی و ابو ریحان بیرونی و مجمل‌التواریخ از مآخذ بسیار قدیمی است شاید سرچشمهٔ معلومات برخی از آنها راجع بکیومرث چنانکه حمزه اصفهانی قید میکند خود اوستای مفقود شده باشد مقصود نگارنده نیست که در اینجا مطالب کتب مزکور را با اختلاف روایاتی که در آنهاست در اینجا ذکر کنیم چه کتب مذکور دسترس همه کس میباشد بلکه بذکر خلاصه‌ای از مطالب آنها که بکلّی مطابق مندرجات کتاب پهلوی بندهش است نقل میشود بخصوصه بندهش مفصل تر از سایر کتب از کیومرث صحبت میدارد پیش از شروع بمطلب باید بگوئیم که آنچه در شاهنامه راجع به کیومرث آمده از اصل داستان منحرف است همچنین مسعودی بنابر صواب این داستان را شرح نداده است چه کیومرث بنابر صواب نخستین پادشاه پیشدادی نیست بلکه نخستین بشر است و در سنّت کهن ایران مشیا و مشیانه از صلب او بوجود آمده اند

فردوسی میگوید

«پژوهندهٔ نامهٔ باستان — که از پهلوانی زند داستان
چنین گفت کآئین تخت و کلاه — کیومرث آورد کو بود شاه

مدت سلطنت او سی سال بوده

بگیتی درون سال سی شاه بود — بخوبی چو خورشید برگاه بود

وسم پرستش نیز از او ماند

برسم نماز آمدندیش پیش — از آنجایگه بر گرفتند کیش

پسر او سیامك نام داشت که بدست دیوي (بچه اهریمن) کشته گشت هوشنگ پسرسیامك از پدر انتقام کشیده پس از کیومرث بتخت نشست» در کتب مورخین بطور عموم کیومرث گلشاه نامیده شده است بقول حمزهٔ اصفهانی «اي ملك الطين» بلعمی و بیرونی او را نیز گرشاه خوانده اند بقول بلعمي «گرکوه است و پادشاه کوه خواندند»[۱]

گری ‎ در اوستا مکررا آمده و بمعنی کوه است از آنجمله در فروردین یشت فقرهٔ ۹ این کلمه در سانسکریت گیری Giray میباشد در پهلوی نیز گرگویند و در افغانستان غر وجه مناسبت این اسم را زودی بواسطه مندرجات بندهش خواهیم دانست

همچنین کلمهٔ کیومرث عموماً زندهٔ گویا معنی شده است بقول حمزه «کیومرث یعنی حیّ ناطق میّت» اینک خلاصه مندرجات بندهش راجع بکیومرث «کیومرث نخستین بشر را اهورا مزدا بیافرید او در مدت سي سال تنها در کوهساران بسر برد در هنگام مرگ از صُلب او نطفه ای خارج شده بواسطه اشعهٔ خورشید تصفیه گردید و در جوف خاك محفوظ بماند پس از چهل سال از آن نطفه گیاهی بشکل دو ساقهٔ ریباس بهم پیچیده[۲] در مهر ماه و مهر روز (هنگام جشن مهرگان) از زمین بروئیدند پس از آن از شکل نباتي بصورت دو انسان تبدیل یافتند که در قامت و چهره شبیه بهمدیگر بودند یکی نر موسوم به مشیه و دیگری ماده موسوم به مشیانه پس از پنجاه سال آن دو باهمدیگر ازدواج نمودند بعد از انقضای مدت نه ماه از آنان یك جفت

۱ دوبو Dubeux کسی که تاریخ طبری را بفرانسه ترجمه کرده مینویسد «چون معنی کلهٔ گر نزد متأخرین از شعراء و مورخین ایران نا معلوم بود از این جهت آنرا بکلمهٔ گل تبدیل داده بجای گرشاه گلشاه گفتند»

Chronique de Mahommad Tabari par Louis Dubeux. Tom. I. Paris MDCCCXXXVI. P.6.

۲ عقیدهٔ باینکه انسان اصلاً از گیاه تشکیل یافته نزد برخی از اقوام هند و اروپائي نیز موجود بوده است رجوع شود به Zaroastrische Studien von Windischmann S. 412

نر و ماده یا بعرصه ظهور نهادند از این یك جفت هفت جفت پسر و دختر متولد شدند یکی از آن هفت جفت موسوم بوده به سیامك و زنش موسوم بوده به نساك (این کله در پهلوی نیز وساك خوانده میشود) از سیامک و نساك یك جفت متولد شدند موسوم به فرواك و زنش موسوم به فراواکئین Fravakain از آنان ۱۵ جفت بوجود آمدند که کلیه نژادهای مختلف هفت کشور از پشت آنهاست یکی از آن ۱۵ جفت هوشنگ و زنش گوزک Gözak نام داشتند ایرانیان از پشت آنان میباشند»

داستان خلقت آدم ابوالبشر بنا بعقیده مسلمانان که در واقع عقیدهٔ اقوام سامی پیش از اسلام بوده مفصّلاً در تاریخ طبری مندرج است و در برخی از جزئیّات که اینک جای ذکر آن نیست شباهتی بداستان آفرینش کیومرث دارد بنا بآنچه گذشت هوشنگ پسر فرواك پسر سیامک پسر مشیا پسر کیومرث میباشد در بندهش و حمزه اصفهانی و آثارالباقیه ابوریحان بیرونی نیز این طور مسطور است اما فردوسی هوشنگ را پسر سیامک و نوهٔ کیومرث میشمرد دگر اینکه در کتب مذکور برخلاف شاهنامه هوشنگ نخستین پادشاه پیشدادی است نه کیومرث بقول حمزهٔ اصفهانی «اوشهنج فیشداد اول پادشاه فرس است و او را نیز بوم‌شاه گویند» و در هر جائی از اوستا که از هوشنگ اسم برده شده با پرذات [Avestan script] قید شده است و همین کلمه است که امروزه پیشداد گوئیم در جلد اول یشتها ص ۱۷۸—۱۷۹ از هوشنگ و معنی پیشداد صحبت داشتیم در این جا فقط یاد آوری میکنیم که در اوستا هم هوشنگ نخستین پادشاه خوانده شده است نه کیومرث [1]

---

۱ رجوع کنید بتاریخ طبری در ذکر سلطنت کیومرث و بمقدمهٔ تاریخ بلعمی چاپ کانپور صفحه ٤ و بتاریخ سنی ملوك الارض والانبیاء تألیف حمزه بن الحسن الاصفهانی چاپ برلین صفحات ۱۲ و ۱۹ و ۲۳ و بآثارالباقیه چاپ زاخو صفحات ۱۰۳ — ۱۰۶ و روضة‌الصفا در ذکر کیومرث بخصوصه به بندهش فصل ۳ فقرات ۱۹ — ۲۳ و بفصل ۱۵ و به Eranische Alterthumskunde von Spiegel B. 1 S. 506—514

زو پسر تهماسب

(در فقرهٔ ۱۳۱ فروردین یشت)

اُوْزَوَ Uzava لفظاً یعنی یاری کننده یکی از پادشاهان پیشدادی و پسر تُوماسپ Tumāspa میباشد معنی این اسم اخیر چنین است کسی که اسبهایش فربه هستند در اوستا فقط یکبار در فقرهٔ ۱۳۱ باسم این پدر و پسر برمیخوریم ولی آنان در تاریخ و داستان ملی ما مشهور اند و هماناند که امروزه زو یا زاب و طهماسب میگوئیم بدبختانه دوازدهمین نسک عهد ساسانیان که از این ناموران صحبت میداشت وممکن بود که ما را از روایات مختلف کتب متأخرین بی نیاز سازد از میان رفته است در دینکرد در کتاب هشتم و نهم مندرجات ۲۱ نسک اوستای عهد ساسانیان بطور خلاصه مندرج است در کتاب هشتم درفصل ۱۲ از دوازدهمین نسک سخن داشته مینویسد «این نسک موسوم است به چیترَدات Citradat مندرجات آن عبارت است از بیان نژادهای آدمی از کیومرث نخستین بشر که چگونه اهورا مزدا اورا آفرید و از مشیا و مشیانه و کیفیّت خلقت آنان و تفصیل ازدیاد نوع بشر در کشور مرکزی خونیرس و واقعهٔ نفوذ بشر در روی شش کشور دیگر که در اطراف خونیرس واقع است و در بیان نژادهای گوناگون و عادات قبایل و در ذکر پیشدادیان و شهریاری آنان از برای نگهداری و رهنمائی مردمان و در ذکر هوشنگ پیشدادی و سلسلهٔ نسب وی که نخستین پادشاه بود و طهمورث که در روی هفت کشور دومین پادشاه بود و در تعداد سلسلهٔ انساب از آغاز آفرینش تا بجمشید و در ذکر سلسلهٔ جمشید که سومین پادشاه هفت کشور بود و در آگاهی از زمان وی و در ذکر ترقی زمان وی از آغاز آفرینش تا انجام شهریاری او و در ذکر پادشاه ستمکر ضحّاك و نژاد وی و آگاهی از زمان وی و ترقیات عهد وی از انجام شهریاری

جم تا انجام استیلای ضحاك و در ذکر سلسلهٔ نسب از جم تا فریدون و در ذکر سلطنت فریدون پادشاه خونیرس و دست یافتن وی بر ضحاك و کشتن وی دیوهای (بت پرستان) مازندران را و تقسیم کردن کشور خونیرس درمیان سه پسرش سلم و تور و ایرج و در ذکر پادشاهی منوچهر در ایران زمین و سلسلهٔ نسب ایرج و در ذکر پادشاهی افراسیاب پادشاه توران که در مملکت تور سلطنت میکرد و از زو پسر تهماسپ پادشاه ایران زمین که از پشت منوچهر بود و در ذکر سلطنت کیقباد سلسلهٔ کیانیان و ایران خدای و در ذکر پادشاهي گرشاسب که بمملکت تور دست یافت و در ذکر پادشاهی کیکاوس نوهٔ کیقباد پادشاه کیانی و پادشاه هفت کشور و در ذکر کیخسرو پسر سیاوش که خونیرس خدای بود و در ذکر مشروحی راجع بنژادهاي ایران و توران و مملکت سلم تا بعهد کی لهراسب و کی گشتاسب و پیغمبر دین مزدیسنا زرتشت اسپنتمان و ترقیات زمان از آغاز شهریاری فریدون تا ظهور زرتشت و رسالت وی ..... »

چیترداد دارای ۲۲ کرده یا فصل بوده است دینکرد مندرجات آن را مفصل تر بیان میکند و نگارنده باختصار پرداختم چنانکه از فهرست مندرجات دینکرد برمی آید از یك یك پادشاهان و ناموران سلسلهٔ پیشدادیان و کیانیان در نسک یا کتاب مخصوصی در جزو اوستا صحبت شده بود بنابر این قدیم ترین خداي نامه یا شاهنامه ایران همان دوازدهمین نسک اوستا بوده که در قرن سوم هجری نیز یعنی در زمان آترفرن بغ مؤلف دینکرد موجود بوده است

پس از ذکر این مقدّمه گوئیم در کتب تاریخ شرح سلطنت زو پسر تهماسب با اندك تفاوتي از همدیگر ذکر شده است بسا مدت سلطنت وی با گرشاسب یکجا ذکر گردیده چنانکه در روضة‌الصفاء آمده «در مفاتیح‌العلوم گوید که گرشاسب و زاب بشرکت سلطنت می راندند» حمزهٔ اصفهانی مینویسد «مدت سلطنت زاب بن سوماسب (تهماسب) سه سال و مدت سلطنت گرشاسف با زاب نه سال بوده است» در جای دیگر مینویسد «گرشاسب در زمان سلطنت

زو بن تهماسب در مدت چهار سال در برخی از نواحی سلطنت راند »
ابو ریحان بیرونی مدت سلطنت زاب را نه سال و سلطنت کرشاسب و زاب را باهم سه سال ذکر کرده است در شاهنامه سلطنت زو پنج سال طول کشیده و در بندهش فصل ٣٤ فقرهٔ ٦ پادشاهی زوب توهماسپیان نیز پنج سال مندرج است در شاهنامه آمده که پس از کشته شدن نوذر بدست افراسیاب بنا به پیش نهاد زال سران و بزرگان و سپهبدان ایران زو پسر طهماسب را بپادشاهی بر گزیدند هرچند که طوس و گستهم دو پسر نوذر وجود داشتند اما چون دارای فر ایزدی و برازندهٔ تاج و تخت نبودند ناگزیر پادشاهی به زو برگذار شد که او هم از پشت فریدون و خاندان منوچهر بود

ز تخم فریدون بجستند چند یکی شاه زیبای تخت بلند
ندیدند جز پور طهماسب زو که زورکیان داشت فرهنگ گو

زو وقتی که بتخت نشست کهن سال بود بعدل و انصاف پرداخت کشور آباد ان نمود از اثر جنگ طولانی ایرانیان و تورانیان قحط و غلاء مملکت را فرا گرفت باران نمی بارید خشکسالی مردم را بستوه آورد و آن را سزای کردار زشت و خونریزی پنداشتند و زو را بر آن داشتند که با افراسیاب صلح کند و بمملکت آسایش بخشد زو در سنّ هشتاد و شش سالگي در گذشت و تاج و تخت به پسرش گرشاسب برگذار نمود در شاهنامه از اجداد زو ذکری نشده و سلسلهٔ نسب وي در سایر کتب مختلف مندرج است در بندهش فصل ٣١ فقرهٔ ٢٣ سلسلهٔ نسب او چنین است زوب توهماسپیان پسر آگائی مسواك Agāmasvāk پسر نوذر پسر منوچهر در آثار الباقیه مندرج است زاب بن تهماسب بن کمجهوبر بن زو بن هوشب بن ویدینک بن دوسر بن منوشجهر

از براي اینکه شرح حال این پادشاه پیشدادی روشن شود بیفائده نیست که عین مندرجات بلعمی راجع بزو که در بسیاري از مواضع مطابق با حمزه اصفهانی است در این جا نقل شود اینک بلعمی « و این همه کارها در روزگار منوچهر بود با عدل و داد و او را پسری بود نام او طهماسب و منوچهر برو خشم گرفته بود

و خواست که بکشدش بدان سبب که او را دختری بود و طهماسپ بزنی کرده بود پس سرهنگان طهماسپ را درخواستند بدیشانش بخشید و گفت که از پادشاهی من بیرون شود آن دختر که زن او بود بستید و درخانه باز داشت و منجمان گفته بودند که اورا ازین زن پسری باشد که پادشاه شود پس او را پسری آمد و طهماسپ بمرد و پسرش کودك بود که منوچهر بمرد و افراسیاب بیامد و پادشاهی عجم بگرفت و جور و ستم کرد و رسمهای منوچهر برداشت و شهرها خراب کرد و آبها خشک شد و قحط افتاد و پنج سال بماند و افراسیاب در ایران دوازده سال پادشاه بود و پسر طهماسپ را نام زوار (زو) بود پس مردمان با او بیعت کردند و با افراسیاب حرب کرد و او را بشکست و از ایران زمین بیرون کرد و باز بترکستان شد و عجم از جور او برستند و این زوار (زو) بن طهماسپ ملکی سخت با عدل و داد بود و هر جا که افراسیاب ویران کرده بود او آبادان کرد هفتاد سال (لابد ۷۰ سهو کاتب است باید ۷ باشد میر خواند هم ۷ نوشته است) از رعیّت خراج نخواست تا نعمتها بر ایشان فراخ شد و در روستای عراق رودی از دجله بکشید و آن را زاب نام کرد و بر لب او شهرستانی بنا کرد و امروز آن شهر را مدینةالعقبه خوانند ببغداد و درهر سه شهر بوستان بنا کرده است و آن هر سه امروز آبادان است و آن هر سه را در دیوان بغداد زاب‌الاعلی و و زاب الوُسطی و زاب‌السفلی گویند و بفرمود که از کوهها هر جاه گیاه خوش بودی یافتند و بیخ آن آوردند و در بوستانها نشاندند و از بهر خود حلوها و طعامها فرمود که پیش از آن کسی ندانسته بود و هر سال بر ترکستان تاختن کردی و خواسته آوردی و همه بسپاه دادی تا همه بی نیاز شدند و جهان بر دست او آبادان شد و اورا وزیری بود نام او کرشاسپ و از فرزندان آفریدون بود و اورا همه داد فرمودی کردن و زوار (زو) سی سال پادشاه بود *

منوچهر

(در فقرهٔ ۱۳۱ فروردین یشت)

منوچهر از خاندان ایرج یکی از پادشاهان پیشدادی است اسم خاندان وی در اوستا ائیریاو (Airyāva) آمده است یعنی یاری کنندهٔ ایرانیان منوچهر در اوستا منوش چیثر میباشد یعنی از نژاد و پشت منوش منوش محققاً یکی از ناموران قدیم بوده که امروزه در اوستا اسمی از او نیست ولی در سایر کتب غالباً بچنین اسمی بر میخوریم در اعصار بعد چندین نامور به مانوش موسوم بوده اند از آن جمله در فصل ۳۱ بندهش فقرهٔ ۲۸ مانوش در سلسلهٔ نسب لهراسب در جزو اجداد این پادشاه کیانی شمرده شده است همچنین در فرهنگها مانوش یا مانوشان اسم کوهی است که منوچهر در بالای آن تولد یافته لابد این کوه بنا موری که مانوش نام داشته منسوب است میر خواند در روضة‌الصفاء مینویسد «یکی از مستوران حرم ایرج که بمنوچهر حامله بود از وهم گریخته پناه بکوهی برد که آنرا مانوشان میگفتند چون خلف ایرج در آن کوه متولد شد او را مانوش‌چهر خواندند و بکثرت استعمال منوچهر شد» در فصل ۱۲ بندهش در فقرهٔ ۲ چنین آمده «کوه زردز Zardhaz که آن را نیز مانوش گویند از سلسلهٔ جبال البُرز است» در فقرهٔ ۱۰ از همین فصل بندهش آمده «کوه مانوش بسیار بزرگ است کوهی است که منوچهر در بالای آن تولد یافت» در زامیاد یشت فقرهٔ ۱ در جزو کوهها از کوه منوش اسم برده شده و پس از آن از کوه زرِدَز یاد شده بنا بر این زردز کوهی است نزدیک کوه مانوش که در بندهش هر دو یکی ضبط شده است عجالةً راجع باین کوه بهمینقدر اکتفاء نموده تا در زامیاد یشت در تعداد کوهها مفصل‌تر از آن صحبت بداریم اسم منوچهر و خاندانش ایرج فقط یکبار در اوستا در فقرهٔ ۱۳۱ فروردین یشت

یاد شده است داستان این پادشاه پیشدادی معروف است شاهنامه و کلیه کتب تواریخ مفصلاً از آن ذکر میکنند بخصوصه در روضة الصفاء مشروحاً بذکر پادشاهی وی برمیخوریم مجملاً یادآور میشویم که فریدون ممالک خود را درمیان سه پسرش سلم و تور و ایرج تقسیم کرد سلم و تور ببرادر کوچکتر خود که در ایران شهریاری داشت رشک برده او را کشتند در شاهنامه اسم دختری که از ایرج آبستن بوده ماه آفرید ضبط شده است

یکی خوب چهره پرستنده دید کجا نام او بود ماه آفرید
که ایرج برو مهر بسیار داشت قضارا کنیزک از او بار داشت

از ماه آفرید دختری متولد شد که فریدون او را پس از رسیدن بسنّ بلوغ به برادر زادهٔ خود پشنگ داد از آنان منوچهر بوجود آمد که صد و بیست سال پادشاهی نمود و کین جدّش ایرج را خواسته سلم و تور را بکشت مجملاً از جنگ منوچهر و افراسیاب در جلد اول صفحات ۲۰۷ — ۲۱٤ صحبت داشتیم و در این جا محتاج بتکرار نیستیم چنانکه ملاحظه میشود در شاهنامه اسم دختری که از ماه آفرید متولّد شده ذکر نشده ولی در بندهش در فصل ۳۱ فقرهٔ ۹ اسم این دختر گوزک ضبط گردیده است همچنین در تاریخ طبری اسم کوزک یاد شده اما بجای اینکه اورا دختر ایرج قید کنند پسر ایرج نوشته است ابوریحان بیرونی در آثارالباقیه منوشجهر بن کوزن دختر ایرج درج کرده است

دگر اینکه در شاهنامه منوچهر نبیرهٔ فریدون شمرده شده در صورتی که در سایر کتب میان وی و فریدون چندین پشت قرار داده اند مسعودی در مروج الذهب هفت پشت نقل کرده و در تاریخ طبری بعینه مثل بندهش میان منوچهر و فریدون ده پشت شمرده شده است اسامی اجداد منوچهر در کتب تاریخ و بندهش یکی است مگر اینکه بواسطه نسّاخین این اسامی کم و بیش تغییر یافته امنک ترکیب عربی و فارسی آنها با ترکیب پهلوی

بندهش فرق دارد اینک آنچه در فصل ۳۱ بندهش فقرات ۹ـ۱٤ راجع بسلسلهٔ نسب منوچهر مندرج است مینگاریم «از فریدون سه پسر بوجود آمدند سلم و تور و ایرج از ایرج دو پسر و یک دختر بوجود آمدند دو پسر وانیتار و اناستوخ موسوم بودند و دختر موسوم بود به گوزك ایرج و پسرانش را سلم و تور کشتند اما دخترش را فریدون نجات داده پنهان نمود از این دختر یک دختر متولد گردید سلم و تور از آن آگاه گشته مادرش را (گوزك را) کشتند فریدون دختر بچهٔ نوزاد را پنهان نموده تا ده پشت او را حفظ نمود تا اینکه منوچهر بدنیا آمده از جدّ خویش ایرج انتقام کشیده سلم و تور را کشت سلسلهٔ نسب منوچهر چنین است منوچهر پسر مانوش خورنر پسر مانوش خورشید و ینیك پسر ائیرك پسر تریتك پسر بیتك پسر فرزوشك پسر زوشک پسر فرگوزك پسر گوزك دختر ایرج پسر فریدون»

توران، سلم، سائینی، داهي

(در فقرات ۱٤۳ـ۱٤٤ فروردین یشت)

در فقرات ۱٤۳ـ۱٤٤ از ممالک ایران و توران و سلم و سائینی Sāini و داهی Dāhi اسم برده شده است سه مملکت اولی یادآور داستان معروف فریدون است که جهان را درمیان سه پسران خود سلم و تور و ایرج تقسیم کرده بود از برای روشن نمودن مطالبی که بعد خواهد آمد چند جمله از مندرجات قدیم ترین مورخین ایرانی را راجع بداستان مذکور در آغاز مقاله مینگاریم بلعمی که ترجمه ایست از تاریخ طبری مینویسد «او را (فریدون را) سه پسر بود مهترین تور نام و میانین سلم و کمترین ایرج پس آفریدون هم بزندگانی خود جهان بر فرزندان قسمت کرده ناحیت ترك و خزر و چین و ماچین و مشرق تور را داد و او را فغفور نام کرد و زمین روم و روس و آلان و مغرب سلم را داد و او را قیصر نام کرد و اقلیم میان را که آن را ایران زمین

خوانند عراقین و آذربایجان و پارس و خراسان و حجاز تا حدّ یمن بایرج داد» حمزهٔ اصفهانی در تاریخ سنی ملوك الارض والانبیاء ذکر میکند «قالواو قسم فریدون مملکته بین ثلثه اولاده و هم سلم و طوج و ایرج فجعل العراق و ما ینقسم الیها من البلدان مع ارض المغرب و بلاد الهند الی ایرج اصغر اولاده وخصّه بالتاج والسریر و جعل ارض الروم الی بلاد افرنجه مع بلاد المغرب الی سلم اکبر اولاده و جعل التبت والصین و بلاد المشرق الی طوج اوسط اولاده» ابو ریحان بیرونی در کتاب التفهیم فی صناعة التنجیم مینویسد « از آفریدون که جبّاران پارسیان بوده است حکایت کنند که زمین را بسه بخش کرده بمیان سه فرزند خویش پارهٔ مشرقی را که اندرو ترك و چین است بسرش را داذ توژ پارهٔ مغربی که اندرو روم است بسرش را داذ سلم و پارهٔ میانکی که ایرانشهر است بسرش را داذ ایرج»

فردوسی در شاهنامه میگوید

نهفته چو بیرون کشید از میان	سه بهرهٔ کرد آفریدون جهان
نخستین بسلم اندرون بنگرید	همه روم و خاور مر او را گزید
دگر تور را داد توران زمین	ورا کرد سالار ترکان و چین
و زانپس چو نوبت بایرج رسید	مراورا پدر شهر ایران گزید

تعیین و تشخیص ممالک و اقوام تور و سلم برخلاف آنچه در کتب تاریخ ما مسطور است آسان نیست بنا بسنّت ملی ما چنانکه خوارزمی در مفاتیح العلوم مینویسد مرز توران معمولاً نزد ایرانیان ممالك مجاور رود جیحون است دانشمند آلمانی مارکوارت Marquart مینویسد خاك توران بمملکت خوارزم که در اوستا و کتب پهلوی آریا ویج نامیده شده متّصل بوده از طرف مشرق جیحون تا بدریا چه آرال امتداد داشت تورانیان ایرانی نژاد بوده جز اینکه از حیث تمدن پست تر بودند از زمان بسیار قدیم دلایلی در دست است که ایرانیان شهر نشین شده و بفلاحت و زراعت می پرداختند گاتهای زرتشت که قدیمترین اسناد

کتبی ایرانیان است بهترین دلیلی است که ایرانیان برخلاف همسایگان و همنژادن خویش میل مخصوصی بآبادی و کشت و کار داشتند از این جهت بجاه و جلال خود افزوده محسود تورانیان گردیدند غالباً تورانیان بیابان نورد و چادر نشین بایرانیان هجوم آورده دستبردی می نمودند رفته رفته پایهٔ تمدّن ایرانیان بجائی رسید که تورانیان را بیگانه و ننگ دانستند که آنان را نیز مانند خود باسم شرافتمند ایرانی نامزد سازند بالاخره بنژاد شان داغ باطله زده آنان را آنْ ائیریه Anairya یعنی غیر ایرانی و خارجه خواندند دست اندازی اقوام بیگانه در سر زمین تورانیان در حدود سال ۱۲۶ یا ۱۴۰ پیش از مسیح روی داده افتادن بلخ و سُغد بدست بیگانگان و متواری شدن ایرانی نژادان آن سامان و یا در تحت فرمان خارجه در آمدن آنان متدرجاً امتیاز و تشخیص را از میان برد ایرانیان که از زمان قدیم همسایگان مشرقی خود را تورانی و دشمن می نامیده بعد ها اقوام بیابان نورد و چادر نشین وحشی را که در سرزمین قدیم توران بغارت و یغما می پرداختند تورانی نام دادند اعمّ از اینکه آنان حقیقةً تورانی باشند یا از نژاد دیگر سواحل سیحون و جیحون که از یك قرن پیش از مسیح تا استیلای مغول محل تاخت و تاز طوایف مختلفه بوده همیشه بنظر ایرانیان داستان عهد کهن و ستیزه تورانیان اصلی و قدیم را مجسم می نمود نوبه بنوبه هر قبیلهٔ مهاجری که بآن سرزمینها میرسده بنای کشتار و غارت را میگذاشته نزد ایرانیان از تورانیان بشمار رفتند خواه آن قبیله آریائی بوده خواه مغول و تتار و هیتال و ترك از همین جهت است که در شاهنامه ترک و چینی و هیتال جملگی تورانی نامیده شده اند بنا بر این هیچیک از طوایف مغول نژاد و نه ترکهای عثمانی و نه طوایف غیر آریائی مقیم قفقاز و ترکستان روسیه منسوب به تورانیان داستان ملی ما نیستند چنانکه گفتیم مهاجرت طوایف خارجه در سر زمین تورانیان قرنها پس از تاریخ سنّتی است که ایرانیان از برای رقبای تورانی خود مثل افراسیاب و ارجاسب قائل شده اند چطور ممکن است که تورانیان داستان ملی ما مغول نژاد باشند درصورتی که

اسامی گروهي از ناموران تورانی که در اوستا و کتب تاریخ و شاهنامه باقی مانده ایرانی است و در طي یشتها معانی آنها را بیان کردیم ذکر اینکه در سنت هم تور پسر فریدون مؤسس سلطنت و مملکت توران بود افراسیاب پادشاه تورانی که در جلد اول یشتها صفحات ۲۰۷ـ۲۱٤ از او صحبت داشتیم از خاندان فریدون است همچنین ارجاسب رقیب کی گشتاسب از همان دودمان و پشت است نه اینکه فقط تمدن ایرانیان و وضع چادر نشیني و بیابان توردی تورانیان سبب زد و خورد آنان بوده بلکه بعدها که ایرانیان از حضرت زرتشت دین یکتا پرستی پذیرفتند بیش از بیش آتش کینه تورانیان که بدین قدیم خود باقی مانده بودند شعله ور گردید جنگ کی گشتاسب و ارجاسب یک جنگ مذهبی است ولی قسمتی از تورانیان هم بیرو پیغمبر ایران بودند چنانکه از فقرهٔ ۱٤۳ فروردین یشت بر می‌آید درمیان آنان نیز پارسا و پاکدین یا اشو بودند در خود گاتها حضرت زرتشت از فریان تورانی اسم میبرد که خاندانش از نیکان و دوستان پیغمبر میباشند (رجوع شود بجلد اول صفحه ۲٦۹)

مملکت سلم یا سرم در اوستا سئیریم ـــ Sairima آمده شکی در این نیست که از سئیریم همان سرم یا سلم اراده شده است ولی اشکال در تعیین محل آن است چنانکه ملاحظه شد مورخین این مملکت را روم و روس و آلان و مغرب و خاور زمین و بلاد فرنگستان و اروپا ذکر کرده اند اما مستشرقین بحدس و احتمال ساخته برخی بقوم سامي نژاد سولیم Solym که در آسیاي صغیر در مملکت لیسي Licie ساکن بوده اند متوجه شده اند ولی غالب مستشرقین گمان میکنند که قوم سلم همان طوایف معروف سرمت Sarmat یا Sauromat باشند استاد مارکوارت هم چنین عقیده دارد

سرمتها قومی بودند ایرانی نژاد خاك آنان از شمال شرقی دریا چه آرال تا رود ولگا امتداد داشت سرمتها نیز مانند تورانیان چادر نشین بودند بفلاحت اعتنائی نمیکردند از تمدن و زندگانی شهري بهره نداشتند بنا بخبری

که از مورخین قدیم یونان و رُم بما رسیده مادها (مدها) خود را از بستگان و خویشان سرمتها میخواندند بندهش در فصل ۱۵ که از نژادهای مختلف و محل اقامت آنان صحبت میدارد در فقرهٔ ۲۹ مینویسد « آنانی که در مملکت سلم که اَروم باشند ساکن هستند » کلمهٔ اَرُوم Arum که در تفسیر وندیداد از برای توضیحات فقرهٔ ۲۰ از فرگرد اول نیز استعمال شده کلمه ایست پهلوی از برای تعیین ممالك شرقی امپراطوري رُم بنابر این مملکت سلم عبارت بوده از سوریه و آسیای صغیر ولي چنانکه اشاره کردیم بیشتر از دانشمندان و مستشرقین قوم سرم را با سرمت‌ها یکی دانسته اند و کلیه چهار مملکتی که در فقرات ۱۴۳ــ۱۴۴ فروردین یشت از آنها اسم برده شده در مشرق ایران واقع و باقوی احتمال ساکنین آنها نیز ایرانی نژاد بوده و در میان آنان کم و بیش پیرو آئین زرتشت بوده اند

اینک رسیدیم بدو کلمه دیگر که سائینی و داهی باشد تعیین مملکت سائینی بکلي غیر ممکن است وندیشمان Windischmann و بعد از او دارمستتر نوشته اند که از این مملکت چین اراده شده امروزه کسي طرفدار این عقیده نیست

وست West تصور کرده که این مملکت سمرقند باشد چه در فصل ۱۵ بندهش فقرهٔ ۲۹ آمده «آنانی که در مملکت سنی (Seni) که کینیستان Kinistan باشد ساکن هستند» ظاهراً کینیستان همان سمرقند است این حدس هم بسیار سُست و مبنی براساسی نیست از آغاز اوستا شناسی تا بامروز هر یک از دانشمندان بن فنّ حدسي زده اما هیچکدام دارای دلیل محکمی نیستند فقط شباهت کلمات باهمدیگر موجب این احتمالات گردیده است انکتیل دوپرون Anquetil du Perron در یک قرن و نیم پیش این مملکت را با سوئنس Soanes که بقول استرابون Strabon مملکتی بوده درمیان دریای سیاه و خزر یکی دانسته است یوستی Yusti در موضوع سائینی اوستا بکلمهٔ سان متوجه شده که در فرهنگها قصبه ایست در بلخ یا در کابل

یاقوت در معجم‌البلدان سان را قصبه ای در بلخ ضبط کرده است [۱] اما مملکت داهی باقوی احتمال قوم آن همان است که مورخین قدیم یونان داهه Dahae ذکر کرده اند داهه در سانسکریت داس Dāsa میباشد و صفتی است بمعنی اهریمنی و وحشی در مقابل کلمهٔ آریا این طایفهٔ دلیر ایرانی که شعبه ای از قبایل اسکیت‌ها (Skyths) بوده در طرف شرقی دریای خزر سُکنی داشته اند از ازمنهٔ بسیار قدیم تا هنگام استیلای عربها در تاریخ ایران راجع بوقایع سرزمین میان رود جیحون و دریای خزر باسم آنان برمیخوریم بقول بروسوس Berosos پیشوای دینی و مورّخ کلده که در قرن سوم پیش از میلاد میزیسته کورش بزرگ در آخرین جنگهای خود با داهه‌ها در زد و خورد بوده است ارین Arrien مورّخ یونانی قرن اول میلادی در جزو لشکریان داریوش سوم در جنگ اسکندر از سواران تیرانداز داهه اسم میبرد بعدها آنان نیز جزو سواران تیرانداز لشکر اسکندر و آنطیوخس بوده اند قسمتی از لشکریان اشکانیان هم از همین طایفه بوده اند دوم پادشاه اشکانی تیرداد (۲۴۸ — ۲۱۴ پیش از مسیح) بتوسط پارتها که دستهٔ از داهه‌ها بوده اند بشکست دادن سلوکیدها موفق شده اند بقول گوتشمید Gutschmid از زمان بسیار قدیم از سواحل رود سیحون تا بصحراهای جنوبی روسیه محل قبایل ایرانیان چادر نشین بوده است داهه‌ها از آن قبایل محسوب میشوند یاقوت و سایر جغرافی نویسان از شهر دهستان اسم میبرند که در سرحدّ مازندران و ترکستان واقع است لابد این شهر با داهه مناسبتی دارد هر چند که بنای آن بقباد پسر فیروز و بنا بقولی بعبدالله بن طاهر (در عهد خلیفه مهدی) منسوب شده است

دانشمند دانمارکی کریستنسن Christensen اخیراً کتاب مختصر مفیدی راجع بتحقیقات آئین زرتشت نوشته ضمناً فروردین یشت و اسامی

---

۱ رجوع شود بتوضیحات فقرهٔ ۹۶

مندرجهٔ در فقرات ۱۴۳ـ۱۴۴ را مورد بحث قرار داده است بنظر دانشمند مذکور احتمالات مستشرقین راجع بمالک مذکور درست نیست و تعیین محل آنها بطور تحقیق غیر ممکن است

راجع بممالک مندرجهٔ در فوق بکتب ذیل ملاحظه شود

ترجمهٔ اوستای اشپیگل Spiegel و ترجمهٔ اوستای دُهارله De Harlez

و ترجمهٔ اوستای دارمستتر Darmesteter در توضیحات فقرات ۱۴۳ـ۱۴۴ فروردین یشت

و به Sacred Books of the East by West vol. 5 p. 59 and Vol. 37 p. 262.

Ostiranische Kultur von Geiger S. 199-202.

Zoroastrische Studien von Windischmann S. 229-230.

Handbuch der Zendsprache von Justi.

Geschichte der Meder und Perser von Prášek; Gotha 1906 I Band S. 38.

Geschichte Irans von Justi (im Grundriss der Irani.Philolo. II Band S. 421.)

Altiranisches Worterbuch von Bartholomae

Ērānšahr von Marquart S. 155—157

Etudes sur le Zoroastrisme de la Perse Antique par Arthur Christensen; Kobenhavn 1928 p. 15—17.

Urmensch und Seele in der Iranischen Überlieferung von O. G. von Wesendonk; Hannover 1924 S. 23—26.

Geschichte Irans von Alfred von Gutschmid; Tubingen 1888 S. 31—32.

فروردین یشت

بخوشنودی فروهرهای توانای بسیار نیرومند پاکدینان و فروهرهای نخستین آموزگاران کیش (پوریوتکیشان) و فروهرهای پیامبران (نبانزدیشتان) [1]

---

۱ این فقره سرآغاز این یشت شمرده میشود در واقع خود یشت از شمارهٔ ۱ شروع میشود هریك از یشتها دارای سرآغازی است که بمناسبت ایزد همان یشت در برخی از کلمات امتیازی پیدا میکند رجوع شود بمقالهٔ ملحقات یشتها در جلد اول صفحات ۳۲ تا ۳۴ ـ

کلماتی که به (نخستین آموزگاران کیش) و (پیامبران) ترجمه شده در متن (پئوئیریو تکئش) [illegible] و (نبانزدیشت) [illegible] آمده که در پهلوی پوریوتکیشان و نبانزدیشتان گویند معنی لفظی کلمهٔ اولی نخستین آموزگاران کیش میباشد چه پئوئیریو بمعنی نخستین و تکئش بمعنی کیش است نبانزدیشت نیز مرکب است از دو جزء نبا که بمعنی ناف است در خود اوستا مشتقات زیاد دارد نبیه [illegible] و نافیه [illegible] یعنی اعقاب و خانواده و دودمان در فقرهٔ ٦٦ همین یشت ناف بمعنی خویش و خانواده است گذشته از کلمات فارسی ناف و نافه (پهلوی نافك) کلمات دیگری نیز در فارسی با لغت اوستائی (نبا) نسبتی دارد از این قبیل است نواده و نبیر و نبیره که در سانسکریت و فرس هخامنشی نپات میباشد و در اوستا نپ (نپات) [illegible] و (نپتر) [illegible] آمده است اَپَم نپات که یکی از فرشتگان آب است معنی لفظی آن چنین است از ناف آب و زادهٔ آب (رجوع شود بجلد اول ص ۱۰۱ و ۱۵۹) (نپوس) Nepos لاتینی و نوادهٔ فارسی هر دو از یك ماده است چنانکه (نابل) Nabel آلمانی و (نول) Navel انگلیسی و ناف فارسی جمله از یك ریشه و بنیان است جزء دومی را که نزدیشت باشد در فارسی نزدیك گوئیم و نزد [illegible] در اوستا همان کلمهٔ نزدیك یا نزد فارسی است بنابر این نبانزدیشت یعنی کسانی که از یك دودمان و پشت اند و بمناسبت از یك ناف و تخمه بودن بهمدیگر نزدیك اند و یا بعبارت دیگر خویشاوندان نظر باینکه کلمات مذکور را در فارسی و در کلیهٔ زبانهای هند و اروپائی مشتقات بسیار است اشکالی در سر معانی لفظی آنها نداریم اشکال در این است که از این کلمات چه کسانی اراده شده اند مستشرقین پوریوتکیشان را به نخستین آموزگاران دین یا نخستین پیامبران یا نخستین گروندگان و پیروان اولیه دین ترجمه کرده اند و نبانزدیشتان را بمعنی خویشاوندان یا نیاگان گرفته اند در سنّت مزدیسنان کلمات مذکور بمعانی نخستین پیروان ونخستین آموزگاران و دانایان پیش میباشد در خود اوستا هم بچنین دانایانی که رهنمای مردم و پیشوای دینی بوده اند اشاره شده است از آنجمله اند ویونگهان پدر جمشید و آتبین پدر فریدون و اترط پدر گرشاسب و پوروشسب پدر زرتشت (رجوع کنید به یسنای ۹ فقرات ٤—١٤) در اوستا بهرجائی که باین کلمات برمیخوریم از آنها همان معنی سنتی برمی‌آید چنانکه در فقرهٔ ۱۷ همین یشت بنابر این اگر کلمات مذکور را مانند تفسیر پهلوی اوستا بمعنی نخستین پیروان و نخستین گروندگان دین زرتشت و یا بقول کتب پهلوی بمعنی داناکان پیشکان بگیریم بخطا نرفته ایم (رجوع کنید بگاتها ص ۱۰۲)

(کردهٔ ۱)

۱ اهورا مزدا باسپنتمان زرتشت گفت اینك ترا براستی ای اسپنتمان از زور و نیرو و فر و یاری و پشتبانی فروهرهای توانای پیروزمند پاکان آگاه سازم که چگونه فروهرهای توانای پاکان بیاری من آمدند و چگونه آنها مرا امداد نمودند ☘

۲ از فروغ و فر آنان است ای زرتشت که من آسمان را در بالا نگاه میدارم که از فراز نور افشاند که این زمین و گرداگرد آن را مانند خانه ای احاطه کرده است آن آسمانی که از مینویان بر افراشته، اُستوار و بعیدالحدود برپاست چنان بنظر میرسد که فلز گداخته ای بر فراز طبقهٔ سومی (زمین) درخشان باشد [1] ☘

۳ آسمانی که مانند جامهٔ ستاره نشان مینوی ساخته شده که مزدا بهمراهی مهر و رشن و سپندارمذ[2] در بر دارد (آسمانی) که آغاز و انجام آن دیده نشود ☘

۴—۸ از فروغ و فر آنان است ای زرتشت که من نگاه میدارم اردویسور ناهید را کسی که بهمه جا گسترده و درمان بخشنده . . . .[3] ☘

۹ از فروغ و فر آنان است ای زرتشت که من نگاه میدارم زمین فراخ اهورا آفریده را این (زمین) بلند و پهن را که حامل بسا چیزهای زیباست که حامل سراسر جهان مادی است چه جاندار و چه بیجان و کوههای بلند را که دارای چراگاههای بسیار و آب فراوان است ☘

---

۱ در مزدیسنا از برای عمق زمین سه طبقه قائل شده اند چنانکه در یسنا ۱۱ فقرهٔ ۷ نیز از این طبقه سه گانه سخن رفته است اما سطح زمین هفت پاره تصور شده، هفت‌کشور در اوستا و در ادبیات فارسی مشهور است راجع بهفت کشور رجوع کنید بجلد اول یشتها ص ۴۳۱ — ۴۳۳

۲ در خصوص فرشتگان مهر و رشن و سپندارمذ رجوع کنید بجلد اول ص ۹۳ — ۹۵ و ۳۹۲ - ۴۰۷ و ۵۶۱ -- ۵۶۳

۳ این فقرات عینه مثل فقرات ۴ ۸ از آبان یشت است که در تعریف ایزد آب اردویسور ناهید میباشد رجوع شود بجلد اول ص ۲۳۴ - ۲۳۷ فقرات ۱—۵ از یسنا ۶۵ نیز مثل فقرات ۴—۸ از آبان یشت است

۱۰ در روی این (زمین) رودهای قابل کشتی رانی جاری است و در روی آن گیاههای گوناگون میروید برای نگهداری ستوران و مردمان، برای نگهداری ممالک ایران، برای نگهداری جانوران پنجگانه [۱]، برای نگهداری مردان پاک ❀

---

۱ در جلد اول یشتها صفحهٔ ۲۷۲ گفتیم که کلمهٔ گاو (گئوش) بعلاوه از معنی معمولی دارای یك معنی بسیار منبسط است بسا این کلمه در اوستا بهمهٔ جانوران مفید اطلاق شده است اینك در این جا افزوده گوئیم کلمات (جانوران پنجگانه) که ترجمهٔ کلمات اوستائی (گئوش پنچو) [اوستایی] میباشد و مکررا در فروردین یشت فقرات ۱۰ و ۴۳ و ۴۴ و در زامیاد یشت فقرهٔ ۶۹ آمده خود بهترین دلیل است که کلمهٔ گاو اسم جنس کلیه جانوران مفید است چه نظر بمندرجات اوستا در ایران قدیم کلیه جانوران را عبارت از پنج طبقه میدانسته اند اسم این طبقات در خود اوستا محفوظ مانده است در فقرهٔ ۷۴ فروردین یشت و در فقرهٔ ۹ یسنای ۷۱ و در فقرهٔ ۱ از نخستین کردهٔ ویسپرد اسامی آنها بترتیب ذیل مندرج است

۱ اُوپاپَ [اوستایی] جانور آبی ۲ اُوَپَسمَ [اوستایی] جانوری که در زیر زمین و سوراخها بسر میبرد یعنی جانور خزنده ۳ فرَپَترجات [اوستایی] پرنده ۴ رَوَس چرات [اوستایی] جانوري که آزادانه در گردش است آن عبارت است از جانور مفید بری در مقابل جانور اهلی ۵ چَنگرَنگهَك [اوستایی] چرنده در تفسیر پهلوي فقرهٔ ۹ از یسنای ۷۱ و فقرهٔ ۱ از نخستین کردهٔ ویسپرد و در بندهش فصل ۲۴ اسامی پهلوی این طبقات پنجگانه از این قرار است ۱ آبیك: جانوري که در آب بسر میبرد، رئیس (رد) این طبقهٔ از جانوران ماهی (کر) شمرده شده است (رجوع بجلد اول ص ۶۵) ۲ آونیك: جانوري که در سوراخ زندگی میکند، بزرگ و سرور این طبقه کاکوك یا کاکوم یعنی قاقم میباشد ۳ واینك: جانوري که در هوا بسر میبرد، رئیس این طبقه مرغ کرشبت یعنی چرغ قرار داده شده است (رجوع بجلد اول ص۱۸۴) ۴ فراخرفنار: جانوري که آزاد در گردش و بیابان نورد است خرگوش بزرگ و رد این طبقه است ۵ چرَك ارزانی: جانوری که در چراگاه زندگی میکند خرُبز رئیس این طبقه خوانده شده است در فقرهٔ ۷۴ از فروردین یشت پیش از نامیدن طبقات پنجگانه از دو طبقهٔ دیگری از جانوران نیز یاد شده است از این قرار دئیتیك [اوستایی] و پَسوُك [اوستایی] دئیتیك همان است که اکنون در فارسی دد گوئیم و از آن جانور وحشی اراده میکنیم

نه هر آدمی زاده از دد به است　　　که دد ز آدمی زادهٔ بد به است　(سعدی)

این کلمه که در اوستا در مقابل جانور اهلی استعمال شده واقع همان (رَوَس چرات) یعنی جانوری است که آزاد و دشت نورد است بنابر این جداگانه طبقهٔ مخصوصی نیست معهذا در این در فصل ۶۱ مینو خرد در فقرهٔ ۱۱ آمده «خرگوش رئیس ددان است» برای اینکه کلمهٔ دئیتیك با جانوران درنده که از آفریدگان خرد خبیث یا اهریمن اند مشتبه نشود بسا آن را بصفت ائیدیو [اوستایی] (در گاتها ائیدیو [اوستایی]) آورده اند یعنی ددی که بکار آید و سودمند باشد از آنجمله در فقرهٔ ۱۵۴ فروردین یشت و در فقرهٔ ۱ یسنای ۳۹ همچنین پَسوُكَ جداگانه اسم

۱۱ از فروغ و فرّ آنان است ای زرتشت که در شکم مادران فرزندانی را (پسرانی را) که هستی یافته اند حفظ نموده نمی‌میرند تا در زمان مقرّرهٔ وضع حمل استخوانها و موها و گوشت و احشاء و پاها و آلات تناسل (آنان را) بهم پیوندم[1] ؂

۱۲ اگر فروهرهای توانای پاکان مرا یاری نمیکردند هرآینه از برای من در اینجا بهترین جنس جانوران و انسان باقی نمی‌ماندند دروغ قوّت میگرفت دروغ فرمانروا میشد جهان مادی از آن دروغ میگردید ؂

۱۳ میان زمین و آسمان درمیان دو گوهر (خوبی و بدی = سپنتا مینو و انگره مینو) دروغ جای گزیند میان زمین و آسمان درمیان دو گوهر دروغ بافتدار رسد پس آنگاه انگره مینو (اهریمن) (در صورتی که) غالب باشد از سپنتای مینوی مغلوب شده قدم وا پس نکشد ؂

طبقهٔ مخصوصی نیست بلکه همان جنگرنگهک یعنی طبقه چرندگان اهلی است که مثل میش و بز در چراگاهها بسر میبرند و کلمهٔ مذکور در مقابل جانوران بری استعمال شده است لغت شبان فارسی از همین کلمه است شبان یعنی پسو [illegible] یا فشو [illegible] بان بی شک از این طبقات پنجگانه که در اوستا بآنها درود فرستاده شده جانوران مفید اراده گردیده است جانوران موذی و درنده در این طبقات محسوب نگردیده حتی از جانورانی که در زیر زمین بسر میبرند یا در دشت و بیابان میگردند جانوران مفیدی مثل قاقم و خرگوش اراده گردیده است در انجام یاد آور میشویم که در اوستا چارپایان خرد مثل میش و بز (اَنوَمیه) [illegible] نام داده اند و چارپایان بزرگ مثل شتر و اسب و گاو و خر را (ستئورَ) [illegible] نامیده اند همهٔ جانوران مفید در تحت حمایت ایزد گوش یا ایزد درواسپ قرار داده شده اند (رجوع شود بجلد اول ص ۳۷۲—۳۷۵)

---

۱ کلمه ای که بفرزند ترجمه شده در متن پوثرَ [illegible] آمده است در فرس نیز پوثرَ میباشد و در سانسکریت پوترَ در پهلوی پوس و پسر و پور گویند فور درلغت فغفور معرّب بغپوراست این کلمه در همه جای اوستا بمعنی پسر یا پور در مقابل دوغدر [illegible] (در گاتها دوغدر [illegible]) که بمعنی دخت یا دختر است نیست بلکه مانند کلمهٔ گئوش - گاو که ذکرش گذشت معنی اعمّی دارد و بسا از برای مطلق فرزندان و بچگان استعمال شده است خواه نر و خواه ماده فقرهٔ ۱۵ همین یشت مؤیّد این معنی است

۱۴ از فروغ و فر آنان است که آبها از سرچشمهای خشك نشدنی جاري است
از فروغ وفر آنان است که از زمین گیاهها از سرچشمهاي خشک نشدني میروید
از فروغ و فر آنان است که بادهای ابر برطرف کننده از سرچشمهاي خشک نشدنی میوزد ꙮ

۱۵ از فروغ و فر آنان است که زنان از فرزندان (پسران) حمل گیرند
از فروغ و فر آنان است که آنان بآسانی وضع حمل کنند
از فروغ و فر آنان است که آنان (زنان) حاملهٔ (نطفهٔ) فرزندان (پسران) شوند ꙮ

۱۶ از فروغ و فر آنان است که یک مرد انجمنی (دانا و زبان آور) تواند گردد کسی که در انجمن سخن خود را بگوشها فرو تواند برد کسی که از دانش برخوردار در مناظرهٔ گئوتم (Gaotema) را مغلوب (نموده) پیروزمند بدر آید [1]

از فروغ و فرآنان است که خورشید راه خویش می بپیماید
از فروغ و فر آنان است که ماه راه خویش می بپیماید
از فروغ و فر آنان است که ستارگان راه خویش می بپیمایند ꙮ

۱۷ آنان فروهرهای پاکانند که در جنگهای سخت بهترین امداد هستند ای اسپنتمان (درمیان) فروهرهای پاکان (فروهرهای) نخستین آموزگاران کیش یا آنهای (فروهرهای) مردانی که هنوز متولد نشده و بسوشیانتهای نو کنندهٔ جهان متعلق اند قوی ترین میباشند [2] اما فروهرهای دیگران آنهای مردان پاکی که هنوز در حیات اند قوی تر اند از آنهاي کسانی که مرده اند اي اسپنتمان ꙮ

---

۱ راجع به گئوتم بمقالهٔ گئوتم صفحه ۲۸ — ۴۰ ملاحظه شود

۲ راجع بسوشیانتها یعنی موعودهای مزدیسنا برسالهٔ سوشیانس تألیف نگارنده ملاحظه شود

۱۸ کسی که در طی زندگانی از فروهرهای پاکان خوب مواظبت کند (خواه) یک امیر مملکت (خواه) یک شهریار چنین کسی پیروزمندترین شهریار گردد (خواه) هر شخصی که باشد اگر از مهر دارندهٔ دشتهای فراخ و از ارشتاد پرورانندهٔ جهان و فزاینده گیتی خوب مواظبت کند [1] ❀

۱۹ این است آنچه من ترا براستی از نیرو و زور و فر و یاری و پشتیبانی فروهرهای توانای پیروزمند پاکان آگاه ساختم ای اسپنتمان که چگونه فروهرهای توانای پاکان بیاری من آمدند و چگونه آنها مرا امداد نمودند ❀

(کردهٔ ۲)

۲۰ اهورا مزدا باسپنتمان زرتشت گفت اگر در این جهان مادی راهزنی بسر راه تو آید ای اسپنتمان زرتشت و اگر از جنگ و احتیاج هولناک برای شخص خود در هراس باشی ای زرتشت آنگاه این واج را [2] آهسته بخوان این واج پیروزمند را بلند بخوان ای زرتشت ❀

۲۱ فروهرهای نیک توانای پاک مقدسین را میستائیم (بیاری) میخوانیم، میسرائیم. فروهرهای متعلق بخانه و بده و بناحیه و بایالات، بهزرتشتوم را ما میستائیم [3] (فروهرهای) مقدسین را که حالا وجود دارند (فروهرهای) کسانی را که بوده‌اند (فروهرهای) کسانی را که خواهند بود فروهرهای تمام اقوام را آن قوی ترین (فروهرهای) اقوام قوي را ❀

---

۱ ارشتاد فرشتهٔ راستی و درستی است رجوع شود بجلد اول ص ٥٣٥

۲ واج در اوستا وَچ vačah در تفسیر پهلوی گویشن و سخن آمده است در ادبیات مردیسنان کلهٔ واج مستعمل بمعنی کلام مقدس و دعاست از همین ریشه است کلهٔ آواز فقرهٔ بعد (فقرهٔ ۲۱) واج یا دعائي است که باید در مواقع سخت مذکور خواند

۳ راجع بکلمات خانه و ده و ناحیه و ایالات و زرتشتوم رجوع شود بپاورقیهاي صفحات ٤٣٥ و ٤٨٧ از جلد اول یشتها

۲۲ آن (فروهرهائی) که آسمان را نگهداری کردند آب را نگهداری کردند زمین را نگهداری کردند گاو را (ستوران را) نگهداری کردند در شکم مادران فرزندان (پسران) را که هستی یافته اند حفظ نموده نمی میرند تا در زمان مقرّرهٔ وضع حمل استخوانها و موها و گوشت و احشاء و پاها و آلات تناسل (آنان) بهم پیوندد[۱] ❀

۲۳ (فروهرهائی که) بسیار آورند[۲] که زورمند فرا رسند که نیک فرا رسند که نیرومند فرا رسند که با جرأت فرا رسند که از پی استغاثه فرارسند در ستیزهٔ خونین آنها را بیاری باید خواند در رزم آنها را بیاری باید خواند در جنگ آنها را بیاری باید خواند ❀

۲٤ که یاری طلبندگان را پیروزی بخشند بحاجتمندان رستگاری دهند برنجوران تندرستی ارزانی دارند بآن مقدسی که آنها را ستایش کنان و خوشنود کنان زور نثار کند فرّ نیک بخشند ❀

۲۵ (فروهرها) بامیل‌تر بآنجائی در آیند که مردان مقدس نسبت براستی با ایمان‌تر باشند و در آنجائی که بزرگترین خیرات تهیه شود و در آنجائی که (مرد) مقدس طرف ستیزه نباشد ❀

(کردهٔ ۳)

۲٦ فروهرهای نیک توانای پاک مقدسین را میستائیم که درمیان سواران زورمندترین، درمیان پیش روندگان چست‌ترین، درمیان پشتیبانها نلرزیدنی‌ترین درمیان اسلحه وآلات مغلوب نشدنی‌ترین (هستند) که حملهٔ (دشمن را) بضد کسی که آنها بدو توجه نمودند باز دارند ❀

---

۱ مطلب فقرهٔ ۱۱ در اینجا اعاده شده است

۲ یعنی نعمتهای فراوان بخشند

۲۷ این نیکان را این بهترین را، فروهرهای نیک توانای پاك مقدسین را میستائیم آنها را در هنگام برسمهاي گسترده [1] آنها را در صف رزم آنها را در جنگ آنها را در آنجائی که مردان دلیر در رزمگاه میجنگند بیاری باید خواند ☙

۲۸ مزدا آنها را بیاری خواند براي نگهداري آن آسمان و آب و زمین و گیاه در آن هنگامي که سپنتا مینو آسمان را بر افراشت، در هنگامی که او آب را در هنگامیکه او زمین را در هنگامی که او ستور را در هنگامی که او گیاه را (بدید آورد) در هنگامي که او فرزندانی را که در شکم مادر هستی یافته اند حفظ نموده نمی میرند تا در زمان مقرّرهٔ وضع حمل که استخوانها و موها و گوشت و احشاء و پاها و آلات تناسل (آنان را) بهم پیوندد [2] ☙

۲۹ سپنتا مینو (فروهرهای) نیرومند، آرام گزیدهٔ، خوب چشم، تند نظر، شنوای، دیر زمانی آسائیدهٔ، بلند، کمربند ببالا بستهٔ، در آرامگاه نیک، در آرامگاه فراخ برقرار شدهٔ، تیز پرواز، دولتمند، نامدار را بر آن گماشت که آسمان را نگهداری کنند [3] ☙

(کردهٔ ٤)

۳۰ فروهرهای نیک توانای پاك مقدسین را میستائیم کسانی که دوستی آنان نیک [4] و نیک کردارند کسانی که نزد آنان مصاحبت طولانی بهتر

۱ راجع به برسم بجلد اول یشتها ص ٥٥٦ـ٥٦٠ ملاحظه شود

۲ مثل فقرهٔ ۱۱

۳ یکی از اسباب اشکال ترجمهٔ اوستا صفات پی در پی است که در یك جمله میباشد ترجمه آنها بهر زباني که باشد خوش اتفاق نمی افتد چنانکه در این فقره ملاحظه میشود غالب کلمات آن صفت است

٤ کلمه ای که به (دوستی آن نیك) ترجمه شده در متن [illegible] آمده که تحت اللفظی بمعني (خوب دوست) میباشد

جای گزیند کسانی که مردان را نیازارند آن مردانی که شما (فروهرها) نیکان را اسرارمندان را دور بینندگان را چاره بخشان را نامداران را در رزم پیروزمندان را پیش از این نیازرده باشند ۝

(کردهٔ ۵)

۳۱ فروهرهای نیک توانای پاك مقدسین را میستائیم که برضد دشمنان با یك ارادهٔ قوی از بالا درکارند بسیار زورمند که از بالا در صف جنگ بازوان قوی دشمنان بد خواه را نابود کنند ۝

(کردهٔ ٦)

۳۲ فروهرهای نیك توانای پاك مقدسین را میستائیم که وفا شناس (و) دلیر و نیرومند در مقابل کینکاهها امان بخشند مینویان بخشایشگر درمان دهنده که از درمان اشی بهره مند اند که[1] بسان زمین فراخ و بسان رودها دراز و بسان خورشید بلند اند ۝

(کردهٔ ۷)

۳۳ فروهرهای نیک توانای پاك مقدسین را میستائیم که چالاك (و) دلیر (و) جنگ‌آزما و مهیب (هراساننده) همهٔ ستیزهٔ دشمنان را در همشکسته نابود سازند چه ار دیوها و چه از مردمان که بنا بخواهش و میلشان هماوردان را در وقت حمله بر اندازند ۝

۳٤ شما نیکیهای خودتان را، فتح و برتری غلبه کنندهٔ اهورا آفریده را بآن ممالکی ارزانی میدارید، شما ای توانا ترین، در آنجائی که از نیکیهای شما سؤ استفاده نشده خوشنود و نرنجیده و نیازرده باشید در آنجائی که شما را سزاوار ستایش و شایسته نیایش دانسته و راه برگزیده خود می پیمائید ۝

---

۱ اشی (در فارسی ایزد ارت) فرشتهٔ ثروت است یشت ۱۷ مختص باوست بجای خود از او صحبت خواهیم داشت رجوع کنید بجلد اول ص ۳۵۹ و ۵۱۸ و ۵۲۹

(کردهٔ ۸)

۳۵ فروهرهای نیك توانای پاك مقدسین را میستائیم آن نامداران و در جنگ پیروزمند و بسیار قوی . . . . [1] که از (راه) منحرف نشوند هر دو (آنها را) بیاری میخوانند: تعاقب کننده و تعاقب شده از برای دست یافتن تعاقب کننده استغاثه میکند و تعاقب شده از برای رهائی یافتن ٭

۳۶ آنها (فروهرها) با میل تر بآنجائی روی آورند که در آنجا مردان پارسا باشند کسانی که بیشتر براستی ایمان دارند در آنجائی که نذرهای بزرگ باشد و در آنجائی که پارسا خوشنود شده باشد ٭

(کردهٔ ۹)

۳۷ فروهرهای نیک توانای پاک مقدسین را میستائیم که لشکر بیشمار بیارایند که سلاح بکمربسته با درفشهای بر افراشتهٔ درخشان (بدر آیند) آنانند که سابقاً فرارسیدند در هنگامی که خشتاوی های دلیر بر ضد دانوها میجنگیدند [2] ٭

۳۸ شمائید که سابقاً حمله دانُوهای تورانی را درهمشکستید شمائید که سابقاً ستیزهٔ دانوهای تورانی را درهمشکستید از پرتو شما بود که سابقاً کَرْشنَزْها [3] بسیار نیرومند شدند (همچنین) آن خشتاویهای دلیر و سوشیانتهای دلیر آن ناموران پیروزمند منازل هولناک بیشتر از ده هزار اُمرای دانوها ویران گردید ٭

---

۱ بجای نقاط کلمات سیاروداشت [illegible] خراب شده بنظر میرسد اما گلدنر و دارمستتر و کانگا Kanga آن را به سبز دارنده ترجمه کرده اند

۲ خشتاوی [illegible] اسم یک خانوادهٔ ایرانی و دانُو [illegible] اسم یك قبیلهٔ تورانی است رجوع شود بجلد اول ص ۲۶۳

۳ کرشنز [illegible] اسم یك خانوادهٔ ایرانی است

(کردهٔ ۱۰)

۳۹ فروهرهای نیك توانای پاک مقدسین را میستائیم که جناح دو صف مرتب شدهٔ جنگ را درهمشکنند مرکز را از همپاشند چالاک از برای یاری مردان نیك از پی تازند (و) از برای بشکنا انداختن بدکردار ००

(کردهٔ ۱۱)

۴۰ فروهرهای نیک توانای پاک مقدسین را میستائیم آن توانایان، دلیران، پیروزمندان، در جنگ کامیابان را که (گهی) آسایش بخشند (گهی) حمله برند (گهی) تکاپو کنند که . . . . [1] کالبد برازنده (و) روان شریف دارند آن پاکانی که باستغاثه کننده پیروزی بخشند، بخواستار کامیابی بخشند، بناخوش تندرستی بخشند ००

۴۱ آنها بآن کسی فر نیک بخشند که آنها را مانند آن مرد بستود (مانند) زرتشت پاک کسی که راد مرد جهان مادی و سرور جنس دوپا (بشر) است در آن هنگامی که او (زرتشت) مصمّم کاری بود در آن هنگامی که او در معرض خطر بیم و هراس بود ००

۴۲ وقتی که از آنان استغاثه شود از فراز آسمان برای یاری بسرعت قوّهٔ خیال فرود آیند باهمراهی نیروی نیک ساخته شده و پیروزی آفریدهٔ اهورا و برتری غلبه کننده و سودی که چیزهای گرانبها بخشد و شکوهها آورد که مقدس و فرخنده بحسب بهترین راستی برازندهٔ ستایش و شایستهٔ نیایش است ००

۴۳ آنها (فروهرها) درمیان زمین و آسمان (ستارهٔ) ستویس را [2] بگردش در آورند که باران بباراند و استغاثه بشنود باران بریزاند و گیاهها

---

۱ از کلمهٔ سرَوَشمَنَ [illegible] که بجای آن نقاط گذاشتیم معنی درستی بر نمی آید

۲ ستویس یکی از ستارگان باران است رجوع شود بجلد اول ص ۳۲۷

(کردهٔ ۱٤)

۵۳ فروهرهای نیك توانای پاك مقدسین را میستائیم که بآبهای مزدا آفریده راه زیبا بنمودند (آن آبهائی که) سابقاً پس از خلقت یافتن مدت زمانی بجای خود ساکن مانده جاری نبود ٭

۵٤ اما اکنون آنها در راه مزدا آفریده بسوی امکنهٔ که از طرف فرشتگان معیّن شده و بسوی (سرزمینهای) برُ آب که از پیش مقرّر گردیده جاری است از برای خوشنودی اهورامزدا و از برای خوشنودی امشاسپندان ٭

(کردهٔ ۱۵)

۵۵ فروهرهای نیك توانای پاك مقدسین را میستائیم که بگیاهای حاصلده باغهای زیبا بنمودند که سابقاً پس از خلقت یافتن مدت زمانی بجای خود ساکن مانده نمّو نمیکرد ٭

۵٦ اما اکنون آنها در راه مزدا آفریده در امکنهٔ که از طرف فرشتگان معیّن شده و در وقتی که از پیش مقرّر گردیده نمّو میکنند از برای خوشنودی اهورامزدا، از برای خوشنودی امشاسپندان ٭

(کردهٔ ۱٦)

۵۷ فروهرهای نیك توانای پاك مقدسین را میستائیم که بستارگان، بماه و بخورشید (و) بانیران[1] راههای پاك بنمودند که سابقاً مدت زمانی بجاهای خود ساکن مانده حرکت نمیکردند بواسطه ستیزگی دیوها بواسطه هجوم دیوها ٭

۵۸ اما اینك بپایان راه گرائیده تا بآخرین نقطهٔ گردش (بعهد) نیك تجدّد رسند[2] ٭

---

۱ انیران (آ نَغرَ رَئوچاو [illegible]) یعنی فضای فروغ بی پایان

۲ اشاره است بآخرالزمان و ظهور سوشیانت، موعود مزدیسنا که جهان از ظهور وی نو خواهد شد

(کردهٔ ۱۷)

۵۹ فروهرهای نیك توانای پاك مقدسین را میستائیم که نه و نود و نهصد و نه هزار و نه بار ده هزار[1] از آنان فراخکرت[2] درخشان را پاسبانی میکنند ۞

(کردهٔ ۱۸)

۶۰ فروهرهاي نيك تواناي پاك مقدسین را میستائیم که نه و نود و نهصد و نه هزار و نه بار ده هزار از آنان هفتورنگ[3] را پاسبانی میکنند ۞

(کردهٔ ۱۹)

۶۱ فروهرهاي نيك توانای پاك مقدسین را میستائیم که نه و نود و نهصد و نه هزار و نه بار ده هزار از آنان بیکر سام گرشاسب گیسو دارنده و مسلح بگرز را پاسبانی میکنند[4] ۞

(کردهٔ ۲۰)

۶۲ فروهرهای نیك توانای پاك مقدسین را میستائیم که نه و نود و نهصد و نه هزار و نه بار ده هزار از آنان نطفهٔ اسپنتمان زرتشت مقدس را پاسبانی میکنند[5] ۞

(کردهٔ ۲۱)

۶۳ فروهرهای نیك توانای پاك مقدسین را میستائیم که در طرف راست امیر فرمانده میجنگند در صورتي که او پیرو راستی باشد در صورتي که

---

۱ یعنی ۹۹۹۹۹
۲ راجع بدریای فراخکرت بجلد اول ص ۱۳۳ — ۱۳۵ ملاحظه شود
۳ راجع بستارهٔ هفتورنگ بجلد اول ص ۳۲۸ ملاحظه شود
٤ راجع بگرشاسب بجلد اول ص ۱۹۵ — ۲۰۷ ملاحظه شود
۵ راجع بنطفهٔ حضرت زرتشت که بنابسنت در دریاچهٔ هامون محفوظ مانده و در آینده سبب تولید سوشیانتها خواهد شد برسالهٔ سوشیانس تألیف نگارنده ملاحظه شود

فروهرهاي توانای مقدسین از او خشمگین (نباشند) خوشنود (و) نیازرده (و) نرنجیده باشند ۝

(کردهٔ ۲۲)

٦٤ فروهرهای نیك توانای پاك مقدسین را میستائیم که بزرگتر قوي‌تر دلیرتر نیرومندتر پیروزمندتر درمان بخش تر مؤثرتر (اند) از آنکه بتوان با کلام شرح داد که ده هزارها (از آنان) در وسط خیرات دهندگان فرود می آیند ۝

٦٥ وقتی که آبها ای اسپنتمان زرتشت از دریای فراخکرت با فرّ مزدا آفریده سرازیر شود آنگاه فروهرهاي توانای مقدسین برخیزند چندین چندین صدها چندین چندین هزارها چندین چندین ده هزارها ۝

٦٦ تا هریك از برای خانواده خود، ده خود، ناحیهٔ خود، مملکت خود آب تحصیل کند این چنین گویان: مملکت ما باید ویران گشته و خشك شود؟ ۝

٦٧ (فروهرها) در صف رزم برای محل و منزل خود میجنگند در آنجائی که (هر یك از آنها) آشیان و خانه داشته اند آنچنان که گوئی مرد دلیري سلاح بکمر بسته از ثروت فراهم آورده خویش مدافعه میکنند ۝

٦٨ و آنهائی که درمیان آنان (فروهرها) موفق گردند آب را هر یك بخانواده خود بده خود بناحیهٔ خود بمملکت خود میرساند این چنین گویان مملکت ما باید خرم گردد و نمّو کند ۝

٦٩ وقتی که شهریار مقتدر مملکت از دشمن کینور تهدید شود این چنین او این فروهرهاي توانا را بیاری میخواند ۝

۷۰ آنان بیاری وی میشتابند در صورتی که آن فروهرهای توانای مقدسین از او خشمگین نباشند خوشنود (و) نرنجیده (و) دشمني نگرفته باشند آنان بسوي وی پرواز کنند چنانکه گوئي مرغ خوب شهپری (پرواز کند) ۝

۷۱ آنان (فروهرها) او را مانند سلاح و سپر مانند زرهٔ پست و جوشن بکار آیند برضد دروغ غیر مرئی و وَرِنهای فریفتار و کَیَذ مفسد [1] و برضد اهریمن مهلك ناپاك چنانکه گوئی بیك صد و بهزار و بده هزار سنگر ضربت فرود آمده باشد ❀

۷۲ چنانکه باین ترتیب باو نه تیغ خوب آخته شده نه گرز خوب حواله شده نه تیر خوب رها شده نه نیزهٔ خوب پرتاب شده نه سنگهای فلاخن با (قوّت) بازوان انداخته شده نرسد ❀

۷۳ آنان (فروهرها) خود را ظاهر سازند آنان خود را نموده بکلّی مهیّا (شوند) آن فروهرهای آرام جای گزیدهٔ نیك توانای پاك مقدسین تا اینکه آگاهی یابند که ما را خواهد ستود که ستایش خواهد نمود که خواهد سرود که (ما را) خوشنود خواهد ساخت که با دست جود (ما را) با شیر و پوشاك خواهد پذیرفت (و) با خیراتی که بواسطه آن (بنعمت) راستی رسند اسم کدام یك را از میان ما او خواهد ستود روان کدام یك را از میان ما او خواهد ستایش نمود بکدام یك از ما او این خیرات را نثار خواهد کرد تا که از براي او غذاي فنا ناپذیر همیشه و جاودان موجود باشد [2] ❀

۷٤ منشهای آفریده شده را میستائیم دین سوشیانتها را میستائیم [3] روانهای چارپایان اهلی را میستائیم (روانهای) جانوران بري را میستائیم

---

۱ غالباً در اوستا دروغ پرستان وَرِن که مملکت دیلم = گیلان باشد با دیوهای مازندران یعنی مشرکین مازندران یکجا ذکر شده از اوستا بر می آید که در این دو مملکت گروهی بدین قدیم باقی مانده پیرو دین زرتشتی نبوده اند رجوع شود بجلد اول ص ۵۷ و ۱۷۸ از کیذ جرم وگناهکاري اراده شده است رجوع شود بجلد اول ص ۵۷ و ۴۲۳ و ۵۳۱

۲ قسمت دوم این فقره (که ما را خواهد ستود . . . .) بعینه مثل فقرهٔ ۵۰ همین یشت است

۳ دین در اینجا بمعنی کیش نیست بلکه یکی از ارواح انساني است چه در ردیف روان و فروهر آمده و بمعنی وجدان و حس روحانی آدمی است در دین یشت از آن صحبت خواهیم داشت رجوع شود بجلد اول ص ۵۸۸

(روانهای) جانوران آبی را میستائیم (روانهای) خزندگان را میستائیم (روانهای) پرندگان را میستائیم (روانهای) جانوران بیابان گرد را میستائیم (روانهای) چرندگان را میستائیم [۱] فروهرهای (این جانوران را) میستائیم [۲] ❀

۷۵ فروهرها را میستائیم راد مردان را میستائیم دلیران را میستائیم دلیرترینها را میستائیم پاکان را میستائیم پاک ترینها را میستائیم نیرومندان را میستائیم نیرومند ترینها را میستائیم اُستواران را میستائیم پیروزمندان را میستائیم زورمندان را میستائیم زورمندترینها را میستائیم چالاکان را میستائیم چالاک ترینها را میستائیم تخشایان را میستائیم تخشاترینها را میستائیم [۳] ❀

۷۶ زیرا که آن فروهرهای نیک توانای پاک مقدسین درمیان مخلوقات دو گوهر تخشاترین هستند که سابقاً در آنجا با هیجان قیام نمودند وقتی که دو گوهر (یعنی) خرد مقدس (و) خرد خبیث (سپنت مینو واهریمن) بکار آفرینش پرداختند ❀

۷۷ وقتی که اهریمن برضد آفرینش نیک راستی خروج نمود آنگاه در آن میان وهومن و آذر بدر آمدند [٤] ❀

۷۸ آنان خصومتهای اهریمن نابکار را در هم شکستند بطوری که آبها را از جریان و گیاهها را از نمو نتوانست باز داشت فوراً آبهای قوی آفرینندهٔ توانا و شهریار مطلق اهورا مزدا بجریان در آمد و گیاهها بالیدن آغاز نمود ❀

---

۱ راجع بطبقات جانوران بتوضیحات فقرهٔ ۱۰ همین یشت ملاحظه شود

۲ در آغاز این فقرهٔ سه بار در متن کلمهٔ (میستائیم) [illegible] پس از کلمات (منشها) و (دین) و (روانها) بیجا تکرار شده لابد سهو نساخ است

۳ تخشا را بجای کلمهٔ یا سکرت [illegible] که بمعنی کوشا و ساعی و عامل و فعال و مؤثر میباشد ترجمه کردیم

٤ راجع بامشاسپند وهومن = بهمن بجلد اول ص ۸۸—۹۰ و راجع بایزد آذر بجلد اول ص ٥۰٤—٥۱٥ ملاحظه شود

۷۹ همه آبها را میستائیم همهٔ گیاهها را میستائیم همه فروهرهای نیک
توانای پاک مقدسین را میستائیم آبها را نام برده میستائیم گیاهها
را نام برده میستائیم فروهرهای توانای پاک مقدسین را نام برده
میستائیم ⁂

۸۰ درمیان همه این فروهرهای ازلی اینک فروهر اهورا مزدا را میستائیم
که بزرگتر و بهتر و زیباتر و استوارتر و داناتر و خوش ترکیب تر و در راستی
عالی رتبه تر است ٭

۸۱ که روان سفید روشن درخشانش کلام مقدس (مَنترَ سپنت) است
و ترکیبهائی که او پذیرد زیباترین ترکیبهای امشاسپندان است بزرگترین
(ترکیبهای) امشاسپندان است، خورشید تیزاسب را میستائیم ⁂

(کردهٔ ۲۳)

۸۲ فروهرهای نیک توانای پاک مقدسین را میستائیم آن (فروهرهای)
امشاسپندان را آن شهریاران تند نظر، بلند بالای، بسیار زورمند، دلیر
اهورائی را که مقدسین فنا ناپذیرند ٭

۸۳ که هر هفت یکسان اندیشند هر هفت یکسان سخن گویند
هر هفت یکسان عمل کنند که در اندیشه یکسان در گفتار
یکسان در کردار یکسانند و همه را یک پدر و سرور است اوست
اهورامزدا ٭

۸۴ یکی از آنان روان دیگری را مشاهده تواند نمود آن (روانی که)
بپندار نیک اندیشد، بگفتار نیک اندیشد، بکردار نیک اندیشد، بگرزمان
(بهشت) اندیشد، راه آنان روشن است وقتی که بسوی (نثار) زور
پرواز میکنند ⁂

(کردهٔ ۲٤)

۸۵ فروهرهای نیک توانای پاک مقدسین را میستائیم آن (فروهر) آذر اُورْواز یشت[1] مقدس انجمنی را و آن (فروهر) سروش پاک دلیر فرمانبردار (تنومنتر) گرز قوی آزندهٔ اهورائی را آن (فروهر) نریوسنگ را[2] ٭

۸٦ آن (فروهر) رشن راست‌ترین را و آن (فروهر) مهر دارندهٔ دشتهای فراخ را و آن (فروهر) کلام مقدس را و آن (فروهر) آسمان را و آن (فروهر) آب را و آن (فروهر) زمین را و آن (فروهر) گیاه را و آن (فروهر) ستور را (گئوش) و آن (فروهر) کیومرث را[3] و آن (فروهر) دو جهان مقدس را ٭

۸۷ فروهر کیومرث پاک را میستائیم نخستین کسی که بگفتار و آموزش اهورامزدا گوش فرا داد از او خانواده ممالک آریا (ایران) و نژاد آریا بوجود آمد رحمت و فروهر زرتشت اسپنتمان مقدس را اینک میستائیم ٭

۸۸ نخستین کسی که نیک اندیشید نخستین کسی که نیک گفت نخستین کسی که نیکی بجای آورد نخستین آتُربان، نخستین رزمآزما، نخستین کشاورز ستور پرور[4]، نخستین کسی که بیاموخت، نخستین کسی که بیاموزانید، نخستین کسی که از برای خود بپذیرفت، نخستین کسی که دریافت ستور را، و راستی را، کلام مقدس را، و اطاعت از کلام مقدس را، و سلطنت (روحانی) را و همه چیزهای نیک مزدا آفریده را که منسوب براستی است[5] ٭

---

۱ اُوْرواز یشت یکی از آتشهای پنجگانه است آتشی است که در رستنیها و چوبهاست رجوع شود بجلد اول ص ۵۱۱—۵۱۲

۲ ایزد نریوسنگ پیک اهورا مزداست رجوع شود بجلد اول ص ۵۱۸ و ۵۲۹

۳ راجع بکیومرث بمقالهٔ کیومرث ص ٤۱ — ٤۵ ملاحظه شود

٤ در سنت است که طبقهٔ سه گانه که عبارت باشند از آتربانان یعنی پیشوایان دینی و رزمیان و کشاورزان از پشت سه پسر زرتشت میباشند در موقع دیگر از آنها صحبت خواهیم داشت

۵ فقرات بعد نیز تا آخر فقرهٔ ۹۵ راجع است بخود حضرت زرتشت

۸۹ کسی که نخستین آتربان، نخستین رزم‌آزما، نخستین
کشاورز ستور پرور (است) نخستین کسی که روی از دیو بگردانید
و بشر را تربیت نمود نخستین کسی که در جهان مادی (نماز) اشم وهو
خواند[1]، بدیوها نفرین نمود و اعتراف کرد که مزدا پرست، پیرو زرتشت،
دشمن دیوها و بکیش اهورا است ٭

۹۰ اوست نخستین کسی که درجهان مادی کلامی را که در آئین اهورا
بضدّ دیوهاست برخواند اوست نخستین کسی که در جهان مادی کلامی‌را
که در آئین اهورا بضد دیوهاست بشارت داد اوست نخستین کسی که
در جهان مادی آنچه را که از دیوهاست غیر قابل ستایش،
غیر قابل نیایش نامید اوست دلیر سراسر زندگی خوش (و) نخستین
آموزگار ممالك ٭

۹۱ بواسطه او تمام کلام مقدس که در سرود اِشمْ محتوی است آشکار گردید
کسی که بزرگ جسمانی و سرور روحانی گیتی است ستایندهٔ راستی است که
بزرگترین و بهترین و نیکوترین (چیزاست) و مبشّر دینی است که
درمیان همه (دینها) بهترین است ٭

۹۲ کسی را که تمام امشاسپندان متّفقاً باخورشید با میل و طیب خاطر و
صفای عقیده بزرگ جسمانی و سرور روحانی گیتی خواستار شدند
و ستایندهٔ راستی که بزرگترین و بهترین و نیکوترین (چیزاست)
و مُبشّر دینی که درمیان همهٔ (دینها) بهترین است (خواندند) ٭

۹۳ در هنگام تولّد و نشو و نمایش آبها و گیاهها شادمان شدند در هنگام تولد
و نشو و نمایش آبها و گیاهها بالیدند در هنگام تولدّ و نشو و نمایش
همه آفریدگان خرد مقدس بخود مژدهٔ رستگاری دادند ٭

---

۱ راجع بنماز معروف اشم وهو . . . . بگاتها تفسیر نگارنده ص ۱۰۱ ملاحظه شود

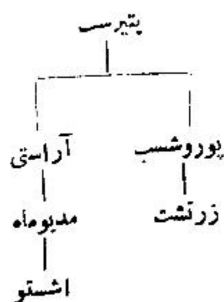
۹۴ خوشا بما یك آتربان (پیشوای دینی) متولد شد اوست اسپنتمان زرتشت مارا با نذر زَوَرْ و برسم گسترده زرتشت خواهد ستود از این پس دین نیك مزدا در روی هفت کشور منتشر خواهد شد ٥

۹۵ از این پس مهر دارندهٔ دشتهای فراخ همهٔ فرماندهان مملکت را تقویت خواهد نمود و غوغاها را فرو خواهد نشاند از این پس اَپَمْ نپات قوی همهٔ فرماندهان مملکت را تقویت خواهد نمود و غوغاها را ملگام خواهد کشید تقدّس و فروهر مدیوماه مقدس پسر آراستي را اینك میستائیم نخستین کسی که بگفتار و آموزش زرتشت گوش فرا داد [1] ٥

۹۶ فروهر پاکدین اسمو خوانونت را مستائیم فروهر پاکدین اشنو خوانونت را میستائیم فروهر پاکدین گَوَیَنْ را مستائیم فروهر پاکدین

---

۱ مئیذیوئي مانگهه [illegible] پسر آراستی [illegible] را اینک مدیو ماه گویند یکی از یاران مهم حضرت زرتشت است پیغمبر ایران او را در گاتها یسنا ٥۱ قطعهٔ ۱۹ پس از کی گشتاسب و فراشوشتر و جاماسب اسم میبرد از این قرار «مدیوماه اسپنتمان پس از آنکه در دل خویش دریافت و شناخت آن کسی را که از برای جهان دیگر کوشاست همت خواهد گماشت تا دیگران را آگاه سازد از اینکه پیروي بآئین مزدا در طی زندگانی بهترین چیزهاست» چنانکه ملاحظه میشود زرتشت او را باسم خانوادهٔ خود که اسپنتمان باشد مینامد در سنت مدیوماه پسر عموی زرتشت است بندهش در فصل ۳۲ که از سلسلهٔ نسب پیغمبر ایران صحبت میدارد در فقرات ۲ و ۳ آن مینویسد «از پتیرسب دو پسر ماند یکی پوروشسب و دیگري آراستی از پوروشسب زرتشت بوجود آمد و از آراستی مدیوماه وقتی که زرتشت دین آورد و نخست در آریاویج مراسم ستایش بجای آورد مدیوماه دین وي پذیرفت» در فقرهٔ ۱۰٦ همین یشت نیز بفروهر اشستو [illegible] پسر مدیوماه درود فرستاده شده است



در زادسپرم مندرج است که در مدت ده سال مدیوماه یگانه پیرو زرتشت بوده است و در مدت دو سال دیگر کي گشتاسب باو گرویده است معنی لفظی مدیوماه چنین است کسی که درمیان ماه یعنی در پانزدهم ماه تولد یافت و معنی لفظی پسرش اشستو چنین است کسی که نماز اشا (اشم وهو . .) بجای می آورد در فقرهٔ ۱۲۷ همین یشت از یك مدیوماه دیگری یاد شده که از برای امتیاز مدیوماه بعد زائیده شده نامیده شده است

پرشتْ گئوْ (پسر) پراتَ را میستائیم فروهر پاکدین وُهوْستی
پسر سنئوْیه را میستائیم فروهر پاکدین ایسونت پسر ورازَ را میستائیم[۱] ۵۵

---

۱ در این فقره پس از مدیوماه که ذکرش در فقرهٔ پیش گذشت از شش نفر دیگر از نخستین پیروان حضرت زرتشت یاد شده است دائرهٔ اطلاعات ما راجع بآنان بسیار تنگ است برخی از آنان مجملاً در کتب پهلوی یاد شده اند همچنین معنی لفظی برخی از این اسامی معلوم نیست (نخست) اسمو خوانوت Asmo x^{v}anvant در فقرهٔ ۴۰ از هرمزد یشت نیز این اسم موجود است رجوع شود بجلد اول ص ٦٥

(دوم) اشئو خوانونت در معنی لفظی با اسمو خوانونت یکی است

(سوم) گَوَینْ Gavayan لفظاً یعنی دارندهٔ گاومیش

(چهارم) پَرشتْ گئو Paršat. Gav پسر پراتَ Parāta لفظاً یعنی دارندهٔ گاوهاي ابلق در فصل ۲۹ بندهش مندرج است که پرشت گاو خنبیه در دشت پیشیانسي (در کابلستان) سرور جاودانی است او را از این جهت خنبیه گویند برای اینکه او را از بیم دیو خشم در خم پنهان کرده بودند

در فقرهٔ ۱۳۸ خواهیم دید که یکي از پارسایان موسوم به فرَذاخشتی Fradhāxšti به خونبیه Xumbya منسوب است و همین اسم در کتاب نهم دینکرد فصل ۱۵ فقرهٔ ۱۱ (چاپ سنجانا) فراد خشت خمبیك ضبط شده و در جزو هفت شهریاران جاودانی خونیرس شمرده شده که در پیشیانس شهریار است کتب پهلوي راجع بهفت جاودانیها با همدیگر موافق نیستند بسا یك دو تن از آنان که در کتابي از جاودانیها بشمار رفته در کتاب دیگر ذکری از آنان نشده و بجاشان کسان دیگر نامیده شده اند (بفصل ۹۰ دادستان دینیك نیز ملاحظه شود) در کتاب نهم دینکرد در فصل ۲۳ فقرهٔ ۱۷ از پرشت گاو مثل فروردین یشت بدون خنبیه اسم برده شده مندرج است: اهورامزدا بزرتشت گفت این آئین را با ایمان راسخ مدیر من که اهورامزدا هستم یار تو خواهم بود خرد و آگاهي از آن تو خواهد شد مدیوماه و پرشت گاو و سئن و کی گشتاسب و فرشوشتر و جاماسب از یاوران تو خواهند گردید سئن همان است که در فقرهٔ بعد از او یاد شده

در فقرهٔ ۱۲۷ همین یشت از یك پرشت گئو دیگری اسم برده شده که از مملکت اپاخشیرا و برادر بازگروگئو میباشد ذکرش بزودی بیاید

(پنجم) وُهوْستی Vohvasti پسر سنئوْیه Snaoya لفظاً یعنی کسي که استخوانهایش خوب است در فقرهٔ ۱۱۲ از یك وُهوستی دیگري که از خاندان پئوروذاخشتی است اسم برده شده است سنئوْیه شاید بمعني «کسي که خوشنود است» باشد

(ششم) ایسونت Isvant پسر ورازَ Varāza ایسونت یعني دارنده و توانگر راجع به ورازَ که بمعنی گراز است بجلد اول ص ٤٥۹ ملاحظه شود در خصوص وُهوستی پسر سنئوْیه و ایسونت پسر ورازَ و سئن پسر اهوم ستوت در کتاب نهم دینکرد در فصل ۳۲ فقرهٔ ۵ از ورشت مانسر (Varštmānsar) نسك یعنی از دومین نسك اوستای عهد ساسانیان نقل نموده مینویسد «در هنگام نو شدن جهان (رستاخیز) زرتشت از خاندان ابازم (بازد همین جد زرتشت بقول مسعودی هایزم) زوْت همه جهان خواهد بود و وُهوستی پسر سنئوْیه هاونان خواهد بود ایسونت پسر ورازَ که از مملکت توران است آتروخش خواهد بود سئن پسر اهوم ستوت که از مملکت سائیني است فربرتار خواهد بود و گشتاسب از خاندان نوذر سرشاورز خواهد بود» در خصوص زوت و هاونان و آتروخش و فربرتار و سروشاورز رجوع شود بطبقات هفتگانه پیشوایان دیني در ایران قدیم در جلد اول ص ٤٦۹ در خصوص مملکت سائیني Saini رجوع شود بتوضیحات فقرهٔ ۱٤٤ همین یشت

۹۷ فروهر پاکدین سَئِنَ پسر اَهومْ ستوتْ را میستائیم نخستین کسی که با صد پیرو در این زمین ظهور کرد[۱] فروهر پاکدین پرِتیدیذیهٔ را میستائیم[۲] فروهر پاکدین اُوسمانرَ پسر پئشته را میستائیم[۳] فروهر پاکدین وهورئوچه پسر فرانیه را میستائیم فروهر پاکدین اَشوْرئوچه پسر فرانیه را میستائیم فروهر پاکدین وَرِسمورئوچه پسر فرانیه را میستائیم[٤] ٥٥

۹۸ فروهر پاکدین ایسدواستر پسر زرتشت را میستائیم فروهر پاکدین اروتدنر پسر زرتشت را میستائیم فروهر پاکدین خورشید چهر

---

۱ سَئِنَ Saēna پسر اَهوم سَتوت Ahum . Stut سَئِنَ نیز بمعنی سیمرغ است شرح آن در جلد اول ص ٤٠ و ٥٧٥ گذشت معنی اسم پدرش که اهوم ستوت باشد چنین است «کسی که نماز اهونَ (یتا اهو) بجای میآورد» در فقرهٔ ۱۲٦ همین یشت از سه تن یاد شده که از خاندان سئن میباشند در کتاب هفتم دینکرد فصل ٦ فقره ٥ آمده «درمیان دستوران راجع به سئن گفته شده است که او صد سال پس از ظهور دین متولد شد و دویست سال پس از ظهور دین در گذشت او نخستین پیرو مزدیسناست که صد سال زندگانی کرد و با صد نفر از مریدان خویش روی این زمین بدر آمد»

۲ پرِتیدیذیه Pereididhaya ؟ اطلاعی از او نداریم

۳ اوسمانر Usmānar پسر پئشته Paēšatah در فقرهٔ ۱۲۰ نیز اسم این پسر و پدر تکرار شده است اوسمانر یعنی کسی که مردان او را حرمت کنند در فقرهٔ ۱۱٥ از یک نَنَراستی Nanarāsti اسم برده شده که او نیز پسر پئشه میباشد

٤ وهورئوچه vohu.raočah آشورئوچه Ašō.raočah و وَرِسمورئوچه varesmo.raočah هر سه پسران فرانیه Frānya هستند معنی وهورئوچه که بعدها بهروز شده و در تاریخ ایران غالباً بچنین اسمی برمیخوریم معلوم است اشورئوچه یعنی کسی که فروغ و روشنائی راستی (اشا) با اوست وَرِسمورئوچه یعنی کسی که دارای فروغ مؤثر است در فقرهٔ ۱۱۳ اسم یک وهورئوچه دیگر که پسر وَرَکَس varakasa باشد ذکر شده است همچنین در فقرهٔ ۱۲٦ بیک ورسمورئوچه دیگر برمیخوریم که پسر پرِتْ وَفْسمنْ Perethvafsman میباشد

پسر زرتشت را میستائیم ۱ فروهر پاکدین داوُتبیش دلیر را میستائیم ۲ فروهر پاکدین ثری میثونت اسپنتمان را میستائیم ۳ فروهر پاکدین دائونگه پسر زئیریت را میستائیم ٤ ۞

۱ ایستواستر Isat.vāstra اوروتت نر Urvatat.nara هورچیثر Hvare-čithra اکنون وایسد استرو آروتدنر و خورشید چهر گویند بحسب ترتیب بزرگترین و متوسطی و کوچکترین پسر پیغمبر شمرده میشوند معنی خورشید چهر معلوم است و ممکن است هم بمعنی خورشید نژاد باشد چه کلمهٔ چیثر نخست بمعنی نمایش و ظهور و پیدایش است دوم بمعنی تخمه و نژاد واصل و نسبت است در پهلوی و فارسی چهر شده است در گاتها یسنا ۵۳ قطعهٔ ۲ در جائی که حضرت زرتشت میفرماید «از پی ستایش اوست که کی گشتاسب و پسر زرتشت اسپنتمان راه دین بر حق و فرستادهٔ اهورا را روشن و منبسط میکنند» ظاهرا در این جا از این پسر ایسدواستر اراده شده است در یسنا ۲۳ فقرهٔ ۲ و در یسنا ۲٦ فقرهٔ ۵ نیز از همین پسر یاد شده است در فقرهٔ ۱۲۷ فروردین یشت از یك اروتدنر دیگری یاد شده که از برای امتیاز اروتدنر بعد زائیده شده (دوم یا متأخر) نامیده شده است

در سنت است که ایسدواستر و اروتدنر و خورشید چهر بحسب ترتیب نخستین پیشوای دینی و نخستین برزیگر و نخستین رزمی بوده اند یعنی این سه پسر بزرگ و سردار سه طبقه معروف ایران قدیم که اثورنان و واستریوشان و ارتشتاران باشند قرار داده شده اند

بندهش در فصل ۳۲ از سلسلهٔ نسب زرتشت صحبت داشته از این سه پسر چنین یادکرده است «ایسد واستر پیشوا و موبدان موبد بود صد سال پس از تأسیس دین در گذشت اروتدنر بزرگ برزیگران بود و اینك بزرگ ورجکرد است خورشید چهر بزرگ سپاهیان بود اینك در گنگ دژ فرمانده لشکریان پشوتن پسر گشتاسب است» در جلد اول در صفحات ۱۸۰ — ۱۸۸ مفصلاً از جمشید و ورجکرد یعنی باغی که جمشید بنا بفرمان اهورامزدا برای پیش آمد طوفان ملکوش در زیر زمین ساخت والحال ریاست آن باغ با اروتدنر است صحبت داشتیم همچنین در صفحات ۲۱۹ — ۲۲۱ از گنگ دژ سخن رفت راجع بطبقات سه گانه در ایران قدیم بگاتها تفسیر نگارنده بصفحات ۳۵ و ۸۵ — ۸۹ ملاحظه شود در فقرهٔ ۱۲۸ همین یشت از سه پسر آینده زرتشت که سوشیانتها یعنی موعودهای مزدیسنا هستند و در آخرالزمان ظهور خواهند کرد اسم برده شده و در فقرهٔ ۱۳۹ از سه دختر زرتشت یاد شده است

۲ داوُتبیش Daēvō.ṭbiš یعنی دشمن دیوها اطلاعی از او نداریم

۳ ثری میثونت Thrimithvant معنی این اسم معلوم نیست چنانکه ملاحظه میشود این شخص از خاندان زرتشت و منسوب باسپنتمان است

٤ دائونگه Daonha پسر زئیریت Zairita معنی اسم پسر معلوم نیست زئیریت بمعنی زرد رنگ است

۹۹ فروهر پاکدین کی‌گشتاسب دلیر تن ایزدین کلام (تنومنتر) گرز قوی آزنده اهورائی را میستائیم که با گرز سخت از برای راستی راه آزاد جست که با گرز سخت از برای راستی راه آزاد یافت کسی که بازو و پناه این دین اهورائی زرتشت بود ۰

۱۰۰ کسی که آن را (دین را) که در بند بسته بود بایدار ساخته از بند برهانند آن را درمیان جای داد[۱] (آن دین) فرمانگزار بزرگ متزلزل نشدنی مقدس که از ستور و چراگاه برخوردار است که از ستور و چراگاه آراسته است[۲] ०٥

۱۰۱ فروهر پاکدین زریر را میستائیم[۳] فروهر یوخت وَری را میستائیم فروهر پاکدین سری‌رَاوخشن را میستائیم فروهر پاکدین کِرِساوُخشَن را میستائیم فروهر پاکدین وَنارَ را میستائیم فروهر پاکدین ویراز را میستائیم فروهر پاکدین نیجَر بسر سوه را میستائیم فروهر پاکدین بُوجسرَوَه را میستائیم فروهر پاکدین برزیه ارشتی را میستائیم فروهر پاکدین تیزیه ارشتی را میستائیم فروهر پاکدین پرثوارشتی را میستائیم فروهر پاکدین وَئِزیه ارشتی را میستائیم[٤] ०٥

۱ یعنی مقامی که در خور آن بود معین نمود و آن را سر آمد سایر ادیان ساخت

۲ از کی‌گشتاسب که از پادشاهان کیانی، دوست و حامی زرتشت است در مقالهٔ رامیادیشت که نیز کیان یشت نامیده شده صحبت خواهم داشت

۳ راجع به زریر برادر کی‌گشتاسب جلد اول ص ۲۸۷ ملاحظه شود

٤ اسامی این فقره باستثنای زریر فقط همین یکبار در اوستا دیده میشود در کتب پهلوی هم از آنان یادی نشده است معانی لفظی برخی از آنها بقرار ذیل است

(نخست) یُوخت وَری Yuxta vari یعني جوشن در بر کرده

(دوم) سری‌رَاوخشن Srîraoxšan یعني دارندهٔ ورزاوهای زیبا

(سوم) کِرِساوَخشَن Keresaoxšan یعني دارندهٔ ورزاوهای لاغر

(چهارم) وَنارَ Vanara یعني ؟

(پنجم) ویرازَ Virāza یعني فرمانده مردان و یعني گراز نیز میباشد

(ششم) نیجَر Nijara بسر سوه یعني نامعلوم سوه یعني سودمند است

(هفتم) بُوجسرَوَه Bujasravah کسي که نجات دهنده مشهور است

(هشتم) برزیه ارشتی Berezyaršti دارندهٔ نیزهٔ بزرگ

(نهم) تیزیه ارشتی Tizyaršti دارندهٔ نیزهٔ تیز

(دهم) پرثوارشتی Perethvaršti دارندهٔ نیزهٔ پهن یعني تیغه پهن

(یازدهم) وَئِزیه ارشتی Vaezyaršti دارندهٔ نیزهٔ تیز

۱۰۲ فروهر پاکدین نپتیه را میستائیم فروهر پاکدین وَزآسپَ را میستائیم فروهر پاکدین هباسپ را میستائیم فروهر پاکدین ویستئورو (از خاندان) نوذر را میستائیم فروهر پاکدین فَرَشْ‌هموَرِتَ را میستائیم فروهر پاکدین فرَشوکرَ را میستائیم فروهر پاکدین آترِوَنوش را میستائیم فروهر پاکدین آترِپاتَ را میستائیم فروهر پاکدین آترِداتَ را میستائیم فروهر پاکدین آترِچیثرَ را میستائیم فروهر پاکدین آترِخوارنه را میستائیم فروهر پاکدین آترِسوه را میستائیم فروهر پاکدین آترِزنتو را میستائیم فروهر پاکدین آترِدئینگهو را میستائیم[1] ٥٥

---

۱ از اشخاص این فقره باستثنای چند تن از آنان اطلاعي ندا ریم بناچار باید بذکر معاني لفظي آنان بسازیم

(نخست) نپیه Naptya یعني ناف و نژاد و تخمه رجوع شود بتوضیحات سر آغاز این یشت

(دوم) وَراسپ Vazāspa دارندهٔ اسب بزرگ

(سوم) هباسپ Habāspa دارنده اسب اصیل

(چهارم) ویستئورو رجوع شود بتوضیحات فقرهٔ ۷۶ آبان یشت در جلد اول ص ۲۶۰

(پنجم) فَرَشْ‌هموَرِتَ Fraš.hām.vareta یکي از پسران کی گشتاسب است که در جنگ ایرانیان و تورانیان بدست گُهرم سپهبد ارجاسب کشته شد این اسم در شاهنامه فرشیدورد شده است

ابا گُهرم تیغزن در نبرد بر آویخت چون شیر فرشیدورد
ز گُهرم بدانگونه تن خسته شد که جان از تن شیر بگسسته شد

(ششم) فرَشوکرَ Frašō.kara یکي از پسران کی گشتاسب است که در جنگ ایرانیان و تورانیان بدست نامخواست پسر هزار از سرداران ارجاسب کشته شد در یادگار زریران چندین بار از او و کشندهٔ او نامخواست پسر هزار اسم برده شده است از آنجمله در فقرهٔ ۲۹ و ۳۰ و در شاهنامه نیز نامخواست معروف است

کجا باشد آن جادوی خویش کام کجا نامخواست از هزارانش نام

فرشوکر یعني کسي که رستاخیز برانگیزد در شاهنامه از چندین پسران کی گشتاسب که در جنگ تورانیان کشته شدند اسم برده شده که هیچیك در یادگار زریران نیست آن پسران از این قرار اند اردشیر شیرو شیداسب نوزار یوستی Yusti و دارمستتر Darmesteter مینویسند که اشخاص فقرهٔ ۱۰۲ فروردین یشت و دو نفر دیگری که

۱۰۳ فروهر پاکدین هوشیئوثن را میستائیم[۱] فروهر پاکدین پیشي شیئوثن را میستائیم[۲] فروهر پاکدین

در فقره بعد آمده همه از برادران اسفندیار و پسران کی گشتاسب میباشند بنظر نگارنده این حدسي است که مبني بر اساسي نیست چه از هیچ جای اوستا و نه از یادگار زریران و نه از سایر کتب پهلوی و نه از شاهنامه دلیلی بدست نمي آید که این اشخاص را پسران کی گشتاسب بدانیم ذکر اسامی این ناموران درمیان فرشیدورد و فرشوکر و اسفندیار دلیل برادر بودن آنان نیست اگر نه بایستی پشوتن که معروف ترین پسر گشتاسب است نیز در جزو آنان آمده باشد بنا بمندرجات یادگار زریران میدانیم که کی گشتاسب داراي فرزندان بسیار بود در فقرهٔ ۳۰ کتاب مذکور جاماسب پیشگوی نموده بگشتاسب میگوید که در جنگ ارجاسب ۲۲ از برادران و پسران تو بدست تورانیان کشته خواهند شد در فقرهٔ ۴۸ کی گشتاسب گوید « اگر در این جنگ همهٔ پسران و برادران و بزرگان کشور من و حتی زنم هوتس از کسي که سي پسر و دختر دارم کشته شوند باز من از آئین مزدیسنا که از هرمزد پذیرفتم روی نخواهم گردانید » بي شك ناموران فقرات فوق مناسبتی با همدیگر دارند که ما امروز بواسطه نقصان اسناد اطلاعي از آنان نداریم اسامی این ناموران از اسامی معمولی ایران قدیم بوده غالبًا در طي تاریخ ایران میبینیم که سرداران و بزرگان و پیشوایان در قرون متفاوته داراي چنین اسامی بوده اند اینك آن اسامی

(نخست) آتر ونوش Aterevanuš یعني دوستار آتش

(دوم) آتر پات Aterepāta (آذر باد) کسي که در پناه آتش است رجوع شود بجلد اول صفحه ۵۰۷

(سوم) آتر دات Aterедāta آذر داد در فرگرد ۱۸ وندیداد فقرهٔ ۵۲ نیز بچنین اسمي برمیخوریم

(چهارم) آتر چیتر Aterečithra آذر چهر در فرگرد ۱۸ وندیداد فقرهٔ ۵۲ نیز بچنین اسمي برمیخوریم

(پنجم) آتر خوارنه Aterex^varenah آذر خره دارندهٔ فر آذر

(ششم) آتر سوه Ateresavah دارندهٔ سود آذر

(هفتم) آتر زنتو Aterezantu در پهلوی آتورزند یعني از ناحیهٔ آذر در فرگرد ۱۸ وندیداد فقرهٔ ۵۲ نیز بچنین اسمي برمیخوریم رجوع شود بجلد اول ص ۴۳۵

(هشتم) آتر دئینگهو Ateredainhu یعني از مملکت آذر در فرگرد ۱۸ وندیداد فقرهٔ ۵۲ نیز بچنین اسمي برمیخوریم رجوع شود بجلد اول ص ۴۳۵

---

۱ هوشیئوثن Hušyaothna یعني خوب کردار در فقره ۱۰۴ باز باین اسم برمیخوریم ولی در آنجا هوشیئوثن دیگری است پسر فرشوشتر است

۲ پیشي شیئوثن Pišišyaothna معني ؟

اسفندیار دلیر را میستائیم [1] فروهر پاکدین بستوری (نستور) را میستائیم [2] فروهر پاکدین کوارسمن (کرزم) را میستائیم [3]

---

۱ اسفندیار نوهٔ لهراسب پسر گشتاسب وزنش هوتس میباشد پدر بهمن معروف است بنا بشاهنامه رستم بدستور سیمرغ تیر جادوئی از چوب گز بدو چشم وی زده وی را کشت

تهمتن گز اندر کمان کرد زود — بد اسان که سیمرغ فرموده بود
بزد راست بر چشم اسفندیار — سیه شد جهان پیش آن نامدار

این کلمهٔ در اوستا سپنتودات [illegible] Spentō.dāta آمده و بهمین معنی خود جداگانه لغتی است که در اوستا مکرراً استعمال شده است چنانکه در فقره ۹۳ همین فروردین یشت و در فقره اول از کرده ۱۹ ویسپرد دوم سپنتودات اسم کوهي است در فقره ٦ زامیاد یشت درجزو کوهها شمرده شده است شاید همان کوه سپند باشد که در شاهنامه آمده است سوم سپنتودات که اینك اسفندیار گوئیم یکي از ناموران ایران و در داستان ملی ما دارای مقام بلندی است در فصل ۳۱ بندهش که از سلسلهٔ کیانیان صحبت میدارد در فقره ۲۹ مینویسد «گشتاسب و زریر و برادران دیگر شان از کی لهراسب بوجود آمدند از گشتاسب اسفندیار و پشوتن بوجود آمدند از اسفندیار بهمن و آتروترسه و میتروترسه و فرزندان دیگر بوجود آمدند» دقیقي در شاهنامه میگوید که اسفندیار چهار پسر داشت از این قرار بهمن، مهر نوش، آذر افروز، نوش آذر در فقره ۳۰ از فصل ۳۱ بندهش نیز سلسلهٔ اردشیر بابکان ساساني باسفندیار متصل شده است در فقره ٤۱ یادگار زریران آمده «کی گشتاسب پس از آنکه پیشگوئیهای جاماسب را شنید و از واقعهٔ جنگ هولناك آینده آگاهي یافت بخاك افتاد یك یك شاهزادگان از او التماس نمودند که از خاك برخیزد و بتخت بنشیند اما سود نه بخشید تا اینکه اسفندیار از در بدر آمد بهرمزد و دین مزدیسنا و عمر شاهنشاه سوگند یاد کرد که فردا در میدان کارزار تني از تورانیان را زنده نگذارد کی گشتاسب از شنیدن این پیمان از خاك برخاست و بتخت نشست» در انجام داستان یادگار زریران نیز مندرج است که پس از کشته شدن زریر برادر کي گشتاسب سه تن از دلیران ایران داد مردانگي دادند یکي نستور پسر زریر دیگري گرامی کرت پسر جاماسب سومی اسفندیار پسر کي گشتاسب که بخصوصه عرصه را بدشمن تنگ نموده ارجاسب پادشاه توران را گرفتار ساخت یك دست و یك پا و یك گوشش را برید و یك چشمش را بآتش بسوخت آنگاه او را سوار خردم بریده‌ای نموده گفت اینك به توران برگرد و آنچه از دست یل نامور اسفندیار دیدی نقل کن

۲ بستوري یا بستوئیری [illegible] در شاهنامه اشتباهاً نون بجای باء نوشته شده نستور آمده است او پسر زریر و برادر زادهٔ گشتاسب است رجوع شود مجلد اول ص ۲۸۷

۳ کوارسمن [illegible] Kavārasman در شاهنامه کرزم یا گرزم شده است و در تاریخ طبری قرزم ضبط شده است از ذکر این اسم در ردیف اسفندیار و نستور و فرشوشتر و جاماسب میتوان پي برد که کرزم از بستگان گشتاسب است دقیقي در شاهنامه راجع باو گوید

یکي سرکشي بود نامش کرزم — گوی نامبردار فر سوده رزم
بدل کین همیداشت ز اسفندیار — ندانم چسان بود آغاز کار
شنیدم که گشتاسب را خویش بود — پسر را همیشه بد اندیش بود

از تهمت و افتراء کرزم گشتاسب از پسرش اسفندیار بدگمان شده اورا بزندان افکند کرزم یعني فرماندهٔ رزم کیاني

فروهر پاکدین فرشَ اشتر (ازخاندان) هوُوَ را میستائیم فروهر پاکدین جاماسب از خاندان هوُوَ را میستائیم[۱] فروهر پاکدین اَوارَاشتري را میستائیم[۲] ❀

۱۰۴ فروهر پاکدین هوشیَئوثنَ از خاندان فرشوشتر را میستائیم ۳
فروهر پاکدین خوادِئنَ از خاندان فرشوشتر را میستائیم ٤
فروهر پاکدین هنکهئوروه از خاندان جاماسب را میستائیم ٥
فروهر پاکدین وَرَشن خاندان هنکهئوروه را میستائیم ٦
فروهر پاکدین وهومنه (بهمن) (پسر) اَوارَاُشتری را میستائیم ۷
از برای مقاومت کردن بر ضدّ خوابهای بد و علائم بد و ۸
بد و پریهای بد ❀

---

۱ فرشَ آشترَ (فرشوشتر) و جاماسب دو برادر و از شرفای ایران از خانوادهٔ هوُوَ Hvōva (در گاتها هوگوَ) هر دو وزیر كي گشتاسب بوده اند فرشوشتر پدر زن حضرت زرتشت است پیغمبر ایران در گاتها مکررا اسم او را میبرد چنانکه در یسنا ۲۸ قطعه ۸ و یسنا ٤٦ قطعه ۱٦ و یسنا ٤۹ قطعه ۸ و یسنا ٥۱ قطعه ۱۷ همچنین در سایر قسمتهاي اوستا غالباً از او یاد شده است از آنجمله در یسنا ۱۲ فقره ۷ و یسنا ۷۱ فقره ۱ در گشتاسب یشت نیز چندین بار باسم او برمیخوریم چنانکه در فقرات ۱۱ و ٥٤ و ٥٥ جاماسب شوهر پورو چیستا داماد پیغمبر است غالباً با فرشوشتر یکجا ذکر شده است در جلد اول یشتها ص ۲۲۷ — ۲۳۰ از او و خانواده اش صحبت داشتیم در فقره ۱۲۷ فروردین یشت نیز از یك جاماسب دیگر یاد شده که از برای امتیاز جاماسب دوم یا متأخر نامیده شده است معني جزء اول این اسم معلوم نیست در جزء دوم کلمهٔ اسب موجود است فرشوشتر معني دارنده شتر کار آمدو شتر را هوار در فقره بعد (فقره ۱۰٤) از اعقاب فر شوشتر و جاماسب اسم برده شده است

۲ اَوارَ آشتری Avāraoštri جزء دوم این اسم که شتر باشد معلوم است جزء اول آن که اَوارَ باشد نمیدانیم چه معني دارد از این نامور اطلاعي نداریم در فقره بعد (فقره ۱۰٤) از بهمن نامی پسر اَوارَ آشتری یاد شده است

۳ راجع به هوشیَئوثن و فر شوشتر بتوضیحات فقره ۱۰۳ ملاحظه شود

٤ خوادِئنَ X^{v}ādaēna یعني نگهدار دین خود

٥ هنکهئوروه Hanhaurvah معني ؟

٦ ورَشنَ Varšna در فقره ۱۱٦ از یك ورشن دیگر اسم برده شده است

۷ وهومنه اینك بهمن گوئیم یعني خوب منش بتوضیحات فقره پیش ملاحظه شود

۸ بجای نقاط کلمهٔ انوایفرَ خراب شده معني ای از آن بر نمي آید

۱۰۵ فروهر پاکدین منثرواک ۱ پسر سائیموژی هیربد و پیشوای مقدس را میستائیم که از همه بیشتر ناپاکان مشرك (و) دشمنان راستی را که از برای سرودهای (خویش) خروش بر آورند و بزرگ جسمانی و سرور روحانی ندارند آن مفسدینی که فروهران را بهراسانند براندا خت از برای مقاومت کردن در ستیزهٔ که از طرف پاکدینان برانگیخته شده باشد ⁂

۱۰۶ فروهر پاکدین اَشستو پسر مدیوماه را میستائیم ۲ فروهر پاکدین اَوَرِثرَبه پسر راشتروغنتی را میستائیم ۳ فروهر پاکدین بوذرَ پسر دازگراسپَ را میستائیم ۴ فروهر پاکدین زبئوروَنت را میستائیم ۵ فروهر پاکدین کَرسْنَ پسر زبئوروَنت را میستائیم ۶ آن دلیر فرمانبردار (تنومنثر) سلاح قوی آزندهٔ اهورائی را ⁂

۱۰۷ کسی که در خان و مانش اشی نیک زیبای درخشان بدر آید در کالبد دختر زیبای بسیار نیرومند خوش اندام، کمربند بلند بسته، راست بالا مجلّل (رایومند) آزاده نژاد کسی که مغلوب نشدنی در رزم با بازوان خویش بهتر گشایش (آزادی) جوید کسی که مغلوب نشدنی در رزم با بازوان خویش برضدّ هماورد بهتر میجنگد ⁂

---

۱ منثرَواکَ Mathravāka پسر سائیموژی Sāimuzi منثرواك یعني سراینده کلام مقدس در فقره ۱۱۵ از پسرش اسم برده شده است سائیموژی یعني دارنده خر کرهٔ ابلق کلمهٔ هیربد در اوستا ائترَپئتی آمده و کلمه ای که به پیشوا ترجمه کردیم در متن هِمْذیئتی میباشد

۲ اشستو Ašastu رجوع شود بتوضیحات فقره ۹۵

۳ اَوَرِثرَبه Avarethrabah پسر راشتَر وغنتی Raštare Vaghenti یعني جشن آرا

۴ بوذرَ Būdhra از خاندان دازگراسپ Dāzgrāspa بوذرَ یعني مدّق دازگراسب یعني دارنده اسب سیاه رنگ

۵ زبئوروَنت Zbaurvant یعني ؟

۶ کَرسْنَ Karsna یعني ؟ فقره بعد (فقره ۱۰۷) نیز راجع است به کَرسْنَ در فقره ۱۰۸ سه تن از پارسایان بخاندان کَرسْنَ منسوب اند

۱۰۸ فروهر پاکدین ویراسپ از خاندان کَرْسنَ را میستائیم فروهر پاکدین آزاتَ از خاندان کَرْسنَ را میستائیم فروهر پاکدین فرایئودَ از خاندان کَرْسنَ را میسائیم [1] فروهر پاکدین ونگهو پسر ارشیه را میستائیم آن ارشیه انجمني را که درمیان مزدیسنان نخشاترین است [2] فروهر پاکدین دارَیتْرَثَ را میستائیم فروهر پاکدین فرارَیتْرَثَ را میستائیم فروهر پاکدین سکارَیتْرَثَ را میستائیم [3] ٭

۱۰۹ فروهرپاکدین اَرْشوَنتْ را میستائیم فروهر پاکدین ویرَشوَنتَ را میستائیم فروهر پاکدین پئیتیرَشوَنتْ را میسائیم [4] فروهرپاکدین اَمْرُوْ را میستائیم فروهر پاکدین چَمْرُوْ را میستائیم [5] فروهرپاکدین دراثَ را میستائیم فروهر پاکدین پئیتی دراثَ را میستائیم فروهر پاکدین پئیتی ونگهه را میستائیم فروهر پاکدین فرشاوخشَ را میستائیم فروهرپاکدین نِموَ ونگهو پسر وئذنگهه را میستائیم [6] ٭

---

۱ وِیراسپَ Viräspa این اسم مرکّب است از وِیرَ که بمعني مرد است و از اسب شاید بتوان آن را این طور معني کرد دارنده مرداني بمنزلهٔ اسب

آزات یعني آزاد فرائوذَ Frāyaodha یعني کسي که در جنگ پیشقدم است این سه برادر از خاندان کَرْسنَ که ذکرش گذشت میباشند

۲ ونگهو Vaňhu یعني نیك سر ارشیه Arǝ̌ya بمعني راست و درست

۳ دارَیت رَثَ Darayat̰ ratha فرارَیت رَث Frarayat̰ ratha سکارَیت رَث Skarayat̰ ratha شاید این سه نفر هم برادر همدیگر باشند معاني لفظي این اسامي بحسب ترتیب از این قرار است دارنده گردونه (گردونه جنگي) پیش راننده گردونه دَور گرداننده گردونه

٤ اَرْشوَنتْ Aršavant̰ ویرشونتْ Vyaršavant̰ پئیتیرَشوَنتْ Paityaršavant̰ از هیچیك از این سه نفر خبری نداریم و نه معاني اسامي آنان را درست میدانیم

۵ اَمْرو و چَمْرو دو تن از پارسایانند شرح حالی از آنان در دست نیست و معني لفظي آنها نیز معلوم نیست ابدا این دو کلمه باسین مرو و چروش که در بندهش و مینو خرد از آنها سخن رفته و اسم دو مرغي است مناسبتی ندارد (رجوع شود بجلد اول ص ۵۷۵ــ۵۷۷)

٦ دراثَ Drātha پئیتی دراثَ Paiti.dratha پئیتی ونگهه Paitivaňha فرشاوخش Fraša̋vaxša نِموَ ونگهو Nemōvaňhu وَئذنگهه Vaedhaňha از هیچکدام از این پارسایان اطلاعي نداریم و نه معاني اسامي آنان را میدانیم فقط معني فرشاوخش معلوم است یعني پیش از پیش بزرگ شده

۱۱۰ فروهر پاکدین وَئسَذَ را میستائیم فروهر پاکدین اشاونگهو پسر بیوندنگهه را میستائیم فروهر پاکدین جرودنگهو پسر پَئیریشتوُر را میستائیم فروهر پاکدین نرمیزدَنَ پسر آئیثویو را میستائیم فروهر پاکدین برزیشنو پسر اَرَ را میستائیم فروهر پاکدین کسوپیتو پسر اَرَ را میستائیم فروهر پاکدین فریه را میستائیم[1] فروهر پاکدین استوت ارتَ را میستائیم[2] ۞

---

۱ وَئسَذَ Vaēsadha معنی؟ اشاونگهو Ašavaṅhu یعنی کسی که نیکیش از اشا (راستی) است پسر بیوندنگهه Bivandaṅha معنی؟ احتمال دارد که اشاونگهو در پهلوی تحریف شده اشاشگهد Ašašagahad شده باشد که در فصل ۱۹ بندهش فقره ۱ آمده کسی که بزرگ روحانی کشور ارزه یعنی کشور غربی میباشد (رجوع شود بجلد اول ص ۴۳۱) جرودنگهو Jarodaṅhu یعنی کسی که پاسبان مملکت است پسر پئیریشتوُرَ Pairištūra یعنی؟ شاید کسی که بقول بندهش در فصل ۲۹ فقره ۱ دارای ریاست روحانی کشور سوه یعنی کشور شرقی میباشد همین جرودنگهوی اوستا باشد که در پهلوی تحریف شده است (رجوع مجلد اول ص ۴۳۱) نرمیزدَنَ Neremyazdana شاید از کلمات نر+میزدَ باشد یعنی ضیافت دهنده مردان؟ پسر آئیثویو Aithyvu معنی؟ برزیشنو Berezišnu یعنی بلند زانو پسر اَرَ Ara این کلمه گذشته از اینکه در این جا اسم خاص است در آبان یشت فقره ۹۳ اسم یك قسم عیب و نقصی است (رجوع بجلد اول ص ۲۷۵) کسوُپیتوُ Kasupitu یعنی کم غذا فریه Fraya در فقره ۱۱۹ فروردین یشت باز بهمین اسم برمیخوریم گذشته از این دو موضع غالباً این لغت در اوستا استعمال شده و بمعنی دوست میباشد

۲ استوَتَ اِرِتَ Astvat ereta در آئین مزدیسنا بسه سوشیانس یا سوشیانت یعنی موعود قائل شده اند که هر یک بفاصلهٔ هزار سال از همدیگر ظهور خواهند کرد این سه موعود که از پشت زرتشت اند در فقرات ۱۲۸—۱۲۹ فروردین یشت مرتباً یاد شده اند و نیز اسامی مادرهای آنان در فقرات ۱۴۱—۱۴۲ مندرج است در هر جای از اوستا که سوشیانت مفرد آمده از آن آخرین سوشیانت که استوت اِرِتَ باشد اراده گردیده است چنانکه در توضیحات فقره ۸۶ (مقالهٔ کیومرث) از فروردین یشت اشاره کردیم استوت اِرِتَ آخرین آفریده اهورا مزدا خواهد بود از ظهور وی رستاخیز برانگیخته جهان معنوی روی خواهد داد در یسنای ۵۹ فقره ۲۸ آمده است « بسوشیانت درود میفرستیم » در فرگرد ۲ ویسپرد فقره ۵ بکسی درود فرستاده شده که بکلام سوشیانت که از پرتوش جهان راستی برپا خواهد شد متکی باشد بی شك در فقرات مذکور آخرین سوشیانت مقصود میباشد محل ظهور استوت اِرِتَ و دو برادر دیگرش از مشرق ایران زمین درکنار دریاچهٔ هامون خواهد بود چنانکه در فرگرد ۱۹ وندیداد فقره ۵ بآن اشاره شده است در زامیاد یشت فقرات ۹۱—۹۷ نسبةً مفصل از سوشیانت و محل ظهور وی سخن رفته است در جای خود بتوضیحات آن خواهیم پرداخت استوت اِرِتَ یعنی کسی که مظهر و پیکر قانون مقدس است (رجوع کنید برسالهٔ سوشیانس تالیف نگارنده بمبئی ۱۹۲۷)

(کردهٔ ۲٦)

۱۱۱ فروهر پاکدین گئوپیونگهو را میستائیم[۱] فروهر پاکدین هم بر ترونگهوم را میستائیم[۲] فروهر پاکدین ستئوتر وهیشتهه اشهه را میستائیم[۳] فروهر پاکدین پئورو داخشتی از خاندان خشتاو را میستائیم[٤] فروهر پاکدین خشویوراسپ از خاندان خشتاو را میستائیم[٥] ﻪ

۱۱۲ فروهر پاکدین ایواستی از خاندان پئورو داخشتی را میستائیم فروهر پاکدین وهوستی از خاندان پئورو داخشتی را میستائیم فروهر پاکدین گیه ذاستی از خاندان پئورو داخشتی را میستائیم فروهر پاکدین اشوزد از خاندان پئورو داخشتی را میستائیم فروهر پاکدین اورودو از خاندان پئورو داخشتی را میستائیم[٦] فروهر پاکدین خشترو چینهه از خاندان خشویوراسپ را میستائیم[۷] ﻪ

---

۱ گئوپیونگهو [illegible] Gaopivaṅhu یعني فربه کننده گاوان

۲ هم بر ترونگهوم [illegible] Ham.baretar-vaṅhvąm یعني گرد آورنده نیکیها

۳ ستئوتر وهیشتهه اشهه [illegible] Staotar-vahištahe-ašahe یعنی ستاي آورنده نماز اشا وهیشتا در فقره ۱٤۰ بفروهر زن ستئوتر وهیشتهه اشهه درود فرساده شده است

٤ در فقره ۱٤۰ بفروهر زن پئوروداخشتی درود فرساده شده است بتوضیحات فقره ۷۲ آبان یشت در جلد اول ص ۲٦۳ نیز ملاحظه شود

٥ در فقره ۱٤۰ بفروهر زن خشویوراسپ درود فرساده شده است راجع بمعني آن بتوضیحات فقره مذکور ملاحظه شود

٦ از اعضاي خانواده پئوروداخشتی اطلاعي نداریم در فقره ۹٦ همین یشت بیك وهوستی دیگر برخوریم در فقره ۱٤۰ بفروهر زن گیه ذاسني درود فرستاده شده است بتوضیحات فقره مذکور ملاحظه شود در فقره ۱۱٤ خاندان گیه ذاستی مندرج است راجع به اشوزد بتوضیحات فقره ۷۲ آبان یشت ملاحظه شود

۷ خشترو چینهه [illegible] Xšathrō.činah یعني خواستار سلطنت ایو استي [illegible] Ayō.asti یعني آهنین استخوان آورودو [illegible] Urūdhu معنی؟

۱۱۳ فروهر پاکدین اشاهورَ از خاندان جیشتی را میستائیم [۱] فروهر پاکدین فرایزنت را میستائیم [۲] فروهر پاکدین فرنه از خاندان فرایزنت را میستائیم [۳] فروهر پاکدین جرووَنگهو از خاندان فرایزنت را میستائیم [۴] فروهرهای پاکدینان اشوزد و ثریتَ پسران سایوژدری را میستائیم [۵] فروهر پاکدین وهورئوچه از خاندان وَرَکسَ را میستائیم [۶] فروهر پاکدین اَرِجهوت پسر تور را میستائیم [۷] فروهر پاکدین اوسْپنمه را میستائیم [۸] ❀

۱۱۴ فروهر پاکدین یوختاسپ را میستائیم فروهر پاکدین اش‌شیئوثنَ از خاندان گَیّه ذاستی را میستائیم فروهر پاکدین وهومنهه (پسر) کتو را میستائیم فروهر پاکدین وُهوَزْدهْ پسر کتو را میستائیم فروهر پاکدین اشَ سردَ پسر اش‌سئیرینک را میستائیم فروهر پاکدین اشَ سردَ پسر زئیرینک را میستائیم فروهر پاکدین چاخشنی را میستائیم

---

۱ اشاهورَ [illegible] شاید این اسم از اشا و اهورا مرکب باشد جیشتي معني؟

۲ فرایزنت [illegible] Frāyazenta یعني بفدیهٔ برازنده در فقره ۱۴۰ از زنش یاد شده است

۳ فرنه Frēnah معني؟

۴ جرو ونگهو [illegible] Jarō vaṅhu یعني پاسبان نیکي

۵ راجع به اشوزد و ثریتَ وسایوژدري بجلد اول یشتها ص ۱۹۹ و ۲۶۳ ملاحظه شود در جلد اول یشتها صفحه ۱۹۹ در سر سطر ۲۰ سهوي روي داده (آورواخشیه) مندرج است بجاي آن باید (اشوزد) مندرج شود از خوانندگان این نامه خواهشمندیم که آن را اصلاح کنند ثریتَ در شاهنامه اترط شده است رجوع شود بجلد اول ص ۱۹۷

۶ وهورئوچه (بهروز) رجوع شود بتوضیحات فقره ۹۷ وَرَکسَ [illegible] Varakasa یعني نگهدار برگان

۷ اَرِجهوت [illegible] Arejahvat یعني ارجمند احتمال دارد از کلمهٔ تورَ [illegible] Tura توراني مقصود باشد چه کلمهٔ مذکور در اوستا بمعني توراني استعمال شده است

۸ در فقره ۱۴۰ از زن اوسپنمه یاد شده است راجع بمعني آن بتوضیحات فقره مذکور ملاحظه شود

فروهر پاکدین سیاوَسپی را میستائیم فروهر پاکدین پئو روشتی پسر کوی را میستائیم[1] ❀

۱۱۵ فروهر پاکدین وَرِسمیا پسر جَن نَرَ را میستائیم فروهر پاکدین تَنزَاستی پسر پَشته را میستائیم فروهر پاکدین زرزْداتی پسر پَشته را میستائیم فروهر پاکدین کَیْوَنی پسر وهومنهه را میستائیم فروهرهای پاکدینان اِرزْو و سرُوَتوْ سپادَ را میستائیم فروهرهای پاکدینان زرینگهه و سپنتوْ خرَتو را میستائیم فروهر پاکدین ورشنی پسروا کرزَنْ را میستائیم فروهر پاکدین فراچیه پسر تَئوْروَاتی را میستائیم فروهر پاکدین وهمئذاتَ پسر منثرواکَ را میستائیم فروهر پاکدین اُوشترَ پسر سَذَنهَ را میستائیم ❀

۱۱۶ فروهر پاکدین دنگهوسروتَ را میستائیم فروهر پاکدین دنگهو فراده را میستائیم فروهر پاکدین سَپوَیدْ پسر مخشتی را میستائیم فروهر پاکدین پینگهر پسر مخشتی را میستائیم فروهر پاکدین اُوشتازَنتَ را میستائیم فروهر پاکدین اَشَ سوَه را میستائیم فروهر پاکدین اشا اُوروَاِث را میستائیم فروهر پاکدین هَئوْمَوْ خوارِنَه را میستائیم فروهر پاکدین وَرشنَ را میستائیم ❀

۱۱۷ فروهر پاکدین فرَوَ را میستائیم فروهر پاکدین اُوسناکَ را میستائیم فروهر پاکدین خوانونت را میستائیم فروهر پاکدین دَئناوَزه را میستائیم فروهر پاکدین اِرَجوَنْ را میستائیم فروهر پاکدین ائیوی خوارِنَهْ را میستائیم فروهر پاکدین هُوَیزَتَ را میستائیم

---

۱ از اشخاص این فقره و فقرات بعد اطلاعی نداریم هرچند که معانی لغوی اکثر این اسامی معلوم است اما از برای اختصار از ذکر آنها صرف نظر کردیم آخرین اسم فقره ۱۱۴ که کوی 𐬐𐬀𐬬𐬌 Kavi باشد سه بار در این یشت آمده است در فقره ۱۱۹ بفروهر خود او درود فرستاده شده و در فقره ۱۲۳ از فروهر کَرْشتَ پسر کوی یاد شده است کوی را که در فارسی کی گوئیم عنوان سر سلسلهٔ پادشاهان کیانی قُباد بوده است در زامیاد یشت از آن صحبت خواهیم داشت

فروهر پاکدین هرذاسپ را میستائیم فروهر پاکدین پازینه را میستائیم فروهر پاکدین خواخشثر را میستائیم فروهرپاکدین اشوپئو ئیریه را میستائیم فروهرپاکدین استوت ارت را میستائیم [1] ⁂

(کردهٔ ۲۷)

۱۱۸ فروهر پاکدین هوگئو را میستائیم فروهر پاکدین انگهویو را میستائیم فروهر پاکدین گئوری را میستائیم فروهرپاکدین گئو رینه را میستائیم [2] فروهرپاکدین مزدرا ونگهو را میستائیم فروهرپاکدین سریراونگهو را میستائیم فروهر پاکدین آیوت را میستائیم فروهرپاکدین سورو یزت را میستائیم ⁂

۱۱۹ فروهر پاکدین ارذو را میستائیم فروهرپاکدین کوی را میستائیم فروهای پاکدینان اوخشن پسر ویذ یسروه (و) دورا اسروت پسر بیرزوت را میستائیم فروهر پاکدین ونگهو ذات پسر خواذات را میستائیم [3] فروهر پاکدین اوزیه از خاندان ونگهو ذات را میستائیم فروهرپاکدین فریه را میستائیم [4] ⁂

۱۲۰ فروهر پاکدین اشم ینگهه رئوچ را نام برده میستائیم فروهر پاکدین اشم ینگهه ورز را نام برده میستائیم فروهرپاکدین

---

۱ راجع به استوت ارت بتوضیحات فقره ۱۱۰ ملاحظه شود

۲ گئورینه Gaorayana یکی از جاویدانهاست که از یاوران سوشیانت خواهد بود رجوع شود بکتاب ۹ دینکرد فصل ۲۳ فقره ۲

۳ خواذات Xadhāta یعنی خود داد خود قانون خود کام خود رأی و جاودانی این کلمه بمعنی مذکور غالباً در اوستا استعمال شده است همین کلمه است که در پهلوی خدای و در فارسی خدای یا خدا گویند

۴ در فقره ۱۱۰ باز باسم فریه برخوردیم رجوع شود بتوضیحات فقره مذکور

اِشم ْیهمائی ُاوْشتَ را نام برده میستائیم [1] فروهر پاکدین یوْ ایشتَ از خاندان فریانَ را میستائیم [2] و (فروهر) ُاوْسمانرَ پشتته را از برای مقاومت کردن بر ضد خصومتی که از خانواده برخاسته باشد [3] ۞

۱۲۱ فروهر پاکدین سپیتی پسر ُاوْسپسنوْ را میستائیم فروهر پاکدین اِرزْواسپ پسر آوْسپسنوْ را میستائیم [4] فروهر پاکدین

---

۱ اِشم ْیهمائی آوْشتَ این اسم مرکّب است از کلمات آغاز یسنا ۴۳ قطعهٔ ۱ اِشم ْیهمائی آوْشتَ یکی از هفت جاودانیهاست که در خونیرس بسرمیبرد رجوع شود به بندهش فصل ۲۹ فقره ۵ و به دادستان دینیك فصل ۹۰ فقره ۳ راجع به خونیرس بجلد اول ص ۴۳۲ ملاحظه شود

۲ در خصوص یوا یشت از خاندان فریان رجوع شود بجلد اول ص ۲۲۶ و ۲۶۹–۲۷۱

۳ باسامی این پدر و پسر در فقره ۹۷ نیز برخوردیم رجوع شود بتوضیحات فقره مذکور

۴ سپیتی [illegible] Spiti اِرزْراسپَ [illegible] Erezrāspa هر دو پسر آوْسپَسْنوْ [illegible] Uspasnu میباشند سپیتی یعنی سفید اِرزْراسپَ یعنی دارنده اسب راست رو آوْسپَسْنوْ یعنی کسی که گرد بر انگیزد در فصل ۲۹ بندهش فقره ۱ از این دو برادر اسم برده شده است در فصل مذکور هریك از هفت کشور روی زمین در تحت ریاست یکی از نیکان و پارسایان قرار داده شده ریاست روحانی کشور فردذفش یعنی کشور جنوب شرقی باسپیتی پسر آوْسپَسْنوْ میباشد و ریاست روحانی کشور ویدذفش یعنی کشور جنوب غربی با اِرزراسپ پسر آوْسپَسْنوْ میباشد در کتاب نهم دینکرد در فصل ۲۰ فقرات ۱۷ — ۲۴ داستانی راجع بهجوم مازندرانیان در عهد فریدون مندرج است و از آن چنان بر میآید که این دو برادر از مازندان بوده اند اینك آن داستان بطور خلاصه «پس از سپری شدن روزگار شهریاری ضحاك مازندرانیان به خونیرس (مملکت مرکزی) روی نهاده کشور را ویران کردند مردم بستوه آمده بنزد فریدون شکوه بردند و بدو گفتند ضحاك دیوها را در بند داشتی و همه در عهد او در امان بودند آنگاه فریدون لشکر بزرگی آراسته بمیدان جنگ مازندرانیان شتافت پنجاها و صدها و هزارها و ده هزارها از آنان بکشت فقط یك ثلث از آنان خسته و در مانده بکوههای مازندران برگشتند از آن پس کسی از مازندرانیان را یارای آن نبود که از کوه فرود آمده داخل خونیرس شود دو تن از آنان یکی سپیتی پسر آوسپسنوْ و دیگری اِرزْراسپ پسر اوسپسنوْ از برای آموختن دانش دینی نزد فرشوشتر آمدند» فرشوشتر معاصر حضرت زرتشت و پدر زن پیغمبر و وزیر کی گشتاسب و برادر جاماسب است

اُوْسَذَنْ پسر مزدیسنَ را میستائیم [1] فروهر پاکدین فرادَتْ وَنگهو پسر ستیوت را میستائیم فروهر پاکدین رَئوْچسْ چَئیشْمَنْ را میستائیم فروهر پاکدین هوَرِ چَئیشْمَنْ را میستائیم [2] فروهر پاکدین وِیْسروُتر را میستائیم فروهر پاکدین بَرْمنَ را میستائیم فروهر پاکدین وِیْسرُوْتَ را میستائیم ꙮ

۱۲۲ فروهر پاکدین هَوْسپَ را میستائیم فروهر پاکدین چثوَرْسپَ را میستائیم [3] فروهر پاکدین دَورا ئَمئیشی را میستائیم فروهر پاکدین فرئوِرئوس پسر کَشوَیَ را میستائیم فروهر پاکدین فرینا سپَ پسر کَئوَ را میستائیم فروهر پاکدین فرَادَتْ نَرْ پسر گَرَوارَتو را میستائیم فروهر پاکدین وهوشتر پسر اُخننگهه را میستائیم فروهر پاکدین ویوارِشوَ پسر ائینیاوَ را میستائیم ꙮ

---

۱ آوْسَذَنْ Usadhan پسر مزْدَیسْنَ آوْسَذَنْ یعنی دارای چشمه‌ها مزْدَیسْنَ یعنی مزدا پرست در فقره ۱۳۲ نیز همین اسم در جزو پادشاهان کیانی ضبط شده است همچنین در فقره ۷۱ از زامیاد یشت در ردیف پادشاهان کیانی باین اسم برمیخوریم همین اسم نیز در اوستا آو سنْ آمده چنانکه در فقره ٤٥ آبان یشت و در فقره ۳۹ بهرام یشت آوْسَذَنْ یا آو سنْ هر دو یکی است اینك در فارسی کاؤس گوئیم در فقرات مذکور از آو سَذَنْ یا آوْسَنْ (باستثنای فقره ۱۲۱ فروردین یشت) کیکاوُس پادشاه کیانی نوهٔ کیقباد اراده شده است (رجوع شود بجلد اول ص ۲۱٤--۲۱٦)

۲ رَئوچسْ چَئیشْمنْ Raočasčaēˇman هوَرِ چَئیشْمنْ Hvare-čaēˇman این دو اسم نیز در فقره ۱۲۸ تکرار شده است اولی یعنی روشنی پاشنده دومی یعنی فروغ خورشید پاشنده در دادستان دینیك در فصل ۳٦ فقرهٔ ٤ این دو پارسا روشن چشم و خور چشم ضبط شده و در جزو شش یاوران جاودانی سوشیانت در هنگام رستاخیز شمرده شده اند از ما بقی این یاوران که بقول دادستان دینیك در هفت کشور فرمانده اند در توضیحات فقره ۱۲۸ صحبت خواهیم داشت

۳ هوَسْپَ Hvaspa یعنی کسی که اسبش خوب است چثوَرْسپَ Čathvarespa یعنی کسی که چهار اسب (بگردونه) بسته است هوسپ و چثورسپ که در پهلوی تحریف شده هر دو در فصل ۲۹ بندهش در فقرهٔ ۱ آمده اند اولی بزرگ روحانی است در کشور وروبرشت یعنی در کشور شمال غربی دوی بزرگ روحانی است در کشور وروجرشت یعنی کشور شمال شرقی رجوع شود بجلد اول ص ٤۳۱—٤۳۳

۱۲۳ فروهر پاکدین فرارازی پسر تور را میستائیم فروهر پاکدین ستیبی پسر رَوَنت را میستائیم فروهر پاکدین پرشینت پسر گندروَ را میستائیم[1] فروهر پاکدین اَوَیه پسر سپنگه را میستائیم فروهر پاکدین اِتتوَ از خاندان مایوْ را میستائیم فروهر پاکدین یَئتوش گاوْ پسر وپاتنَ را میستائیم فروهر پاکدین کَرشتَ پسر کَوی را میستائیم[2] ஃ

۱۲۴ فروهر پاکدین پئوروْ بنگهه پسر زئوش را میستائیم فروهر پاکدین وهوداتَ پسر کاتَ را میستائیم فروهر پاکدین باَونگهَهْ پسر ساَونگهنگهه را میستائیم فروهرهای پاکدینان هورزْ (و) اَنکسَ را میستائیم فروهر پاکدین اَرَوَئوشترَ پسر اِرزَونت دئینگهئوش رامیستائیم فروهر پاکدین فراچیثر پسر برزَونتْ را میستائیم[3] فروهر پاکدین وهوپرسَ پسر اَئینیاوَ را میستائیم[4] ஃ

۱۲۵ فروهر پاکدین پرَوْدَسمَ پسر داشتاغنی موْژی از مملکت موژ را میستائیم فروهرهای پاکدینان فراتورَ (و) اسروتَ از خاندان بئش تستورَ را میستائیم فروهر پاکدین اورگاوْ پسر اِرزَونتْ پسر اوئیغمتستوْرَ را میستائیم فروهر پاکدین گثوَمنتْ پسر زوَنْ رَئوژدی از مملکت رَئوژْدیه را میستائیم فروهر پاکدین تریت پسر اَئوسرِدْ (و) فیوشتَ تنی از مملکت تنیه را میستائیم[5] ஃ

---

۱ گندرو ... ترکیب دیگری است از گندَروَ ... اولی یکی از پارسایان است که بفروهرش درود فرستاده شده است دومی دیوی است که بدست گرشاسب کشته شده است رجوع شود بجلد اول ص ۲۰۰

۲ در فقرهٔ ۱۱۹ باسم کوی بر خوردیم

۳ در فقرهٔ ۱۱۹ باسم برزونتْ بر خوردیم

٤ در فقرهٔ ۱۲۲ باسم ائیناوَ بر خوردیم

۵ پرَوْدَسمَ پسر داشتاغنی یك موژی از مملکت موژَ و گثوَمنتْ پسر زوَنْ یك رَئوژدی از مملکت رئوژدیه و فیوشتَ یك تنی از مملکت تنیه نامیده شده اند این ممالك که در متن ... Mužā و ... Raoždya و ... Tanya آمده نمیدانیم در کجا واقع بوده است نظر باینکه اسامی اشخاص منسوب باین ممالك ایرانی است بایستی این ممالك هم در سر زمین ایران واقع باشد نه در خارج چنانکه برخی از مستشرقین گمان کرده اند

۱۲۶ فروهر پاکدین ئیرِوَنکشوَ (از خاندان) اَوشپَئیشتَ (از دودمان) سئنَ را میستائیم فروهر پاکدین اَوتیونی پسر وِیتکوی (و فروهر) زیغریِ پسر سئنَ را میستائیم فروهر پاکدین فرو هکفرَ از خاندان مرزیشمَ از دودمان سئنَ را میستائیم [1] فروهر پاکدین وَرَسموَرَئوچه پسر پرث وَفسمن را میستائیم [2] ꙮ

۱۲۷ فروهرهای پاکدینان اَشَنَمه (و) ویدت گاو از مملکت انگهوی را میستائیم فروهرهای پاکدینان پرشتَ گاو (و) دازگرَو گاو از مملکت اپخشیرا را میستائیم [3] فروهر پاکدین هوفروَخش از خاندان کهرَ کنَ ها را میستائیم فروهر پاکدین اَکیّذَ از خاندان پوذَها را میستائیم فروهر پاکدین جاماسپ دوم را میستائیم فروهر پاکدین مدیوماه دوم را میستائیم فروهر پاکدین اروتدنر دوم را میستائیم [4] ꙮ

۱۲۸ فروهرپاکدین رَئوچس چَشمن را میستائیم فروهر پاکدین هورَچشمن را میستائیم فروهرپاکدین فرادت خوارنه را میستائیم فروهر پاکدین ویذَت خوارنه را میستائیم فروهر پاکدین وئوروئمه را میستائیم

---

۱ در خصوص سئنَ رجوع شود بتوضیحات فقرهٔ ۹۷

۲ در فقرهٔ ۹۷ نیز باسم وَرسموَرَئوچه بر خوردیم

۳ آنگهویِ [illegible] Aŋhvi ظاهرا این کلمه تحریف شده چه در نسخ با املاء مختلف نوشته شده است اسم مملکتی است اپخشیرا [illegible] Apaxšira نیز اسم مملکتی است تعیین محل این دو مملکت غیر ممکن است همینقدر میدانیم که هر دو مملکت در ایران زمین واقع بوده است گذشته از اینکه اسامی اشخاصی که منسوب بآنهاست ایرانی است اسم مملکت اپخشیرا خود دلیل ایرانی بودن این مملکت است چه این کلمه بمعنی (بی شیر) میباشد

٤ باسامی جاماسب و مدیوماه و اروتدنر در فقرات ۹۵ و ۹۸ و ۱۰۳ برخوردیم در این فقره جاماسب و مدیوماه و اروتدنر دیگری مقصود میباشد که از برای امتیاز با صفت بعد زائیده شده قید گردیده اند

فروهر پاکدین وئوروَسوَه را میستائیم[1] فروهر پاکدین اوخشیتْ اِرِت را میستائیم فروهر پاکدین اوخشیتْ نِمَه را میستائیم فروهر پاکدین اَستوَتْ اِرِت را میستائیم[2] ۰

---

۱ در فقره ۱۲۱ از دو تن از این پارسایان که رَئوچس چِشمَن و هوَر چِشمَن باشند صحبت داشتیم و گفتیم که بنا بمندرجات دادستان دینیك در فصل ۳۶ فقره ٤ روشن چشم (رئوچس چشمن) و خور چشم (هوَر چشمَن) در هنگام رستاخیز از یاوران سوشیانت میباشند اینك در این فقره هر شش یاوران سوشیانت که دادستان از آنان صحبت میدارد بکجا نامیده شده اند نخستین و دومین رئوچس چشمن و هورچشمن که ذکر شان گذشت

(سوم) فرادَتْ خوارِنَه Frādat Xᵛarenah یعنی فر پرور در دادستان فراذت فرّه شده است

(چهارم) وِیذَتْ خوارِنَه Vīdhat Xᵛarenah در دادستان وردَت فرّه شده است یعنی از فر برخوردار

(پنجم) وُئورُو نِمَه Vouru.nemah یعنی فراخ نیایش در دادستان کامك نیایش شده است

(ششم) وُئورُو سوَه Vouru.savah یعنی فراخ سود در دادستان کامك سوت شده است بقول دادستان دینیك در هنگام رستاخیز و برخاستن مردگان که پنجاه و هفت سال طول خواهد کشید این شش پارسایان جاودانی در هفت کشور روی زمین سوشیانت را یاری خواهند نمود و با خونیرس یعنی با کشور مرکزی و محل اقامت سوشیانت در گفت و شنید خواهند بود روشن چشم در ارزه یعنی کشور غربی فرمانده و بزرگ خواهد بود خور چشم در سوه یعنی کشور شرقی فراذت فرّه در فردذفش یعنی کشور جنوب شرقی وردت فرّه در ویدذفش یعنی کشور جنوب غربی کامك نیایش در وُروبرشت یعنی کشور شمال غربی کامك سوت در وُروجرشت یعنی درکشور شمال شرقی (راجع بهفت کشور صفحات ٤۳۱ — ٤۳۳ جلد اول ملاحظه شود)

۲ در توضیحات فقره ۱۱۰ راجع به اَستوَتْ اِرِتَ گفتیم که در آئین مزدیسنا بسه موعود قائل شده اند که هر یك بفاصلهٔ هزار سال از همدیگر ظهور خواهد کرد آخرین آنان استوت اِرِت میباشد که معمولاً اسم سوشیانت باو اطلاق میشود در آخر فقره ۱۱۷ باز باسم استوت اِرِت برخوردیم اینك در این فقره اسم هر سه موعود در یکجا ذکر شده اند

(نخست) اوخشیتْ اِرِتَ Uxšyat.ereta یعنی پرورانندهٔ قانون مقدس امروزه اوشیدر یا هوشیدر گویند در کتب پهلوی خورشیدر یا اوشتیر آمده است گاهی کلمهٔ بامی را بآن افزوده هوشیدر بامی میگویند

(دوم) اوخشیتْ نِمَه Uxšyat.nemah یعنی پرورانندهٔ نماز و نیایش امروزه اوشیدر ماه یا هوشیدر ماه گویند

(کردهٔ ۲۸)

۱۲۹ کسی که سوشیانت پیروزگر نامیده خواهد شد وَاستوَتَ اِرِتَ نامیده خواهد شد از این جهت سوشیانت برای اینکه او بسراسر جهان مادی سود خواهد بخشید از این جهت اَستوَتَ اِرِتَ برای اینکه او آنچه را جسم و جاني است پیکر فنا ناپذیر خواهد بخشید از براي مقاومت کردن برضد دروغ جنس دوپا (بشر)

(سوم) استوت اِرِتَ که در توضیحات فقره ۱۱۰ از او سخن رفت این سه برادر از پشت پیغمبر ایران هستند بنا بسنت نطفهٔ حضرت زرتشت را ایزد نریوسنگ برگرفته بفرشتهٔ آب ناهید سپرد که آن را در دریاچهٔ کیانسو (هامون) حفظ نمود در آغاز هزاره یازدهمین دوشیزه اي از خاندان بهروز خدا پرست و پرهیزگار در آن دریاچه آب تنی نموده از آن نطفه آبستن خواهد شد پس از انقضاي مدت نه ماه هوشیدر پا بعرصهٔ دنیا خواهد گذاشت این پس بسن سي سالگي از طرف اهورا مزدا برانگیخته دین از پرتو ظهور وي جاني خواهد گرفت از جمله علامات ظهور وي این است که خورشید ده شبانروز غیر متحرك در وسط آسمان خواهد ایستاد و هفت کشور روي زمین فروغ خواهد پاشید آنکه دلش با خدا نیست از دیدن این خارق‌العاده زهره خود باخته از هول و هراس جان خواهد سپرد و زمین از ناپاکان تهي خواهد گشت در آغاز هزاره دوازدهمین دگر باره دوشیزه اي از خاندان بهروز در دریاچهٔ هامون تن خویش شسته بارور خواهد شد پس از نه ماه هوشیدر ماه متولد خواهد شد و بسن سي سالگي برسالت خواهد رسید در هنگام ظهور وي خورشید بیست شبانروز درمیان آسمان غیر متحرك خواهد ایستاد در عهد سلطنت روحاني هوشیدر ماه ضحاك از کوه دماوند زنجیر گسیخته دست ستم و کینه خواهد گشود بفرمان اهورا مزدا یل نامور گرشاسب نریمان از دشت زاُبلسان برخاسته آن ناپاك را هلاك خواهد کرد در آخر دوازدهمین هزاره باز دوشیزه اي از خاندان بهروز در هامون خود شسته آبستن خواهد شد از او سوشیانت آخرین آفریده اهورامزدا روي بجهان خواهد نمود چون بسن سي سالگي رسد امانت رسالت مزدیسنا بوی برگذار شود بواسطه غیر متحرك ماندن خورشید در وسط آسمان بعالمیان ظهور سوشیانت و نو کننده جهان بشارت داده خواهد شد از ظهور وي اهریمن نیست شود دیو دروغ نابود گردد یاوران جاوداني آن حضرت که کیخسرو و گیو و گودرز و طوس و پشوتن و گرشاسب نریمان وغیره باشند نیز قیام کنند مردگان برخیزند و جهان معنوي روي نماید در فقرات ۱۴۱–۱۴۲ از مادرهاي هوشیدر و هوشیدر ماه و سوشیانت یاد شده است (رجوع شود برسالهٔ سوشیانس تألیف نگارنده)

از برای مقاومت کردن در ستیزه ای که از طرف پاکدینان برانگیخته شده باشد [۱] ॐ

(کردهٔ ۲۹)

۱۳۰ فروهر پاکدین جم‌قوی دارندهٔ گلهٔ فراوان از خاندان ویونگهان را میستائیم [۲] از برای مقاومت کردن بر ضد فقارنی که از طرف دیوهاست و بر ضد بیعلوفگی که از خشکی است و بر ضد زوال مرشون [۳] ॐ

۱۳۱ فروهر پاکدین فریدون از خاندان آبتین را میستائیم [٤] از برای مقاومت کردن بر ضد جرب و تب و . . . و لرزهٔ تب و . . . [٥] از برای مقاومت کردن برضد آزار مار [٦] فروهر پاکدین ا ائوشنر بسیار زیرك را

---

۱ تمام این فقرات راجع است به اُستوت اِرِت که در فقره پیش گذشت در مقالهٔ فروهر (جلد اول ص ۶۰۰) گفتیم که فروهر هریك از نامداران و پارسایان از براي رفع آسیب و بلاي مخصوصي خوانده میشود حنانکه در فقره فوق ملاحظه میشود بفروهر سوشیانت درود فرستاده شده از براي مقاومت کردن در مقابل دروغ جمله اخیر فقره ۱۲۹ مثل جمله اخیر فقره ۱۰۵ میباشد در متن آمده (ستیزه که از پاکدینان برانگیخته شده باشد) ولی بنظر میرسد که حنین مقصود باشد (ستیزه که برضد پاکدینان برانگیخته شده باشد)

۲ راجع بجم و خاندانش ویونگهان بجلد اول ص ۱۸۰ — ۱۸۸ ملاحظه شود

۳ مرشون دیو زوال و فراموشي است رجوع شود بجلد اول ص ۳۱۳ و بمقالهٔ گئوتم ص ۳۸ جلد دوم

٤ راجع بفریدون و خاندانش آبتین بجلد اول ص ۱۹۱ — ۱۹۵ ملاحظه شود

٥ بجاي نقاط از کلمات تبز [illegible] و واورشا [illegible] نمیدانیم که چه ناخوشیهائي مقصود میباشد

٦ فروهر فریدون از براي رفع ناخوشیها و گزش مار ستوده شده باین مناسبت که او مؤسس طب و مخترع تریاق است چنانکه در تاریخ بلعمي مندرج است: و نخست پادشاهي که در نجوم نگریست او (فریدون) بود و در علم طب نیز رنج ببرد و تریاق او ساخت. حمزه اصفهاني مینویسد: و فریدون احدث الرقی وابدع التریاق من جرم الافاعي و أسس الطب و دل من النبات ما یدفع الآفات عن اجسام ذوي الارواح

راجع باین موضوع بکتاب ذیل ملاحظه شود Traité de Médecine Mazdéenne par Casartelli; Louvain 1886 p. 5

میستائیم [1] فروهر پاکدین اوزَوَ از خاندان توماسپ را میستائیم [2] فروهر پاکدین اغریرث دلیر را میستائیم [3] فروهر پاکدین منوچهر از خاندان ایرج را میستائیم [4] ❀

۱۳۲ فروهر پاکدین کیقباد را میستائیم فروهر پاکدین کی اپیوه را میستائیم فروهر پاکدین کیکاوس رامیستائیم فروهر پاکدین کی آرش را میستائیم فروهر پاکدین کی پشین را میستائیم فروهر پاکدین کي ویارش را میستائیم فروهر پاکدین کی سیاوش رامیستائیم فروهر پاکدین کیخسرو را میستائیم [5] ٭

۱۳۳ از برای نیروی خوب ترکیب یافته اش [6] از برای پیروزي اهو راآفریده اش از برای برتری فاتحش از برای حکم خوب مجریٰ شده اش از برای حکم تغییر ناپذیرش از برای حکم مغلوب نشدنیش و از برای شکست فوری دشمنان (از او) ٭

۱۳٤ از برای قوّت سالم و از براي فر مزدا آفریده و از براي تندرستی از براي فرزندان نیك با هوش دانای زبان آور مقتدر روشن چشم از احتیاج

---

۱ آئوشنرَ [illegible] Aošnara بقول دینکرد مشاور کیکاوس بوده بالاخره کیکاوس از دیوها فریب خورده او را کشت آئوشنرَ در هوش و فراست مشهور بوده در (آفرین پیغمبر زرتشت) حضرت زرتشت بکي گشتاسب دعا کرده گوید « بکند که تو مانند مزدا یک کنش شوي مانند فریدون پیروزگر گردي مانند جاماسب برومند باشي مانند کیکاوس بسیار زورمند گردي مانند آئوشنرَ زیرك شوي . . . . .

راجع به کیکاوس و او شنر بمقاله کیانیان (کیکاوس و اوشنر) نیز ملاحظه شود

Sacred Books of the East vol. XLVII p. 18

۲ اُوِزَوَ از خاندان تُوماسپَ رجوع شود بمقالهٔ زو پسر تهماسب ص ٤٦—٤٩ درهمین جلد

۳ اغریرث پسر پشنگ و برادر افراسیاب وگرسیوز بوده برخلاف برادرانش از نیکان و دوستار ایرانیان بوده بهمین جهت افراسیاب پادشاه توران اورا کشت رجوع شود بمقالهٔ افراسیاب در جلد اول ص ۲۰۷ـ۲۱٤

٤ راجع به منوچهر ازخاندان ایرج بمقالهٔ منوچهر ص ۵۰—۵۲ ملاحظه شود درهمین جلد

۵ از کلیهٔ این پادشاهان کیاني در فقرات ۷۰ـ۷۷ زامیادیشت نیز یاد شده است در مقالهٔ کیانیان از آنها صحبت خواهیم داشت

٦ یعنی نیروي کیخسرو فقرات ۱۳٤ و ۱۳۵ نیز راجع باوست

رهاننده دلاور از برای آگاهی درست از آینده و از بهترین زندگی (بهشت) غیر قابل تردید ٥

۱۳۵ از برای سلطنت درخشان از برای مدت زندگانی بلند از برای همهٔ خوش بختیها از برای همهٔ درمانها از برای مقاومت کردن برضد جادوان و پریها و کویها و کرپانهای ستمکار[1] از برای مقاومت کردن برضد آزاری که از ستمکاران سرزنند ٥٥

۱۳۶ فروهر پاکدین سام گرشاسب گیسوان دارندهٔ مسلح بگرز را میستائیم[2] از برای مقاومت کردن بر ضد (دشمن) قوی باروان و لشکر (دشمن) با سنگر فراخ با درفش پهن با درفش بر افراشته با درفش گشوده (لشکری که) درفش خونین بر افرازد از برای مقاومت کردن بر ضد راهزن ویران کننده هولناک آدمی کش بیرحم از برای مقاومت کردن بر ضد آزاری که از راهزن سرزند ٥٥

۱۳۷ فروهر پاکدین آخروره از خاندان خسرو را میستائیم[3] از برای مقاومت کردن برضد دروغگوئی که دوست خود را هم میفریبد و برضد بخیل ویران کننده جهان فروهر پاکدین هوشنگ دلیر را میستائیم[4] از برای مقاومت کردن برضد دیوهای مازندران و دروغپرستان ورن (گیلان)[5] از برای مقاومت کردن برضدآزاری که از دیوها سرزنند ٥٥

---

۱ کویْ و کَرَپَنْ غالباً در گاتها نیز باهم نامیده شده اند از اُمرا و پیشوایان دیویسنا بوده اند مکرراً حضرت زرتشت از آنان که گمراه کنندگان قوم اند در گاتها شکایت کرده است در قسمتهای دیگر اوستا از آنان نیز بمعانی مذکور و بمعانی مطلق گمراه کنندگان و مفسدین اراده شده است رجوع شود بگاتها تفسیر نگارنده ص ۹۳

۲ راجع بگرشاسب بجلد اول ص ۱۹۵ـ۲۰۷ ملاحظه شود

۳ آخْرُورَ Axrūra از خاندان خسرو و از دوستان گرشاسب بوده است معنی ؟

٤ راجع بهوشنگ بجلد اول ص ۱۷۸ ـ ۱۷۹ ملاحظه شود

٥ وَرِنَ = دیلمُ = گیلان رجوع شود بجلد اول ص ٥۷

۱۳۸ فروهر پاکدین فرّذاخشتی پسر خونْبیّه را میستائیم[۱] از برای مقاومت کردن برضد (دیو) خشم گرز خونین آزنده و برضد دروغپرستانی که خشم را بزرگ میدارند از برای مقاومت کردن برضد آزاری که از خشم سرزند[۲] ۞

(کردهٔ ۳۰)

۱۳۹ فروهر پاکدین هوُوِیْ را میستائیم[۳] فروهر پاکدین فرنی را میستائیم فروهر پاکدین ثریتی را میستائیم فروهر پاکدین پئوروچیستا را میستائیم[٤]

---

۱ رجوع شود بتوضیحات فقره ۹۶

۲ دیوخشم در اوستا اَئِشْمَ آمده رجوع شود بجلد اول ص ٤۷۵ و ۵۲۰

۳ در این فقره و فقره بعد از زنان پارسا یاد شده است

هوُوِيْ Hvōvī دختر فرشوشتر و زن حضرت زرتشت است در دین یشت فقرهٔ ۱۵ نیز از او یاد شده است در گاتها یسنا ۵۱ فقره ۱۷ درجائي که پیغمبر ایران میگوید «فرشوشتر هوگوَ دختر گرانبها و عزیزي را بزني بمن داد پادشاه توانا مزدا اهورا وي را از براي ایمان پاکش بدولت راسی رساند» اشاره بهمین زن است در سنت است که سه پسر آینده زرتشت (سوشیانتها = موعودها) که در آخرالزمان ظهور خواهند کرد از پشت همین زن و پیغمبر میباشند چنانکه در فصل ۳۲ بندهش فقره ۸ آمده سه پسر آینده زرتشت که هوشیدر و هوشیدر ماه و سوشیانت باشند از هووي هستند در فقره ۱۲۸ همین یشت باسامی این سه برادر برخوردیم در جلد اول یشتها صفحات ۲۲۷ـ۲۳۰ و در توضیحات فقره ۱۰۳ همین یشت از جاماسب و برادرش فرشوشتر صحبت داشتیم و گفتیم آنان از خاندان هوُوَ (در گاتها هوگو) هستند هوُوِيْ مؤنث هوُوَ میباشد یعنی دارنده گاوهاي خوب

٤ در توضیحات فقره ۹۸ ازسه پسر زرتشت که ایسدواستر واُروتدر و خورشید چهر باشند صحبت داشتم همچنین از سه پسران آینده پیغمبر که موعودهاي مزدیسنا هستند در توضیحات فقرات ۱۱۰ و ۱۲۸ و ۱۲۹ سخن رفت اینک در این فقره از سه دختر پیغمبر یاد شده است (نخست) فرني Freni در کتب پهلوي فرن آمده است این کلمه گذشته از اینکه اسم خاص است خود جداگانه بمعنی بسیار و فزون و فراوان میباشد و بهمین معنی مکرراً دراوستا استعمال شده است چنانکه در آبان یشت فقره ۱۲۹ و مهریشت فقره ۲۰ فرني بزرگترین دختر زرتشت است چنانکه در فقره بعد ملاحظه میشود اسم چهارتن اززنان پارسا فرني بوده‌است امروزه هم این اسم درمیان پارسیان معمول است

فروهر پاکدین هوتئوسا را میستائیم [۱] فروهر پاکدین هُما را میستائیم [۲] فروهر پاکدین زئیریچی را میستائیم فروهر پاکدین ویسپ تَئوروشی را میستائیم فروهر پاکدین اوشتَ وئیتی را میستائیم فروهر پاکدین توشنامتی را میستائیم [۳]

(دوم) ثریتی Thriti دختر وسطی زرتشت است معنی این کلمه درست معلوم نیست شاید بمعنی (سوم) باشد ثریتی مئونث ثریت میباشد و در فقره ۱۱۳ دیدیم که یکی از پارسایان چنین موسوم بوده است

در جلد اول یشتها صفحهٔ ۱۹۷ گفتیم که پدر گرشاسب ثریتَ نام داشته و این اسم در شاهنامه اترط شده است ثریتی در کتب پهلوي سریت آمده است

(سوم) پئوروچیستا Pouručistā جوانترین دختر زرتشت و زن جاماسب است درگاتها یسنا ۵۳ قطعهٔ ۳ پیغمبر ایران از این دخترش اسم میبرد و او را از پشت هیجتسب و خاندان اسپنتمان و جوانترین دختر خود مینامد قطعهٔ مذکور در گاتها و قطعات بعد آن راجع است بعروسی این دختر باجاماسب وزیر کی گشتاسب این اسم در پهلوي و حالیه نزد زرتشتیان پورو چیست گفته میشود معنی آن چنین است : پرداناش و بسیار دان در بندهش که در فصل ۳۲ از خاندان زرتشت سخن رفته در فقره ۵ فرن و سریت و پورو چیست سه دختر پیغمبر بشمار رفته اند در وجرکرت دینیک آمده است "از اوروئیج که نخستین زن زرتشت بود چهار فرزند متولد شدند یکي پسر موسوم به ایسدواستر وسه دختر موسوم به فرن وسریک وپورو چیست از ارنیج بَرِدا که دومین زن زرتشت بود دو پسر متولد شدند یکي موسوم به اُرورتدنر و دیگر موسوم به خورشید چهر"

۱ هوتئوسا Hutaosā که در پهلوي هوتس گویند ازخاندان نوذر و زن شاه گشتاسب است در فقره ۳۵ رام یشت نیز باو خواهیم برخورد (رجوع شود بجلد اول ص ۲۶۷ و ۳۸۷)

۲ هما دختر شاه گشتاسب است رجوع شود بجلد اول ص ۳۹۱

۳ از این چهار زن پاکدین یا پارسا اطلاعي نداریم باید بذکرمعاني این اسماء اکتفاء کنیم (نخست) زئیري جي Zairičī یعني زرد رنگ (دوم) ویسپَ تئوروشی Vispa-taurušī یعني بهمهٔ شکست دهنده (سوم) اُوشتَ وَئیتي Uštavaiti یعنی متضمن اُوشتَ (اسمي است که به یسناي ۴۳ میدهند یعني که یسناي مذکور بمناسبت اولین کلمه اي که با آن شروع شده «اوشت» اُوستَ وئیتی نامیده میشود) (چهارم) تُوشنامي Tušnāmaiti یعني اندیشهٔ نرم و آرام تُوشنامتي نیز اسم فرشته ایست و درگاتها یسنا ۴۳ قطعهٔ ۱۵ آمده است در واقع اسم دیگري است از براي امشاسپند ارمتي = سپندارمذ

۱٤۰ فروهر پاکدین رفنی زن پاکدین اُوْسینمه را میستائیم فروهر پاکدین فرنی زن پاکدین فرایزنت را میستائیم فروهر پاکدین فرنی زن پاکدین خشوْیوراْسپَ را میستائیم فروهر پاکدین فرنی زن پاکدین گیّه ذاستی را میستائیم فروهر پاکدین آسبنا زن پاکدین پئوروذاخشی را میستائیم فروهر پاکدین اوخشنتی زن پاکدین سئوتروهیشتهه اشهه را میستائیم[1] ۞

۱٤۱ فروهر پاکدین دوشیزه (کنیزك) وَذُوتْ را میستائیم[2] فروهر پاکدین دوشیزه جغروتْ را میستائیم فروهر پاکدین دوشیزه فرنگهاد را میستائیم فروهر پاکدین دوشیزه اوْروْذَیَنتْ را میستائیم فروهر پاکدین دو شیزه پئسنگهنو را میستائیم فروهر پاکدین (دوشیزه) هوَرِذا را میستائیم فروهر پاکدین (دوشیزه) هوچیثرا را میستائیم فروهر پاکدین (دوشیزه) کنوکا را میستائیم فروهر پاکدین دوشیزه سروتت فذری را میستائیم ۞

---

۱ در فقره ۱۱۳ از اُوسِنمهْ وفراَ زْنتْ و بستگان خانواده فرایزنت یاد شده همچنین در فقره ۱۱۱ از خشویوراسب و پئورو ذاخشی و سئوتروهیشتهه اشهه یاد شده و در فقره ۱۱۲ از گیه ذاستي اسم برده شده است در این فقره بفروهرهاي زنان آنان درود فرستاده شده است معاني برخی از این اسامي راکه در فقرات پیش ذکر نکردیم دراینجا مینگاریم اُوسِنمهْ Usinemah یعني تاز گزار خشوْیوْراْسپَ Xšvivrāspa یعني با اسبهاي تند گیه ذاستي Gayadhāsti کسي که زندگانیش از زندگي بخش است؟ آسبنا این اسم مؤنث اَسبَنَ میباشد که در فقره ۷۳ آبان یشت از او اسم برده شده است رجوع شود بجلد اول ص ۲٦٥ اُوْخشني Uxšenti یعني ؟

۲ کلمه ای‌که ما به دوشیزه ترجمه کردیم درمتن کنیا میباشد همین کلمه است که در پهلوي و پازند کنیک و کنیچک و در فارسی کنیزک یا کنیز گویند در زبان معمولی فارسي امروزه کنیز بمعنی خدمتگار است هماطوري که کلمهٔ آلماني مِدْخِنْ Mädchen که اصلاً بمعني دختر و دوشیزه است براي خدمتگار هم استعمال میشود کنیز در زبان ادبي فارسی بهمان معني اصلي خود میباشد از این هشت دختر یا کنیزک پارسا اطلاعي نداریم و معاني لفظي این اسماء باستثناي دو تن از آنها درست معلوم نیست فقط بطور یقین میدانیم که هوچیثرا Hučithra یعني خوبچهر و هَوِرذا Hvaredhā یعني خورشید سان نگاه کننده است

۱۴۲ فروهر پاکدین دوشیزه ونگهو‌فذریْ را میستائیم فروهر پاکدین دوشیزه اِرِدَتْ‌فذْری را میستائیم کسی که همچنین ویسپ تئور وئیری نامیده (خواهد شد) از این جهت ویسپ تئوروئیری برای اینکه کسی را خواهد زائید که همهٔ آزارهای دیوها و مردمان را خواهد دور نمود [1] از برای مقاومت کردن برضد آزاری که از جهی سرزند [2] ⁂

(کردهٔ ۳۱)

۱۴۳ فروهرهای مردان پاکدین ممالك ایران را میستائیم فروهرهای زنان پاکدین ممالك ایران را میستائیم [3] فروهرهای مردان پاکدین ممالك توران را میستائیم فروهرهای زنان پاکدین ممالك توران را میستائیم فروهرهای مردان پاکدین ممالك سئیریم را میستائیم فروهرهای زنان پاکدین ممالك سئیریم را میستائیم ⁂

---

۱ از موعودهای مزدسنا که هوشیدر و هوشیدرماه و سوشیانس باشند در توضیحات فقره ۱۲۸ صحبت داشتیم اینک در این دو فقره از مادرهای آنان یاد شده است

(نخست) سرُوْتتْ فذْریْ [illegible] Srutat fedhri یعنی کسی که پدرش نامی و مشهور است مادر هوشیدر خواهد بود

(دوم) ونگهوْ فذریْ [illegible] Vanhu fedhri یعنی کسی که از پدر شریف و نیک است مادر هوشیدرماه خواهد بود

(سوم) اِرِدَتْ فذریْ [illegible] Eredat fedhri یعنی کسی که مایهٔ آبروی پدر است مادر سوشیانت آخرین موعود خواهد بود و او را نیز ویسپ تئوروئیری [illegible] Vispa taurvairi گویند یعنی همه را شکست دهنده وجه این تسمیه در فقره فوق ذکر شده است در کتاب هفتم دینکرد در فصول ۷-۱۰ شرحی از موعودها و مادرهای آنان مندرج است در کتاب مذکور این دوشیزگان ۱۵ ساله که هریک بنوبت خود مادر یکی از موعودها خواهد بود از خاندان بهروز پسر فریان میباشند رجوع شود بتوضیحات فقره ۱۲۸ همین یشت و برسالهٔ سوشیانس تالیف نگارنده

۲ جهی [illegible] وجهیکا [illegible] زن بدعمل و فاحشه را گویند در پهلوی جه گویند و بهمین ترکیب در فرهنگهای فارسی باقی مانده است بندهش در فصل ۳ مفصلاً از او صحبت میدارد و اورا از یاران اهریمن وعفریتهٔ حیض میشمرد جهی در اوستا در مقابل نائیری [illegible] Nāiri یا نائیریکا [illegible] که یعنی زن صالحهٔ شوهر کرده است آمده است رجوع شود بجلد اول ص ۱۴۵

۳ راجع بممالکی که در این فقره و فقره بعد آمده بمقالهٔ توران و سلم و سائینی و داهی ص ۵۲ — ۵۸ ملاحظه شود

۱۴۴ فروهرهای مردان پاکدین ممالك سائینی را میستائیم فروهرهای زنان پاکدین ممالك سائینی را میستائیم فروهرهای مردان پاکدین ممالك داهی را میستائیم فروهرهای زنان پاکدین ممالك داهی را میستائیم ﻩ

۱۴۵ فروهرهای مردان پاکدین همهٔ ممالك را میستائیم فروهرهای زنان پاکدین همهٔ ممالك را میستائیم همهٔ فروهرهای نیك توانای پاك مقدسین را میستائیم از کیومرث تا سوشیانت پیروزگر ﻩ

۱۴۶ بشود فروهرهای نیکان بزودی اینجا بدیدن ما شتابند بشود آنان بیاری ما آیند بکنند آنان همچنین در هنگامی که ما در تنگنا هستیم مارا با مدد مرئی نگهداری کنند با پشتیبانی مانند اهورا مزدا و با سروش پاك توانا و سپند منتر (کلام مقدس) دانا آن نیك دشمن دیو که از اهورا مزدای دشمن دیو است که زرتشت را نزد جهان مادی فرستاد ﻩ

۱۴۷ بپائین آرام بگزینید شما ای خوبان ای آبها ای گیاهها و شما ای فروهرهای پارسایان در این خانه شاد و خوب پذیرفته شده بمانید در این جا آتربانان مملکت براستی اندیشیده دستهارا در طلب یاری از برای ما در ستایش شما ای توانایان بلند میکنند شما ای تواناترینها ﻩ

۱۴۸ اینك فروهر همهٔ مردان و زنان پاك را میستائیم آنانی که روانهایشان در خور ستایش و فروهرهایشان شایستهٔ استغاثه است اینك فروهر همهٔ مردان و زنان پاکدین را میستائیم فروهر آنانی که در ستایش آن هورا مزدای پاك (از برای ما) باداش بخشد درمیان همهٔ اینان ما از زرتشت شنیدیم که او (زرتشت) نخستین و بهترین آموزگار دین اهورائی است.

۱۴۹ اینك ما جان و وجدان و قوّهٔ دراکهٔ و روان و فروهر نخستین آموزگاران کیش[1] و نخستین شنوندگان آئین را آن مردان و زنان پاك را که سبب پیروزی راستی بوده اند میستائیم اینك ما جان و وجدان و قوّهٔ درّاکه و روان و فروهر پیامبران دین (نیاگان را) آن مردان و زنان پاك را که که سبب پیروزی راستی بوده اند میستائیم ٭

۱۵۰ آموزگاران کیش خانمانها دهها ناحیه‌ها مملکتهائی را که پیش از این بوده اند میستائیم آموزگاران کیش خانمانها دهها ناحیه ها مملکتهائی را که پس از این خواهند بود میستائیم آموزگاران کیش خانمانها دهها ناحیه ها مملکتهائی را که اکنون هستند میستائیم ٭

۱۵۱ آموزگاران کیش خانمانها دهها ناحیه ها مملکتها را میستائیم که (بتأسیس) خانه کامیاب شدند بده کامیاب شدند بناحیه کامیاب شدند بمملکت کامیاب شدند براستی کامیاب شدند بکلام ایزدی کامیاب شدند (بنجات) روان کامیاب شدند بداشتن همهٔ خوشیها کامیاب شدند[2] ٭

۱۵۲ زرتشت سرور جسمانی و بزرگ روحانی و نخستین آموزگار دینی سراسر جهان مادی را میستائیم که نیکخواه ترین موجودات بهترین شهریار موجودات شکوهنده ترین موجودات فرهمند ترین موجودات بستایش برازنده ترین درمیان موجودات بنیایش شایستهٔ ترین درمیان موجودات درمیان موجودات شایسته ترین کسی است که خوشنودی وی خواسته شود بآفرین سزاوار ترین درمیان موجودات وبحقیقت او نزد هر یك از موجودات ممدوح و برازندهٔ ستایش و شایستهٔ نیایش نامیده شده بر طبق بهترین راستی ٭

---

۱ راجع بقوای پنجگانه بجلد اول ص ۵۸۷-۵۸۹ و راجع به آموزگاران کیش و پیامبران دین با نیاگان بتوضیحات سرآغاز همین یشت ملاحظه شود

۲ معنی این جملهٔ اخیر تقریبی است

۱۰۳ این زمین را میستائیم آن آسمان را میستائیم آنچه خوب که درمیان آنهاست میستائیم آنچه برازندهٔ ستایش و شایستهٔ نیایش (و) آنچه را که در خور پرستش مرد پارسائی است (میستائیم) ꙳

۱۰۴ روانهای جانوران سودمند بری را میستائیم همچنین روانهای مردان و زنان پارسا را در هرجائی که تولّد یافته (و) که وجدان نیکشان از پیروزی برخوردار باشد یا برخوردار خواهد بود یا برخوردار بوده است میستائیم ꙳

۱۰۵ جان و وجدان و قوّهٔ درّاکه و روان و فروهرمردان پاك و زنان پاك را که از دین آگاه اند و از پیروزی برخوردار اند یا برخوردار خواهندبود یا برخوردار بوده اند میستائیم کسانی که از برای راستی فتح نمودند ینگهه هاتم . . . .
یتا اهو . . . . . (۸ بار)[1] ꙳

۱۰۶ فروهرهای قوی بسیار نیرو مند پیروزگر پارسایان و فروهرهای نخستین آموزگاران کیش و فروهرهای پیامبران بشود که در این خانه خوشنود بخرامند꙳

۱۰۷ بشود از این خانه خوشنود گشته جزای نیک و رحمت سرشار درخواست کنند بشود از این خانه خوشنود برگردند بکند آنان سرودهای مقدس و مراسم را بآفریدگار اهورا مزدا و با مشا سپندان رسانند مبادا که آنان گله گویان از این خانه و از ما مزدا پرستان دور شوند ꙳

۱۰۸ یتا اهو . . . .
آفرین (درود) میفرستم بفروهرهای قوی بسیار نیرومند پاکدینان (و) بفروهرهای نخستین آموزگاران کیش (و) بفروهرهای پیامبران
اشم وهو . . . .
اهمائی رئشچه . . .[2] ꙳

---

۱ راجع بدعاهای ینگهه هاتم . . . یتا اهو . . . بگاتها ص ۱۰۱-۱۰۲ ملاحظه شود

۲ رجوع شود بمقالهٔ ملحقات یشتها ص ۳۲ و بفقره ۳۳ هرمزدیشت در جلد اول

بهرام

بهرام در اوستا وِرِثْرَغْنْ 𐬬𐬆𐬭𐬆𐬚𐬭𐬀𐬖𐬥𐬀 Verethraghan و در پهلوی ورهران میباشد ارمنیها آن را مختصر نموده ورام گفتند همین اسم در گرجستان گورام شد معمولاً در روی مسکوکات و کتیبه‌ها ورهران آمده است تغییر یافتن نون ورهران بمیم از قبیل تغییر بان پهلوی است به بام فارسی[1] در ادبیات مزدیسنا نیز ورهرام گفته میشود در بندهش واهرام ضبط شده است بهرام یکی از ایزدان بسیار بزرگ مزدیسناست در رتبه و مقام مثل ایزد سروش است در مهریشت دیدیم که بهرام یار و همراه مهر یعنی فرشتهٔ رزم و پیکار و پاسبان عهد و پیمان است در فقرهٔ ٤٧ بهرام یشت خواهیم دید که بهرام با همراهی مهر و رشن جلوه گراست وجویاست که فریبندگان مهر یعنی مردمان پیمانشکن ومهر و عهد نشناس را بسزا رساند و خوار شمرندگان رشن یعنی عدالت را دُچار رنج وگزند نماید

معنی لفظی بهرام مناسبت تامی با وظیفهٔ این ایزد دارد چنانکه خواهیم دید بهرام بمعنی فتح و پیروزی است بهرام فرشتهٔ پیروزی و نگهبان فتح و نصرت است در هنگام جنگ و نبرد باید هماوردان برای پیروزی یافتن و چیر شدن بدو مُتوسل شوند و او را بیاری بخوانند هریک از دو صف معرکه که بیشتر بواسطهٔ ستایش و نیایش و نذر فرشته پیروزی را خوشنود و شاد کند رستگار و کامیاب و غالب خواهد بود نگفته خود پیداست که ایرانیان جنگ آور و رزمآزما که هماره در میدانهای جنگ در زدو خورد بودند تا بچه اندازه بایزد بهرام اهمیّت میدادند بمناسبت وظیفهٔ این فرشته است که در آغاز بهرام یشت میخوانیم: « زرتشت از اهورا مزدا پرسید ای اهورا مزدای مینوی پاك تو ای آفرینندهٔ جهان خاکی ای مقدس کیست درمیان ایزدان مینوی که بهتر مسلّح است

---

[1] در خصوص ترکیبهای مختلف اسم بهرام نزد مورخین قدیم رجوع شود به Nöldeke, Tabari S. 46 N. 8.

آنگاه اهورامزدا در پاسخ گفت آن کس بهرام اهورا آفریده است ای اسپنتمان زرتشت»
بنظر میرسد که بهرام در عهد ساسانیان بخصوصه مورد توجه بوده است پنج تن از شاهنشاهان این سلسله بهرام نام داشته اند گروهي از نامداران آن زمان که تاریخ اسامي آنان را حفظ نموده نیز چنین نامزد بوده اند[۱] پیش از ساسانیان هم در روی مسکوکات پادشاهان یونانی و باختری و پادشاهان هند و اسکیت بهرام باسم اورلاگنو Orlagno نقش است[۲]

کلمهٔ بهرام مرکب است از دو لغت اوستائی ورِثْرَ + غن [اوستایی] جزء اول ورِثْرَ بمعني حمله و هجوم[۳] و بمعنی فتح و نصرت است[٤] و بمعانی مذکور در اوستا بسیار استعمال شده و در تفسیر پهلوی اوستا به پیروزگري ترجمه شده است

جزء دوم که غَنْ باشد بمعني کشنده و زننده است و در جزو اخیر یک دسته از لغات مرکبّه اوستائی دیده میشود مثل خرفستر غن [اوستایی] یعنی حشرات کش و آن اسم چوبدستی سرسیخی است که در قدیم موبدان (آتربانان) بدست میگرفته اند ویکی از علائم درجهٔ آنان بوده چه کشتن حشرات موذي که از موجودات اهریمنی بشمار اند در مزدیسنا ثواب است این کلمه در پهلوی مارگن گردید[۵] هیئت دیگری از این کلمه که جَنْ [اوستایی] باشد در کتیبه های هخامنشی و در اوستا بمعنی زدن آمده است از همین کلمه است لغت زدن در فارسی ورِثرَغن مجموعاً بمعني فتح و پیروزی است و در اوستا از برای آن شواهد بسیار داریم[٦]

---

۱ رجوع شود به Yusti, Iranisches Namenbuch

۲ رجوع شود به Darmesteter, Zend-Avesta vol II p.506
و به Jackson, Iranische Religion, im Grundriss der Irani. Philologie II Band s. 648

۳ فروردین یشت فقره ۳۸ و یسنا ۵۸ فقره ۱

٤ هرمزدیشت فقره ۲۲ و فروردین یشت فقره ۲٤ و زامیادیشت فقره ٥٤ و یسنا ٦۸ فقره ۱۱

۵ رجوع شود به وندیداد فرگرد ۱٤ فقره ۸ و فرگرد ۱۸ فقره ۲ در جزء اخیر کلمه وارِثْرَغن [اوستایی] که در فقره ۱۹ بهرام یشت و درفقرات ۳۵-۳۸ زامیاد یشت آمده نیز کلمه غَن که بمعني زدن است دیده میشود اما معنی جزء اولي آن معلوم نیست رجوع شود بتوضیحات فقرات مذکور

٦ یسنا ۹ فقره ۱۷ و ویسپرد کرده ۹ فقره ٤ و مهریشت فقره ۱٦

غالباً ورِثرَغن یا ورثرجن صفت مانند از برای انسان و فرشتگان و ادعیه مثل سوشیانت و هوم و واج و سروش و آذر و مهر و باد وغیره آمده است [۱] در سانسکریت این کلمه ورتر َهن Vṛtra-han میباشد که هن در معنی با کلمه جن یا غن فرس و اوستا فرق ندارد اما کلمهٔ ورتر سانسکریت با ورِثرَ اوستا تفاوتی دارد باین معنی که کلمهٔ ورتر درسانسکریت بصیغهٔ مخنّث بمعنی دشمن است و بصیغهٔ مذکر اسم عفریتی است اژدها شکل که بدست اندرا Indra کشته شده است [۲] اندرا که یکی از بزرگترین پروردگاران هندوان و پروردگار ملی آنان شمرده میشود و در سرزمین هند در جنگ برضد سیاه پوستهای بومی آن سامان پشت و پناه آریائیها بوده و امروز هم درکیش برهمنی خداوند آسمان و بهشت است همیشه بصفت ورترَهن متصّف شده است یعنی کشنده عفریت دشمن در وید کتاب مقدس برهمنان از جمله اعمال دلیرانه که به اندرا نسبت داده شده کشته شدن همین ورتر میباشد بدست او ورتر اژدهائی بوده که آب را درکوهها حبس نموده از جریان باز میداشت اندرا او را کشته و سینه کوه را با هزاران تیرچاك زده آب را از زندان برهانید و بسوی دریا روان ساخت [۳]

اسم ورثرغن (بهرام) که در مزدیسنا بایزد پیروزي داده شده از همین ورترهن سانسکریت است که در وید صفت پروردگار اندرا میباشد اساساً هم کلمهٔ ورِثرَغن در ایران قدیم چنانکه نزد هندوان بمعنی دشمن کش بوده است معنی پیروزي و فتح در اوستا معنی مجازی این کلمه است چنانکه ملاحظه میشود بهرام یادگاری است از پروردگار قدیم آریائی و بمنزلهٔ اندرای هندوان است گرچه در هیچ جاي اوستا اشاره نشده که بهرام هم مانند اندرا کشنده اژدها باشد اما غیر مستقیم اثری از این داستان نزد ایرانیان نیز میتوان بدست آورد

ستایش بهرام از زمان قدیم بارمنستان نفوذ کرده بوده و در آنجا باسم وها گن Vahagn بجای نیم پروردگار یونانی هرقل (Hercule) مقام و منزلتی

---

۱ یسنا ۹ فقره ۱٦, یسنا ٥٧ فقره ۳, وندیداد فرگرد ۱۰ فقره ۹ وغیره

۲ رجوع شود به Die Yašt's des Avesta von Lommel s. 181.

۳ Handbuch der Religions Geschichte von Paul Wurm, Stuttgart 1908 s. 206—209

پیدا نموده از براي او مجسمه میساختند اند و بیاد مفاخر او اشعار میسروده اند تولد او را از آب دریا می پنداشته اند و او را کشنده اژدهائی گمان میکرده اند [۱]

برخی از اعمال دلیرانه بهرام که در بهرام یشت مندرج است بخوبی یاد آور اعمال دلیرانه اندرا میباشد عجب در این است که اندرا در مزدیسنا از یاران اهریمن و دیو بزرگی شمرده شده است در اوستا دو بار باسم این دیو بر میخوریم در غالب نسخ خطي ایندْرَ Indra نوشته شده در برخي از نسخ اَندرَ Andra در فرگرد ۱۰ وندیداد فقرهٔ ۹ ودر فرگرد ۱۹ فقرهٔ ۴۳ در هر دو جا ایندرَ در سر دیوهائی که از رقباي امشاسپندان شمرده میشوند جای دارد در کتب پهلوی نیز مکرراً باسم اندرَ Inder بر میخوریم ولی در هیچ جا مشروحاً از او ذکری نشده است در تفسیر پهلوی یسنا ۴۸ در توضیحات فقرهٔ ۱ آن قید شده که در روز رستاخیز اردیبهشت دیو اندر را شکست خواهد داد در فصل ۳۰ بندهش فقرهٔ ۲۹ نیز مندرج است که اندر رقیب امشاسپند اردیبهشت است در فصل ۲۸ فقره ۸ بندهش آمده که دیو اندر خیال آدمي را از اعمال نیک منصرف میسازد در کتاب نهم دینکرد در فصل ۳۲ فقرهٔ ۳ اندر دیو فریفتار تعریف شده است

گفتیم در اوستا غالباً بهرام بمعنی پیروزمند آمده وصفت گروهي از ایزدان است از جمله صفت ایزد آذر است آتش بهرام که بمنزلهٔ کاتدرال Cathédrale عیسویان است مناسبت مخصوصي با بهرام ایزد پیروزی ندارد بلکه در این جا بهرام بمعنی اصلي خود میباشد یعنی آتش پیروزمند نگهباني روز بیستم ماه سپرده بفرشتهٔ پیروزی و موسوم است به بهرام روز که بخصوصه روز مقدسي شمرده میشود زرتشتیان آن روز را جشن گرفته بپرستشگاه آتش بهرام میروند

---

۱ رجوع شود بکتب ذیل .Zend-Avesta par Darmesteter vol.II p. 559-561

The Religion of Zarathuštra by Irach Jehangir Sorabji Taraporewala, Madras 1926 p. 18 and 104.

Die Yašt's des Avesta von Lommel s. 180-185.

Die Ameša-Spentas, ihr Wesen und ihre Bedeutung von Dr. Bernhard Geiger Wien 1916 s. 66 ff.

در شایست لاشایست فصل ۲۲ فقرهٔ ۲۰ بهرام برانگیزانندهٔ جنگ نامیده‌شده است در مینوخرد فصل ۲ فقرهٔ ۱۱۵ آمده «روان در روز چهارم پس از وفات انسان در سپیده دم بهمراهی سروش پاك و باد به و بهرام نیرومند (اماوند) و ستیزگی جنود دیوها مثل است وهاذ (Ast-vah^ād) و باد بد و فرهزیست (Frehzist) دیو و نیزیست (Nizist) دیو و ستیزگی دیوخشم تباه‌کار بدکنش به پل چینود بلند و سهمگین میرسد آنجائی که هر نیکوکار و گناهکاری باید از روی آن بگذرد» در فصل ۵ ارداویرافنامه اردای ویراف مقدس میگوید «وقتی که من با سروش پاك و آذر ایزد از پل چینود گذشتم آنگاه مهر ایزد و رشن راست و باد به و ایزد بهرام نیرومند از برای سیر در بهشت و برزخ و دوزخ با من همراه شدند» در بندهش فصل ۲۷ فقره ۲٤ مندرج است که گیاه سیسنبر مخصوص بایزد واهرام است[1] بیك قسم بید مشك اسم این ایزد را داده بهرامج (بهرامك) نامزد کرده اند[2]

ستارهٔ مریخ نیز در فارسی موسوم است به بهرام همان ستاره ای که در لاتینی باسم پروردگار جنگ رُم مارس Mars نامزد شده در نزد ایرانیان دارای اسم فرشتهٔ فتح و ظفر است واهرام در بندهش فصل ۵ فقرهٔ ۱ و بهرام در ادبیّات فارسی اسم کوکب فلك پنجم است بواسطه معانی مختلف کلمهٔ بهرام غالباً در نظم و نثر باین لغت برمیخوریم خواه اسم ایزد پیروزی و فرشتهٔ نگهبان روز

---

۱ سیسنبر گیاهی است بسیار خوشبو میان نعناع و پونه (تحفه حکیم مؤمن) سیسنبر را در عربی نمام خوانند (بحرالجواهر) سیسنبر را نیز سیه سنبل گویند (برهان قاطع) اسم لاتینی آن Sisymbrium با فارسی یکی است از اشعار قدماء برمی آید که این گیاه بخصوصه برای جاره زهر کژدم مفید است در فرهنگ سروری از شاعری که اسمش ضبط نشده این شعر شاهد آورده شده است

بوی سیسنبر از حرارت خویش عقرب چرخ را گداخته نیش

شیخ نظامی گفته است

ریخته نوش از دم سیسنبری بردم این عقرب نیلو فری

امروزه در طبّ جوهر سیسنبر موسوم به تیمُل thymol که از گیاه تیم thym که قسمی از سیسنبر است کشیده شده دوای پادزهر (Antiseptique) میباشد

۲ رجوع شود به تحفه حکیم مؤمن و بحرالجواهر

بیستم ماه خواه ستارهٔ مریخ خواه اسم گیاهی خواه اسم یکی از پادشاهان و نامداران عهد کهن بخصوصه بواسطهٔ داستان فرو رفتن بهرام گور در باتلاق شکار گاهی که موضوع منظومهای بسیار دلکش سخن سرایان ماست بکلمهٔ بهرام مأنوسیم [۱]

اینك مجملاً بهرام یشت را تعریف نموده میرویم بسر تفسیر آن چهاردهمین یشت اوستا مخصوص ایزد پیروزی بهرام است این یشت نسبةً بلند یکی از قصاید رزمی بسیار قدیم است برخی از قطعات آن بخصوصه شاعرانه و باطرزی بدیع و عالی سروده شده است این یشت یادآور عهد آریائی و ترجمهٔ آن بی اندازه دشوار است از حیث مضامین با یشتهای دیگر فرق دارد مندرجات بهرام یشت را به پنج قسمت عمده تقسیم میتوان نمود (نخست) از فقرهٔ ۱ تا فقرهٔ ۲۷ (دوم) از فقرهٔ ۲۸ تا فقرهٔ ۳۳ (سوم) از فقرهٔ ۳۴ تا فقرهٔ ۴۱ (چهارم) از فقرهٔ ۴۲ تا فقرهٔ ۴۶ (پنجم) از فقرهٔ ۴۷ تا فقرهٔ ۵۶ در قسمت اول ایزد پیروزی در ده ترکیب مختلف جلوه کرده خود را بزرتشت مینماید از این قرار نخست در کالبد باد دوم در کالبد ورزاو سوم در کالبد اسب چهارم در کالبد شتر پنجم در کالبد گراز ششم در کالبد جوانی پانزده ساله هفتم در کالبد مرغ شکاری وارِغْنْ (شاهین ؟) هشتم در کالبد میش نردشتی نهم در کالبد بز نردشتی دهم در کالبد مردی دلیر

بمناسبت اینکه بهرام فرشتهٔ پیروزی است انواع و اقسام زور ونیروی طبیعی و انساني وحیوانی که لازمهٔ فتح و نصرت است از براي او قائل شده اند از هریك از این ترکیبهای دهگانه یك قسم قُوّت و قدرت و شجاعت اراده گردیده است در قسمت دوم در بهره مند شدن زرتشت از پیروزی معنوي و مادی سخن رفته است در قسمت سوم دراثرات تعویذ پر وارِغَنْ که یکی از اشکال فرشتهٔ پیروزی است صحبت شده است از قسمت چهارم چنین بر می آید که در میدان

---

۱ همیشه تا بود از پیش رشن مهر و سروش چنانکه از پس بهرام رام باشد و باد رافعی (فرهنگ سروري) فلک خامس آن بهرام است آنکه در فعل و راي خود کام است سنائی کمند صید بهرامی بیفکن جام جم بردار که من پیمودم این صحرا نه بهرا مست و نه گورش حافظ

جنگ پرهای وارِغن که در هوا پراکنده شده باشد اگر در سر یکی از دو گروه هماورد سایه افکند رستگاری و پیروزی با همان گروه خواهد بود بعبارت دیگر میتوان گفت فتح از آن گروهی است که ایزد پیروزی بطرف آنان توجه کرده باشد در قسمت پنجم آمده که چگونه باید در ایران زمین ایزد پیروزی را از خود خوشنود سازند تا از آسیبها و گزندها ایمن مانند و چگونه ایزد پیروزی از نذر خونین و قربانی دیویسنان (مشرکین) روگردان و دلتنگ است از فقرهٔ ۵۷ تا فقرهٔ ۶۱ از هوم سخن رفته است بنظر میرسد چنانکه گلدنر مینویسد این پنج فقره و دو فقرهٔ بعد را که فقرات ۶۲ و ۶۳ باشد بعدها افزوده باشند هرچند که در دو فقرهٔ آخیر باز از قدرت ونیروی بهرام در صف جنگ صحبت شده است [1]

در بهرام یشت فقراتی موجود است که در سایر قطعات اوستا نیز دیده میشود مثلاً فقرهٔ ۱۵ آن شبیه بفقرهٔ ۷۰ مهر یشت است و فقرات ۲۸—۳۳ آن مطابق فقرات ۶—۱۳ دین یشت است نظر باینکه فقرات مذکور در بهرام یشت اصلی است باید گفت که فقرات مذکور دین یشت از بهرام یشت برداشته شده است همچنین فقرات ۴۸ — ۵۳ بهرام یشت مثل فقرات ۵۶ — ۶۱ تشتر یشت است مگر اینکه در اولی بهرام بجای تشتر و در دومی تشتر بجای بهرام نامیده شده است معلوم نیست که کدام یك از آنها از دیگری برداشته است [2] بهرام در برخی از اشکال دهگانهٔ خود با سایر ایزدان شرکت دارد در فقرات ۱۳ و ۱۶ و ۱۸ تشتر یشت دیدیم که فرشتهٔ باران تشتر در جنگ بضد دیو خشکی ابوش در کالبد جوانی پانزده ساله و ورزاو و اسب سفید در آمد همچنین در فقرهٔ ۱۲۷ مهر یشت دیدیم که داموئیش اوْپَمَنَ بصورت گرازی همراه مهر است در فقرات ۳۵—۳۸ زامیاد یشت خواهیم دید که فرّ یا فروغ و شکوه سلطنت و قدرت بصورت مرغ وارِغن از جمشید جدا شده و به بنوبه

---

۱ Drei Yašt's von K. Geldner S. 61

۲ Etudes sur le Zoroastrisme de la Perse Antique par Arth. Christensen p. 8.

بسوی مهر و بسوی فریدون و بسوی گرشاسب پرواز نمود گذشته از اینکه در بهرام یشت مهر فرشتهٔ جنگ و رشن فرشتهٔ عدالت از یاران بهرام شمرده شده اند دو فرشتهٔ دیگر نیز در مصاحبت وی دیده میشوند نخست اَمَ 𐬀𐬨𐬀 که در فقرات ۷ و ۹ آمده و فرشتهٔ زور و نیرو میباشند در اوستا اَمَوَنتْ 𐬀𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀𐬧𐬙 بمعنی با جرأت و زورمند است در مینوخرد اماوند صفت بهرام آمده است دوم اُوپَرَتاتْ 𐬎𐬞𐬀𐬭𐬀𐬙𐬁𐬙 که در آخرین فقرهٔ بهرام یشت آمده فرشتهٔ برتری و زبردستی است در فقرات ۵ و ۱۰ هفتن یشت و در یسنا ۱ فقرهٔ ٦ و یسنا ۲ فقرهٔ ٦ و در سیروزه فقرهٔ ۲۰ بهرام و اَمَ و اُوپَرَتاتْ هر سه باهم نامیده شده اند در ویسپرد کردهٔ ۲ فقرهٔ ۸ بهرام و اُوپَرَتاتْ یکجا آمده اند در ویسپرد کردهٔ ۹ فقره ٤ نیز از اُوپَرَتات یادشده اما با گروهی از ایزدان دیگر

بهرام یشت

(کردهٔ ۱)

۱ بهرام اهورا آفریده را میستائیم زرتشت از اهورا مزدا پرسید ای اهورا مزدای مینوی پاک ای آفریدگار جهان مادی ای مقدس کیست درمیان ایزدان مینوی کسی که بهتر مسلّح است؟ آنگاه اهورا مزدا گفت آن کس بهرام اهورا آفریده (است) ای اسپنتمان زرتشت [1] ∴

۲ بسوی او (بسوی زرتشت) نخستین بار بهرام اهورا آفریده درکالبد باد تند زیبای مزدا آفریده بوزید فرّ نیك مزدا آفریده آورد (آن) فرّ مزدا آفریده را و درمان و نیرو (آورد) ∴

۳ آنگاه (بهرام) بسیار نیرومند با و (گفت) در نیرو من نیرومند ترینم در پیروزی من پیروزمند ترینم در فرّ من فرهمند ترینم در نیکی من نیکترینم در سود من سود مند ترینم در درمان من درمان بخش ترینم ∴

۴ من ستیزگی را خواهم درهمشکست ستیزگی همهٔ دشمنان را (چه) جادوان و پریها (چه) کاویهای ستمکار و کرپانها ∴

۵ برای فروغ و فرش من او را باستایش بلند میستائم آن بهرام مزدا آفریده را بازَورْ بهرام مزدا آفریدهٔ را میستائیم برطبق نخستین آئین اهورا با هوم آمیخته بشیر با برسم با زبان خرد و کلام مقدس با گفتار و کردار و زَورْ و با کلام راستین

ینگهه هاتم . . . . [2] ∴

---

۱ فقره اول در آغاز ده کردهٔ اولی تکرار میشود و فقره اولی هریک از این ده کرده را تشکیل میدهد

۲ ینگهه هاتم . . . رجوع شود بفقره ۲۲ هر مزدیشت در جلد اول ص ٦۱ و بگاتها بمقالهٔ ملحقات ص ۱۰۰-۱۰۲

(کردهٔ ۲)

۶ بهرام اهورا آفریده را میستائیم . . . . . [۱] ❀

۷ بسوی او دومین بار بهرام اهورا آفریده در کالبد گاو نر زیبائی با شاخهای زرین در آمد [۲] دربالای شاخهای او اَمَ (اوستایی) خوب ساخته شده (و) خوب رسته هویدا بود [۳] این چنین بهرام اهورا آفریده در آمد برای فروغ و فرش . . . . . . [۴] ❀

(کردهٔ ۳)

۸ بهرام اهورا آفریده را میستائیم . . . . . [۱] ❀

۹ بسوی او سومین بار بهرام اهورا آفریده در کالبد اسب سفید زیبائی با گوشهای زرد ولگام زرین در آمد در روی پیشانی او اَمَ خوب ساخته شده (و) خوب رسته هویدا بود این چنین بهرام اهورا آفریده در آمد برای فروغ و فرش . . . . . . [۴] ❀

(کردهٔ ٤)

۱۰ بهرام اهورا آفریده را میستائیم . . . . . [۱] ❀

---

۱ مثل فقره ۱

۲ کلمه اي که به (در آمد) ترجمه شده در تمام فقرات ۷-۲۷ مثل فقره ۲ در متن وَزْ (اوستایی) آمده که بمعنی سواره آمدن و تاختن است همین کلمه در پهلوي وزیتن و در فارسی وزیدن شده که فقط از براي باد استعمال میشود در فقره ۲ این کلمه را بمناسبت باد وزیدن ترجمه کردیم ولي در سایر فقرات بنا بمعنی حالیه کلمه وزیدن مناسبی با گاو و شتر و باز وغیره ندارد از این جهت آن را به (در آمد) ترجمه کردیم

۳ اَمَ (اوستایی) بمعنی جرأت وقوت و رشادت است و نیز اسم فرشتهٔ قدرت ونیرو است

٤ تمام فقره ٥ در اینجا تکرار مشود

۱۱ بسوی او چهارمین بار بهرام اهورا آفریده در کالبد شتر سرمست دندانگیر [1] جست و خیزکنندهٔ تیزتک رهسپاری که موهایش از برای لباس مردمان بکار آید در آمد [2] ٥

۱۲ که درمیان نرهای (چارپایان) جفتگیر دارای قوّت بزرگ است که دارای رغبت بزرگ است (وقتی که) او بسوی شترهای ماده روی آورد آن شتران ماده ای که در پناه یک شتر سرمست هستند بهتر محفوظ اند آن (شتری) که شانهایش پر زور و کوهانهایش قوی است . . . [3] چشمها و با کله با هوش است (یك شتر) با شکوه بلند نیرومند ٥

۱۳ (یك شتر) روشن رنگ ؟ که چشمهای دور بینش در شب تیره از دور میدرخشد که کف سفید از سر فروپا شد بروی زانوهای خوب و پاهای خوب خویش ایستاده مانند شهریار مطلق مقتدری باطراف خود نگران این چنین (بهرام) در آمد
برای فروغ و فرش . . . . [4] ٥٥

(کردهٔ ٥)

۱٤ بهرام اهورا آفریده را میستائیم . . . . . . [5] ٥٥

---

۱ کلمه ای که (دندانگیر=گازگیر) ترجمه شده در متن [illegible] آمده که معنی آن درست معلوم نیست و در برخی از نسخ [illegible] آمده است

۲ فقرات ۱۲–۱۳ نیز در تعریف شتر است و یاد آور اشعار معزّی است که در تعریف شترش گفته است

هامون گذار و کوه وش دل برتحمل کرده خوش   تا روز هر شب بارکش هر روز تا شب خار کن
هامون نوردی تیز رو اندك خور و سیار دو   از آهوان برده گرو در نوبه و در تاختن
چون باد و چون آب روان در کوه و در وادی دوان
چون آتش خاکی روان در کوهسار و در عطن (خوابگاه شتر)
سیاره در آهنگ او حیران ز بس نیرنگ او   در تاختن فرسنگ او از حدّ طایف تا ختن
گردون بلاسش بافته اختر زمامش تافته   از دست و پایش یافته روی زمین شکل مجن (سپر)

۳ بجای نقاط از کلمه [illegible] معنی بر نمیآید

٤ تمام فقره ٥ در این جا تکرار میشود

٥ مثل فقره ۱

۱۵ بسوی او پنجمین بار بهرام اهورا آفریده در کالبدگرازی که با دندانهای تیز حمله کند در آمد (گرازی) نر باچنگالهای تیز ؟ گرازی که بیک ضربت میکشد وقتی که غضب آلود است بآن نزدیك نمي توان شد (گرازی) دلیر با صورت خالخال دار که مهیای (جنگ) از هرطرف تازد[1] این چنین (بهرام) در آمد

برای فروغ و فرش . . . . [2] ꙮ

(کردهٔ ٦)

۱٦ بهرام اهورا آفریده را میستائیم . . . [3] ꙮ

۱۷ بسوی او ششمین بار بهرام اهورا آفریده در کالبد مرد پانزده سالهٔ نورانی روشن چشمان زیبائی با پاشنهای خُرد در آمد این چنین (بهرام) در آمد

برای فروغ و فرش . . . . . [2] ꙮ

(کردهٔ ۷)

۱۸ بهرام اهورا آفریده را میستائیم . . . . [3] ꙮ

۱۹ بسوی او هفتمین بار بهرام اهورا آفریده در کالبد مرغ شاهین که (شکار خود را) از پائین (یعني باچنگالها) گرفته از بالا (یعني با منقار) پاره

---

۱ این فقره شبیه است بفقره ۷۰ مهر یشت گراز که در جانور شناسی بسیار پر زور تعریف شده در ایران قدیم در قُوت و نیرو معروف بوده بسا در جزو اسامی اشخاص نامدار دیده میشود در شاهنامه مردان شجاع بگراز تشبیه شده اند سپاهش ندادند پاسخش باز بترسیده بُد لشکرش زان گراز رجوع شود بجلد اول ص ٤۵۹

۲ تمام فقرهٔ ۵ در اینجا تکرار میشود

۳ مثل فقره ۱

میکند در آمد که درمیان مرغکان تند ترین است که **درمیان** بلند پروازان سبکپرواز ترین است[۱] ٥

۲۰ درمیان جانداران فقط اوست که خود را از تیر پران میرهاند — او یا هیچکس دیگر — [۲] اگرچه آن (تیر) خوب پرتاب شده ببرد که شهپر آراسته در هنگام سپیده دم پرواز میکند در طرف شب خوراك شب جوینده در طرف صبح خوراك صبح جوینده (است) ٥

۲۱ که در تنگهای کوهها (شهپر) میساید که بقلهٔ کوهها (شهپر) میساید که بدره ها و رودها (شهپر) میساید که بقلهٔ درختها (شهپر) سائیده ببانگ مرغها گوش فرا دهنده (است) این چنین (بهرام) در آمد
برای فروغ و فرش . . . . .[۳] ꙮ

(کردهٔ ۸)

۲۲ بهرام اهورا آفریده را میستائیم . . .[٤] ꙮ

۲۳ بسوی او هشتمین بار بهرام اهورا آفریده در کالبد مش گشن دشتی زیبائی با شاخهای پیچ در پیچ در آمد این چنین (بهرام) در آمد
برای فروغ و فرس . . . .[۳] ꙮ

---

۱ کله اي که به (مرغ شاهین) ترجمه شده از روی ترجمه لومل Lommel میباشد کله مذکور در متن وارِغن° واسدا؛ وسدا آمده گروهی از مستشرقین آن را ترجمه نکردند این کله با کلاغ چنانکه دارمستتر پنداشته مناسبتی ندارد ترجمهٔ این فقره بسیار دشوار است ترجه نگارنده مطابق ترجه وُلف Wolff میباشد که مقرون بصواب بنظر میرسد بنا بتعریفي که از این مرغ شده شکّی نیماند که از آن یك مرغ شکاری مثل شاهین اراده شده است رجوع شود بفقرات ۳۵ — ۳۸ زامیاد یشت فقرات ۲۰-۲۱ نیز راجع است به وارِغن°

۲ از سیاق کلام و وزن شعر بر می آید که جملهٔ (او یا هیچکس دیگر) بعدها افزوده شده باشد

۳ تمام فقرهٔ ٥ در این جا تکرار میشود

٤ مثل فقره ۱

(کردهٔ ۹)

۲۴ بهرام اهورا آفریده را میستائیم . . . .[۱] ꙳

۲۵ بسوی و نهمین بار بهرام اهورا آفریده در کالبد گُشن بز دشتی زیبائی
باشاخهای سرتیز در آمد[۲] این چنین (بهرام) در آمد
برای فروغ و فرش . . . . .[۳] ꙳

(کردهٔ ۱۰)

۲۶ بهرام اهورا آفریده را میستائیم . . . . .[۱] ꙳

۲۷ بسوی او دهمین بار بهرام اهورا آفریده در کالبد مرد رایومند زیبای
مزدا آفریده در آمد که یك کارد (دشنهٔ) زرکوب منقّش با نواع زینتها در
برداشت این چنین (بهرام) در آمد
برای فروغ و فرش . . . . . .[۳] ꙳

(کردهٔ ۱۱ ☆)

۲۸ بهرام اهورا آفریده را میستائیم کسی که دلیر (مرد) سازد, مرگ آورد,
نو کند کسی که صلح نیك بخشد و خوب بمقصد رساند زرتشت پاك
برای پیروزی در اندیشه برای پیروزی در گفتار برای پیروزی در کردار
برای پیروزی در سخن برای پیروزی در پاسخ باو نماز آورد ٥

---

۱ مثل فقره ۱
۲ راجع بلغات میش گُشنِ و گُشن نر یعنی گوسفند نر (قوچ) یا غرم و بز نر بمقدمةالادب زمخشري در تحت کلمات کَبْش و تیس ملاحظه شود
۳ تمام فقرهٔ ٥ در اینجا تکرار میشود
☆ فقرات ۲۸–۳۳ این یشت با اندك فرقی فقرات ٦ — ۱۳ دین یشت را تشکیل میدهد

۲۹ با و بهرام اهورا آفریده سر چشمهٔ صلب (نیک) و قوت بازوان و صحّت در تمام تن و دوام در سرا سر تن داد و آنچنان قوّهٔ بینائی که ماهی کَرَ در آب داراست [1] که تموّجی را بدرشتی موئی در رود رنگهای دور کنار بعمق هزار قد آدمی تواند دید [2]
برای فروغ و فرش . . . . [3]

(کردهٔ ۱۲)

۳۰ بهرام اهورا آفریده را میستائیم کسی که دلیر (مرد) سازد . . . . [4]

۳۱ باو بهرام اهورا آفریده سر چشمهٔ صلب (نیك) و قوّت بازوان و صحت در تمام تن و دوام درسرا سر تن داد و آنچنان قوّهٔ بینائی که اسب داراست که در شب تیره و بی‌ستاره و پوشیده از ابر یك موی اسب را که در روی زمین افتاده تواند شناخت از اینکه آن (مو) از یال یا از دم (اسب) است
برای فروغ و فرش . . . . [3]

(کردهٔ ۱۳)

۳۲ بهرام اهورا آفریده را میستائیم کسی که دلیر (مرد) سازد . . . [4]

۳۳ باو بهرام اهورا آفریده سر چشمهٔ صلب (نیک) و قوّت بازوان و صحت در تمام تن و دوام در سراسر تن داد و آنچنان قوّهٔ بینائی که کرکس زرین طوق داراست که (پاره) گوشتی را ببزرگی مشتی بفاصلهٔ نه مملکت تواند شناخت اگرچه در بزرگی مانند برق سوزن درخشانی است اگرچه در بزرگی مثل سرسوزنی است
برای فروغ و فرش . . . . [3]

---

۱ کَرَ اسم ماهی عجیب‌الخلقه ایست در اقیانوس فراخکرت
۲ در خصوص رود رنگها رجوع شود بجلد اول ص ۲۲۲ — ۲۲۷
۳ تمام فقرهٔ ۵ در این جا تکرار میشود
۴ تمام فقرهٔ ۲۸ تکرار میشود

کردهٔ ۱٤

۳٤ بهرام اهورا آفریده را میستائیم زرتشت از اهورا مزدا پرسید ای اهورا مزدای مینوی پاك ای آفریدگار جهان مادی ای مقدس اگر من از مردان بسیار بدخواه یا ساحری آزرده شوم چارهٔ آن چیست؟ •

۳۵ آنگاه اهورا مزدا گفت پری از مرغ وارِغَنْ بزرگ شهپر بجوی این پر را بتن خود بمال با این پر (ساحری) دشمن را باطل نما •

۳٦ کسی که استخوانی از این مرغ دلیر یا پری از این مرغ دلیر با خود دارد هیچ مرد توانائی او را نتواند کشت و نه او را از جای بدر تواند برد آن بسیار احترام و بسیار فرنصیب آنکس سازد آن او را پناه بخشد آن پر مرغکان مرغ[۱] ••

۳۷ پس امیر فرمانگزار و بزرگ مملکت آن آدمی کش بکشد (اما) نه صدرا او آنان را بیکبار نکشد . . . فقط او یکی را کشته میگذرد[۲] •

۳۸ همه بترسند از آنکسی که پر با اوست چنانکه همهٔ دشمنان از من برای شخص خود میترسند همه دشمنان میترسند از نیرو و پیروزی که در شخص من نهاده شده است[۳] •

۳۹ پیروزی که اُمرا مشتاق آنند اُمرازادگان مشتاق آنند ناموران مشتاق آنند[٤] که کیکاوس مشتاق آن بود که (نیروی) اسبی در بر دارد که (نیروی) شتر سر مستی در بر دارد که (نیروی) آب قابل کشتی رانی در بر دارد •

---

۱ مرغکان مرغ تعبیری است از برای بیان عظمت و بزرگی مثل شاهنشاه و موبدان موبد

۲ بجای نقاط از کلمهٔ [illegible] Vaesaepa معنی بر نمیآید ترجمهٔ این جمله خالی از اشکال نیست مقصود این است که امیر و فرماندهی اگر هم بسپاه و لشکری که با خود تعوید وارِغَن دارد دست یابد فقط یك دو نفری از آنان را میتواند هلاك سازد نه صدها را

۳ یعنی از نیرو و پیروزی من که اهورا مزدا هستم

٤ لومل Lommel کلمهٔ نامور را که در متن هنوسرونگهنو [illegible] آمده اسم خاص گرفته یعنی کیخسرو رجوع شود بمقالهٔ کیانیان (کیخسرو)

۴۰ که فریدون دلیر در بر داشت کسی که ضحاك را شکست داد (آن ضحاك) سه پوزه سه کله شش چشم را که دارای هزار چالاکی (تردستی) بود آن دروغ دیو آسای بسیار قوی که اهریمن برضد جهان مادی برای تباه کردن جهان راستی بوجود آورد [۱]
برای فروغ و فرش . . . . [۲]

(کردهٔ ۱۵)

۴۱ بهرام اهورا آفریده را میستائیم بکند پیروزی (بهرام) بافر این خانه را از برای گلهٔ گاوان فرا گیرد چنانکه این سیمرغ [۳] چنانکه این ابر بارور کوهها را احاطه میکند
برای فروغ و فرش . . . . [۲] ۵

(کردهٔ ۱۶)

۴۲ بهرام اهورا آفریده را میستائیم زرتشت از اهورا پرسید ای اهورا مزدای مینوی پاك ای آفریدگار جهان مادی ای مقدس کجا بهرام اهورا آفریده را نام برده بیاری خوانند؟ کجا (او را) ستایش کجا (او را) نیایش کنند؟ ٥

۴۳ آنگاه اهورا مزدا گفت وقتی که دو سپاه برابر همدیگر ایستند ای اسپنتمان زرتشت هر یك صف رزم آراسته پیشرفتگان (بفتح قطعی) نرسند شکست خوردگان (شکست فاحش) نیابند

---

۱ جملات راجع بضحاك بعینه مثل جملات فقرهٔ ۸ از یسنای ۹ میباشد راجع بکیکاوس و فریدون و ضحاك بجلد اول ملاحظه شود

۲ تمام فقرهٔ ۵ در این جا تکرار میشود

۳ راجع بسیمرغ یا سِئِن [illegible] بصفحات ۴۰ و ۵۷۵ جلد اول و بتوضیحات فقرهٔ ۹۷ فروردین یشت در همین جلد ملاحظه شود .

٤٤ چهار پر در سر راه هر دو (صف) بیفشان هریک از دو سپاه که نخست آمّ خوب ساخته شده و خوب بالا را و بهرام اهورا آفریده را نثار پیش آورد پیروزی نصیب او شود ٥

٤٥ به آمّ و به بهرام آفرین میفرستم بهر دو پشتیبانان بهر دو نگهبانان بهر دو پاسبانان (بکند) هردو پرواز کنند باینجا و آنجا پرواز کنند هردو ببالا پرواز کنند[1] ٥

٤٦ ای زرتشت این منتر را بهیچکس دیگر میاموز جز بپدر یا ببرادر تنی یا بآتربان (متعلق) بطبقهٔ سه‌گانه این ها سخنانی است قوی و محکم قوی و فصیح قوی و پیروزمند قوی و چاره بخش این ها سخنانی است که سر مختل را (پریشان را) نیز نجات دهد و یک ضربت فرود آمده را برگرداند برای فروغ و فرش . . . . [2] ٥

(کردهٔ ۱۷)

٤٧ بهرام اهورا آفریده را میستائیم که با همراهی مهر ورشن درمیان صفوف آراسته جنگ رفته بپرسد که بمهر دروغ گوید که از رشن روی گرداند بکه باید من نا خوشی و مرگ بخشم منی که آن را بجای توانم آورد ٥

٤٨ پس اهورا مزدا گفت اگر مردمان بهرام اهورا آفریده را آنچنان که شاید نثار پیش آورند و ستایش و نیایشي که درخور اوست برطبق بهترین راستی بجاي آورده شود هر آینه بممالك ایران لشکریان دشمن داخل نشوند نه سیل نه جرب نه زهر نه گردونهای لشکر دشمن و نه بیرقهای برافراشته[3] ٥

---

۱ معنی این فقره درست روشن نیست شاید معنی ذیل مقصود باشد: فرشتگان آمّ و بهرام چهار پر مذکور در فقرهٔ ٤٤ را برگرفته جفت جفت در دو صف سپاه هماوردان پراگنده میکنند پرش و جنبش هریك از آن دو جفت در هوا بفتح و پیروزی همان صفی که پرها در طرف آن در پرش است بشارت خواهد داد

۲ تمام فقرهٔ ٥ در اینجا تکرار میشود

۳ فقرات ٤٨ — ٥۳ مثل فقرات ٥٦ — ٦۱ تشتر یشت است

۴۹ از او پرسید زرتشت کدام است پس ای اهورا مزدا از برای بهرام اهورا آفریده ستایش و نیایش برازنده که بر طبق بهترین راستی است؟ ✿

۵۰ آنگاه اهورا مزدا گفت از برای او ممالک ایران باید یك گوسفند بریان کنند سفید یا سیاه یا رنگ دیگر (اما) یکرنگ ✿

۵۱ براهزن نباید از آن (نذر) قسمتی برسد نه بزن بد عمل و نه بآن (نابکاری؟) که گاتها نمیسراید و برهمزن زندگانی است کسی که مخالف این دین اهورائی زرتشت است ✿

۵۲ اگر قسمتی از آن (نذر) براهزن رسد یا بزن بد عمل و یا (بنابکاری؟) که گاتها نمیسراید و برهمزن زندگانی است کسي که مخالف این دین اهورائي زرتشت است هر آینه بهرام اهورا آفریده چاره و درمان را برگیرد ✿

۵۳ بناگاه سیل ممالك ایران را فراگیرد بناگاه لشکر دشمن بممالك ایران درآید بناگاه ممالك ایران در همشکنند پنجاها صدها صدها هزارها هزارها ده هزارها ده هزارها صد هزارها ✿

۵۴ پس از آن او (اهورا مزدا؟) ندا در داد ای مردان آیا بهرام اهورا آفریده و گوشورون[۱] آفریدهٔ دادار شایسته ستایش و نیایش نیستند در این هنگامی که دیوهای ویامبور و مردمان دیو یسنان خون میریزند یا (خون) ریزان (سیل) روان کنند[۲] ✿

---

۱ در اینجا از گوشورون که روان ازلی چارپایان سودمند است فرشتهٔ نگهبان چارپایان اراده شده است رجوع شود بگاتها بمقالهٔ گوشورون ص ۹۷ — ۹۹

۲ ویامبور ویامبورا Vyâmbura در نسخ خطی باملاء مختلف نوشته شده این کلمه صفت است بقول بارتولومه Bartholomae یعنی بر ضد آب از ویامبور یك دسته دیوهای مخصوص اراده شده که متأسفانه از آن اطلاعی نداریم چه در هیچ جای دیگر ذکری از آن نشده است

۵۵ در این هنگامی که دیوهای و یامبورَ ومردمان دیویسنان در آتش این گیاهی که هَپرسي موسوم است و این هیزمی که نَمذكَ موسوم است[۱] در آتش اندازند ٥٥

۵۶ در این هنگامي که دیوهای و یا مبورَ و مردمان دیویسنان پشت (گاورا) خم کنند و کمرش را در همشکنند و اندامهایش را (دستها و پاها پشها را) دراز کنند بنظر میرسد که آنان میکشند اما نمیکشند . . . . . .[۲] در این هنگامی که دیوهای ویامبورَ و مردمان دیویسنان گوشهارا می پیچانند و چشمهاي (گاو) را بیرون مي آورند[۳]
برای فروغ و فرش . . .[٤]

(کردهٔ ۱۸)

۵۷ بهرام اهورا آفریده را میستائیم هوم از زوال رهاننده را در برمیگیرم[٥] هوم پیروز مند را در برمیگیرم نگهبان خوب را در برمیگیرم نگهدار تن را در برمیگیرم کسی که یك هوم با خود نگهدارد در جنگ از بند اسارت ـ دشمن ـ برهد[٦] ∴

۵۸ تا من این سپاه را شکست دهم تا من این سپاه را یکسره شکست دهم تا من این سپاه را در همشکنم که مرا تعاقب میکنند
برای فروغ و فرش . . . . . .[٤] ٥٥

---

۱ هَپرسي [illegible] و نَمذكَ [illegible] اسم گیاه و هیزمی است که سوزانیدن آنها ممنوع بوده است نمیدانیم که چه گیاه و یا هیزم و چوب از آنها اراده شده نظر باینکه در آئین مزدیسنا چوب‌تر و بدبو نباید در آتش گذاشت باید هَپرسی و نَمذكَ هیزمی باشد که خوب نمیسوزد یا بدبو است

۲ چندین کلمات خراب شده است

۳ در این فقره و فقرهٔ پیش اشاره بصجر بیفائده ایست که دیو یسنان در وقت قرباني و مراسم دینی بگاو میدهند چنانکه در گاتها مکررا آمده پیغمبر ایران پیروان خود را از نذر خوني و قرباني باز میدارد

٤ تمام فقرهٔ ۵ در اینجا تکرار میشود

٥ شاخه ای از گیاه هوم مقصود میباشد

٦ در بسیار از نسخها کلهٔ دشمن ندارد احتمال دارد که بعدها افزوده باشند

(کردهٔ ۱۹)

۵۹ بهرام اهورا آفریده را میستائیم سنگی که به سیغوئیر منسوب است پسر امیری دربرگیرد و ده هزار از پسران اُمرا (نیز) که بنیرومند نامزداست آن پیروز مند که بپیروز مند نامزد است آن نیرو مند [1] ٥

۶۰ تا من مانند همه ایرانیان دیگر از یک فتح بزرگ بهره مند شوم تا من این سپاه را شکست دهم تا من این سپاه را یکسره شکست دهم تا من این سپاه را درهمشکنم که مرا تعاقب میکنند
برای فروغ و فرش . . . . [2] ۞

(کردهٔ ۲۰)

۶۱ بهرام اهورا آفریده را میستائیم یتا اهو . . . . [3]
نیرو از برای ستور [4] درود بستور، گفتار نرم از برای ستور، پیروزي از برای ستور، خوراك از برای ستور، پوشاك از برای ستور، کشت و ورز از برای ستور، از برای تغذیهٔ ما آن را بپروران [5]
برای فروغ و فرش . . . . [2] ۞

(کردهٔ ۲۱)

۶۲ بهرام اهورا آفریده را میستائیم کسی که صفوف رزم را از همپاشد کسی که صفوف رزم را از هم بدرد کسی که صفوف رزم را بتنگنا اندازد کسی که

---

۱ شاید در این فقره چنین مقصود سنگ سیغوئیر را مثل نعوید در برمگیرم چنانکه پسرامیري آن را در برگیرد سیغوئیر [illegible] لا بد اسم مملک یا قومی بوده که امروزه نمیدانیم چه ملت و یا سرزمینی است در سنگ مخصوصی که منسوب به سیغوئیر بوده ارات و خواصی تصور میکرده اند

۲ تمام فقرهٔ ٥ در این جا تکرار میشود

۳ دعاي یتا اهو در این جا باید خوانده شود

٤ در این فقره بجاي سور کلمه [illegible] گو (گاو) آمده که بمعنی اعم ستوران و چارپایان سود مند است رجوع بتوضیحات فقرهٔ ۱۰ فروردین یشت

٥ دو جملهٔ اخیر از گاتها یسنا ٤۸ قطعهٔ ٥ میباشد

صفوف رزم را پریشان سازد کسی که صفوف رزم را یکسره از همپاشد کسی
که صفوف رزم را یکسره از هم بدرد کسی که صفوف رزم را یکسره بتنگنا اندازد
کسی که صفوف رزم را یکسره پریشان سازد (آن) بهرام اهورا آفریده
(صفوف رزم) دیوها, مردمان, جادوان, پریها, کاویها, کرپانهای
ستمکار را
برای فروغ و فرش . . . .[1] ⁂

(کردهٔ ۲۲)

۶۳ بهرام اهورا آفریده را میستائیم وقتی که بهرام اهورا آفریده درصفوف
رزم برانگیختهٔ قریه های (رستاقهای) متحّده دستهای مردمان پیمانشکن
را (دروغگویان بمهر را) از پشت سر ببندد و چشمهای آنان را بپوشاند
و گوشهای آنان را کر کند کسی نتواند پا بیرون نهد کسی نتواند
مقاومت کند
برای فروغ و فرش . . . .[1] ⁂

۶٤ یتا اهو . . . . .
آفرین (درود) میفرستم به بهرام اهورا آفریده و به او پرَتاتَ پیروزگر
اشم وهو . . . . .
اهمائی رئشچه . . . .[2]

---

۱ تمام فقرهٔ ٥ در این جا تکرار میشود

۲ رجوع شود بمقالهٔ ملحقات یشتها ص ۳۲ به و بفقرهٔ ۳۳ هرمزد یشت در جلد اول

ویو = اندرواي

(ایزدِ هوا)

پانزدهمین یشت موسوم است به رام یشت این یشت نظر بانشاء و قواعد صرف و نحوي نسبةً جدید بنظر میرسد اما نظر بخصایص و تعریفی که از فرشتهٔ آن شده شکّي نمیماند که مندرجات آن متکّی باسناد قدیمی است حتی اوصاف فرشتهٔ آن از یك قطعهٔ قدیمي باین یشت نقل داده شده است بدبختانه مقداری از کلمات این یشت خراب شده وبسا ازجملات آن دگرگونه گشته بطوری که معنی ای از آنها برنمیآید ودر ترجمهٔ چند جملهٔ هم باید بمعنی تقریبی ساخت

هرچند که این یشت به رام ایزدی که در تقویم مزدیسنا نگهبانی روز ۲۱ ماه سپرده باوست منسوب است اما درهیچ جای آن از رام اسم برده نشده بلکه سرا سریشت در تعریف و توصیف ایزد ویو یعنی فرشتهٔ هوا میباشد دراین یشت گروهي از پادشاهان و نامداران (مثل آبان یشت و گوش یشت و ارت یشت) هر یك بنوبت خویش بفرشتهٔ هوا نماز برده و نذر نموده برتری و رستگاری درخواست کرده اند و بعلاوه دوشیزگان چنانکه در فقرات ۳۹ ــ ۴۱ مندرج است, برای رسیدن بشوهران خوب و خوش بخت شدن وکامیاب گردیدن به ویو متوسّل شده اند وجه مناسبت میان ایزد رام و ایزد ویو نمیدانیم چیست دارمستتر درترجمهٔ اوستای خود (جلد ۲ ص ۵۷۹) ازبندهش بزرگ نقل میکند « رام آن است که او را وای وه مینا منند » اما در خود اوستا رام و ویو دو ایزد مختلف تعریف گردیده و باهم نامیده شده اند , چنانکه در ویسپرد کردهٔ ۲ فقرهٔ ۹ و در دو سیروزه کوچک و بزرگ فقرهٔ ۲۱ و در یسنا ۷۲ فقرهٔ ۱۰,از این فقرات برمی آید که ویو از یاران و از همکاران ایزد رام میباشد

رام در اوستا رامَ [Avestan] Rāma یا رامَنْ [Avestan] Rāman آمده و در پهلوي رامشن گفته اند معنی آن همان است که امروزه در فارسی دارد یعني صلح وسازش وآسایش و خوشي و شادمانی چنانکه فردوسی گفته است

برین گونه خواهد گذشتن سپهر نخواهدشدن رام با من بمهر

کلمهٔ رام بمعنی مذکور غالباً در اوستا استعمال شده از آنجمله در یسنا ۹ ؟ فقرهٔ ۱۰ و یسنا ۳۵ فقره ٤ ویسنا ٤٨ فقرهٔ ۱۱ و یسنا ۵۳ فقرهٔ ٨ ویسنا ٦٨ فقرهٔ ۱۵ همچنین مکرراً این کلمه در اوستا اسم مخصوص ایزد رام است چنانکه در یسنا ۱ فقرهٔ ۳ و یسنا ۲ فقرهٔ ۳ و یسنا ۱٦ فقرهٔ ۵ و یسنا ۲۲ فقرهٔ ۲۳ و ویسپرد کردهٔ ۱ فقرهٔ ۷ و مهریشت فقرهٔ ۱٤٦ و وندیداد کردهٔ ۳ فقرهٔ ۱ در تمام این فقرات و فقراتی که در پیش ذکر شده رام با صفت خواستر ‌‌ Xᵛāstra آمده این صفت مرکب است از کلمهٔ هو که بمعنی خوب است و از واستر که بمعنی چراگاه و علوفه واغذیه است مجموعاً یعنی چراگاه واغذیهٔ خوب بخشنده در پهلوی خورُوم گفته اند در جاهائی که رام اسم مجرّد استعمال شده نیز با صفت مذکور آمده است در اکثر فقرات فوق رام پس از مهر نامیده شده در بندهش فصل ۲۷ فقرهٔ ۲٤ گل خیری زرد مخصوص برام میباشد اینک ویو ایزد هوا که گفتیم در سراسر پانزدهمین یشت از عظمت و جلال وی سخن رفته است ویو Vayu را در پهلوی وای یا اندر وای گفته اند نگارنده در تفسیر رام یشت هئیت اخیر را برگزیدم این کلمه را میتوان باد یا هوا ترجمه کرد چه در زبان آریائی قدیم از برای باد دو لغت داشته اند نخست وات Vāta دوم وایو Vāyu این دو لغت در سانسکریت و اوستا اسم مخصوص پروردگار و ایزدی هم هست در وید برهمنان لغت وایو اُندرهٔ از برای باد استعمال شده غالباً اسم پروردگار مخصوص عنصر باد است و اکثر با اندرا Indra یکجا نامیده شده است در کتاب مذکور از اعمال وی کمتر سخن رفته از نقطهٔ نظر دینی نخستین پروردگاری است که نذورات را میپذیرد وایو که یکی از عوارضات طبیعی است در وید بکلّی جنبهٔ طبیعی خود را در مقابل عقاید مذهبی نباخته باز یادآور معنی اصلی خود میباشد وات برخلاف آن بیشتر رنگ و روی طبیعی خود را نگاهداشته معمولاً در سانسکریت از برای باد استعمال شده و اُندرهٔ اسم خاص پروردگار باد است وات در اوستا چنانکه در وید معمولاً بمعنی باد است وگاهی هم اسم خاص

ایزد باد میباشد در یشتها سه بار واتَ بمعنی فرشته آمده چنانکه در مهر یشت فقرهٔ ۹ ورشن یشت فقرهٔ ٤ و فروردین یشت فقرهٔ ٤٧ واتَ همیشه باصفت پیروز مند آمده و با مهر یکجا نامیده شده است

از برای ایزد باد یشت مخصوصي نداریم اما روز ۲۲ ماه در محافظت این ایزد است در فصل ۲۷ بندهش فقرهٔ ٢٤ واترنگبوی (بادرنگبوی) گیاه مخصوص ایزد باد نامیده شده است در اوستا ایزدی که در ردیف ایزد آب و ایزد آتش و ایزد خاک میتوان نامید تا عنصر چارگانه کامل گردد همان ویو میباشد که ایزد مطلق هوا میباشد نظر بمندرجات رام یشت ویو نیز فضائی است که از بالا بحدود عالم مینوی و از پائین بحدود جهان تیره پیوسته است چنانکه از فقرات ٤٣ ـ ٤٤ رام یشت برمیآید ویو عبارت است از هوا یا جوّی که آفرینش خرد مقدس را از مخلوقات خرد خبیث منفصل میسازد بنا بتوضیحات فصل اول بندهش: در قسمت زبرین این جوّ فروغ جاودانی حکمفرماست و در آنجا مقام اهورا مزداست و قسمت زیرین آن را که ظلمت ابدی احاطه کرده مرکز اهریمن است هوا در میان این دو منطقهٔ نوراني و ظلماني واقع است که میدان کارزار گوهر خوبی و بدی است بهشت در منطقهٔ نورانی و دوزخ در منطقهٔ ظلماني قرار داده شده است برزخ که آن را در بهلوی همستگان (یعنی همباره یکسان) گویند در جوّ واقع است بنابر این هوائی که مجاور عالم مینوی و از ساحت قدس اهورا ست پاکیزه و مقدّس است و از برای نگهبانی آن فرشتهٔ گماشته شده که شایستهٔ ستایش و درخور نیایش است اما هوائی که ملاصق جهان تیره و از مرکز استیلای اهریمن است ناپاک و مظهر آن دیوی تصّور شده سزاوار نفرین از این جهت است که غالباً در رام یشت تکرار شده « اي ویو = ای هوا آنچه از تو از طرف اهورا مزد است ما میستائیم »

بنابراین دو ویو داریم یکی ایزدی است نگهبان هوای پاك و سود بخش و دیگري دیویست مظهر هوای نا پاك و زیان آور در رام یشت از دیو ویو اسم برده نشده اما در فرگرد ٥ وندیداد صراحةً از این دیو یاد شده و با دیو مرگ

استوویذوتو 𐬀𐬯𐬙𐬋𐬬𐬌𐬜𐬊𐬙𐬎 Astovidhotu (رجوع بمجلد اول ص ۵۱۱) یکجا نامیده شده است در مینوخرد فصل ۲ فقرهٔ ۱۱۵ از وای وه و وای وتر (هوای خوب و هوای بد) صحبت شده وای وتر بهمراهی استوویذوتو و دیوهای دیگر در مقابل وای وه وسروش و بهرام در سر پل چنوت میکوشند که روح را بدوزخ کشانند چنانکه ملاحظه میشود دیو ویو با دیو مرگ مربوط است

کلمهٔ ویو از وا vā که بمعنی وزیدن است مشتق شده است گفتیم در وید وایو Vāyu غالباً اسم مخصوص پروردگار باداست و با اندرا Indra مربوط است اینک در این جا می افزائیم : وایو و اندرا در وید باهم سوار گردونه درخشان هستند و نشیمنگاه زرین دارند از وایو و اندرا معاً در جنگ پیروزی درخواست میشود و شکست دشمن طلب میگردد اساساً وایو نزد اقوام آریائی هندو ایرانی اسم یکی از پروردگاران طبیعت و دارای خصایص معیّنی بوده بعدها نزد ایرانیان امتیازی گرفته از برای آن دو جنبه قائل شده اند یک جنبهٔ خوبی و یک جنبهٔ بدی اندروای خوب مثل همهٔ چیز خوب ایزدی است و اندر وای بد مانند سایر چیزهای بد اهریمنی است برخلاف اوستا در وید صحبت از اندرای خوب و بد نیست

در انجام متذکر میشویم در اوستا اُوْپَرَوْ کَئیریه 𐬎𐬞𐬀𐬊𐬭𐬋 𐬐𐬀𐬌𐬭𐬌𐬌𐬀 Upaōr Kairya صفتی است که همیشه از برای ویو آورده شده و معنی آن مناسبت تامّی با شغل ایزد هوا دارد یعنی در بالا عامل و در بالا کارگر نگارنده این صفت را بمعنی مجازی گرفته «زبردست» ترجمه کرده ام

راجع به ویو بکتب ذیل ملاحظه شود

Erânische Alterthumskunde von Spiegel 2 Bd. s. 101—104.

Études Iraniennes par Darmesteter Tome second p.187—194.

Zend-Avesta par Darmesteter vol. II p. 578—580.

Geschichte der Religion im Alterthum von Tiele. Deutsche Ausgabe von Gehrich II Band s. 221—2.5.

Die Ameša Sepanta von Bernhard Geiger s. 79.

Die Yašt's des Avesta von Herman Lommel s. 143-150.

تهمورث

(در فقرهٔ ۱۱ رام یشت)

در کتب تواریخ راجع به تهمورث روایات مختلف ذکر شده بطوری که نمي توان میان آنها الفتی داد مثلاً طبری و پس از او تقریباً همهٔ مورخین نوشتهٔ اند که در عهد تهمورث بوداسف ظهور کرد که مذهب صابئین آورد همچنین غالباً نوشته اند که در عهد تهمورث طوفان بوقوع پیوست و این بادشاه کتب را در اصفهان بزیر خاك پنهان نمود تا از آسیب طوفان محفوظ ماند

چنانکه میدانیم بوداسف یا بودای هندی (رجوع بمقاله گئوتم) محققاً در اواسط قرن ششم قبل از مسیح تولد یافت و طوفان نوح بنا بمندرجات تورات در دو هزار و پانصد سال بیش از مسیح بوقوع پیوست و مذهب صابئین که در قرآن هم از آنان اسم برده شده و هنوز یك جمعیّت تقریباً پنج هزار نفری از آنان در عراق و چند خانواده در جنوب ایران موجود و نگارنده در سال ۱۳۰۶ شمسی مفصلاً با آنان صحبت داشتم ابداً مربوط بآئین بودا نیست همچنین آنچه مسعودي مینویسد که ایرانیان پیش از زرتشت مذهب صابئین داشته اند بکلی بی اساس است از این روایات نقیض و درهم برهم چنین برمي آید که در هر دوره و عهدی داستان نوی بداستان تهمورث افزوده شده امروزه از براي ما ممکن نیست که بمآخذ اصلی پی برده وجه مناسبت آنها را بیان کنیم چون از ذکر مناسبات منطقي عاجزیم در این مقاله لزومی بذکر آن روایات هم نمی بینیم چه در تاریخ کبیر طبری و مروج الذهب مسعودی و تاریخ سنی ملوك الارض والانبیاء حمزه اصفهاني و آثار الباقیه بیرونی و مجمل التواریخ وغیره مفصلاً این روایات مندرج است در کتب برخی از مستشرقین کلیهٔ داستان تهمورث جمع گردیده و کما بیش شرح و توضیحاتی هم براي آنها نوشته شده است در آخر این مقاله صورت آن کتب را خواهیم نگاشت دراین مقاله آنچه در اوستا و کتب پهلوی در خصوص تهمورث آمده و آن مقداري از

مندرجات مورخین و فردوسی که از برای فهم مطلب لازم باشد ذکر خواهد شد همچنین در این داستان بمسائلی خواهیم پرداخت که در آنها فائدهٔ لغوی باشد اینک گوئیم تهمورث در اوستا تخموٓ اُورُوپ Taxmo urupa آمده جزء اول این اسم مرکب که تخم باشد در فرس هخامنشی و گاتها و سایر قسمتهای اوستا بمعنی دلیر و پهلوان است این کلمه باین معنی خود جداگانه مکرراً در اوستا استعمال شده است در پهلوی و فارسی تهم شده چنانکه فردوسی گفته است تهم هست در پهلوانی زبان بمردی فزون ز اژدهای دمان

در شاهنامه تهمتن لقبی است که برستم داده شده یعنی بزرگ پیکر و قوی اندام در واقع تهمتن معنی کلمه رستم است چه رستم نیز مرکب است از دو جزء نخست از کلمهٔ رَئوذ raodha که بمعنی بالش و نمو است از همین کلمه است روی در فارسی که بمعنی چهره و صورت ظاهر است کلمهٔ مذکور از ریشهٔ فعل رئود raod که بمعنی بالیدن است میباشد از همین کله است رستن و روئیدن دوم از کله تهم بنابر این رستم درست بمعنی تهمتن است یعنی کشیده بالا و بزرگ تن و قوی پیکر بسا در فرهنگها رستهم ضبط شده که بخوبی جزء دوم اسم محفوظ است در اسم گستهم نیز کلمهٔ تهم بهیئت اصلی خود باقی است یکی از سرداران داریوش بزرگ که در کتیبهٔ بیستون از او اسم برده شده موسوم بوده به تخم سپاد یعنی دارندهٔ سپاه دلیر در تفسیر پهلوی اوستا تخم به «تگ» ترجمه شده است

معني جزء دوم که اوروپ باشد بطور تحقیق معلوم نیست برخي از مستشرقین معني ای از براي آن حدس زده اند که چندان قابل توجه نیست کلمهٔ اُوروپي urupi جداگانه در اوستا استعمال شده و بمعنی یك قسم سگی است ، چنانکه در فرگرد ۱۳ وندیداد فقرهٔ ۱۶ و فرگرد ۵ فقرهٔ ۳۳ در کتب تواریخ دو صفت از براي تهمورث ذکر کرده اند اولی دیوبند که معنی آن معلوم است و بمناسبت دربند نمودن وی دیوها را بچنین صفتی متصّف شده است دومي ریباوند یا دیباوند این کله که باشکال دیگر هم ضبط شده خواه بواسطه

خود مؤلفین که پی بترکیب اصلی کلمه نبرده اند و خود بدست نُسّاخ بواسطه کم و بیش گذاشتن نقاط از تلفظ و هئیت اصلی خود منحرف شده است اما معنی آن را درست نوشته اند در مجمل التواریخ که در عهد سلطان سنجر در سال ۵۲۰ هجری تألیف شده ریباوند چنین معنی شده است «آن که سلاح تمام دارد» در روضة الصفا این طور معنی شده «یعنی تمام سلاح» حمزهٔ اصفهانی مینویسد «طهمورث زیباوند: معنی زیباوندا نه شاک السلاح» این صفت باید در فارسی زیناوند نوشته شود در اوستا مکرراً بصفت زئننگهونت Zaenanhvant یا ازینونت azinavant برمیخوریم بسا این صفت از برای خود تهمورث آمده چنانکه در آفرین زرتشت فقرهٔ ۲ زئننگهونت صفت اوست و در رام یشت فقرهٔ ۱۱ و در زامیاد یشت فقرهٔ ۲۸ ازینونت صفت اوست و معنی آن دارندهٔ زین یا مسلح میباشد چه این صفت از کلمهٔ زَئِن zaena که بمعنی سلاح است ساخته شده است زین فارسی که بمعنی یراق و زین اسب است با لغت اوستائی زئن یکی است لغت مذکور درقدیم در هیچ جا بمعنی یراق اسب نیامده بلکه همیشه بمعنی اسلحه و آلات جنگ است متقدّمین از شعرا کلمهٔ زین افزار را بمعنی ادوات جنگ گرفته اند چنانکه فرخی گفته است

از آن کرانه کمان برگرفت و اندر شد میان آب روان با سلیح و زین افزار

زین در زبان ارمنی که از فارسی بعاریت گرفته شده بهمان معنی اصلی خود باقی و بمعنی سلاح است در کتاب ائوگمدئیچا بنا بر صواب زیناوند صفت تهمورث ضبط شده است در آفرین پیغمبر زرتشت حضرت زرتشت بکی گشتاسب دعا کرده گوید بشود که تو مانند تهمورث مسلح (زیناوند) شوی در شاهنامه این صفت از برای تهمورث نیامده است در اوستا دو بار از تهمورث یاد شده نخست در فقرات ۱۱-۱۳ رام یشت دوم در فقرات ۲۸-۲۹ زامیاد یشت در فقرات مذکور رام یشت آمده است «تهمورث زیناوند از فرشتهٔ هوا چنین درخواست نمود که وی را بهمهٔ دیوها ومردمان و جادوان و پریها چیر سازد که وی اهریمن را به پیکر اسبی در آورده بر او سوار گشته تا بدوانتهای زمین براند»

درفقرات مذکور رامیاد یشت آمده است « فرکیانی مدت زمانی به تهمورث زیناوند تعلق داشت از پرتو آن او در روی هفت کشور شهریاری نمود بدیوها و مردمان و جادوان و پریها و کاویها و کرپا نهادست یافت و اهریمن را به پیکر اسبی در آورده در مدت سی سال بدو کرانه زمین همیتاخت » متاسفانه در اوستا مختصراً از تهمورث یاد شده اما آنچه در کتاب مقدس مندرج است مطابق مندرجات کتب متأخرین است مورخین تهمورث را دومین پادشاه پیشدادی ذکر کرده اند از رام یشت هم این طور بر می‌آید که تهمورث دومین شهریار این خاندان باشد چه اسم او پس از هوشنگ نخستین پادشاه پیشدادی و پیش از جمشید سومین شهریار این سلسه ذکر شده است دیگر اینکه در اکثر کتب تواریخ سلطنت وی سی سال مندرج است در زامیاد یشت همین مدت را برای او قائل شده اند چه او در مدت سي سال اهریمن را مطیع خود داشته بر او مستولی بود در اوستا اسم پدر تهمورث معیّن نشده اما حمزهٔ اصفهانی او را پسر نوبجهان (ویونجهان) پسر ایونکهذ پسر هونکهذ پسر اوشهنج ذکر نموده و جمشید را برادرش دانسته است در مجمل التواریخ هم این طور مسطور است مگر اینکه ابورکهذ و هورکهذ بجای ایونکهذ و هونکهذ نقل شده است مسعودی تهمورث را پسر نوبجهان (ویونجهان) پسر ارفخشدس پسر هوشنگ نوشته است در آثارالباقیه تهمورث پسر ویجهان پسر اینکهد پسر اوشهنک و لقبش زیباوند ضبط شده است بندهش در فصل ۳۱ فقرات ۲ و ۳ مطابق ابوریحان نقل میکند « تهمورث پسر ویونکهان پسر یکهد پسر هوشنگ بوده است جم و تهمورث و نرس برادر بوده اند بنا باتفاق روایات واب این است که تهمورث را پسر ویونگهان و برادر جمشید بدانیم و بنا بسلسلهٔ نسبي که از برای او نوشته اند او را نوه یا نبیره هوشنگ بشماریم نه اینکه چنانکه بخطا در شاهنامه آمده اورا پسر هوشنگ و پدر جمشید بخوانیم در کتب تواریخ نیز مانند اوستا داستان رام کردن تهمورث اهریمن را مفصلاً نقل شده است درسنّت شکست اهریمن بدست تهمورث در روز خرداد در ماه فروردین

روی داد[1] در تاریخ بلعمی مسطور است «خدای عزّوجل او را چنان نیرو داده بود که ابلیس‌را و دیوان را فرمانبردارخودکرده بود و ایشان را فرموده بود که از میان خلق بیرون شوند و همه را از آبادانی بیرون کرد به بیابانها و دریاها فرستاد و شان و زینت ملوك و اسب نشستن و زین برنهادن او آورد و اشتر بجهان او آورد و خر بر اسب او افکند تا اشتر آمد و اشتر را بار برنهاد و یوز را شکار او آموخت و پارسی را او افکند و خط او نوشت» در شاهنامه آمده است[1]

برفت اهرمن را با فسون به بست   چو بر تیز رو بارگی بر نشست
زمان تا زمان زینش بر ساختی   همی گرد گیتیش بر تاختی

در یك روایت منظوم که مستشرق مرحوم اشپیگل Spiegel در کتاب خود موسوم به (ادّبیات پارسیان) طبع نموده این داستان مفصلاً نقل شده و خلاصه اش این است[2] «تهمورث اهریمن را در مدت سی سال در بند داشت برو زین نهاده بر پشت او سوارشده هر روز سه بار گرد گیتی میگشت و بر سرش گرز پولادین میکوفت و با او دریا و کوه و فراز و نشیب البرز را می پیمود وقتی که از گردش برمیگشت او را در بند نموده جز زخم گرز گران آشام و خوراکی نداشت زن تهمورث واقعهٔ اسب بی خواب و خوراك را از شوهرش باز پرسید تهمورث در پاسخ گفت من خود نیز از کار این اهریمن در شگفت بودم رازکار از او جویا شده بمن چنین گفت که خوراك من از گناه مردم است هرآن روزی که از مردمان بیشتر گناه سر زند من بیشتر خورش یافته شاد و خرم شوم هرآن روزی که کمتر بدی کنند من در رنج گرسنگی دچار گردم اهریمن سالها در بند بود تا اینکه از برای رهائی خود چارهٔ اندیشید و بزن تهمورث وعده بخشیدن انگبین و ابریشم داد و تحفه هائی که درجهان کسی ندیده بود در صورتی که او از شوهرش بپرسد که در هنگام تاخت و تاز در فراز و نشیب البرز در کجا از سرعت سیرمن او را هراس فرا گیرد زن تهمورث بنا بدستور اهریمن قضیّهٔ را

---

[1] Sacred Books of the East Pahlavi Texts II by West P. 314

[2] Die Traditionnelle Literatur der Parsen von Spiegel Wien 1860 s. 317-326

از شوهرش درخواست نمود تهمورث در جواب گفت هنگامی که او از البرز بتندي سرسوی نشیب نهد مرا بیم فرا گیرد و گرز بپایی بسرش میکوبم تا از گزند جان بدر برم زن تهمورث آنچه از شوهرش شنیده بود باهریمن باز گفت و عسل و ابریشم دریافت روز دیگر در بامداد بنا بعادت تهمورث بر پشت اهریمن اسب بیکر برآمده گردگیتی همیتاخت تا بر فراز البرز برآمد و از آنجا روي به نشیب نهاد آنگاه اهریمن سرکشی نمود و خیرگی آغاز کرد هرچند تهمورث گرز نواخت و خروش برآورد و بر مرکب نهیب زد سودی نه بخشید اهریمن او را از زین بزمین بیفگند و دم درکشیده او را فرو برد و روی بگریز نهاد آنگاه سروش شاه جمشید را از مرگ تهمورث آگاه ساخت و بد و تدبیری آموخت که چگونه لاشهٔ تهمورث را از شکم اهریمن بیرون تواند کشید جمشید آنچنان که سروش گفته بود بجاي آورد و اهریمن را بجرم غلامبارگی فریفته لاشه تهمورث از شکمش بیرون کشیده و شست و شو داده باستودان نهاد بنای اُستودان از آن روز است . . . . »

در کتب مورخین بنای چندین شهر چنانکه حمزه مینویسد به تهمورث منسوب است از آن قبیل بابل و قهندز مرو و کردبنداد که یکی از شهرهای مدائن بوده است دیگر از اعمال مشهور تهمورث رام کردن دیوها ست که در اوستا هم اشاره بآن شده است میر خواند در روضته الصفاء از تاریخ جعفری نقل نموده مینویسد که «تهمورث بدست خود یک هزار و چهار صد و هشتاد دیو بکشت و هشتصد سال عمر او بود و سی سال سلطنت کرد و در دیار بلخ مدفون گشت» دیگر از اعمال مشهور تهمورث بوجود آوردن خط است که در اوستا ذکري از آن نیست اما در یکی از قطعات اوستائی معروف به ائوگمدئچا فقرهٔ ۹۱ آمده است «تهمورف زیناوند ویونگهان که دیو دیوان اهریمن را به بار داشت هفت قسم دبیری (خط) از او آورد» [۱] همچنین در مینوخرد فصل ۳۷ فقره ۲۱ آمده «برتری تهمورث نیك آئین در این بود که او اهریمن

۱ Aogemadaêcâ übersetzt, erklärt von Wil. Geiger Erlangen 1878

را در مدت سی سال به بار داشت و هفت قسم دبیری را (خط را) که اهریمن پنهان نموده بود آشکار ساخت* در شاهنامه مندرج است دیوها در جنگ تهمورث شکست یافته گرفتار بند وی شدند از او درخواستند که آنان را نکشد تا در عوض هنر نوشتن باو بیاموزند

نوشتن بخسرو بیاموختند دلش را بدانش بر افروختند
نوشتن یکی نه که نزدیك سی چه رومی چه تازی و چه پارسی
چه هندی و چینی و چه پهلوی نگاریدن آن کجا بشنوی

چنانکه ملاحظه میشود فردوسی میگوید تقریباً سی قسم خط بیاموختند اما فقط از شش قسم خط اسم میبرد دیگر اینکه از شاهنامه برمی‌آید که خط صنعت اهریمنی است بی شك سهوی است چنانکه از مندرجات ائوگمدئیچا و مینوخرد صراحةً مفهوم میشود باید خط را هنر ایزدی و آفریده سپنت مینو یا خرد مقدس دانست لکن چندی اهریمن آن را پنهان نموده بشر را از آن محروم داشت در انجام متذکر میشویم که تهمورث در آئین مزدیسنا از پارسایان و از خداپرستان بشمار است و برخلاف آنچه حمزهٔ اصفهانی نوشته که در عهد تهمورث بت پرستی رواج گرفت در کتاب هفتم دینکرد فصل ۱ فقرهٔ ۱۹ مندرج است که تهمورث بت پرستی را برانداخت و مردم را بستایش پروردگار امر کرد

---

* در خصوص تهمورث بکتب ذیل رجوع شود

Zoroastrische Studien von Windischmann s. 196-211.

Erânische Alterthumskunde von Spiegl B. I s. 516- 522

Le Premier homme et le Premier Roi dans l'histoire légendaire des Iraniens, Arch. d'études Orient., par Christensen vol. XIV, upsala 1918, p. 181-218.

Encyclopédie de l' Islām, Tahmūrath par v. Minorsky

رام یشت

بخوشنودي اندر واي (ویو) زبردست که دیدبان سایر آفرینشهاست ؁

(کردهٔ ۱)

۱ من میستایم آب را و بغ را [1] من میستایم آشتي پیروزمند را و سود را هریک از این دو را این اندر واي را ما میستائیم این اندر واي را ما (بیاری) میخواهیم از برای این خانه از براي خانخدای این خانه و از براي راد مردی که زَوُر نذر کند . . .[2] ستور و کلام تا اینکه بیکبارگی بدشمن شکست دهیم و بهترین ایزد را ما میستائیم ؁

۲ او را بستود آفریدگار اهورا مزدا در آریاویج (درکنار رود) دائیتیاي نیک [3] در روی تخت زرین در روی بالش زرین در روی فرش زرین نزد برسم گسترده با کف دست سرشار ٥

---

۱ بغ بمعني خدا و ایزداست و نیز بمعني برخ و بهره و بخش است چنانکه بَگَ در گاتها باین معني اخیر آمده است در سایر قسمتهاي اوستا بَغَ گاهي بمعني ایزد Baga و گاهي بمعني بهره و برخ است در کتیبه های پادشاهان هخامنشي غالبا بکلمهٔ بَگَ بمعني خدا بر میخوریم بغ بزرگ است اهورا مزدا . درسانسکریت بهاگَ Bhaga و در روسي بُگوُ Bogu گویند در وندیداد فرگرد ۱۹ فقرهٔ ۲۳ بغوداتَ Baghōdāta یعنی خداداده و خدا آفریده و از همین ترکیب است اسم شهر معروف بغداد در کنار دجله و باکو شهر معروف قفقاز نیز متضمن کلمهٔ بغ است در فقرهٔ ۳۵ تشتریشت بَغوٌ بخت Baghō-baxta یعنی از طرف ایزدان مقرّر شده

فغ معرب بغ در ترکیب کلمهٔ فغفور عنواني است که ایرانیان بپادشاهان چین داده اند یعنی پور بغ یا پسرخدا در واقع عنوان پادشاهان آن سرزمین را از چینی بفارسي ترجمه کرده اند در اشعار متقدمین بسا کلمهٔ فغ بمعنی بت استعمال شده عنصری گفته است

گفتم بفغان کنم زتو ای بت هزار بار گفتا که از فغان بود اندرجهان بفغان (لغات فرس اسدي)

بجلد اول یشتها ص ۴۱-۴۲ نیز ملاحظه شود

۲ بجای نقاط کله ایست که معنی آن درست معلوم نیست

۳ راجع بکلمات آریاویج و دائیتیا بصفحات ۵۹ و ۲۸۳ جلد اول ملاحظه شود

۳ از او درخواست این کامیابی را بمن ده تو ای اندر وای زبردست که من آفرینش خرد خبیث (انگره مینو) را در همشکنم اما نه (آفرینش) خرد مقدس (سپنت مینو) را ❀

٤ اندر وای زبردست این کامیابی را باو داد تا اینکه آفریدگار اهورا مزدا کامروا گردید [1] ❀

٥ اندر وای پاك را ما میستائیم اندر وای زبردست را ما میستائیم آنچه از تو ای اندر وای که از خرد مقدس است ما میستائیم
برای فروغ و فرش من او را با نماز بلند با زوْر میستایم آن اندر وای نیرومند زبردست را، اندر وای زبردست را ما میستائیم با هوم آمیخته بشیر و با برسم، با زبان خرد و کلام مقدس، با گفتار و کردار و زوْر و با کلام راستین
ینگهه هاتم . . . .[2] ❀

(کردهٔ ۲)

٦ من میستایم آب را و بغ را . . . [3] ❀

۷ او را بستود هوشنگ پیشدادی در بالای قلّهٔ (کوه) هرای[4] بفلز پیوسته در روی تخت زرین در روی بالش زرین در روی فرش زرین نزد برسم گسترده با کف دست سرشار ❀

---

۱ راجع بتواضع ایزدی که اهورا مزدا یکی از فرشتگان خود را میستاید بجلد اول صفحه ۳۲ ملاحظه شود

۲ در خصوص دعای معروف ینگهه هاتم . . . رجوع شود بجلد اول بفقرهٔ ۲۲ هرمزد یشت ص ٦۱ و بگاتها بمقالهٔ ملحقات ص ۱۰۰-۱۰۲

۳ تمام فقرهٔ اول در اینجا تکرار میشود

٤ کوه هرا = البرز رجوع شود بجلد اول ص ۱۳۱

۸ از او درخواست این کامیابی را بمن ده تو ای اندر وای زبردست که من دو ثلث از دیوهای مازندران و دروغ پرستان ورن را برافکنم [1] ꙳

۹ اندر وای زبردست این کامیابی را باو داد تا اینکه هوشنگ پیشدادی کامروا گردید
اندر وای پاك را ما میستائیم اندر وای زبردست را ما میستائیم آنچه از تو ای اندر وای که از خرد مقدس است ما میستائیم
برای فروغ و فرش . . . . . [2] ꙳

(کردهٔ ۳)

۱۰ من میستایم آب را و بغ را . . . . . [3] ꙳

۱۱ او را بستود تهمورث زیناوند (مسلح) در روی تخت زرین در روی بالش زرین در روی فرش زرین نزد برسم گسترده با کف دست سرشار [4] ꙳

۱۲ از او درخواست این کامیابی را بمن ده تو ای اندر وای زبردست که من بهمهٔ دیوها و مردمان, بهمهٔ جادوان و پریها ظفر یابم که من اهریمن را بپیکر اسبی در آورده در مدت سی سال تا بدو کرانهٔ زمین برانم ꙳

۱۳ اندر وای زبردست این کامیابی را باو داد تا اینکه تهمورث کامروا گردید
اندر وای پاك را ما میستائیم اندر وای زبردست را ما میستائیم آنچه از تو ای اندر وای که از خرد مقدس است ما میستائیم
برای فروغ و فرش . . . . [2] ꙳

(کردهٔ ٤)

۱٤ من میستایم آب را و بغ را . . . . [3] ꙳

---

۱ ورن = دیلم وگیلان رجوع شود بجلد اول ص ۵۷
۲ مثل فقره ۵
۳ تمام فقره اول در این جا تکرار میشود
٤ راجع به تهمورث و صفت زیناوند (مسلح) بمقالهٔ تهمورث ملاحظه شود ص ۱۳۸-۱٤٤

١٥ او را بستود جمشید دارندهٔ گله و رمهٔ خوب در بالای هکر [1] بلندِ سراسر درخشان (و) زرین در روی تخت زرین در روی بالش زرین در روی فرش زرین نزد برسم گسترده با کف دست سرشار ٥

١٦ از او درخواست این کامیابی را بمن ده توای اندروای زبردست که من درمیان تولّد یافتگان (بشر) فرهمند ترین گردم، درمیان مردمان خورشید سان باشم که من در سلطنت خود چارپایان و انسان را فنا نا پذیر کنم آبها و گیاهها را خشک نشدنی سازم (و) اغذیهٔ زیان ناپذیر خورند (در سلطنت جم دلیر نه سرما بود نه گرما نه پیری بود نه مرگ (و) نه رشکِ دیو آفریده [2]) ꙮ

١٧ اندروای زبردست این کامیابی را باو داد تا اینکه جمشید کامروا گردید اندروای پاک را ما میستائیم اندروای زبردست را ما میستائیم آنچه از توای اندروای که از خرد مقدس است ما میستائیم برای فروغ و فرش . . . . [3] ꙮ

(کردهٔ ٥)

١٨ من میستایم آب را و بغ را . . . [4] ꙮ

١ هکر در اوستا هوکئیریه hukairya اسم بلند ترین قلهٔ کوه هربرز (البرز) است رود اردویسور از بالاي آن بلندی هزار قد آدمی سرا زیر گشته بدریای فراخکرت فرو میریزد رجوع شود به یسنای ٦٥ فقره ٣ به آبان یشت فقرات ٣ و ٢٥ و ٩٦ و بگوش یشت فقره ٨ و مهر یشت فقره ٨٨ و رشن یشت فقره ٢٤ و بندهش فصل ١٢ فقره ٥ معنی لفظی هوکئیریه معنی خوب کنش در خصوص هربرز بجلد اول ص ١٣١ ملاحظه شود

٢ جملاتی که درمیان ابروان نوشته شده معلق است به یسنای ٩ فقرهٔ ٥ که باینجا بعدها افزوده شده است

٣ مثل فقرهٔ ٥

٤ تمام فقرهٔ اول در اینجا تکرار میشود

۱۹ او را بستود اژی‌دهاك (ضحاك) سه پوزه در کرندِ سخت راه [1] در روی تخت زرّین در روی بالش زرین در روي فرش زرین نزد برسم گسترده با کف دست سرشار ٥

۲۰ از او درخواست این کامیابی را بمن ده توای اندروای زبردست که همهٔ هفت کشور را از آدمی تهي کنم ⁂

۲۱ نه بستائیده نه بآرزومند نه بنا جوانمردِ زَوَر نثار کننده این کامیابی را اندروای زبردست ارزانی نه بخشید
برای فروغ و فرش . . . [2] ⁂

(کردهٔ ٦)

۲۲ من میستایم آب را و بغ را . . . [3] ⁂

۲۳ او را بستود فریدون پسر خاندان آبتین از خاندان توانا در (مملکت) چهار گوشهٔ وَرِنَ در روی تخت زرین در روی بالش زرین در روی فرش زرین نزد برسم گسترده با کف دست سرشار ٥

۲٤ از او درخواست این کامیابی را بمن ده توای اندروای زبردست که من به اژی دهاك (ضحاک) سه پوزه، سه کله، شش چشم، هزار مکر دارنده ظفر یابم باین دیو دروغ بسیار قوی (و) خبیث و فریفتار جهان، این دروغ بسیار زورمند که اهریمن برضد جهان مادی بیافرید از برای فنای جهان راستی که من هر دو زنش را شهرناز و ارنواز را بربایم کسانی که

---

۱ در خصوص کرند که در اینجا با صفت (راه دشوار دارنده و صعب العبور) آمده رجوع شود بجلد اول ص ۱۹۰
۲ مثل فقره ٥
۳ تمام فقرهٔ اول در این جا تکرار میشود

از برای توالد و تناسل دارای بهترین بدن میباشند و که از نیکوترین جهانند [1] ꙮ

۲۵ اندروای زبردست این کامیابي را باو داد تا اینکه فریدون کامروا گردید اندرواي پاك را ما میستائیم اندروای زبردست را ما میستائیم آنچه از تو ای اندروای که از خرد مقدس است ما میستائیم
برای فروغ و فرش . . . [2] ꙮ

(کردهٔ ۷)

۲۶ من میستایم آب را و بغ را . . . . [3] ꙮ

۲۷ او را بستود گرشاسب دلیر در گوذ آبشار رنگهاي مزدا آفریده [4] در روی تخت زرین در روی بالش زرین در روی فرش زرین نزد برسم گسترده با کف دست سرشار ۰

۲۸ از او درخواست این کامیابی را بمن ده تو ای اندروای زبردست که من کین برادر خود اورواخشیه را خواسته هیتاسپ را بکشم [5] و او را بگردونه خویش بکشم اینچنین (شد) با اشتی گفّیه سرور اینچنین با آئو گفّیه بزرگ اینچنین با گندَرِو که در آب بسر میبرد [6] ꙮ

۱ از برای توصیحات این فقره و دو خواهر جمشید شهرناز و ارنواز رجوع کنید بجلد اول .مقاله فریدون ص ۱۹۱ـ۱۹۵ و بفقرات ۳۳ـ۳۴ آبان یشت و فقرهٔ ۱۴ گوش یشت

۲ مثل فقره ۵

۳ تمام فقرهٔ اول در اینجا تکرار میشود

۴ گوذَ [illegible] Gudha جوي یا آبشار (آپغزار [illegible] apaghžāra) رود رنگها میباشد رجوع کنید بجلد اول ص ۲۲۷ و بتوضیحات فقرهٔ ۵۶ زامیاد یشت

۵ راجع به برادر گرشاسب اورواخشیه Urvāxšaya و کشنده وي هیتاسپ بجلد اول صفحات ۱۹۹ و ۲۰۲ ملاحظه شود

۶ اشتی گفیه یا استي گفیه [illegible] Asti. Gafya آئو گفیه [illegible] Aēvō.Gafya بقول بارتولومه از رُقباي گرشاسب هستند از قرینه کلام نیز چنین برمیآید چه سومین رقیب گرشاسب که گندرو یا گندرب باشد معروف است در جلد اول صفحات ۲۰۰ و ۲۰۶ از او صحبت داشتم

۲۹ اندروای زبردست این کامیابی را باو داد تا اینکه گرشاسب کامرواگردید
اندروای پاک را ما میستائیم اندروای زبردست را ما میستائیم آنچه
از توای اندروای که از خرد مقدس است ما میستائیم
برای فروغ و فرش . . . .[۱] ꙮ

(کردهٔ ۸)

۳۰ من میستایم آب را و بغ را . . . .[۲]

۳۱ او را بستود اَئورَوسارَ بزرگ[۳] در بیشهٔ (جنگل) سفید در پیش
بیشهٔ سفید در میان بیشهٔ سفید در روی تخت زرین در روی بالش زرین
در روی فرش زرین نزد برسم گسترده با کف دست سرشار ۰

۳۲ از او درخواست این کامیابی را بمن ده توای اندروای زبردست که یل ۰
ممالک ایران, استوار سازنده سلطنت: خسرو مارا[٤] نکشد که خویشتن
از کیخسرو برهانم
او را بر افکند کیخسرو در همه بیشهٔ آریائیها (ایرانیان)[۰] ꙮ

۳۳ اندروای زبردست این کامیابی را باو داد تا اینکه کیخسرو کامروا گردید
اندروای پاک را ما میستائیم اندروای زبردست را ما میستائیم آنچه از
توای اندروای که از خرد مقدس است ما میستائیم
برای فروغ و فرش . . . .[۱] ꙮ

---

۱ مثل فقره ۰
۲ تمام فقره اول در این جا تکرار میشود
۳ آئورَوسارَ [illegible] Aurvasara امیری است که بدست کیخسرو شکست
یافت معنی لفظی این اسم معلوم نیست
٤ در متن کله (ما را) بجای (مرا) آمده است
۰ بنظر میرسد که در این فقره جملاتی افتاده باشد ظاهرا بایستی این طور باشد.
آئوروسارَ کامیاب نگردید اما نذر رقیب وی کیخسرو مقبول افتاده بشکست دادن
آئوروسارَ موفق گردید

(کردهٔ ۹)

۳٤ من میستایم آب را و بغ را . . . . . .[1] ٭

۳۵ اورا بستود هوتس[2] دارندهٔ برادران بسیار از خاندان نوذر در روی تخت زرین در روی بالش زرین در روی فرش زرین نزد برسم گسترده با کف دست سرشار ٭

۳٦ از او درخواست این کامیابی را بمن ده توای اندروای زبردست که من درخانهٔ کی گشتاسب عزیز و محبوب و خوب پذیرفته شوم ٭

۳۷ اندر وای زبردست این کامیابی را باو داد تا اینکه هوتس کامروا گردید اندروای پاک را ما میستائیم اندروای زبردست را ما میستائیم آنچه از تو ای اندروای که از خرد مقدس است ما میستائیم برای فروغ و فرش . . . . . .[3] ٭

(کردهٔ ۱۰)

۳۸ من میستایم آب را و بغ را . . . . . .[1] ٭

۳۹ او را بستودند دوشیزگان هنوز بمردها نرسیده در روی تخت زرین در روی بالش زرین در روی فرش زرین نزد برسم گسترده با کف دست سرشار ٭

٤۰ از او درخواستند این کامیابی را بماه ده توای اندروای زبردست که ما خانخدای (شوهر) زیبا بالا و جوانی بگیریم که با ما در مدتی که ما (زن و شوهر) در حیات هستیم خوب سلوک کند و اعقاب دانا، هوشیار و خوشگو او از ما بوجود آورد ٭

---

۱ بناء فقره اول در اینجا تکرار میشود

۲ هوتس زن کی گشتاسب است رجوع شود بجلد اول صفحات ۲٦۷ و ۳۸۷

۳ مثل فقره ۰

۴۱ اندرواي زبردست این کامیابی را بآنان داد تا اینکه آن دوشیزگان کامروا گردیدند
اندروای پاك را ما میستائیم اندروای زبردست را ما میستائیم آنچه از تواي اندروای که از خرد مقدس است ما میستائیم .
برای فروغ و فر . . . . .[۱] ॰॰

(کرده ۱۱)

۴۲ من میستایم آب را و بغ را . . . . .[۲]
سپنت مینوی (خرد مقدس) رایومند (و) فرهمند را ما میستائیم ॰॰

۴۳ ای زرتشت پاك براستی اندروای نام من است از این جهت براستی اندروای نام من است برای اینکه من هردو آفرینش را میرانم آنچه آفریدهٔ خرد مقدس است و آنچه ساختهٔ خرد خبیث است ای زرتشت پاك جوینده نام من است از این جهت جوینده نام من است برای اینکه من بهر دو آفرینش میرسم ,آنچه آفریدهٔ خرد مقدس و آنچه ساختهٔ خرد خبیث است ॰॰

۴۴ ای زرتشت پاك بهمه چیر شونده نام من است از این جهت بهمه چیر شونده نام من است برای اینکه من بهر دو آفرینش ظفر یابم آنچه آفریدهٔ خرد مقدس و آنچه ساختهٔ خرد خبیث است ای زرتشت پاك نیك کردار نام من است از این جهت نیك کردار نام من است برای اینکه من نسبت بآفریدگار اهورا مزدا و امشاسپندان نیکوئی و رزم ॰॰

۴۵ پیش رونده نام من است پس رونده نام من است . . .
. . . .[۳] یابندهٔ فرنام من است ॰॰

---

۱ مثل فقره ۵
۲ تمام فقرهٔ اول در این جا تکرار میشود
۳ بجای نقاط شش کله خراب شده است

٤٦ تند نام من است تند ترین نام من است دلیر ترین نام من است سخت نام من است , سخت ترین نام من است, قوي نام من است, قوی ترین نام من است

. . . نام من است

. . . نام من است بیکبارگی شکست دهنده نام من است

. . . نام من است برضد دیوکار کننده نام من است

. . . نام من است[1] ꙳

٤٧ ستیزه شکن نام من است بستیزگی چیر شونده نام من است تموّج آورندهٔ (آب) نام من است موج ریزنده نام من است موج انگیز نام من است زبانهٔ کشنده نام من است . . . . [2]

گِرِذَ نام من است . . . .[3] ꙳

٤٨ نیزهٔ سر تیز نام من است نیزهٔ سرتیز دارنده نام من است

نیزهٔ پهن نام من است نیزهٔ پهن دارنده نام من است

نیزهٔ آخته نام من است نیزه آزنده نام من است

فرهمند نام من است بسیار فرهمند نام من است ꙳

٤٩ واین نامهاي مرا بخوان ای زرتشت پاک وقتی درمیان لشکرتشنه بخون (باشی) و درمیان صف رزم مرتبّ شده درمیان دو مملکتي که (دو قومی که) بضد هم میجنگند ꙳

۵۰ و این نامهای مرا بخوان ای زرتشت پاک وقتی که آموزگار دروغین ناپاك پوینده یا دونده یا سواره یا با گردونه تا زنده بطمع نعمت و بطمع عافیت (روی کند) ꙳

---

۱ در این فقره چهار کلمه خراب شده است

۲ در این فقره سه اسم خراب شده است

۳ گِرِذَ [illegible] Geredha طباع ترجمه شده دو اسم دیگر نیز در جملات بعد که بجای آنها نقاط گذاشتیم با همین کلمه ترکیب یافته اما معنی ای از آنها بر نمیآید

۵۱ و این نامهای مرا بخوان ای زرتشت پاك وقتی که او در بند نگاه داشته شده در بند بیرون کشیده شده در بندسواره بدر برده شده باشد . . . .[۱] ꙮ

۵۲ اندر وای که درهمه جا باسبها و مردان تردید مستولی کند و در همه جا بضد دیو درکاراست در امکنهٔ پست و بهزار تیرگی پیچیده حاصرشود بنزد کسی که با و توجه کرده باشد ꙮ

۵۳ با کدام هدیه تورا بستایم کدام هدیه نثارت کنم باکدام هدیه مراسم ستایش تورا مجري سازم، بشود حضور بهمرساند اندر وایِ تند و کمربند ببالا بسته، با کمربند محکم، با گام بلند؟ باسنیهٔ گشاده؟ با تهیگاه قوی؟ با چشمهای آلوده نشده؟ مانند کسی که شهریار مملکتی و شهریار مطلق است [۲] ꙮ

۵٤ ای زرتشت پاك برسم برگیر . . . . روشن و پر فروغ در روشنائی روز تا سپیده دم [۳] ꙮ

۵۵ اگر تو ستایش مرا بجای آوری من تو را ازکلام مزدا آفریدهٔ فرهمند درمان بخش آگاه سازم بطوری که اهریمن تبه‌کار بتو غلبه نکند نه جادو نه جادوگر نه دیو نه بشر ꙮ

۵٦ اندر وایِ چالاك را مامیستائیم اندر وای دلیر را مامیستائیم اندروای چالاك ترین چالاکان را ما میستائیم، اندر وای دلیر ترین دلیران را ما میستائیم، اندر وای زرین خود را ما میستائیم، اندر وای زرین تاج را ما میستائیم، اندر وای زرین طوق را میستائیم، اندر وای زرین گردونه را ما میستائیم، اندر وای زرین چرخ را ما میستائیم، اندر وای

---

۱ بجای نقاط از چندین کلمات معنی ای بر نمیآید

۲ معانی جملاتی که در آخر آنها علامت استفهام گذاشتیم درست معلوم نیست

۳ این فقره خراب شده است

زرین سلاح را ما میستائیم, اندر وایِ زرین جامه را ما میستائیم, اندر وای
زرین کفش را ما میستائیم, اندر وای زرین کمر را ما میستائیم, اندر وای
مقدس را ما میستائیم, اندر وای زبردست را ما میستائیم آنچه از توای
اندر وای که از خرد مقدس است ما میستائیم
برای فروغ و فرش . . . .[۱]

۵۷ یتا اهو . . . .
آفرین (درود) میفرستم به اندر وایِ زبردست که دیدبان سایر آفرینشها است
آنچه از تو ای اندر وایِ که از خرد مقدس است ما میستائیم
اشم و هو . . . .
اهمائی رئشچه . . . .[۲]

---

۱ مثل فقره ۵

۲ رجوع شود بمقالهٔ ملحقات یشتها صفحه ۳۲ و بفقره ۳۳ هرمزد یشت جلد اول

چیستا = دانش

یشت شانزدهم موسوم است به دین یشت ولی در این یشت از دین که در مقالهٔ بعد از آن صحبت خواهیم داشت سخن نرفته بلکه سرا سر این یشت متعلق است بایزد علم که او را چیستی یا چیستا گویند در اوستا گاهی چیستی Čisti و گاهی چیستا Čistā آمده است از این دو کلمه که هردو بصیغهٔ مؤنث است یک چیز اراده گردیده است ممکن است که چیستا شکل معمولی کلمه اصلی چیستی باشد چیستی بمعنی دانش و معرفت است و بسا معانی دیگر که اندیشه و آگاهی و آئین و دستور دینی باشد از آن برمیآید چیتّا در سانسکریت که بمعنی اندیشه و تصّور است از همان مادهٔ چیستی میباشد چیستی از فعل چیت Čit که بمعنی اندیشیدن و آگاهی یافتن و دانستن است و در اوستا غالباً استعمال شده مشتق میباشد چیستی در کتاب مقدس مشتقات زیاد دارد از آنجمله است چیستیونت Čistivant یعنی دانشمند سومین دختر پیغمبر ایران موسوم بوده به پئورو چیستا Pōuručistā حضرت زرتشت از این دخترش راجع بعروسیش با جاماسب وزیر کی گشتاسب درگاتها یسنا ۵۳ قطعهٔ ۳ اسم میبرد پئُورُوچیستا یعنی بُردان و بسیار فرزانه • چیستی و چیستا در تفسیر پهلوی اوستا به فرزانگی ترجمه شده نگارنده در تفسیر دین یشت آن را (علم) ترجمه کرده ام -

چیستی بمعانی که در فوق ذکر شده مکرراً در گاتها آمده است چنانکه در یسنا ۳۰ قطعهٔ ۹ و یسنا ٤٤ قطعهٔ ۱۰ و یسنا ٤٧ قطعهٔ ۲ و یسنا ٤٨ قطعهٔ ۱۱ و یسنا ۵۱ قطعات ۱٦ و ۱۸ و ۲۱ درهرجاي گاتها که لغت چیستی استعمال شده اسم مجرّد است بیکی از معاني مذکور در هیچ جا اسم ایزد مخصوص علم نیست اما در قسمتهای دیگر اوستا هم اسم مجرّداست چنانکه در هرمزد یشت فقرات ۷ و ۲٦ وغیره و هم اسم مخصوص ایزد دانش است چنانکه در یسنا ۱ فقرهٔ ۱٤ و در سروش یشت ها دُخت فقرهٔ ۱٦ و درفرگرد ۱۹ وندیداد فقرهٔ ۳۹ در این دو فقرهٔ اخیر چیستی و چیستا هردو باهم ذکر شده اند لابدُ از هردو ترکیب همان فرشتهٔ علم اراده کرده اند

چیستا بمعنی فرشتهٔ علم همیشه با صفت رَزِیشتَ razišta آمده یعنی راست ترین چنانکه در یسنا ۲۵ فقرهٔ ۵ و درخورشید نیایش فقرهٔ ۸ و در مهر یشت فقرهٔ ۱۲۶ در اینجا متذکر میشویم که چیستا در فقرهٔ اخیر مقدّس و زوَّرْ نثار کننده (یعنی عبادت کننده) و سفید وسفید پوش تعریف شده است سفید پوش بودن چیستا یعنی ایزد علم مزد یسنا قهراً ما را بسفید پوش بودن آتُربانان و موبدان یعنی علماء دین مزد یسنا منتقل میسازد که از زمان قدیم تا امروز سفید پوش بوده و هستند نظر بمعنی کلمه چیستی این ایزد مناسبت تامی با (دئنا) یعنی ایزد دین مزدیسنا دارد و بهمین مناسبت است که یشت شانزدهم با اینکه در تعریف چیستی است دین یشت نامیده شده است بسا این دو ایزد باهم نامیده شده اند از آنجمله در فقرهٔ ۲۴ دو سیروزهٔ کوچک و بزرگ آمده است "چیستای راست ترین مزده آفریده مقدس را ما میستائیم دین نیک مزدیسنا را ما میسائیم"

گذشته از قطعات مختلف اوستا که از برای نمونه چند فقرات آنها را راجع به چیستا ذکرکردیم تمام دین یشت چنانکه در آغاز گفتیم بایزدِ علم متعلق است از مندرجات این یشت برمیآید که این ایزد بدین زرتشتی اختصاصی دارد چه فقط در این یشت زرتشت و زانش هوُوی و آتربان یعنی پیشوای دینی و شهریار مملکت بدو نیاز برده حاجتی خواسته اند در صورتی که در یشتهای دیگر چنانکه در آبان یشت و گوش یشت و رام یشت وارت یشت گروهي از پادشاهان پیشدادی و نامداران پیش از زرتشت ایزدان این یشتها را ستوده تمنّائی داشته اند

پیغمبر ایران تمام قوای مادی و معنوی خود را از ایزدعلم درخواست کرده است بخصوصه در فقرهٔ دوم این یشت بجملهٔ برمیخوریم که درعین سادگی بسیار دلکش و در این روزگاران که وطن ما گرفتار چنگال نادانی اهریمنی است بجاست درخواست نیاگان خود را که در چند هزار پیش از فرشتهٔ دانش داشته اند یادآور شویم حضرت زرتشت در فقرهٔ مذکور به چیستا خطاب نموده گوید "ای علم راست ترین مزدا آفریدهٔ مقدس اگر تو در پیش باشی منتظر من بمان و اگر در دنبال باشی بمن برس "

دین

کلمهٔ دین در اوستا دَئِنا 𐬛𐬀𐬉𐬥𐬁 daenā آمده و مانند کلمهٔ چیستا مؤنث است و از دا 𐬛𐬁 dā که بمعنی اندیشیدن و شناختن است مشتق میباشد از همین ماده است کلمهٔ سانسکریت دهی dhi چنانکه ملاحظه میشود ریشه و بُنیان کلمهٔ دین در فارسي آریائی است از برای دین کلمهٔ عربي اصل و بنیاني در السنهٔ قدیم سامی موجود است در زبان قوم سامي نژاد اکادّ Akkad که در شمال عراق حالیّه سلطنت داشته اند و بعدها بابلیها جای آنان را گرفته تمدّن شان را اخذ کرده اند کلمات دنو dēnu و دینو dīnu بمعنی قانون و حقّ و قضاء و حکم است، دانو dānu یعنی حکم کردن، دیاّن dajjānu یعنی حاکم وقاضي در عبری وارامي دین dīn و دینۃ dīna بمعنی قانون و حق و قضاء و حکم است، دان dān یعنی حکم کردن، دیاّن dajjān و دّیانا dajjānā یعنی حاکم و قاضی، مدینتۃ medīnta یعنی مدینه و بلد (شهر) لغات عربی دین و دّیان و مدینه از ارامی داخل زبان عربی شده است [1] مدینه نظر بمعنی اصلی محل حکم و قضاست، یوم‌الدّین یعنی روز محاکمه، کلمهٔ دین در عربي نخست بمعنی حکم و قضاء، دوم بمعنی رسم و عادت، سوم بمعنی کیش و آئین است برخی از مستشرقین نوشته اند که دین عربي بمعنی مذهب از ایرانیان بعاریت گرفته شده است و برخی دیگر گمان کرده اند که لغت دین را ایرانیان از بابلیها بعاریت گرفته اند [2] در قدیمترین آثار کتبی ایران که گاتهای زرتشت باشد و قدمت آن تا به هزار سال پیش از مسیح میرسد مکرراً بکلمهٔ دَئنا برمیخوریم در قسمتهای دیگر اوستا نیز بسیار استعمال شده است در تفسیر پهلوی اوستا یا زند دین [illegible] و دینا [illegible] یا دینک [illegible] گردیده و در فارسي نیز دین گوئیم دین در گاتها بمعانی مختلف آمده در یسنا ٤٤ قطعات ۱۰ و ۱۱ و یسنا ٤۹ قطعهٔ ٦

---

۱ Akkadische Fremdwörter von Zimmern s. 23-24

۲ Encyclopédie de l'Islam: Din par D. B. Macdonald

و یسنا ۵۳ قطعات ۱ و ۲ بمعنی کیش است و بسا در قطعات دیگر بمعنی خصایص روحی و تشخص معنوی و وجدان است چنانکه در یسنا ۳۱ قطعات ۱۱ و ۱۲ و ۲۰ و یسنا ۳۳ قطعهٔ ۱۳ و یسنا ۳۴ قطعهٔ ۱۳ و یسنا ٤٤ قطعهٔ ۹ و یسنا ٤٥ قطعهٔ ۲ و یسنا ٤٦ قطعات ٦ و ۷ و ۱۱ و یسنا ٤٨ قطعهٔ ٤ و یسنا ٤۹ قطعهٔ ۹ و یسنا ۵۱ قطعات ۱۳ و ۱۷ و ۱۹ و ۲۱ و یسنا ۵۳ قطعهٔ ۵ همینطور است در اجزاء دیگر اوستا دین گاهی بمعنی کیش و باصفات اهورائی و زرتشتی و مزد یسنا و زیبا و نیک آمده چنانکه در یسنا ٦ فقرهٔ ۲ و یسنا ۸ فقرهٔ ۷ و یسنا ۱۲ فقرهٔ ۹ و وندیداد فرگرد ۲ فقرات ۱ و ٤۲ و فرگرد ۱۹ فقرات ۲ و ۱٦ و تشتریشت فقرات ۲۳ و ۲۹ و ۵۹ و گوش یشت فقرهٔ ۲٦ و مهر یشت فقرات ٦٤ و ٦٨ و فرور دین یشت فقرات ۹٤ و ۹۹ و زامیاد یشت فقرهٔ ۸۲ و گاهی بمعنی خصایص روحی و تشخص معنوی و وجدان است چنانکه در یسنا ٤۰ فقرهٔ ۱ یسنا ۵٤ فقرهٔ ۱ و وندیداد فرگرد ۵ فقرهٔ ٦۲ و فرگرد ۱۰ فقرهٔ ۱۹ وغیره

دین بمعنی اخیر یکی از قوای پنجگانه باطنی انسان است در یسنا ۲٦ فقرهٔ ٤ و فروردین یشت فقرات ۱٤۹ و ۱۵۵ این پنج قوّه باهم ذکر شده و در جلد اول یشتها صفحات ۵۸۷ ــ ۵۸۹ از آنها صحبت داشتیم دین در ردیف سایر قوای باطنی آدمی حس روحانی و ایزدی و تشخص معنوی وی بشماراست یا بعبارت دیگر وجدان اوست که مستقل از عالم جسمانی فنا پذیر است و آن را آغاز و انجامی نیست این قوه را آفریدگار در باطن انسان بودیعه گذاشته تا او را از خوبی و بدی کردارش آگاه سازد اگر انسان بآواز این قوّه گوش فرا ندهد و از نیکی روی گردانیده بسوی زشتی گراید و بگناهی آلوده گردد آسیبی باین قوّه نخواهد رسید و بهمان تقدس و پاکی ازلی خود بعالم مینوی خواهد برگشت پس از درگذشتن انسان دین درجهان دیگر در سر پل چنوت (صراط) کردار وی را مجسم ساخته بدو روی کند اگر انسان نیکوکار است دین بصورت دختر زیبائی جلوه کند و اگر گناهکار است بهیئت زن پتیاره و مهیبی در آید عجالةً بهمینقدر اکتفاء نموده بزودی از مجسم شدن دین در واپسین مفصل‌تر صحبت خواهیم داشت

گذشته از معانی مذکور بسا دین در اوستا اسم مخصوص فرشتهٔ کیش زرتشتی است و همیشه باصفت مزدیسنا آمده است چنانکه در یسنا ۸ فقرهٔ ۳ و مهر یشت فقرهٔ ۱۲۶ و ارت یشت فقرهٔ ۱۶ دراین فقره اخیر اهورا مزدا پدر ایزد ارت و سفندارمذ مادر وي و سروش و رشن و مهر برادران وی و دین مزدیسنا خواهر وی خوانده شده اند دین نیز اسم روز ۲۴ ماه است یعني که نگهبانی این روز بایزد دین سپرده شده است در یسنا ۱۶ فقرهٔ ۶ و در سیروزهٔ کوچک و بزرگ در فقرهٔ ۲۴ از دین بمناسبت موکّل بودن وی بروز ۲۴ ماه یادشده است روزهای هشتم و پانزدهم و بیست و سوم ماه که موسوم است به دی نیز دین نامیده میشود چنانکه دهمین ماه سال که موسوم است به دی نیز دین گفته میشود اما در این چهار موضع دین بمعنی کیش نیست و ایزد آئین از آن اراده نمیشود بلکه بهمان معنی دی که بمعنی آفریدگار است میباشد در جلد اول صفحهٔ ۴۲ از آن صحبت داشتیم در بندهش فصل ۲۷ فقرهٔ ۲۴ مندرج است که گل سرخ مخصوص بایزد دین است

گفتیم که دین بمعني تشخص معنوی و وجدان است و در گاتهای زرتشت غالباً بهمین معنی آمده واساس فلسفهٔ پیغمبر ایران شمرده میشود در هر یك از افراد بشر این تشخّص معنوی موجود و در میان قوای باطنی که بآن اشاره کردیم مهم ترین و شریف ترین بشمار است چه در طیّ زندگانی انتخاب خوب وبد با اوست درمیان دوگوهر متضاد که سپنت مینو و انگره مینو یا راستی و دروغ باشد انسان آزاد و باید بمیل و ارادهٔ خویش باستعانت دین یا وجدان راه راست یا راه کج بگزینند در گاتها یسنا ۴۶ قطعهٔ ۶ فرماید «ای اهورا در همان هنگامی که تو دئنای (دین) ازلی را بیافریدی کسی که دوستار دروغ است بدروغ اخلاص ورزد و کسی که خواستار راستی است براستی روی ارادت آورد» در یسنا ۳۱ قطعات ۱۱ و ۱۲ فرماید «هنگامي که تو در روز نخست جهان مادّی و دئنا (دین) را از پرتو منش و خرد خویش ساختی هنگامی که تو جهان را بخلعت هستی بیاراستي هنگامی که تو کردار و گفتار بیافریدی تا هرکس بآرزو

و ارادهٔ خویش بکار انتخاب پردازد از همان هنگام این یک با سخن سنجیده و دیگری با گفتار نکوهیده چه دانا و چه نادان هر یک بفراخور دل و مغز خود آواز خویش بلند میکنند . . . . .» از فقرات فوق برمیآید که دین ازلی است اما هنگام عمل او پس از آفرینش جهان جسمانی است در یسنا ۴۸ قطعهٔ ۱۷ پیغمبر ایران خواستار است که وجدان (دئنا) زاش دختر فرشوشتر بدولت راستی برسد و بفروغ درستی روی کند تا در انتخاب خویش خوب را از بد شناخته پیرامون دروغ و آنچه زشت است نگردد چون در طیّ زندگانی انتخاب آئین راستین و کیش دروغین با وجدان (دین) است ناگریز در روز واپسین نیز چنانکه در یسنا ۳۱ قطعهٔ ۲۰ و یسنا ۴۹ قطعهٔ ۹ اشاره شده وجدان بهمراهی روان درکار خواهد بود و در نمودن راه بهشت و دوزخ و بخشیدن پاداش نیک و سزای زشت ذیمدخل خواهد بود این فلسفهٔ زرتشتی بعدها در اجزاء دیگر اوستا برگ و بری گرفته بمجسم شدن دین یعنی وجدان آدمی بصورت دختر زیبائی یا زن زشتی در روز قیامت قائل شده اند این عقیده که یکی از شاهکارهای آئین مزدیسناست کم و بیش در اوستا و کتب پهلوی ذکر شده بخصوصه در هادُخت نسك مفصلاً از آن سخن رفته است بملاحظهٔ مهمّ بودن مسئله دو فرگرد نسك مذکور را که راجع باین موضوع است تفسیر خواهیم کرد برای اینکه در این زمینهٔ بسیار دلکش که باتنهاء درجه پایهٔ اخلاق ایرانیان بر آن بلند نهاده شده اهمالی نکرده باشیم پیش از تفسیر دو فرگرد هادخت نسک مختصراً بسایر اجزاء اوستا و کتب پهلوی و پازند و فارسی راجع باین موضوع میپردازیم در وندیداد فرگرد ۱۹ فقرات ۲۷ـ۳۰ از مجسم شدن اعمال در روز واپسین چنین سخن رفته است "چون درصبح روز چهارم پس از وفات روان نیکوکار یا گناهکار از بدن جدا گشته بپل چنوت (صراط) رسد درآنجا دیو وِیزَرِش[۱]

---

۱ وِیزَرِش [illegible] Vizarešu در بندهش فصل ۲۸ فقرهٔ ۱۸ آمده «در روزها و شبهائی که هنوز روح در روی زمین بسر میبرد بواسطه دیو ویزرش در بیم و هراس افتاده معذب است دیو ویزرش بردر دوزخ آرام دارد» این روزها و شبها عبارت است از سه روز و شبی که بنا بآئین مزدیسنا روح پس از وفات در سر بالین مرده میماند و در روز چهارم از جسد مرده جدا میشود

روان مرد دروغ پرستِ دیو یسنا را بزنجیر بندد آنگاه دختری نازنین و زیبا و آزاده نژاد و خوش اندام روی کند روان گناهکار را بمغاک تیره کشاند و روان نیکوکار را از پل چنوت و از زبر کوه (هرا) گذرانیده بساحت ایزدان مینوی آرام دهد » چنانکه بعد معلوم خواهد شد در هرجائی که ازچنین دختری یاد شده همان دین یا وجدان آدمی است که بحسب کردار انسان بصورت دختر زیبائی یا زن زشتی اعمال جهانی را مجسم نموده درمقابل روان ظاهر میشود

درفرگرد ۸ ویشتاسب یشت نیز از مجسم شدن دین در آخرت صحبت شده اما در این جا محتاج بترجمه نمودن این فرگرد نیستیم چه مندرجات آن خلاصه ایست از فرگرد دوم هادخت نسک که بزودی آن را تفسیر خواهیم کرد [۱] جز اینکه در اینجا می افزائیم که فرگرد ۸ ویشتاسب یا گشتاسب یشت به فرشوشتر که برادر جاماسب و پدر زن زرتشت و وزیر کی گشتاسب است خطاب شده است [۲] پس از قطعات اوستائی درمیان کتب مذهبی در جائی که مفصلاً از مجسم شدن اعمال سخن رفته در فصل ۲ فقرات ۱۲۵—۱۹۱ از کتاب پازند مینوخرد است مندرجات آن در برخی از جاها با مندرجات فرگرد دوم و سوم هادُخت نسک فرقی دارد چنانکه وست West منتقل شده احتمال دارد که مأخذ مطالب آن غیر از متون اوستائی که امروزه در دست داریم باشد [۳] در اردای ویرافنامه فصل ٤ مندرج است که اردای ویراف مقدس در هنگام سیر بهشت و دوزخ بهمراهی سروش و ایزد آذر بپل چنوت رسید در آنجا روان نیکوکاری را دید که سه روز پس از وفات ازجسد جدا گشته بعالم بالا روی نهاده بود همچنین در فصل ۱۷ همین کتاب مندرج است که وقتی اردای ویراف مقدس از سیر بهشت برگشت و آهنگ سیر دوزخ نمود دو باره بپل چنود رسید درآنجا روان گناهکاری را دید که درسه شب اولی پس از مرگ معذّب بود و دینش کردار

---

۱ راجع بترجمهٔ گشتاسب یشت بزنداوستای دارمستتر جلد دوم صفحات ۶۸۱ — ۶۸۳ ملاحظه شود

۲ در خصوص ویشتاسب (گشتاسب) یشت رجوع شود بجلد اول یشتها ص۲۶–۲۷

۳ Ma inyo-i-Khard, translated by West p. 184—187

نکوهیده اش را بشکل زن پتیاره و نا هنجاری در آورده او را بسوی دوزخ میکشاند [1] در روایت پهلوی فصل ۲۳ فقرات ٥ـ۱۲ مجسم شدن دین مثل ارداي ويرافنامه ذکر شده است [2]

دینکرد مختصراً باین مسئله اشاره کرده مینویسد « دین بصورت دختر خوبچهری یا بصورت زن زشتی در آمده روان را بسوی بهشت یا دوزخ رهنمون گردد » [3]

در کتاب (شکند گمانیک وجار) تألیف مرتان فرّخ پسر اهرمزدات که ظاهراً در نیمهٔ دوم از قرن نهم میلادي نوشته شده و متن پهلوی آن از دست رفته امروزه فقط ترجمه پازند و سانسکریت آن را که بتوسط دستور معروف پارسیان هند نریوسنگ (در اواخر قرن دوازدهم میلادی) صورت گرفته موجود است, در فصل ٤ فقرات ۹۱ـ۹٦ مندرج است « در روز چهارم پس از وفات کسی دختر زیبائی که خزینه دار کردار نیک است با توشه ای از کردار نیک بروان نیکوکار روی آورد همچنین در روز چهارم پس از مرگ کسی زن زشتی که خزینه دار کردار نکوهیده است با توشه ای از کردار زشت بروان گناهکار روی نماید » [4] در دادستان دینیک فصل ۲٥ فقرهٔ ٥ نیز مسئلهٔ مجسم شدن اعمال مثل (شکند گمانیک وجار) طرح شده است [5] در کتاب (صددر بندهش) فارسي در فصل ۹۹ مفصلاً از مجسم شدن اعمال سخن رفته [6] و عین مندرجات صددربندهش در روایت فارسی (روایت کامه بهره) نیز

---

۱ The Book of Arda Viraf by M. Haug
Artâ Vîrâf-Nâmak par Barthélemy — یاد داشتهای بارتلمی نیز ملاحظه شود

۲ رجوع شود به The Zoroastrian Doctrine of a Future Life by Jal Dastur C. Pavry, New York 1926 p. 89.

۳ Dinkard, edition Sanjana vol. 2 (trans) p. 82-83

٤ Shikand-Gûmânik vijâr, the Pâzand-Sanskrit text edited by Hôshang Dastûr J. Jâmâsp-Âsânâ and E. W. West, Bombay 1887

٥ Sacred Books of the East vol XVIII by West

٦ صددر نثر و صددر بندهش Saddar Nasr and Saddar Bundehesh edited by Ervad B. Dhabhar Bombay. 1909. ص ۱٦۱ـ۱۷۰

موجود است چه اساساً صددربندهش جزئي از روایت قدیم محسوب است[1] چنانکه ملاحظه میشود مسئلهٔ مجسم شدن دین یا وجدان در روز واپسین یکی از مسائل بسیار مشهور مزدیسنا ست بي شک مانی (در سال ۲۷٤ میلادی کشته شد) که در دین خود بصوری قائل شده که پس از وفات در مقابل روح جلوه میکنند و در کتاب فهرست العلوم شرحی از آن ضبط شده در تحت نفوذ آئین زرتشتی بوده است[2]

اینک رسیدیم به هادخت نسک که راجع بمجسم شدن دین حاوی مجموع مطالب کتب فوق است هادخت نسک که در متن اوستاي وسترگارد در جزو قطعات یشتها طبع گردیده یشت ۲۱ و یشت ۲۲ شمرده شده است[3] اما در متن اوستای گلدنر Geldner عدد یشتها از ۲۱ تجاوز نکرده وند یشت آخرین آنها بشمار رفته است و معمولاً زرتشتیان همین ترتیب اخیر را محفوظ داشته و هنوز هم میدارند هوگ در سال ۱۸۷۲ میلادي متن اوستائی هادخت نسک را با تفسیر آن معاً از روی دو نسخهٔ خطيّ قدیمی که در قرن چهاردهم میلادي نوشته شده تصحیح نموده و تلفّظ پهلوی تفسیر مذکور را با خط لاتینی درج کرده و با ترجمهٔ انگلیسی در آخر ارداویرافنامه منتشر ساخته است[4] چندی بعد دارمستتر درجزو ترجمهٔ زند اُوستای خود هادخت نسک را نیز ترجمه کرده است[5] تفسیر پهلوی هادُخت نسك دارای ۱۵۳۰ کلمه است[6]

در کتاب هشتم و نهم دینکرد که از اوستا سخن رفته و اجزاء آن یك یك شرح داده شده هادُخت نسك بیستمین نسك یا کتاب اوستا بشمار رفته است

---

۱ Dârâb Hormazyâr's Rivâyat edited by Ervad M. R. Unvâlâ vol. I Bombay 1922. ص ۱٤۹ـ۱۵۰

۲ Manichäische Religion von Konrad Kessler 1 Band, Berlin 1889 s. 228 and 398-400.

۳ Zend avesta edited by Westergaard vol. I Texts Yasht-fragment XXI to XXII.

٤ The Books of Arda Viraf, with Gosht-i-Fryano, and Hadokht-Nask, texts and translations by Hoshang and Haug London-Bombay 1872.

۵ Le Zend- Avesta par Darmesteter vol. II p. 646-658.

٦ Pahlavi Literature by West (im G. ir. Ph.) II. Band S. 88.

بنابراین هادُخت نسك حالیّه قطعه ایست که از بیستمین نسك مفقود شدهٔ عهد ساسانیان بجا مانده است و بعلاوه سروش یشت هادُخت که امروزه یازدهمین یشت اوستا را تشکیل میدهد از هادُخت نسك قدیم بیادگار مانده است همچنین آفرین کهنبار جزو همان نسك از دست رفته میباشد [۱]

پس از این مقدمه گوئیم هادُخت نسك کنونی را که امروزه بطور معمول یکی از قطعات اوستائی میشمارند و نه جزوی از یشتها, دارای سه فرگرد یا فصل است فصل اول آن که مرکب است از ۱۷ فقره در فضیلت و تأثیر دعای معروف (اشم وهو . . .) میباشد چون داخل در موضوع این مقاله نیست آن را تفسیر نمیکنیم در فرگرد دوم از مجسم شدن دین (وجدان) نیکوکار بصورت دختر زیبائی سخن رفته و در فرگرد سوم از مجسم شدن دین گناهکار بصورت زن زشتی بحث گردیده است [۲]

---

۱ بجلد اول یشتها صفحهٔ ۵۲۳ نیز ملاحظه شود و به Avestalitteratur von Geldner (im G. ir. Ph.) 11 Band S. 20.

۲ راجع به دین و ترجمهٔ هادُخت نسك (گذشته از ترجمهٔ هوگ Haug و دارمستتر Darmesteter) بکتب ذیل ملاحظه شود:

La vie Future d' après le mazdéisme par Nathan Soderblom ; Paris 1901 p. 82—91.

The Zoroastrian Doctrine of a Future Life by Jal Dastur C. Pavry New York 1926 p. 28—48.

Die Yašt's des Avesta von H. Lommel Gottingen 1927 S. 101—104 und 154—156.

هادخت نسک

فرگرد ۲

۱ پرسید زرتشت از اهورا مزدا ای اهورا مزدا ای خرد مقدس ای آفریدگار جهان مادّی ای پاک وقتی که پاکدینی (اشو) از جهان در گذرد آن شب درکجا روانش آرام گیرد؟ •

۲ آنگاه گفت اهورا مزدا او (یعنی روح) بسر بالین جا نموده اُشتودگاتا[۱] سرایان این چنین آمُرزش درخواست کنند "رحمت (نیکوئی) بر او رحمت بآن کسی که مزدا اهورا باارادهٔ خویش بدو رحمت فرستد" در این شب روان باندازهٔ تمام زندگانی جهانی خوشی دریابد ꘖ

۳ در شب دوم کجا روانش بسر برد؟ •

٤ آنگاه گفت اهورا مزدا او بسر بالین جا نموده اُشتودگاتا سرایان این چنین آمرزش درخواست کنند "رحمت بر او رحمت بآن کسی که مزدا اهورا باارادهٔ خویش بدو رحمت فرستد" در این شب روان باندازهٔ تمام زندگانی جهانی خوشی در یابد ꘖ

۵ در شب سوم کجا روانش بسر برد؟ •

---

۱ اشنود اسم دومین گاتهاست که از یسنای ۴۳ تا ٤٦ باشد لابد در اینجا (ها) یا فصل اول این گاتها مقصود است که (هاي) ۴۳ باشد چه در این (ها) در قطعات اولی حضرت زرتشت از براي خود و حاضرین دعاي خیر میکند و درقطعات بعد ازمعرفت بذات اهورا مزدا صحبت میدارد درفرگرد سوم هادخت نسک خواهیم دید که روان مرد گناهکار در سربالین جسد مرده گاتا (کام نموئي زم) [illegible] میسراید کام نموئي زم اسم (هاي) ٤٦ از اشتودگاتها میباشد که درقطعات اولي آن پیغمبر ایران ازعدم توفیق خود گله مند است در اینجا متذکر میشویم که هر یک از فصول گاتها را بکلمه اي که آن فصل با آن شروع شده مینامند بنابر این اشتود از کلمهٔ اوشتا [illegible] میباشد که نخستین کلمهٔ یسنا ۴۳ میباشد و کام نموئي زم که درمتن فرگرد سوم هادخت نسک رکیم [illegible] آمده از همان کلمات کام نموئي زم میباشد که نخستین کلمات یسنا ٤٦ میباشد

٦ آنگاه گفت اهورا مزدا او بسر بالین جا نموده اشتود گاتا سرایان این چنین آمرزش درخواست کنند « رحمت بر او رحمت بآن کسی که مزدا اهورا باراده‌ٔ خویش بدو رحمت فرستد » در این شب روان باندازه‌ٔ تمام زندگانی جهانی خوشی دریابد ⁂

۷ پس از سپری شدن شب سوم در سپیده دم روان مرد پاکدین را چنین مینماید که درمیان گیاهها باشد و بوهای خوش دریابد و او را چنین مینماید که باد معطری از نواحی جنوبی بسوی وی میوزد ۱ (بادی) خوشبوتر از بادهای دیگر ⁂

۸ و مرد پاکدین را چنین مینماید که این باد را بمشام (بینی) خود دریافته باشد (چنین گوید) از کجا میوزد این باد این خوشبوترین باد که هرگز بمشام خود درک نکرده بودم ؟ ⁂

۹ در وزش این باد دین وی (وجدان وی) بپیکر دختری باو نمودار شود (دختری) زیبا، درخشان، با بازوان سفید، نیرومند، خوشرو، راست بالا باسینه های بر آمده، نیکوتن، آزاده، شریف نژاد، ۲ بنظر پانزده ساله، ۳ کالبدش باندازه‌ٔ جمیع زیباترین مخلوقات زیبا ⁂

---

۱ طرف جنوب در مزدیسنا محل فروغ و فردوس خوانده شده و طرف شمال را مسکن اهریمن و دیوها و محل دوزخ و آسیب دانسته اند درخصوص نحوست شمال رجوع شود به اردیبهشت یشت فقرات ۹ و۱٦ و خرداد یشت فقرهٔ ۸ و وندیداد کردهٔ ۷ فقرهٔ ۲ و فرگرد ۸ فقرات ۱٦ـ۱۸ و فرگرد ۱۹ فقرهٔ ۱ و مینوخرد فصل ٤۹ فقرات ۱٥ـ۱۷

۲ در آبان یشت فقرات ٦٤ و ۷۸ و ۱۲٦ در برخي از این صفات ناهید مثل دین تعریف شده است

۳ سنّ پانزده سالگي در اوستا بهترین اوقات عمر آدمی شمرده شده دریسنا ۹ فقرهٔ ٥ آمده که درعهد سلطنت جمشید پسرویونگهان پدر و پسر هردو پانزده ساله مینمودند دراینجا موقع را غنیمت شمرده متذکر میشوم که درجلد اول یشتها در صفحهٔ ۱۸۱ بنگارنده سهوي روي داده مندرج است « درهنگام شهریاري وی ویونگهان و پسرش جمشید هردو بظاهر پانزده ساله مینمودند» از خوانندگان این نامه خواهشمندم که آن سهورا اصلاح کنند در فقره ۱۳ تیریشت آمده که تشتر فرشتهٔ باران برکیب جوان پانزده ساله درفروغ پرواز میکند همچنین در فقره ۱۷ بهرام یشت آمده که بهرام ایزد پیروزي بشکل جوان پانزده ساله خود را بزرتشت نمود در فصل ۳۰ بندهش فقره ۲٦ مندرج است که در رستاخیز همگان بسن جوان پانزده ساله و مردان بسن چهل ساله برخیزند

۱۰ آنگاه روان مرد پاکدین باو خطاب نموده بپرسد ای دختر جوان (زن جوان) تو کیستی تو ای خوش اندام ترین دخترهائی که من دیده ام؟ ٥

۱۱ پس از آن دین خودِ او (وجدانش) باو پاسخ دهد: تو ای جوانمردِ نیک پندار نیک گفتار نیک کردار نیک دین من دین خود تو هستم (جوانمرد پرسد) پس کجاست کسی که تورا دوست داشت از برای بزرگی و نیکی و زیبائی و خوشبوئی و نیروی پیروز مند و قدرتِ بدشمن غلبه کنندهٔ (تو) آنچنان که تو بنظرم میآئی؟ ٥

۱۲ (دختر پاسخ دهد) ای جوانمردِ نیک پندار نیک گفتار نیک کردار نیک دین آن کس تو هستی که مرا دوست داشتی از برای این بزرگی و نیکی و زیبائی و خوشبوئی و نیروی پیروزمند و قدرتِ بدشمن غلبه کنندهٔ (من) آنچنان که من بنظر تو میآیم ٥٥

۱۳ وقتی که تو میدیدی دیگری (لاشه) میوزانید و به بت پرستی میپرداخت و ستم میورزید و درختها را میبرید آنگاه تو نشسته گاتها میسرودی و آبهای نیک و آذر اهورامزدا را میستودی و مرد پاک را که از نزدیک و دور میرسید خوشنود میساختی ٥٥

۱٤ محبوب (بودم) تو مرا محبوب ترساختی زیبا (بودم) تو مرا زیباتر ساختی مطلوب (بودم) تومرا مطلوب تر ساختی بلند پایه (بودم) تو مرا بلند پایهٔ تر ساختی و از این پس من اهورا مزدای همیشه ستوده و معتمد را مردمان ستایش خواهند نمود [۱]

۱۵ روان مرد پاکدین نخستین گام فرا برداشته بهومت (پندار نیک) در آید روان مرد پاکدین دومین گام فرا برداشته بهوخت (گفتار نیک) در آید

---

۱ این جلهٔ اخیر بنظر میرسد که از طرف اهورا مزدا بیان شده باشد چنانکه گلدنر Geldner و دار مستتر و دستور زال پاوری Pavry نوشته اند نه از زبان دین چنانکه هوگ Haug و زودربلوم Söderblom ترجمه کرده اند.

روان مرد پاکدین سومین گام فرا برداشته بهوورشت (کردار نیک) درآید روان مرد پاکدین چهارمین گام فرا برداشته بانیران (فروغ بی پایان) در آید [1] ؂

۱۶ آنگاه مرد مقدسی که پیش از او بدرود زندگانی گفته بدو خطاب نموده برسد: چگونه توای پاکدین بدرود زندگانی گفتی؟ چگونه ای پاکدین ازمنزلهای پر از ستور این جهان هوا و هوس رستی؟ چگونه از جهان مادّی بجهان معنوی و از جهان فنا پذیر بجهان جاودانی در آمدی؟ چگونه مینماید تو را (این) سعادت طولانی؟

۱۷ آنگاه میگوید اهورا مزدا از او مپرس از کسی که راه پر بیم و سهمگین و تباه را بپیمود واز جدائی روان از تن ؂

---

۱ هومت و هوخت و هورشت که در کتاب مینوخرد فصل ۵۷ فقرهٔ ۱۳ هومتگاه و هوختگاه و هوورشتگاه نامیده شده سه طبقهٔ بهشت است در ارداي‌ویرافنامه در فصل ۷ و ۸ و ۹ مندرج است که اولی در کره ستارگان دومي در فلك ماه و سومی در فضاي بلند ترین روشنائی واقع است پس از طي نمودن این سه مرحله روان نیکو کار میرسد بفضاي فروغ بی‌پایان (anaghra. raočao) = انیران در آنجاست بارگاه جلال اهورامزدا با عرش اعظم که آن را در ادبیات فارسی گرزمان (گروثمان Garonmāna) گویند یعني خان ومان ستایش در آنجاست نیز انگهو وهیشت (aṅhu vahišta) یعني بهترین جهان که در فارسي بهشت شده است همچنین از براي دوزخ سه طبقه قائل شده اند روان گناهکار پس از رسیدن بسر پل چنوت (صراط) در گام اول به دژمت (dušmata پندار بد) در گام دوم به دژوخت (dužūxta گفتار بد) در گام سوم به دژورشت (dužvaršta کردار بد) داخل شود از این مهالك گذشته بفضاي تیرگی بی پایان (انغرتمنگه anaghra. temaṅh) در آید در آنجاست مقرّ اهریمن که خان و مان دروغ (drujō.nmāna) نامیده میشود در آنجاست نیز (دژانگه dužaṅh) یعنی جهان زشت که در فارسي دوزخ شده است

۱۸ از برای او خورشی از روغن زرمیه[۱] آورند این چنین است خورش جوانمرد نیک پندار نیک گفتار نیک کردار و نیک دین پس از مرگ این چنین (است) خورش زن جوان بسیار نیک پندار بسیار نیک گفتار بسیار نیک کردار خوب تعلیم یافتهٔ مطیع بزرگ خویش (شوهر خویش) و مقدسه ꙿ

فرگرد ۳

فرگرد سوم هادخت نسک نیز ببلندی فرگرد دوم آن است و دارای هجده فقره است کلمات و جملات آن هم همان است که در فرگرد دوم استعمال شده مگر اینکه بمناسبت صحبت شدن از روان گناهکار برخی از کلمات و جملات تغییر مییابد آنچه در فرگرد دوم خوب و پسندیده بوده در فرگرد سوم زشت و نکوهیده شده است نسّاخین قدیم نظر باینکه فرگرد سوم شباهتی با فرگرد دوم دارد شش فقرهٔ سوم را که از فقرهٔ ۲۷ تا خود فقرهٔ ۳۲ باشد از قلم انداخته اند این فقرات محذوف در مقابل فقرات ۹ـ۱٤ دومین فرگرد است البتّه نسّاخین منتقل نشده که در فقرات محذوف باید درست بعکس مطالب فقرات ۹ـ۱٤ فرگرد پیش مندرج شود خوش بختانه مندرجات فقرات از قلم افتاده را میتوان دانست که از چه قرار بوده است چنانکه گفتیم در فصل ۱۷ اردای ویراف نامه که از روان گناهکاری سخن رفته کاملاً مندرجات سومین فرگرد هادُخت نسک ذکر شده است اینک نواقص فرگرد سوم هادُخت نسک را بواسطه فصل هفدهم اردای ویرافنامه تکمیل نموده بدون رعایت ترتیب فقرات خلاصه آن را مینگاریم زرتشت از اهورامزدا حال روان گناهکار را در سه شب

---

۱ زرمیه [illegible] Zaremaya صفت است یعنی بهاری از کلمهٔ زَرِمَ [illegible] Zarema که بمعنی بهار و فصل سبز است مشتق شده است روغن زرمیه کره ایست که از شیر فصل بهار استخراج کرده باشند چون روغن این فصل بسیار عالی و مطلوب است غذای بهشتی را نیز چنین موسوم ساخته اند در دادستان دینیك در فصل ۳۱ فقره ۱٤ راجع باین وجه تسمیه مندرج است «چون کره شیر گاو در دوم ماه بهار دوشیده که در اوستا زرمیه نامیده شده بخوبی و لذّت معروف است از این جهت این اسم را از برای تعیین خورش بهشتی برگزیده اند»

اولي پس از مرگ پرسيد اهورا مزدا در پاسخ گفت که روان درسه شب اولي گرد بالين جسد سرگسته بسر برده اين چنين گاتا " کام نموئي زم" ميسرايد " اي اهورا مزدا بکدام مملکت روی آورم , بکجا رفته پناه جويم ؟ " پس از سپری شدن شب سوم در سپيده دم روان مرد نا پاک را چنين مينمايد که درميان برفها ويخها باشد و بوهای گنديده دريابد و اورا مينمايد که باد عفني از نواحي شمال بسوی وی ميوزد از خود ميپرسد از کجاست اين باد که بدبوتر از آن هرگز درک نکردم در وزش اين باد دين خود را (وجدان خود را) می بيند که بصورت زن زشت پتياره , چرکين , خميده زانو , مانند کثيف ترين حشرات و گنديده تر از تمام موجودات گنديده باو روي ميآورد روان مرد گناهکار از او ميپرسد تو کيستی که هرگز زشت تر از تو نديدم زن در پاسخ گويد ای جوانمرد زشت پندار و زشت گفتار و زشت کردار من کردار زشت خود تو هستم از آز و کردار بد تست که من چنين زشت و تباه و بزهکار و رنجور و پوسيده و گنديده و در مانده و در هم شکسته ام وقتی که تو ميديدی کسی ستايش مينمود و نيايش ايزدان بجای ميآورد و آب و آتش و گياه و آفريدگان نيک ديگر را محافظت مينمود تو بخوشنود ساختن اهريمن و ديوها ميپرداختی وقتی که تو ميديدی کسی صدقه و خيرات ميکرد و آنچنان که بايد پارسايان از نزديک و دور رسيده را خدمت ميکرد و مهمان نوازي مينمود تو بخل ميورزيدی و در بروی مردم می بستی من منفور بودم تو منفور ترم ساختی من هولناک بودم تو هولناک ترم ساختی من نکوهيده بودم تو نکوهيده ترم ساختی من در شمال (دوزخ) جای داشتم تو بواسطهٔ پندار و و گفتار و کردار زشت خود بيش از بيش مرا بطرف شمال راندی گمراه شدگان هماره بمن نفرين کنند برای اينکه مدت زمانی اهريمن را فرمان بردند روان مرد ناپاك در قدم اول به دژمت در قدم دوم به دژوخت در قدم سوم به دژورشت و در قدم چهارم بظلمت بي پايان رسد آنگاه مرد نا پاکي که پيش از او بدرود زندگانی گفته از او ميپرسد توای نا پاک چگونه از سرای فانی بعالم باقی رسيدی ؟ چگونه مينمايد تورا اين زجر طولانی ؟ پس ار آن اهريمن گويد از کسی که راه پر بيم و هراس مرگ را

پیموده و درد جدائی روح از بدن کشیده؛ چیزی میپرسید از برای او خورش زهر آلود آورند چه جوانمرد زشت پندار و زشت گفتار و زشت کردار و زشت دین را جز از آن نشاید بزن بد عمل بسیار زشت پندار و بسیار زشت گفتار و بسیار زشت کردار و ناپاك و بد تعلیم یافته و نافرمان بردار از شوهر خویش نیز چنین خورشی دهند

در انجام مقال متذکر میشویم که در فرگرد دوم هاذخت نسک از برای زنی که اعمال نیکوکار را مجسم میسازد لغت نائیریکا Nāirikā استعمال شده چه این لغت بمعني زن نیکوکار و یزدان پرست است درفرگرد سوم از برای زني که اعمال زشت مرد گناهکار را مجسم میسازد لغت جهی Jahi آمده چه جهی یا جهیکا Jahikā بمعنی زن گناهکار و روسپی خو و راکاره و اهریمنی است رجوع شود بجلد اول ص ۱٤٥

دین یشت

(کردهٔ ۱)

بخوشنودی راست ترین علم مزدا آفریدهٔ مقدس

۱ راست ترین علم مزدا آفریدهٔ مقدس را ما میستائیم که راه نیک نماید و بگذر نیک کشاند و آنچه موافق میل است بعمل آورد[1] کسی که زَوْر تقدیم کند، مقدس، هنرمند، نامدار، تندکردار، تیزکنش، و بمقصد نیک رساننده و گشایش نیک بخشنده را آن دین مزدائی نیک را[2] ،

۲ او را (علم را) زرتشت از جای خود برخاسته و از خانه به بیرون شتابنده (چنین) بستود: ای راست ترین علم مزدا آفریدهٔ مقدس اگر تو در پیش باشی منتظر من بمان، اگر در دنبال باشي بمن برس

۳ بشود صلح (آشتی) نصیب ما گردد چنانکه راهها بمقصد خوب رساند وکوهها گذرهای نیک بخشد و از بیشه ها بخوبی بتوان گذشت و از رودهاي قابل کشتی راني بخوشی گذر توان نمود سود و شهرت و نیایش و قدرت از آن ما (باد)

٤ برای فروغ و فرش من او را با ستایش بلند میستایم اورا با ستایش خوب بجای آورده شده، با زَور میستایم آن راست ترین علم مزدا آفریدهٔ مقدس را راست ترین علم مزدا آفریدهٔ مقدس را ما میستائیم با هوم آمیخته بشیر،

---

۱ (آنچه موافق میل است بعمل آورد) معني حدسی است از کلمهٔ نیمرِ زْیشتَ [illegible] nimarezista که معني آن بطور تحقیق معلوم نیست

۲ فقره اول در آغاز کردهاي دیگر این یشت تکرار میشود

با برسم، با زبان خرد و کلام مقدس با گفتار و کردار و زوْر و با کلام راستین

ینگهه هاتم . . . . . [۱]

(کردهٔ ۲)

۵ راست ترین علم مزدا آفریده مقدس را ما میستائیم که راه نیك نماید . . . . [۲]

۶ اورا (علم را) بستود زرتشت از برای نیك اندیشیدن و گفتن و رفتار نمودن در اندیشه و گفتار و کردار و از برای این کامیابی : [۳]

۷ که باو راست ترین علم مزدا آفریدهٔ مقدس قوّت در پاها و شنوائی در گوشها و قوّت در بازوان و صحت در سراسر تن و دوام در سراسر تن ببخشد و آنچنان قوهٔ بینائی‌که ماهی (کرّ) در آب داراست [۴] که تموّجي را بدرشتی موئی در رود (رنگهای) دور کنار (بعید الحدود) بعمق هزار قد آدمی تواند دید [۵]

برای فروغ و فرش . . . . . [۶]

(کردهٔ ۳)

۸ راست ترین علم مزدا آفریدهٔ مقدس را ما میستائیم که راه نیك نماید . . . . [۲]

---

۱ فقره ٤ در انجام کردهاي ديگر این یشت تکرار میشود در خصوص دعاي معروف ینگهه هاتم . . . . در جلد اول بفقره ۲۲ هرمزد یشت در صفحه ٦۱ و بگانها بمقاله ملحقات ص ۱۰۰-۱۰۲ ملاحظه شود

۲ تمام فقره اول در اینجا تکرار میشود

۳ از فقره ٦ تا ۱۳ با اندکی تفاوتی مثل فقرات ۲۸-۳۳ بهرام یشت است

٤ کرّ اسم ماهی عجیب الخلقه است در اقیانوس فراخکرت رجوع شود بفرهنگ لغات اوستا درجلد اول

۵ در خصوص رود (رنگها) رجوع شود بجلد اول ص ۲۲۲-۲۲۷

٦ بعینه مثل فقره ٤

۹ اورا بستود زرتشت از برای نیك اندیشیدن و گفتن و رفتار نمودن در اندیشه و گفتار و کردار و از برای این کامیابی . ۰

۱۰ که باو راست ترین علم مزدا آفریدهٔ مقدس قوّت در پاها , شنوائی در گوشها و قوّت در بازوان و صحت در سراسر تن و دوام در سراسر تن ببخشد و آنچنان قوّهٔ بینائی که اسب داراست که در شب تیره اگرچه باران ببارد و ژاله بریزد و تگرگ بیفتد (بمسافت نه مملکت) یك موی اسب را که در روی زمین افتاده باشد تواند شناخت از اینکه آن از یال یا از دُم (اسب) است [۱]

برای فروع و فرش . . . . ۲ ❀

---

۱ کلماتی که درمیان ابروان نوشته شده بعدها افزوده اند

اشعار فردوسی در تعریف رخش اسب معروف رستم بسیار قابل توجه است بخصوصه یك فرد آن راجع بقوّهٔ بینائی رخش بسیار شبیه بفقرهٔ ۱۰ دین یشت است

سیه چشم و بور ابرش و گاو دُم   سیه خایه و تند و پولادُ سم
تنش پر نگار از کران تا کران   چو داغ گل سرخ بر زعفران
چه بر آب بودی چه بر خشك راه   بروز از خور افزون بدو شب ز ماه
پي مورچه بر پلاس سیاه   شب تیره دیدی دو فرسنگ راه
بنیروي پیل و ببالا هیون   بزهره چو شیر و کُه بیستون

نظامی در صفت شبدیز اسب معروف خسرو پرویز گوید

بر آخور بسته دارد ره نوردي   کزو در تك نه بیند باد گردي
سبق برده ز وهم فیلسوفان   چو مرغابي نترسد ز آب طوفان
بیك صفرا که برخورشید راند   فلك را هفت میدان باز ماند
بگاه کوه کندن آهنین سم   گه دریا بریدن خیز ران دُم
زمانه گردش و اندیشه رفتار   چو شب کار آگه و چون صبح بیدار
نهاده نام آن شبرنگ شبدیز   برو عاشقتر از مرغ شب آویز

از اوستا که قسمت مهمّ آن منظوم است بخوبي میتوان دریافت که ذوق شاعرانه و خیالات عالی و تعبیرات دلکش از هزار سال پیش از مسیح تا بامروز از خصایص ایرانیان بوده و هست

۲ بعینه مثل فقرهٔ ٤

(کردهٔ ۴)

۱۱ راست ترین علم مزدا آفریدهٔ مقدس را ما میستائیم که راه نیک
نماید . . . . . . ۱ ❀

۱۲ اورا بستود زرتشت از برای نیك اندیشیدن و گفتن و رفتار نمودن
در اندیشه و گفتار و کردار و از برای این کامیابی ❀

۱۳ که باو راست ترین علم مزدا آفریدهٔ مقدس قوّت در پاها، شنوائی در
گوشها و قوّت در بازوان و صحّت در سراسر تن و دوام در سراسر تن
ببخشد و آنچنان قوهٔ بینائی که کرگس زرین طوق داراست که (پاره)
گوشتی را ببزرگی مشتی بفاصلهٔ نه مملکت تواند شناخت اگر چه
در بزرگی مانند برق سوزن درخشانی است اگر چه در بزرگی مثل
سرسوزنی است
برای فروغ و فرش . . . . . . ۲ ❀

(کردهٔ ۵)

۱۴ راست ترین علم مزدا آفریدهٔ مقدس را ما میستائیم که راه نیک
نماید . . . . ۱ ❀

۱۵ او را بستود هوُویٔ پاك و دانا ۳ که زرتشت پاك را خواستار بود
تا اینکه از او خوش بخت گشته بر طبق دین بیندیشد، برطبق دین
سخن گوید، بر طبق دین رفتار کند
برای فروغ و فرش . . . . ۲ ❀

---

۱ تمام فقرهٔ اول در اینجا تکرار میشود
۲ بعینه مثل فقرهٔ ۴
۳ هوُویٔ Hvōvi دختر فرشوشتر و زن زرتشت است در فقرهٔ ۱۳۹ فروردین یشت
نیز از او اسم برده شده است رجوع شود بتوضیحات فقرهٔ مذکور

(کردهٔ ٦)

۱٦ راست ترین علم مزدا آفریدهٔ مقدس را ما میستائیم که راه نیک نماید . . . . . .[۱] ꙮ

۱۷ او را بستود آترбانِ دور سفر کرده [۲] که حافظه از برای (مسائل) دین خواستار و قوت از برای تن خواستار بود
برای فروغ و فرش . . . .[۳] ꙮ

(کردهٔ ۷)

۱۸ راست ترین علم مزدا آفریدهٔ مقدس را ما میستائیم که راه نیک نماید . . .[۱] ꙮ

۱۹ او را بستود رئیس مملکت و بزرگ مملکت که صلح و سازش از برای مملکت خواستار و قوّت از برای تن خواستار بود
برای فروغ و فرش . . . . . .[۳] ꙮ

۲۰ یتا اهو . . . .
آفرین (درود) میفرستم براست ترین علم مزدا آفریدهٔ مقدس
اشم وهو . . . . . .
اهمائی رئشچه . . . . .[٤] ꙮ

---

۱ تمام فقرهٔ اول در اینجا تکرار میشود

۲ مقصود از (آتربان دور سفر کرده یا دور فرستادهٔ شده) پیشوای دینی است که از برای تبلیغ دین زرتشتی بممالك خارجه و سر زمینهای دور سفر میکرد

۳ بعینه مثل فقره ٤

٤ رجوع شود بمقالهٔ ملحقات یشتها ص ۳۲ و بفقره ۳۳ هرمزد یشت

ارت (اشي)

آرت یا آردْ در اوستا اشی ونگوهي [illegible] Aši.vaṅuhi نامیده شده است کلمهٔ اخیر (وَنگهوُ vaṅhu) صفت است یعنی نیک و خوب از همین مادّه است لغت (وه) یا (به) در فارسی بسا اشي بدون این صفت در اوستا آمده است در پهلوی ارشش ونگ [illegible] Aršašvang گویند این اسم در پهلوی بهیئت های دیگر هم نوشته شده مثل [illegible] یا [illegible] معمولاً اشیش ونگ Arišvang گفته میشود ارت یا ارد نیز پهلوی است که در زبان فارسي باقی مانده است

در اوستا چه درگاتها و چه در قسمتهای دیگر آن ارت (اشی) گاهي اسم مجرّد است بمعنی توانگری و بخشایش و برکت و نعمت و مُزد و پاداش و بهره وگاهي اسم خاص ایزدی است که نگهبانی ثروت و دارائی بعهده اوست ارت از جمله ایزدان دین زرتشتي است که درگاتها از او اسم برده شده است گذشته از امشاسپندان (و هومن, اردیبهشت, شهریور, سپندارمذ, خرداد, امرداد) وآذر و سروش وارت دیگر باسامي هیچ یک ار فرشتگان و ایزدان مزد یسنا درگاتها بر نمیخوریم ارت مثل سفندارمذ و ناهید و چیستا (فرشتهٔ علم) مؤنث تصوّر شده ایزدی است که درجهان مادّی ثروت و نعمت و جلال و خوشی دیند اران از پرتو اوست درجهان معنوی ودر روز واپسین پاداش اعمال نیک و سزای کردار زشت بدستیاری او بخشیده خواهد شد در تفسیر پهلوی اوستا در توضیحات یسنا ٦٠ فقرهٔ ٤ کلمهٔ اشی (ارت) چنین تفسیر شده : "تُووانِکیه هچ فرارونیه tuvānīkīh hač frāronīh " یعنی توانگری که از درستکاری و پارسائی است [1]

---

۱ در لغات فرس اسدي در تحت لغت فرارون چنین ضبط است: کواکب بیابانیان فریر رون گویند ز آنك رفتنشان باز پس بوذ آنرا فرارون گویند آنچ بر صلاح بوذ و آنچ بر صلاح نبوذ آنرا فریررون گویند دقیقی گفت

حسودت در بداز بهرام فیرون نظر با تو ز برجیس فرارون

دارمستتر در ترجمهٔ اوستای خود (ج ۲ ص ۳۱۸) از بندهش بزرگ نقل میکند « ارت ایزد خانهٔ بهشتی است بهتر است که او را اهلیش ونگ Ahlishvang بنامند برخی نیز او را اشیش ونگ مینامند او بفروشکوه خانه می افزاید زیرا هر که بدیگران چیزی دهد همان چیز افزوده و بزرگتر شده بخانه اش بر میگردد همچنین ارت پاسبان گنجینهٔ پارسایان است برای اینکه بهشت بمنزلهٔ خانه ایست که از جواهرات ساخته شده باشد و گفته شده است که سراسر جهان مادّی بدون دین اهورا باندازهٔ خانه و نشیمنگاه یك مرد پارسا ارزش ندارد » نریوسنگ Neriosengh دستور دانشمند معروف پارسیان که در اواخر قرن دوازدهم میلادی بسر میبرده در تفسیر سانسکریت یسنا ۱ فقرهٔ ۱٤ کلمهٔ اشی را درسانسکریت به لاکشمی lakšmi که بمعنی ثروت است ترجمه کرده و چنین توضیح داده است : « نیکی اشی در این است که ثروت اشخاص خوب را حفظ میکنند و پشتیبان کسانی است که ثروت خود را در راه هرمزد انفاق نموده و آن را در اعمال خیریه صرف میکنند و او نیکان را از گزند دشمنانشان دور میدارد » از توضیحات فوق وظیفه و شغل ایزد ارت بخوبی معلوم میشود همین وظیفه درگاتها هم از برای این ایزد معیّن شده مگر اینکه در این قسمت قدیمی اوستا شخصیّت این ایزد آن طوری که در سایر قطعات کتاب مقدس دیده میشود ثابت نیست مثل امشاسپندان جنبهٔ تجرّد اوغلبه دارد نه اینکه فقط پاداش کردار نیك پارسایان با ایزد ارت است بلکه سزای کردار زشت گناهکاران نیز با این فرشته است باین معنی : عقوبتی که از طرف ایزد ارت بگناهکاران میرسد نیز ایزدی است و نظر بعدل و انصاف خداوندی که باید هرکسی آن درود عاقبت کار که کشت نباید سزای کردار زشت را ازطرف ایزد ارت جنبهٔ تیره ونکوهیده وی تصّور نمود در هیچ جای گاتها حضرت زرتشت از سزای کردار بزهکاران تنها یاد نکرده بلکه درهرجا که از آن سخن رفته با ذکر پاداش نیکوکاران توام است برخلاف بسا از پاداش نیك بدون ذکر سزای زشت صحبت داشته است در خود گاتها جزای اعمال شخصیّت پیدا نموده مظهر رحمت وسخط خداوندی است از برای کلیهٔ مردمان

خواه راستی پرستان و خواه پیروان دروغ در گاتها : یسنا ۴۳ قطعهٔ ۱۲ کلمهٔ اشی هم اسم مجرّد استعمال شده بمعنی پاداش و مزد و هم اسم ایزدی است که نماینده پاداش و سزاست از این قرار "و هنگامی که تو بمن گفتی : تو باید از برای تعلیم یافتن بسوی راستی روی‌آوری من سرنه پیچیدم از آنچه تو گفتی: خود را مهیّا ساز پیش از اینکه سروش من بمصاحبت اشی گنجور مزد هر دو گروه را از سود و زیان تقسیم‌کند" در یسنا ۳۴ قطعه ۱۲ آمده است : " چه چیز است آئین تو , چه را خواستاری ؟ چه ستایش , چه عبادت ؟ بیاگاهان مارا ای مزدا تا بشنوند که چه پاداشی اشی خواهد بخشید. بواسطه اشا (راستی) راه نیک وهومن را (منش پاك را) بما بیاموز" در یسنا ۳۱ قطعهٔ ۴ نیز اشی ایزدآسا جلوه‌گر و با ارمتی (سپندارمذ) یکجا نامیده شده است گذشته از این چند قطعات اشی در گاتها غالباً اسم مجرّد استعمال شده است بمعانی مذکور در فوق[1] در یسنا ۴۳ قطعهٔ ۱۲ دیدیم که اشی‌مصاحب و متحّد سروش خوانده شده است همین ارتباط و اتحاد در سایر قسمتهای اوستا نیز میان ارت و سروش ملاحظه میشود چنانکه در یسنا ۲۷ فقرهٔ ۶ و ویسپرد کردهٔ ۷ فقر ۱ و ویسپرد کردهٔ ۱۱ فقرهٔ ۱۶ و ویسپرد کردهٔ ۱۲ فقرهٔ ۱ در یسنا ۱۰ فقرهٔ ۱ آمده است : "از اینجا اکنون رانده باد. رانده دیوها , رانده عفریته ها , سروش نیک (در اینجا) منزل کناد , اشی نیک در اینجا فرود آیاد , اشی نیک در اینجا آرام گزیناد در این خانهٔ اهورائی که (از آن) هوم راستی پروراست "[2]

در قسمتهای دیگر اوستا نیز ارت گاهی اسم مجرّد است و گاهی اسم فرشتهٔ مخصوص کلیّه لوازم خوشی و آسایش یک خاندان پارسا از پرتو توجه ایزد ارت است از برای زندگانی با شکوه و پرنعمت باید باو متوسّل شد بهرخاندانی

---

۱ رجوع شود بگاتها، یسنا ۲۸ قطعات ۴ و ۷ و یسنا ۳۱ قطعهٔ ۴ و یسنا ۴۳ قطعات ۱ و ۴ و ۵ و ۱۶ و یسنا ۴۶ قطعهٔ ۱۰ و یسنا ۴۸ قطعهٔ ۹ و یسنا ۵۰ قطعهٔ ۹ یسنا ۵۱ قطعات ۵ و ۱۰ و ۲۱

۲ از (خانهٔ متعلق بهوم) خانه ای که در آنجا مراسم هوم بجای آورده میشود و بعبارت دیگر خاندانی که مزدیسنا کیش است اراده شده است

که ارت بصورت دختر زیبائی روی کند برکت و وسعت لازمه نزول اوست درفروردین یشت فقرهٔ ۱۰۷ آمده است "کسی که درخان و مانش (درخانهٔ کَرْسَنَ) اشیِ نیکِ زیبایِ درخشان بدر آمد, در کالبد دختر زیبای بسیار نیرومند, خوش اندام, کمربند بلند بسته, راست بالای مجلّل, آزاده نژاد, کسی که مغلوب نشدنی در رزم با بازوان خویش بهتر گشایش جوید؛ کسی که مغلوب نشدنی در رزم با بازوان خویش برضد هماوردان بهتر میجنگد" در فقرات ۱-۳ یسنا ۵۲ از اشی یاد شده مندرج است که اشی کامروا میسازد و همهٔ چارهٔ و درمان آبها و جانوران و گیاهها با اوست و ستیزگی دیوها و مردمان را که بدخواه خانواده ای باشند تواند درهمشکست و پاداش نیك اُخروی دردست اوست درفقرهٔ ٥٤ زامیاد یشت آمده : اشی آسایش بخشنده, ستور و علوفه ارزانی دارنده با آن کسی همراه است که دارای فراست در یشت بعد که اشتاد باشد در فقرات ۳-٥ آن خواهیم دید که راجع بجاه و جلال بخشیدن ارت بخان و مان مرد خدا پرست و راستی دوست مفصل تر صحبت شده است

بیست و پنجمین روز ماه موسوم است به ارت یعني که پاسبانی این روز بعهده فرشتهٔ توانگری است در یسنا ۱٦ فقرهٔ ٦ نیز ارت در ردیف فرشتگان سی روز ماه یاد شده است همچنین در دو سیروزه کوچك و بزرگ درفقرهٔ ۲٥ بنا بترتیب اسامی روزهای ماه به ارت برمیخوریم در بندهش فصل ۲۷ فقرهٔ ۲٤ آمده که اقسام بهار ها گلهای مخصوص به ارت میباشد در فصل ۲۲ همین کتاب که از دریاها صحبت شده در فقرهٔ ٤ آن راجع بدریای خوارزم مندرج است : "گفته شده است که دریای خوارزم پر از سود است برای اینکه از توانگری ارت بهره مند است"

پارندی ‎𐬞𐬁𐬭𐬆𐬧𐬛𐬌‎ pārendi که در پهلوی پارند گویند از یاران و همراهان ایزد ارت شمرده شده چه این دو ایزد غالباً باهم نامیده شده و وظیفه آنان نزدیك بهمدیگر است پارند نیز که مانند ارت مؤنث است گاهی اسم مجرّد است بمعني فیض و فراواني و نعمت چنانکه در یسنا ۳۸ (هفت ها) فقرهٔ ۲ و آفرینگان

گهنبار فقرهٔ ٤ و گاهی اسم خاص ایزدی است که نگهبانی گنج و ثروت با اوست نریوسنگ مذکور در تفسیر سانسکریت یسنا ۱۳ فقرهٔ ۱ مینویسد: « پارند پاسبان گنجهای نهانی است» لابد از گنجهای نهانی معادن مقصود میباشد در فقرهٔ مذکور یسنای ۱۳ ارت و پارند یکجا نامیده شده اند همچنین در فقرهٔ ۳۸ تشتریشت و فقرهٔ ٦٦ مهریشت و فقرهٔ ۲۵ دو سیروزه این دو ایزد باهم دیده میشوند در فقرهٔ ۸ گشتاسب یشت از ارت و در فقرهٔ ۹ آن از پارند یاد شده است غالباً پارند با صفت (گردونهٔ چست و سبك دارنده) تعریف شده است (رجوع بجلد اول ص ۳۰۹) درویسپرد کردهٔ ۷ فقرهٔ ۲ آمده است: «پارند چست را ما میستائیم کسی که چست است درمیان چست اندیشان، چست درمیان چست گویان، چست درمیان چست کرداران او بدنها را چست و چالاك گرداند» ۱

کلمهٔ آدا سوس ādā که بمعنی پاداش اخروی است درگاتها و قسمتهای دیگر اوستا غالباً استعمال شده و گاهی هم اسم خاص ایزدی است چنانکه درگاتها یسنا ٤۹ فقرهٔ ۱، دریسنا ٦۸ فقرهٔ ۲۱ و در ویسپرد کردهٔ ٤ فقرهٔ ۱ آدا و ارت یکجا نامده شده اند آدا اسم دیگری است از برای فرشتهٔ توانگری چنانکه توشنامیتی Tušnāmaiti اسم دیگری است از برای آرمئیتی Ārmaiti (سفندارمذ) (رجوع بجلد اول ص ۹۳)

اینک ارت یشت آنچه در قطعات مختلف اوستا راجع به ارت ذکر شده در این یشت جمع است ارت از برای علو مقامش دختر اهورا مزدا و خواهر

---

۱ برخی از مستشرقین خواسته اند که میان لغات پارند و پرن که ستارهٔ پروین باشد مناسبتی قرار دهند اما نگارنده وجه مناسبت منطقی درجائی نیافتم هرچند میان پارند و پرن و بخصوصه پرند که متقدمین از شعراء استعمال کرده و در فرهنگها بمعانی مختلف مثل بافتهٔ ابریشمی (قسمی از پرنیان) و پرنیان و پرون و تیغ و جوهر شمشیر وغیره ضبط شده شباهت تامی موجود است معزی گفته است که با پلنگان در کمرگه باگوزنان در شمر (آبگیر) که از رفیقان قمر گه از ندیمان پرن فرخی گفته است چون پرند بدگون بر روی پوشد مرغزار پرنیان هفت رنگ اندر سر آرد کوهسار

امشاسپندان و از خرد سوشیانتها برخوردار خوانده شده است (فقرهٔ ۲) درجای دیگر اهورا مزدا پدرش و سپندارمذ مادرش و سروش ورشن و مهر برادرانش و دین خواهرش شمرده شده اند (فقرهٔ ۱۶)

از قسمت اولی این یشت که از جاه و جلال سخن رفته قهراً بیکی از صفات بارزهٔ ایرانیان قدیم که میل مخصوصی بجاه و جلال داشته وجویای زندگانی خوب بوده اند منتقل میشویم و از قسمت اخیر آن متوجه میشوم که ارت نگهبان خانواده ایست که اخلاق نیك در آن فرمانروا باشد

مطالب مهم این یشت از این قرار است: نخست فقرات ٦-١٤ راجع است بجاه و جلال مذکور، تمام خوشی زندگانی و لذاید دنیوی و شکوه و نعمت و سازش و آرامش و غذاهای فراوان و گوناگون و آذوقهٔ بسیار در انبار ذخیره شده و بوهای خوش و بسترهای با بالشها آراسته و خانه های خوب و مستحکم ساخته شده و ستوران و گله و دیوانهای زیبا و زنان و دختران نیکو با انواع زینتها مثل دست بند و خلخال و طوق و کمربند آراسته و اسبهای تیزتك و گردونهای خروشنده و نیزه و تیر و شترهای مهیب کوهان بلند و زر و سیم و لباسهای فاخر نصیب خاندان مرد پارسائی شود که فرشتهٔ توانگری ارت از او خوشنود گشته بدو روی آورده باشد دوم فقرات ۱۵-۲۲ راجع است بملاقات و مکالمهٔ حضرت زرتشت با ایزد ارت در این قطعات که از قطعات بسیار دلکش و شاعرانه اوستا محسوب است پیغمبر ایران با مدح و ثنا توجه ایزد ارت را بخود کشیده باو میگوید که جهان از تولدّش ره و رسم خدا پرستی گرفت و اهریمن از او شکست یافته رهسپار دیار تیره گردید ایزد ارت نیز پیغمبر را ستوده در بر گرفت سوم فقرات ۲۳-۵۲ راجع است بنامداران و پادشاهانی که ایزد ارت را ستوده حاجتهای خود را با وعرضه داشته و تمنّای رستگاری نمودند این نامداران که هوشنگ پیشدادی و جشید و فریدون و هوم پارسا و کیخسرو و زرتشت و کی گشتاسب باشند بهمان ترتیب در گوش یشت هم یاد شده اند چهارم فقرات ٥٤-٦٢ را میتوان در ستایش ارت و مراسم وی

محسوب داشت در این فقرات مطالب مختلف نیز گنجانیده شده است
مثلاً زنان و مردان عقیم و کودکان خرد سال و دختران نابالغ نباید از آب زَوْری که
نذر ارت شده استفاده کنند (فقره ٥٤) در فقرات ٥٥ـ٥٧ برقابت تورانیان
و ایرانیان اشاره شده است بخصوصه فقرات ٥٧ـ٥٩ دارای بلندترین درجه
اخلاقی است و بخوبی خاندان پاك و بی آلایش ایرانیان قدیم را مینمایاند
در این فقرات ایزد ارت خروش بر آورده گله مند است از زنی که فرزند نیاورد
یا از زنی که بچه سقط کند و آمیزش با چنین زنی را نهی میکند از زن شوهر
داری که از بیگانه آبستن است و از مردی که بزور دختری را از راه بدر برده
آبستن میکند اما او را بزنی نمیگیرد نیز گله مند است

ارت یشت

بخوشنودی ارت نیك، چیستای نیك، [1] اِرِث نیك، رَسستات° نیك [2]
فرّ (و) سود مزدا آفریده

(کردهٔ ۱)

۱ ارت نیک را ما میستائیم، شهریار بزرگوار خوب بالا را کسی که خوب ستوده شده، کسی که چرخهای (گردونه اش) خروشنده (است)، نیرومند سود بخشنده، درمانده، بسیار هوشمند [3] توانا را [4] ○○

---

۱ چیستا اسم فرشتهٔ علم است رجوع شود بمقالهٔ آن

۲ اِرِث [illegible] Erethe ورَسستات° [illegible] Rasastāt را غالب مستشرقین به راستی و درستی و عدل و انصاف و مروّت ترجمه کرده اند بارتولومه Bartholomae اِرِث را کلمه ای تقریبا بمعنی انرژی Energie گرفته ورسسات° و کلمهٔ راسنت° rāsant را که از همان ماده است و در فقرات ۱ و ۳ سنای ۵۲ استعمال شده معنی نکرده است

اِرِث ورَسستات° دو فرشتهٔ مزدیسنا میباشند در تفسیر پهلوي اولي رَس° [illegible] Ras و دومی رس استیشنه Ras-astišnīh شده است کلمهٔ رس° که مایهٔ اشتباه برخي از مفسرين اوستا گردیده به راس [illegible] rās که در پهلوی و در فارسي نیز بمعني راه است مربوط نیست در انجام این یشت باز بترتیبی که در آغاز آمده به اِرِث ورَسستات° برمیخوریم که با ارت و چیستا ذکر شده اند همچنین در یسنا ۱ فقرهٔ ۱۴ و یسنا ۳ فقرهٔ ۱۶ و یسنا ۷ فقرهٔ ۱۶ این چهار ایزد باهم نامیده شده اند در سیروزهٔ کوچک فقرهٔ ۲۵ نیز بآنان در جزو ایزدان دیگر برمیخوریم در وسپرد کرده ۹ فقرهٔ ٤ اِرِث بدون رَسستات° آمده ولی آن را در این جا میتوان اسم مجرد گرفت اِرِث ورَسستات° نیز مثل ارت و چیستا مؤنث اند چون در اوستا از این دو ایزد کمتر اسم برده شده و درهرجائی هم که بآنان برمیخوریم فقط بذکر اسامی آنان اکتفاء شده اطلاعی از وظیفه آنان نداریم نظر باینکه همیشه با ارت و چیستا آمده اند باید آنان را از یاران مخصوص همدیگر پنداشت

۳ کلماتي که به (بسیار هوشمند) ترجمه کرده ایم در متن پِرِثو وِیرَ [illegible] perethu-vira آمده هردو جزء این صفت در زبان فارسی هم موجود است چه اولي بمعنی پهن و دومی بمعنی (ویر) است که در زبان ادبي بمعنی فهم و ادراك است اما پهن ادراك یا فراخ فهم در فارسي مصطلح نیست مگر اینکه بزبان ادبي تیز ویر ترجمه کنیم چنانکه ناصر خسرو گفته است زین بدکنش حذر کن و زین بس دروغ او منیوش گر بهوش و بصبرّی و تیز ویر

۴ فقرهٔ اول درآغاز ۹ کردهٔ دیگر این یشت تکرار میشود

۲ دختر اهورا مزدا, خواهر امشاسپندان (است) کسی که باخرد سوشیانتها فراز آید و آن کسی را او کامروا ساخته معرفت (خرد) فطری بخشد و آن کسی را او بیاری آید که از نزدیك او را بخواند و از دور او را بخواند کسی که (آب) زورْ نذر ارت کند (باین میماند) که (آب) زورْ نذر مهر کرده باشد ꙮ

۳ برای فروغ و فرش من او را با ستایش بلند میستایم, او را با ستایش خوب بجای آورده شده, با زورْ میستایم آن ارت نیک را ارت را ما میستائیم با هوم آمیخته بشیر با برسم با زبان خرد و کلام مقدس, با گفتار و کردار و زور و کلام راستین
ینگهه هاتم . . . .[1] ꙮ

(کردهٔ ۲)

٤ ارت نیک را ما میستائیم . . . . .[2] ꙮ

٥ درود به هوم, بکلام مقدس (منترا) و برزتشت پاك حقیقة درود به هوم زیراکه همهٔ می هارا خشم سلاح (گرز) خونین آرنده همراه است امامی هوم را خود راستی در پی است[3] ꙮ

٦ ای ارت نیک, ای ارت زیبا, ای ارت درخشان, ای کسی که با فروغ شادمانی افشانی, ای ارت تو ای کسی که فرّ نیك بخشی. مردانی که تو همراه آنانی از خان و مان بوی خوش برآید از آن خان و مانی که ارت نیک پاهای خود فرونهد, رأی موافق, دوستی طولانی (نصیب آن خانه گردد) ꙮ

۷ مردان درکشور پادشاهی کنند با اغذیهٔ فراوان, در آنجائی که آذوقه انبار شده و بوهای خوش بلند گشته و بسترهای (گاهها) گسترده و سایر

---

۱ فقره۳ درانجام کرده های دیگر این یشت تکرار میشود
۲ مثل فقرهٔ اول
۳ راجع بگیاه هوم و فشرده یا می هوم بجلد اول صفحات ٤۷۱-٤۷۳ ملاحظه شود

اموال گرانبها فراهم است [1] (آن مردانی) که تو همراه آنان باشی ای ارت نیك براستی خوشا بکسی که تو یارش شوی همچنین یار من باش تو ای پرنعمت [2] ای نیرومند ⁂

۸ خانه‌هایشان برپاست خوب ساخته شده ، از ستوران برخوردار قابل دوام در مدت طولانی (خانه های) کسانی که تو همراه آنان باشی ای ارت نیك براستی خوشا بکسی که تو یارش شوی همچنین یارمن باش تو ای پر نعمت ، ای نیرومند ⁂

۹ تختهایشان (گاهها) بر پاست ، خوب گسترده شده ، خوشبو ، خوب ساخته شده ، با بالشها آراسته با پایهای زرنشان (تختهای) کسانی که تو همراه آنان باشی ای ارت نیك براستی خوشا بکسی که تو یارش شوی همچنین یارمن باش تو ای پرنعمت ، ای نیرومند ⁂

۱۰ زنان عزیز شان روی تختهای زیبای با بالشها آراستهٔ خود آرمیده و خود را زینت میکنند با دست بند ، گوشوارهٔ چهار گوشه برای نمایش آویزان ، و طوق زرنشان (این چنین گویان) چه وقت خانخدا بسوی ما خواهد آمد چه وقت او از ما شاد گشته و از تن ما تمتّعی خواهد داشت؟ (زنان) کسانی که تو همراه آنان باشی ای ارت نیك براستی خوشا بکسی که تو یارش شوی همچنین یار من باش تو ای پر نعمت ای نیرومند ⁂

---

۱ بفقرهٔ ۱۳۰ آبان یشت نیز ملاحظه شود

۲ کلمه ای که ما به (پر نعمت) ترجمه کرده ایم و در فقرات ۸ — ۱۴ نیز دیده میشود در متن وُآورُو سرذ [illegible] Vouru.Saredha آمده و معنی تحت اللفظی آن پر انواع و بسیار اقسام میباشد کلمهٔ سرذ [illegible] نیز بهمین املاء بمعنی سال میباشد احتمال دارد چنانکه لومل Lommel برخورده ، از کلمهٔ مرکب مذکور انواع محصول سال و ارزاق گوناگون و نعمتهای عدیده اراده شده باشد و این صفت باین معنی مناسبت تامّی با وظیفهٔ ایزد ارت دارد که فرشتهٔ رزق و فراوانی و نعمت و ثروت است باین ملاحظه ترجمهٔ صفت مذکور به (پر نعمت) مناسب مقام است (به Études ira. par Darmesteter Vol. 2 p. 188. نیز ملاحظه شود)

۱۱ کنیزکانشان (دختران) نشسته خلخالها بپا کرده و کمربند بمیان بسته با تن زیبا ، انگشتهای بلند ، بدن باندازهٔ زیبا که از برای نظر کننده لذتی است (کنیزکان) کسانی که تو همراه آنان باشی ای ارت نیک براستی خوشا بکسی که تو یارش شوی همچنین یار من باش تو ای پر نعمت ای نیرومند ∴

۱۲ اسبهای تند ، هراس انگیز ، تیز تك شان گردونه تند را با چرم نرم (تسمه) بگردش در آورند (مرد) سرودگر دلیر سر تیز اسب چست گردونه را بگردانند[1] (آن سرودگر) دارندهٔ نیزهٔ سر تیز دسته بلند را که از دور زننده با تیر چست پران هماورد را از پشت سر پی کند و دشمن را از پیش رو بر اندازد (اسبهای) کسانی که تو همراه آنان باشی ای ارت نیك براستی خوشا بکسی ، که تو یارش شوی همچنین یار من باش تو ای پر نعمت ، ای نیرومند ∴

۱۳ شتران هراس انگیز کوهان بلند بسیار جسور شان از زمین برخاسته در هیجان باهمدیگر بستیزند[2] (شتران) کسانی که تو همراه آنان باشی ای ارت نیك براستی خوشا بکسی که تو یارش شوی همچنین یار من باش تو ای پر نعمت ، ای نیرومند ∴

---

۱ مقصود از مرد سرودگری که اسبها او را میگردانند مردی است که ایزد ارت را مدح و ثنا میگوید و سرودگوی اوست

۲ بمناسبت (شتران هراس انگیز) که جزو جلال و ثروت شمرده شده متذکر میشو. هرودت (1,80) مینویسد: وقتی که سپاه کورُش به سارد پایتخت لیدی رسید در دشت مقابل سواران کرُزُس Krosos صف جنگ آراست کورُش چون سواران هماورد بدید به بیم افتاده چاره اندیشید امر کرد تا همهٔ شتران بارکش لشکریان ایران را جمع کرده آذوقه و بار و بنه از پشت آنها برگیرند و سواران اسبهای خود گذاشته بشترها سوار شوند آنگاه شتر سواران ایران روی بمعرکه نهاده نزدیك سواران لیدی آمدند چون چشم اسبهای آنان بهیکل مهیب شترها افتاده برمیدند و از میدان روی بگردانیدند و این سبب فتح سپاه کورُش شد بنابآنچه هرودت مینویسد اسب از بوی شتر نیز متأذی است و از آن دوری میجوید بفقرات ۱۱—۱۳ بهرام یشت که نیز از شتر سخن رفته ملاحظه شود

بروان تو سعادت جاودانی راست است آنچه بتو میگویم
برای فروغ و فرش . . . . ۱ ॰॰॰

(کردهٔ ۳)

۲۳ ارت نیك را ما میستائیم . . . . . . ۲ ॰॰॰

۲۴ اورا بستود هوشنگ پیشدادی به پایهٔ ۳ هرای بلند زیبای مزدا آفریده ٥

۲۵ و از او درخواست : این کامیابی را بمن ده ای ارت نیك بزرگوار که من بهمهٔ دیوهای مازندران ظفر یابم ، که مرا ترس نگرفته از بیم دیوها

---

۱ فقرهٔ ۳ در اینجا تکرار میشود

۲ مثل فقره اول

۳ کله ای که (به پایه) ترجمه شده در نسخ قدیم خطی اوستا مختلف نوشته شده در برخی آوپ بدَ [illegible] ، در برخی دیگر آوپ بدی [illegible] و در برخی نیز آوپ بدِ [illegible] ضبط شده است این دو هیئت اخیر در متن اوستای گلدنر Geldner و در متن اوستای وسترگارد Westergaard سر هم درج شده یعنی دو جزء این کله متصل بهمدیگر نوشته شده است در پاورقیهای دو متن مذکور نسخهٔ بدلها نیز ضبط گردیده است در فرهنگ لغات اوستائی کانگا Kanga و فرهنگ زبان اوستائی یوستی Yusti آوپ بدَ [illegible] Upabda متصل و در فرهنگ لغات ایران قدیم بارتولومه Bartholomae آوپ بدَ Upa pad منفصل مندرج است در فقرهٔ ۲۱ آبان یشت و در فقره ۳ گوش (درواسپ) یشت نیز این کله موجود و نگارنده (در بالا) ترجمه کرده ام دارمستتر Darmesteter این کله را در فقرات فوق مذکور بمعنی قلعه واشپگل Spiegel بمعنی قلّه گرفته اند اما غالب مستشرقین چنانکه وندیشمان Windischmann و دُهارله De Harlez و گلدنر و کانگا و اخیرا لومل Lommel ولی متردّدا بمعنی پایه گرفته اند بارتولومه این کلمه را چنین معنی کرده است Gegen am Fuss, Hang, Anstieg. وُلف Wolf در ترجمهٔ اوستای خود کلمه اخیر را برگزیده و نگارنده قریب بهمین معنی آن را در فقره ۲۱ آبان یشت و در فقره ۳ گوش یشت (در بالا) ترجمه کرده ام نظر باینکه کلمهٔ بدَ [illegible] Bda و از همین مادّه کلمهٔ پَدَ [illegible] Padha یا پاذَ [illegible] Pādha بمعنی پا میباشد اگر آوپ بد [illegible] Upa bda را منفصل نوشته و بمعنی (به پایه) بگیریم شاید مقرون تر صواب باشد

گریزان نشوم که از من همهٔ دیوها برخلاف میل شان ترسیده فرار کنند (و) از ترس در تاریکی بدوند [۱] ❀

۲۶ بشتافت, فرارسید: ارت نیك بزرگوار هوشنگ پیشد ادی این توفیق را یافت برای فروغ و فرّش . . . . . . [۲] ❀

(کردهٔ ٤)

۲۷ ارت نیک را ما میستائیم . . . [۳] ❀

۲۸ او را بستود جمشید دارندهٔ گله و رمهٔ خوب در بالای (کوه) هرا ❀

۲۹ و از او درخواست: این کامیابی را بمن ده اي ارت نیك بزرگوار که من از برای آفریدگان مزدا گلهٔ پرواری مهیّا سازم, که من از براي آفریدگان مزدا بیمرگی (زندگانی جاودانی) آورم ❀

۳۰ و که من از آفریدگان مزدا گرسنگی و تشنگی را دور بدارم و که من از آفریدگان مزدا پیری و مرگ را دور بدارم و که من از آفریدگان مزدا در مدت هزار سال باد گرم و سرد را دور بدارم [٤] ❀

۳۱ بشتافت, فرا رسید: ارت نیک بزرگوار جمشید دارندهٔ گله و رمهٔ خوب این توفیق را یافت
برای فروغ و فرّش . . . . [۲] ❀

(کردهٔ ٥)

۳۲ ارت نیک را ما میستائیم . . . . [۳] ❀

۳۳ او را بستود فریدون پسر خاندان آبتین, از خاندان توانا در (مملکت) چهار گوشهٔ ورن ❀

---

۱ در تاریکی بدوند یعنی در جهان تیره سرنگون شوند رجوع شود بفقره ٤ گوش یشت
۲ فقره ۳ در اینجا تکرار میشود
۳ مثل فقرهٔ اول
٤ رجوع شود بفقرات ۹—۱۰ گوش یشت

۳٤ و از او درخواست: این کامیابی را بمن ده ای ارت نیک بزرگوار که من به اژی دهاک (ضحّاك) سه پوزه' سه کله' شش چشم' هزار مکردارنده ظفریابم باین دروغ بسیار قوی دیو آسا (و) خبیث فریفتار جهان, این دروغ بسیار زورمند که اهریمن بر ضد جهان مادی بیافرید و برای فنای جهان راستی, که من هر دو زنش را بربایم: شهر ناز و ارنواز را کسانی که از برای توالد و تناسل دارای بهترین بدن میباشند و که از نیکوترین جهانند [۱] ⁂

۳٥ بشتافت ' فرارسید: ارت نیک بزرگوار فریدون پسر خاندان آبتین از خاندان توانا این توفیق را یافت
برای فروغ و فرّش . . . [۲] ⁂

(کردهٔ ٦)

۳٦ ارت نیک را ما میستائیم . . . . . [۳] ⁂

۳۷ او را بستود هوم . . . [٤] درمان بخش شهریار زیبای زرد دیدگان در بلند ترین قلّهٔ کوه هرا •

۳۸ و از او درخواست: این کامیابی را بمن ده ای ارت نیك بزرگوار که من افراسیاب تورانی نابکار را در بند آورم و بسته بکشم, و بسته برانم بسته برای کیخسرو (برم) تا او را روبروی دریا چهٔ چئچست ژرف و پهن (وسیع السطح) بکشد آن پسر کیفر کشنده از سیاوش دلیر که بخیانت کشته شد و از برای (کین) اغریرث دلیر • ⁂

---

۱ رجوع شود بفقرهٔ ۱٤ گوش یشت
۲ فقرهٔ ۳ در اینجا تکرار میشود
۳ مثل فقرهٔ اول
٤ بجای نقاط از کلمهٔ فراشمی frāšmi معنی درستی بر نمیآید رجوع شود بجلد اول ص۳۸۳
• در خصوص هوم عابد رجوع شود بمقالهٔ افراسیاب صفحه ۲۱۰ در جلد اول و بفقره ۱۸ گوش یشت نیز ملاحظه شود

۳۹ بشتافت، فرا رسید: ارت نیک بزرگوار هوم . . . [1] درمان بخش شهریار زیبای زرد دیدگان این توفیق را یافت
برای فروغ و فرّش . . . . . [2] ꙮ

(کردهٔ ۷)

۴۰ ارت نیک را ما میستائیم . . . . [3] ꙮ

۴۱ او را بستود یل ممالك ایران متحدّ سازندهٔ کشور خسرو [۵]

۴۲ و از او درخواست: این کامیابی را بمن ده ای ارت نیک بزرگوار که من افراسیاب تورانی نابکار را رو بروی دریاچهٔ چئچست (ارمیه) ژرف و پهن بکشم من پسر کیفر کشنده از سیاوش که بخیانت کشته شد و از برای (کین) اغریرث دلیر [4] ꙮ

۴۳ بشتافت، فرارسید: ارت نیك بزرگوار یل ممالك ایران متّحد سازندهٔ کشور خسرو این توفیق را یافت
برای فروغ و فرش . . . . [2] ꙮ

(کردهٔ ۸)

۴۴ ارت نیک را ما میستائیم . . . . . [3] ꙮ

۴۵ او را بستود زرتشت پاك در آریاویج (در کنار رود) دائیتیای نیك [5]

۴۶ و از او در خواست: این کامیابی را بمن ده ای ارت نیك بزرگوار که من هوتس نیك و آزاده را بر آن دارم که بحسب دین بیندیشد، بحسب دین سخن گوید، بحسب دین رفتار کند، او بدین مزدیسنای من ایمان آورد و آن را در یابد، و از برای جمعیّت من مایهٔ شهرت نیك شود [5] ꙮ

---

۱ بجای نقاط از کلمه فراشمي frašmi معنی درستی بر نمیآید رجوع شود بجلد اول ص۳۸۳

۲ فقرهٔ ۳ در اینجا تکرار میشود

۳ مثل فقرهٔ اول

۴ رجوع شود بفقرهٔ ۲۲ گوش یشت

۵ هوتس زن کی گشتاسب است رجوع شود بفقرهٔ ۲۶ گوش یشت

۴۷ بشتافت, فراوسید: ارت نیك بزرگوار زرتشت این توفیق را یافت برای فروغ و فرش . . . . ۱ ***

(کردهٔ ۹)

۴۸ ارت نیك را ما میستائیم . . . ۲ ***

۴۹ اورا بستود کی گشتاسبِ بلند همّت رو بروی آب دائیتیا ۵

۵۰ و از او درخواست: این کامیابی را بمن ده ای ارت نیك بزرگوار که من به اَشتَ اَئورْوَتَ پسر وِیسْپَ ثْورَوْ اشتیْ . . . با خود سر تیز و با سپر سر تیز ۳ و ستبر گردن که دارای هفتصد شتر است در عقب زَئینیاوَرَ خویذاهه در یك جنگ (پیروزمند) مقابل توانم شد که من به ارجاسب خیونِ نابكار در یك جنگ (پیروزمند) مقابل توانم شد, که من به دَرْشینیكَ دیو یسنا در یك جنگ (پیروزمند) مقابل توانم شد ۵

۵۱ که تَثرَیاوَنتَ زشت نهاد را بر اندازم, که من دیویسنا سپینجَ اُورْوْشكَ را براندازم, که من دگر باره همای و واریذکنا را از مملکت خیونها بخانه برگردانم, که من ممالك خیون را بر افکنم: پنجاها صدها, صدها هزارها, هزارها ده هزارها, ده هزارها صد هزارها ٤ ***

---

۱ فقرهٔ ۳ در این جا تکرار میشود

۲ مثل فقره اول

۳ خود سر تیز و سپر سر تیز در اوستا اُورْوِی.خئوذَ Urvi.xaodha
وِیْوِرِثْرَ Urvi.verethra آمده است و آن عبارت بوده از خود
در بالای آنها سیخی بشکل سر نیزه یا بشکل تیر نصب بوده این شکل خود و سپر
۱ رجوع در ایران معمول بوده است در بالای خودی از عهد شاه عباس صفوی که
۲ فقرهٔ ۳ آلمانی انجمن شرقی دیده میشود سیخ بسیار بلندی نصب است بطوری که
۳ مثل فقرهٔ اول میرسد رجوع شود به Zeitschrift d. D. M. G. XXXVI
٤ بجای نقاط از کسه Orientalische Rüstungsstücke von E. Rehatsek S. 655-656

۵ در خصوص هوم عابد خاص این دو فقره رجوع شود بفقرات ۴۰–۳۱ گوش یشت
گوش یشت نیز ملاحظه

۵۲ بشتافت, فرا رسید : ارت نیك بزرگوار کی گشتاسب بلند همّت این توفیق را یافت
برای فروغ و فرش . . . .[۱] ❀

(کردهٔ ۱۰)

۵۳ ارت نیك را ما میستائیم . . .[۲] ❀

۵۴ و گفت ارت نیك بزرگوار: از (آب) زَوری که نذر من میشود نباید بهیچکس برسد, نه بمردانی که سترون شده اند[۳], نه بزنانی که دشتان نشوند[۴], نه بکودکان نابالغ[۵], نه بدخترانی که هنوز بمرد نرسیده اند ❀

---

۱ فقرهٔ ۳ در اینجا تکرار میشود

۲ مثل فقرهٔ اول

۳ لغتی که به (سترون) ترجمه شده در متن پئیریشتَ خشوذرَ Pairištaxšudhra آمده که در پهلوی پتیرك‌شوسر Patirakšusr شده است یعنی منی خشکیده این صفت از برای مرد سالخورده ای آورده شده که از کار افتاده و قوّهٔ توالد و تناسلش زایل شده باشد

۴ دشتان زني است که حایض نشود این لغت از کلمهٔ دَخشتَ Daxšta مشتق شده که بمعنی حیض است در اینجا کلمهٔ جهیکا که معمولاً از برای زن پست و سبك میآید استعمال شده است راجع باین کلمه بصفحهٔ ۱۴۵ جلد اول و بآخر فرگرد ۳ هادُخت نسك در همین جلد ص ۱۷۳ ملاحظه شود

۵ نابالغ بجاي کلمهٔ اوستائی اَپرِنایو aperenāyu استعمال شده که بمعنی (نا بُرنا) میباشد و در پهلوی اَپُرنای شده است اَ = از ادوات نفی است و پِرِنایو مرکب است از دو جزء اولی پِرِنَ Perena یعنی پُر دومی آیو āyu یعني زمان و مدّت بنابر این اَپِرِنایو یا نا بُرنا کسي است که هنوز عدهٔ سالی که از برای سنّ بلوغش لازم است پُر نشده باشد پِرِنایو Perenāyu که در اوستا نیز استعمال شده کسی است که بسنّ بلوغ رسیده و زماني که از برای رسیدن بآن لازم است پُر شده باشد همین کلمه است که امروزه در فارسی بُرنا گوئیم و از آن مطلق جوان اراده کنیم ناصر خسرو گفته است ای گنبد گردندهٔ بي روزن خضرا باقامت فرتوتي و باقوّت بر
در فرهنگ انجمن آرای ناصری وجه اشتقاق بسیار عجیبی از برای لغت بر
مندرج است !

۵۵ در هنگامي که تورانیان و نوذریان دارندهٔ اسبهای تند [1] مرا برمانیدند (تعاقب کردند) من خود را بزیر پای. . . [2] گاونری پنهان کردم آنگاه کودکان نا بالغ و دختران هنوز بمرد نرسیده مرا براندند [3] ٭

۵٦ در هنگامی که تورانیان و نوذریان دارندهٔ اسبهای تند مرا برمانیدند من خود را بزیر گلوی یك میش گشن [4] از یك گلهٔ مرکب از صد (گوسفند) پنهان کردم آنگاه کودکان نابالغ و دختران هنوز بمرد نرسیده مرا براندند در آن هنگامی که تورانیان و نوذریان دارندهٔ اسبهای تند مرا برمانیدند

---

۱ نوذر پسر منوچهر برادر زراسب مؤسس خاندان نوذریان است که پس از منوچهر هفت سال پادشاهی نمود و بدست افراسیاب توراني کشته شد در فقرهٔ ۹۸ آبان یشت نیز نوذریان داراي اسبهای تندرو تعریف شده اند رجوع شود بجلد اول یشتها بصفحات ۲٦۵ و ۲۷۹ و بفقرهٔ ۱۰۲ فروردین یشت در همین جلد

۲ بجاي نقاط از کلمهٔ [illegible] معنی برنمیآید

۳ مکرراً گفتیم که در یشتها استعاراتي است که باید در سر آنها دقتی کرد و بدون تأمل در آنها حکمی نه نمود بسا شده که در اینگونه موارد مشکله یك دو کلمه را هم مفسرین اوستا بر صواب ترجمه نکرده و در این صورت استعاره و کنایه اي را که ممکن بود پس از دقت دریابیم معمائي ساخته اند و بکلی دور از فهم و ادراك در این فقره و فقره بعد از دانستن معنی مناسب لغت یزدیهٔ [illegible] بتوسط بارتولومه Bartholomae که بمعني رم دادن است معمائي حل گردیده دانشمند دیگر آلماني ریخلت Reichelt ما را بمعاني بسیار دلکش و نغز این دو فقره که اشاره است برقابت نوذریان یعني پادشاهان کیاني و تورانیان منتقل ساخته مینویسد: «جنگ دائمی میان تورانیان و نوذریان ثروت را از مملکت بیرون کشید فرشته توانگري ارت بگاو و گوسفند که کنایه از مایهٔ ثروت قوی است که هنوز در درجهٔ پائین تمدن است پناه برد اما ملتي که نظر بخامی و بي تجربه گي بکودکان و دختران خرد سال تشبیه شده بمعني التجاء فرشته ثروت برنخورده، از اینکه دولت و ثروت بسته بپرورش چارپایان و ستوران است، ناگزیر فرشته ثروت را از پناهگاههاي خود رانده باز بجنگ دائمي دلخوش داشتند» رجوع شود به

The Dastur Hoshang Memorial Volume ; Bombay 1918 p. 397—8.

٤ گشن در اوستا وَرِشني [illegible] لغتي است که از براي گوسفند نر استعمال شده است در فرهنگها بمعني مطلق ستوران نر ضبط است

۵۷ در نخستین گله شکوه کند ارت نیك بزرگوار از زنی که فرزند نزاید [1]: بمنزل او داخل مشو، و در بستر او میاسای. با شما چه کار کنم؟ بآسمان بالا روم؟ بزمین فرو روم؟ ❀

۵۸ در دومین گله شکوه کند ارت نیک بزرگوار از زنی که فرزندی از مرد بیگانه بوجود آورده از برای شوهرش آورد با شما چه کار کنم؟ بآسمان بالا روم، بزمین فرو روم؟ ❀

۵۹ در سومین گله شکوه کند ارت نیك بزرگوار: این از برای من خشن ترین کاری است که مردمان ستمکار میکنند از اینکه آنان دختری را از راه بدر برده و مدتی بی زنا شوئی (او را) آبستن کنند، با شما چه کار کنم؟ بآسمان بالا روم، بزمین فرو روم؟ ❀

۶۰ آنگاه گفت اهورا مزدا، ای ارت زیبای آفریدهٔ کردگار، بآسمان بالا مرو بزمین فرو مرو، اینجا اندر خانهٔ زیبای خسروی بنیان من بسر بر ❀

---

۱ در این فقره نیز مانند فقرهٔ ۵۴ از برای زن کلمهٔ جهیکا استعمال شده است چنین بنظر میرسد که دریں فقره زن بد عملی مقصود باشد که جنین پس اندازد در وندیداد فرگرد ۱۵ فقرهٔ ۱۴ از چنین زنانی که دوائی بکار برده جنین می افکنند و بچه سقط میکنند سخن رفته است در فقرهٔ مذکور از چهار دوا یا گیاه که شیرهٔ آنها از برای جنین افکندن بکار میرفته اسم برده شده از آنجمله است بنگ که در اوستا بنگهٔ Banha و در پهلوی منگ ( ) میباشد بنج و منج معرب بنگ و منگ است چرس یا حشیش از همین گیاه که در لاتینی اندیکا Indika یا کانابیس ساتیوا Cannabis Sativa گویند استخراج میگردد ناصر خسرو گفته است سپس بیهشان دهر مرو گرنخوردی تو همچو ایشان بنگ
در فرهنگ سروری نقل از صیدنه ابیریحان شده مندرج است: «منگ نوعی است از حبوب که چون خورده شود عقل خورنده مختل گردد و مست گردد آن را در معاجین بکار برند و دانهٔ آن بلون سرخ بود و به نانخواه مشابهت دارد اما از آن بزرگتر باشد» سوزنی گفته است خرمنگ خورد گوئی دیوانه شد بشهر خر زهره خورده بودی باری بجائی منگ در فرهنگها گذشته از اینکه منگ بزرالبنج ضبط شده معانی دیگر هم از برای آن مسطور است در لغات فرس اسدی مندرج است: "منگ قمار باشد قریع الدهر گفت نشکیبند زلوس و نشکیبند ز فحش نشکیبند زلاف و نشکیبند ز منگ"

۶۱ با این نذر تو را درود گویم , با این نذر ترا نیایش کنم چنانکه گشتاسب
تورا نزد آب دائیتیا بستود , زوت [1] باید در یشت برسم [2] ایستاده بآواز
بلند بگوید: با این نذر تورا درود گویم, با این نذر تورا نیایش کنم
اي ارت زیبای آفریدهٔ کردگار ⁂

۶۲ یتا اهو . . . .
آفرین (درود) میفرستم به ارت نیک و به چیستای نیک، به ارث نیک،
به رَستات نیک، به فر (و) سود مزدا آفریده
اشم وهو . . . . .
اهمائی رئشچه . . . [3] ⁂

---

۱ زوت در اوستا زاوتر Zaotar اسمي است که بزرگترین پیشواي دینی مزدیسنا میدهند رجوع شود بجلد اول صفحات ۱۰۳ و ۴۶۹
۲ در خصوص برسم رجوع شود بمقاله آن در جلد اول ص ۵۵۶–۵۶۰
۳ رجوع شود بمقالهٔ ملحقات یشتها ص ۳۲ و بفقره ۳۳ هرمزدیشت

اشتاد

رو ت باد ویژه جان و دل شاد   نگهدارت سروش و رشن و اشتاد

(زراتشت بهرام)

ارشتات Arštat که معمولاً در فارسی اشتاد گفته میشود ایزدی است که پاسبانی روز ۲۶ ماه سپرده باوست در یسنای ۱۶ فقرهٔ ۶ و در دو سیروزه کوچك و بزرگ فقرهٔ ۲۶ در ردیف سی فرشتگان روزهای ماه شمرده شده است ارشتات یعنی راستي و درستی اَرش که بمعني راست میباشد در سر یکدسته از کلمات مرکبهٔ اوستا دیده میشود مثل اَرش تکئش arštkaeša یعنی راست کیش ارش مننگه arš manah یعنی راست منش و راست پندار، ارش وچنگه arš vacanh یعنی راست گفتار از همین مادّه است کلمات اِرِش ereš, اِرِشوَ erešva و اِرِشیه erešya که درگاتها استعمال شده و هر سه در پهلوی (راست) ترجمه شده است ارشتات که فرشته مؤنث است غالباً در اوستا و کتب پهلوی یاد شده [1] اما فقط بذکر اسمش اکتفاء گردیده بطوري که امروزه معلوماتی راجع باین ایزد در دست نداریم

چند باري هم در اوستا ارشتی Arštī آمده که ترکیب دیگري است از ارشتات چنانکه دریسنا ۵۷ فقرهٔ ۳۳ و در فقرهٔ ۱۹ سروش یشت هادُخت که از فقرهٔ مذکور یسنای ۵۷ برداشته شده است در این دو موضع ارشتی با کلمه ایزد قیدگردیده است [2]

---

۱ رجوع شود به یسنا ۱ فقره ۷ و یسنا ۲ فقره ۷ و یسنا ۳ فقره ۹ و ویسپرد کرده ۷ فقره ۲ و هفت امشاسپند یشت فقرات ۵ و ۱۰ و مهریشت فقره ۱۳۹ و سروش یشت هادُخت فقرات ۱۶ و ۲۱

۲ ارشتی بهمین املاء بمعني نیزه است در پهلوي خشت گفته اند

چنان بود تیرش کزو بی کمان   شمردند هر تیر خشت گران   (اسدي)

دارمستتر در ترجمهٔ اوستای خود (ج ۲ ص ۳۲۱) نقل ازبندهش بزرگ نموده مینویسد: «اشتاد رهنمای مینویان و جهانیان است زامیاد موّکل زمین است گفته شده است که رشن روانهای مردگان را شمرده و اشتاد و زامیاد آنها را بپلهٔ ترازو میگذارند» و درجاي ديگر (ج ۲ ص ۶۱۱) باز از بندهش بزرگ نقل میکند: «درهنگامی که روانهای مردگان از برای حساب کردار نیک و زشت خود بسر پل چنوات آیند، آنگاه اشتاد معاون امرداد که موّکل گیاهها و بیمرگی است بهمراهی رشن و زامیاد فرا رسند» نظر بمندرجات بندهش بزرگ اشتاد در روز واپسین در وقت محاکمهٔ اُخروي وسنجيدن اعمال وظیفه و شغلی دارد در سایر کتب پهلوی نیز مختصراً همین وظیفه اشاره شده است [1]

اشتاد غالباً با رشن که ایزد دادگری است یکجا نامیده شده وارتباط مخصوصی با او دارد، و از یاران یا همکاران او شمرده میشود زیرا که راستی و درستی لازمهٔ دادگري است

صفاتي كه در اوستا از برای اشتاد آمده از این قرار است: فرادَتْ گَئِثَ [Avestan] frādat gaetha در پهلوی فراچ داتار گیهان یعنی فزایش بخشندهٔ گیتی و فزایندهٔ جهان، وِرِدَتْ گَئِثَ [Avestan] Varedat. gaetha در پهلوی والشن داتار گیهان یعنی بالنده و پرورانندهٔ جهان، سَوُ گَئِثَ [Avestan] Savō gaetha در پهلوی سوتنیتار گیهان Sūtēnitār i gehan یعنی سود رسانندهٔ جهان

اشتات نیز جزو اسامی خاص ایرانیان قدیم بوده است [2] در بندهش فصل ۲۷ فقرهٔ ۲۴ مندرج است که همهٔ گیاه هومهای سفید متعلق است به اشتاد [3]

اینك اشتاد یشت گذشته از اینکه در این یشت ابداً اسمی از اشتاد برده نشده مطالب آن هم مربوط باین ایزد نیست مگر اینکه در فقرهٔ ۸

---

۱ رجوع شود به آتوگمدئچا فقرات ۸ و ۹ و ارداي ويرافنامه فصل ۵ و شایست لاشایست فصل ۱۷ فقره ۴ بجلد اول یشتها ص ۵۶۲ نیز ملاحظه شود

۲ رجوع شود به Iranisches Namenbuch von Yusti.

۳ رجوع شود بجلد اول یشتها ص ۵۳۰

این یشت دو بار کلمهٔ اَرْشوُخذَ arəuxdha که صفت است بمعنی راست گفته شده که در پهلوی راست گوشنْ ترجمه گردیده، تکرار شده است از این قرار: و گفتارِ راست گفته شدهٔ (راستین) پیروزمندِ درمان بخش را میستائیم و گفتار درمان بخش راست گفته شدهٔ (راستین) پیروزمند را میستائیم جزء اولی این صفت همان کلمهٔ (اَرشْ) است که ذکرش گذشت

این یشت کوچک که فقط دارای ۹ فقره است و از قطعات دلکش کتاب مقدس شمرده میشود نیز ائیریئنم خوارنو airyanem X^varenō یعنی فرّ ایرانی نامیده میشود چنانکه یشت بعد که از فر کیانی صحبت میدارد موسوم است به فرکیانی اما معمولاً زامیاد یشت نامیده میشود

در فقرات ۳ـ۴ اشتاد یشت از ارت فرشتهٔ توانگری که یشت ۱۷ متعلق باوست سخن رفته و در فقرات ۵ـ۷ از تشتر فرشتهٔ باران که هشتمین یشت منسوب باوست صحبت شده است اما مطالب مختلف این یشت چنانکه در تفسیر آن ملاحظه خواهید کرد ارتباطی با فر دارد در انجام متذکر میشویم شاید میان اسم این یشت و مفهوم این یشت چنین ارتباطی بتوان تصورکرد که فر ایرانی یا شکوه و جلال سلطنت ایران نصیب کسی میشود که راستی دوست و دُرستکردار باشد

تفسیر پهلوی اشتاد یشت مثل قسمت عمدهٔ تفسیر پهلوی اوستا (زند) از دست رفته است در کتاب (زند بهمن یشت) فصل اول فقرهٔ ٦ از تفسیر و هومن یشت و خرداد یشت و اشتاد یشت اسم برده شده است [1]

---

۱ رجوع شود بجلد اول یشتها ص ۱۸ — ۱۹

اشتاد یشت

بخوشنودي فرّ ایرانی مزدا آفریده

۱ اهورا مزدا گفت به سپنتمان زرتشت: من بیافریدم فرّ ایرانی از ستور برخوردار، پُر رمه، پُر ثروت، پُر فرّ را (که) خرد (علم و معرفت) خوب فراهم شده، و دارائی خوب فراهم شده (بخشد) در همشکنندهٔ آز [1]، در همشکنندهٔ دشمن (است)

۲ او (یعنی فرّ ایرانی) اهریمن پُر گزند را شکست دهد، خشم سلاح خونین آزنده را شکست دهد[2]، بوشاسب خواب آلوده را شکست دهد[3]

---

۱ آز در اوستا آزی دیو حرص و طمع است و در بندهش فصل ۲۸ فقرهٔ ۲۷ چنین تعریف شده است: «آز دیوی است که همه چیز را فروبرد اگر چیزي نصیبش نشود خود را بخورد او خبیثي است که اگر تمام اموال جهان باو داده شود اورا پُر نکرده قانع نسازد، گفته شده است: چشم آزمند دامی است که جهان در آن فاني است» از دیو آز که غالبا باصفت دئو داتَ daevo-dāta یعني دیو داد یا دیو آفریده آمده در یسنا ۱٦ فقرهٔ ۸ و یسنا ٦۸ فقره ۸ و وندیداد فرگرد ۱۸ فقرات ۱۹ و ۲۱ اسم برده شده است از این دو فقره اخیر چنین بر می آید که دیو آز دشمن آذر میباشد

آزت هر روز بفردا دهد وعده چیزي که نباشد چنان (ناصر خسرو)

۲ دیو خشم و غضب مقصود است رجوع شود بجلد اول ص ٤۷٥ و ٥۲۰

۳ بوشاسب اسم دیو خواب سنگین است که در فرهنگهاي فارسي هم ضبط گردیده در بندهش فصل ۲۸ فقره ۲٦ چنین تعریف شده است: «بوشاسب دیوي است که تنبلی آورد» در اوستا بوشیئستا Būšyãsta آمده در وندیداد فرگرد ۱۱ فقرات ۹ و ۱۲ و فرگرد ۱۸ فقره ۱٦ و مهریشت فقرات ۹۷ و ۱۳٤ از او اسم برده شده است غالباً با صفت دَرِغوگو Dareghō gava یعنی دراز دست آمده است بجلد اول یشتها ص ٤۷۷ و ٥۲۱ — ٥۲۲ نیز ملاحظه شود

یخ (سرمای) در همفسرده را شکست دهد[1] ، دیو اپوش را شکست دهد[2] ، ممالك غیر ایرانی را شکست دهد[3] ❀

۳ من بیافریدم ارت نیک بزرگوار را او درخانهٔ زیبای خسروی بنیان (من) بدر آید[4] ❀

٤ همراه شود ارت بسیار خوشی بخشنده آن مردي را که راستی را خوشنود سازد او (ارت) بدر آید در خانهٔ زیبای خسروي بنیان (درحالی که) همهٔ رمه، همهٔ پیروزی، همه خرد (معرفت و دانش)، همه فرّ ارزانی دارنده است (اگر) آن ارت نیک بزرگوار یک پا فرونهد در خانهٔ زیبای خسروی بنیان ❀

٥ هزار اسب و هزار رمه آورد و فرزندان کار آزموده سراسر ستارهٔ تشتر بجنبش در آید و سراسر باد زبردست مزدا آفریده و سراسر فرّ ایراني (بجنبش در آید) ❀

---

۱ یخ در اوستا آئخ Aexa درفقره ٦ همین یشت نیز آمده است در هادخت نسك فرگرد ۳ فقره ۲۵ نیز بایستی همین کلمه باشد اما در نسخ اشتباهی در املاء این کلمه اتفاق افتاده که آن را نامفهوم ساخته است در فرگرد سوم هادخت نسك دیدیم که روان مرد گناهکار پس از سر آمدن شب سوم مرگ در صبح از جسد جدا میشود و اورا چنین می نماید که درمیان برفها و یخها در آمده باشد و ازطرف شمال باد گندیده بمشامش رسیده باشد سرما و زمستان سخت و یخ و فسردگي طبیعت کردهٔ اهریمني است در این فقره لا بد از کلمهٔ یخ سرمای سخت اراده گردیده است

۲ اپوش (اپئوش Apaoša) دیو خشکي است این کلمه لفظا هم بمعني خشك کننده است اپوش رقیب تشتر فرشتهٔ باران است در تشتر یشت منازعهٔ فرشتهٔ باران و دیو خشکي بطرز شاعرانه تعریف شده همچنین در بندهش فصل ۷ فقرات ۸—۱۲ شرحي راجع بآنان مندرج است رجوع شود بجلد اول یشتها ص ۳۳۲ و بفقرات ۲۱--۲۸ تشتر یشت

۳ غیر ایراني بجاي کلمه آن آئیریه Anairya ترجمه شده است آن از ادوات نفي است یعني (نه ایراني) یا (ناران)

٤ رجوع شود بفقرهٔ ٦۰ ارت یشت

۶ و آنها بهمه قلل کوهها حاصل دهند (و) بهمهٔ ژرفا (دره های) رودها و همهٔ گیاههای نو دمیدهٔ زیبای سبز رنگ نشو و نما بخشند به یخ در همفسرده زوال آورند[1] و به دیو اپوش زوال آورند ꙮ

۷ درود بستارهٔ تشتر رایومند فرهمند درود به باد زبردست مزدا آفریده درود بفرّ ایرانی
یتا اهووئیریو . . . .(چهار بار)
اشم و هو . . . . .(سه بار) ꙮ

۸ (نماز) اهونَ وئیریه را ما میستائیم[2] اردیبهشت زیباترین امشاسپند را ما میستائیم گفتار راست گفته شده پیروزمند درمان بخش را ما میستائیم گفتار درمان بخش راست گفته شده پیروزمند را ما میستائیم کلام مقدس ، دین مزدیسنای خواستار هوم را ما میستائیم فرّ ایرانی را ما میستائیم ینگهه هاتم . . . . . ꙮ

۹ یتا اهووئیریو . . . (دو بار)
آفرین (درود) میفرستم بفرّ ایرانی مزدا آفریده
اشم وهو . . . . .
اهمائی رئشچه . . . . .[3] ꙮ

---

۱ نظر باینکه در دو جلهٔ پیش در همین فقرهٔ ۶ کلمهٔ فرَدَثَ Fradatha کلمه اي که در پهلوی فراك دهشنیه Frakdahišnih شده و نگارنده بمناسبت مقام (حاصل) و (نشو و نما) ترجمه کرده ام تکرار شده ، نساخین قدیم ملتفت نشده همین کلمه را در جلهٔ سوم هم نوشته اند در صورتي که بایست کلمهٔ مهرکَ Mahrka بنویسند چنانکه در جلهٔ چهارم همین کلمه اخیر از برای دیو اپوش آورده شده است شکی نیست که اصلاً از براي یخ یا سرمای سخت کلمهٔ مهرکَ که بمعني فنا و نیستی است و امروزه در فارسي مرگ گوئیم و نگارنده در فقرهٔ فوق (زوال) ترجمه کرده ام آورده شده بوده است زیرا که یخ و فسردگی طبیعت از سرمای سخت و در نتیجه آسیب یافتن گیاهها وحبوبات، مانند خشکی و بی آبی که دیواپوش نماینده آن قرار داده شده از کردهٔ اهریمنی بشمار اند و فرشتهٔ باران تشتر که زمین را بارور و قلل کوهها و دره ها را خوش و خرم و حاصل خیز مینماید دشمن آنهاست و آنها را بطرف فنا و زوال میکشاند

۲ نماز معروف یتا اهو وئیریه . . . مقصود است .

۳ رجوع شود بمقالهٔ یشتها ۲۲ و بفقرهٔ ۳۳ از هرمزدیشت در جلد اول

کیانیان

مقدمه

کی بود در زمانه وفا جام می بیار   تا من حکایت جم و کاوس کی کنم (حافظ)

یشت آینده موسوم است به زامیاد یشت اما در نسخ خطی کیان یشت نامیده شده زیرا در این یشت از فرّ کیانی یا کَوَئنم خوارنو [illegible] (Kavaenem. X^varenō) صحبت میشود پیش از اینکه بتفسیر این یشت بپردازیم لازم است از سلسله کیانیان سخن بداریم بخصوصه در طی مطالعه کتب مقدس ایرانیان ناگزیریم که اطلاعی از این سلسله داشته باشیم چه پیغمبر ایران حضرت زرتشت در عهد کی گشتاسب که یکی از پادشاهان این سلسله است ظهور نموده و در کتب دینی بجائی برنمیخوریم که از پیغمبر سخن رفته و از پادشاه معاصرش یادی نشده باشد گذشته از این از همه پادشاهان این سلسله چنانکه از همه پادشاهان سلسلهٔ پیشدادی در اوستا و کتب پهلوی یاد شده اما باندازهٔ سخن نرفته که بتوانیم بدون استعانت از کتب دیگر پی باحوال آنان بریم بنابر این از برای روشن نمودن معنی فقراتی که در اوستا باعمال این ناموران اشاره شده شرح و توضیحی لازم است

در مقالات دیگر متذکر شدیم که این پادشاهان نزد ایرانیان بمنزلهٔ انبیاء بنی سرائیل اقوام سامی میباشند پس از نفوذ اسلام در ایران همانطوری که دین ما بتاراج دین عرب رفت و زبان ما آلوده و خط ما نابود و رسوم و عادات ما دگرگون گشت داستانهای ملی ما نیز با قصص اقوام سامی آمیخته شد ناموران و پادشاهان ما با پیغمبران بنی اسرائیل سروکاری پیدا کردند در کتب مورخین عرب و ایرانی بذکر پادشاهی برنمیخوریم که با یکی از انبیاء بنی اسرائیل مربوط نباشد یا یک قسم پیوند و خویشی با یکی از آنان نداشته باشد و بسا هم تعصّب عربی مورخین را بر آن داشت که این پادشاهان را پیرو دین یکی از انبیاء بنی اسرائیل پندارند و باین واسطه آنان را از قهر و غضب الهی نجات داده سعید دانستند حتی پیغمبر ایران را شاگرد ارمیا یا عزیز علیه السلام شمردند اما با و رحم نیاورده

او را نفرین شده استادش خواندند! از طرف دیگر غرور ملی ایرانیان را بر آن داشت که پادشاه گردنکشی را مثل بخت النصر (نبوکدنزر Nebukadnazar ۶۰۵–۵۶۲ پیش از مسیح) پاشاه مقتدرکلده و فاتح بیت المقدس و اسیر کنندهٔ جهودان را از فرزندان گودرز و از سرداران کی لهراسب بشمرند و از همین غرور ملی بوده که اسکندر را پسر دارا قرار دادند باین معنی که دارا دختر فیلقوس (فلیپ) را بزنی گرفته اسکندر از او بوجود آمد چون اسکندر دولت بزرگ هخامنشی رادرهمشکست و تاج و تخت ایران بیونانیان رسید بایرانیان ناگوارآمد که بیگانه را بخود مسلط دانند از این جهت اورا ایرانی و از پشت دارا و وارث تاج هخامنشیان قرار دادند از این اضافات و تصّرفات که خواه تعصّب و نادانی و خواه غرور ملی آنها را بر انگیخته باشد صرف نظر نموده داستان ملی ما بکلی روشن و تفکیك عناصر بیگانه که بعدها بآنها افزوده شده آسان است بخصوصه این داستانها در شاهنامه مفصل تر و بی آلایش تر از سایر کتب باقی مانده است نگارنده دراین مقاله محتاج بذکر کلیّهٔ وقایع این پادشاهان نیستم و نه بذکر اضافات و تصرفاتی که فقط از برای نمونه بیك دو فقرهٔ آن در فوق اشاره گردیده زیرا که وقایع آنان را متقدمین مثل فردوسی و طبری و مسعودی و حمزه و مؤلف مجمل التواریخ مشروحاً ذکرکرده اند و مورخین متأخر مثل ابن الاثیر و میر خواند وغیره نقل از متقدمین نموده مفصلاً در کتب خود نگاشته اند در این مقاله باندازهٔ از مورخین مذکور ذکر خواهیم کرد که ممدّ فهم مندرجات اوستا وکتب پهلوی باشد ودر آن واحد آنچه از اوستا که قدیم ترین آثار کتبی ایران است و از کتب پهلوی مینگاریم دلیل صحت مندرجات شاهنامه و سایر کتب خواهد بود در جلد اول یشتها و درهمین جلد از پادشاهان پیشدادی که هوشنگ و تهمورث و جمشید و ضحاك و فریدون ومنوچهر و نوذر و زاب و گرشاسب باشند صحبت داشتیم [1] و آنچه در اوستا و کتب پهلوی راجع بآنان آمده بجای

---

۱ هوشنگ در جلد اول صفحات ۱۷۸ — ۱۷۸, تهمورث ج ۲ ص ۱۳۸—۱۴۴, جمشید ج ۱ ص ۱۸۰ — ۱۸۸, ضحاك ج ۱ ص ۱۸۸ — ۱۹۱, فریدون ج ۱ ص ۱۹۱—۱۹۵, منوچهر ج ۲ ص ۵۰—۵۲, نوذر ج ۱ ص ۲۶۵, زو ج ۲ ص ۴۶ — ۴۹, گرشاسب ج ۱ ص ۱۹۶ — ۲۰۸

خود در مقالات هر یك نگاشته ایم در میان این پادشاهان از نوذر مختصراً یاد کرده ایم اما در همین مقاله بمناسبت اینکه کی گشتاسب در اوستا از خاندان نوذر خوانده شده از این پادشاه پیشدادی ذکری خواهیم کرد همچنین در این جلد کیومرث را که بنا بشاهنامهٔ نخستین پادشاه کیانی است اما نظر بمندرجات اوستا و کتب پهلوی و بسیاری از کتب تواریخ نخستین بشر است شرح داده ایم [۱] از پیشدادیان تا باندازهٔ که مربوط باوستا و مزدیسنا ست کاملاً اما منفصل از همدیگر سخن داشته ایم اینك در این جا از کیانیان در یك جا و بترتیبی که در داستان ملی ماست بحث میکنیم و آنچه در اوستا راجع بآنان آمده کاملاً نقل خواهیم کرد و نیز مندرجات کتب پهلوی را تا باندازهٔ که بنظر نگارنده رسیده و تا باندازهٔ که در تحصیلات مزدیسنا بدانستن آنها ناگزیریم ذکر خواهیم کرد همچنین در طی مقالات کیانیان یك دسته لغات مربوط بآنان را معنی خواهیم کرد از پادشاهان کیانی بحسب ترتیب از کیقباد و کیکاوس و کیخسرو و کی لهراسب و کی گشتاسب صحبت خواهیم نمود بدلیلی که بجای خود ذکر خواهد شد فقط چندکلمه در خصوص پادشاهان دیگر این سلسله که بهمن و دختر وی همای معروف به چهر آزاد و دارا و دارا پسر دارا باشد سخن خواهیم داشت در اوستا نیز پس از کی گشتاسب از پادشاهان دیگر این سلسله اسمی برده نشده است

در مقالهٔ زو پسر تهماسب (جلد ۲ ص ٤٦ — ٤٧) گفته ایم که بنا بمندرجات کتاب هشتم دینکرد در فصل ۱۲ یکی از نسکهای عهد ساسانیان که عبارت بوده از دوازدهمین نسك یا کتاب اوستا چیترَدات Čitradāt نام داشته و در آن از نژادها و بخصوصه از سلسلهٔ پادشاهان ایران صحبت میشد بنا بفهرستی که در دینکرد راجع باین نسك مندرج است در آنجا از همه پیشدادیان و کیانیان سخن رفته بود بدبختانه این نسك امروزه در دست نیست محققاً مؤلف دینکرد در قرن سوم هجری از مجموع ۲۱ نسك اوستای عهد

---

۱ کیومرث ج ۲ ص ٤٠ — ٤٥

ساسانیان ۲۰ نسك را بازند یعنی تفسیر پهلوی آنها در زیردست داشت بنا بتصریح خود مؤلف، نسك ۱۱ که موسوم بوده به وشتگ (vaštag) نسك با تفسیر پهلوی آن در عهد او موجود نبوده و از نسك ۵ موسوم به ناتر (Nātar) متن موجود و تفسیر از دست رفته بود بنابر این چیتردات در آن عهد هنوز موجود بوده که مؤلف دینکرد بشرح مندرجات آن پرداخته و از یك یك پادشاهان پیشدادی و کیانی اسم برده است؛ بدبختانه این نسك امروزه مثل بسیاری از نسکهای دیگر در دست نیست و از گردش روزگار از سرچشمه و آبشخور بسیار قدیمی داستان مقدس ملی خود بی بهره مانده ایم نظر بمندرجات مسعودی که در حدود سال ۳٤٥ هجری وفات نموده ترجمهٔ فارسی چیتردات نسك نیز در عهد او موجود بود اینك عبارت مسعودی در کتاب التنبیه والاشراف:

« وزرادشت احدث هذ الخطّ والمجوس تسمّیه دین دبیره ای کتابة الدّین و کتب [الابستا] فی اثنی عشر الف جلد ثور بقضبان الذهب حفرا باللّغة الفارسیّة الاولی ولا یعلمُ احدالیوم یعرف معنی تلك اللّغة و انّما نقل لهم الی هذه الفارسیّة شیئی من السور فهی فی ایدیهم یقرءُ اونها فی صلواتهم کاشتاذ[1] وجترشتْ[2] وبانیست[3] و هادوخت[4] وغیرها من السّور فی جترشتْ الخبرعن مبدأ العالم و منتهاه وفی هادوخت مواعظ[5] یعنی زرتشت این خط را احداث کرد و زرتشتیان آن را دین دبیره یعنی خط دین مینامند اوستا در روی دواز ده هزار پوست گاو زرنشان بزبان فرس قدیم نقش بسته شده بود امروزه کسی این زبان را نمیداند جزاینکه برخی از سوره ها و فصلهای آن را بفارسی کنونی نقل داده اند که حالیه در دست دارند و در نماز شان میخوانند مثل اشتاذ و جترشت و با نیست و هادوخت

---

۱ نسخه بدل: کاشتان، کاستیان

۲ نسخه بدل: جترست، جبرست، حسرست

۳ نسخه بدل: وباینست، وناسنست

٤ نسخه بدل: درخه

٥ رجوع شود به کتاب التنبیه ولاشراف چاپ دخویه De Goeje ص ۹۱—۹۲

و فصلهای دیگر در جترشت از آغاز و انجام جهان سخن رفته و هادوخت در موعظه و پند است

اشتاذ و با نیسب و هادوخت در اوستای حالیه موجود است اولی را اشتاد یا اشتات یشت گوئیم و آن عبارت است از یشت هجدهم که در چند صفحه پیش بتفسیر آن پرداخته ایم دومی محققاً تحریف شده آبان یشت است که در جلد اول تفسیر کرده ایم، سومی را در جزو مقاله دین در همین جلد شرح داده گفته ایم: هادخت نسك که جزوی از قطعات اوستا بشمار است پاره ایست از بیستمین نسك مفقود شده عهد ساسانیان اما جترشت که در برخی از کتب روایات نیز بهمین املاء ضبط شده [1] همان چیتردات کتاب پهلوی دینکرد است که از دو کلمهٔ اوستائی چیثر ... که بمعنی تخمه و نژاد است و اکنون چهر گوئیم و از کلمهٔ دات ... که بمعنی قانون است و در فارسی داد گوئیم مرکب شده است جترشت مسعودی مرکب است از کلمهٔ اولی مذکور و یشت چیتردات که یك قسم گهن نامه یا آئین نامه و خدای نامه و شاهنامه (منثور) و سیرالملوك بوده مانند این کتابهای مذکور از دست رفته شاید شاهنامه فردوسی آنها را تا باندازهٔ جبران کرده باشد اما از مأخذ اوستائی بقایائی از چیتردات سراغ نداریم از این نسك نه متن موجوداست و نه تفسیر پهلوی عهد مؤلف دینکرد و نه ترجمه فارسی زمان مسعودی بنابمندرجات دینکرد در نسکهای دیگر اوستا نیز از پیشدادیان و کیانیان سخن رفته بود و در دینکرد در جائی که مندرجات اوستا شرح داده شده غالباً باسامی این پادشاهان برمیخوریم

شکی نیست که در سراسر اوستای عهد ساسانیان مکرراً از پادشاهان این دو سلسله یاد گردیده و از باب مثال بداستانهای آنان که معروف خاص و عام

---

۱ رجوع شود به Haug's Essays p. 131

در کتاب روایات داراب هرمزدیار تبتی ۱۹۲۲ میلادی در دفتر اول صفحهٔ ۳ کلمه جترشت و در صفحات ٦ و ۸ و ۱۱ خشت طبع شده بجای جیتردات یا جیتر یشت

به Fragmens relatifs a la religionde Zaroastre Paris M. DCCC. XXIX p. 14. (کتاب علمای اسلام و نام ۲۱ نسك ایتا اهو ویریو) نیز ملاحظهٔ شود

بود اشاره شده بود چنانکه نمونه آن را اکنون در اوستای باقی مانده می بینیم همچنین در زند یا تفسیر پهلوی اوستا مکرراً از آنان سخن رفته بود و اکنون در تفسیر باقی مانده اسامی برخی از این پادشاهان از باب توضیح موجود است

در کتاب هفتم دینکرد که موسوم است به زرتشت نامه در دیباچه آن باز از پادشاهان پیشدادی و کیانی سخن رفته بترتیب از کیومرث نخستین بشر و از مشیا و مشیانه (آدم و حوا) و از سیامك پسر مشیا و مشیانه و از هوشنگ و از تهمورث و از جمشید و از فریدون و از ایرج پسر فریدون و از منوچهر پسر ایرج و از زو پسر تهماسب و از سام گرشاسب یاد شده و از کارهای هر یك مختصراً سخن رفته است بطرز زامیادیشت اعمال نیکی که از ناموران بروز کرده از پرتو فر ایزدی بوده که آنان دارای آن بودند پس از ذکر پیشدادیان از فقرهٔ ۳۳ دیباچهٔ مذکور از پادشاهان کیانی که موضوع مقاله ماست سخن رفته و مندرجات آن را بجای خود ذکر خواهیم کرد همچنین در بندهش بزرگ در یکی از آخرین فصول آن که خلاصه اش را دارمستتر در ترجمه اوستای خود (ج ۲ ص ۳۹۸—۴۰۲) نقل کرده از همه شهریاران پیشدادی و کیانی یاد گردیده و باعمال عمدهٔ آنان اشاره شده است آنچه در اوستا و کتب پهلوی راجع بکیانیان آمده غالباً مطابق شاهنامه و کتب مورخین است اختلاف روایاتی که در کتب مورخین و شاهنامه دیده میشود جزئی است اساس داستان بهم نخورده بهمان ترکیب باستانی خود باقی است

داستان پادشاهان پیشدادی مشترك است میان آریائیها یعنی هندوان و ایرانیان اسامی برخی از ناموران این طبقه همانطوری که در کتاب مقدس اوستا و کتاب رزمی ما شاهنامه ذکر شده در وید کتاب دینی هندوان و در کتاب رزمی آنان مهابهارتا نیز موجود است و اعمال برخی از آنان در کتب هر دو دسته آریائی با همدیگر شبیه است چنانکه قصص انبیاء بنی اسرائیل درمیان اقوام سامی مشترك و در تورات و انجیل و قرآن رواج دارد اما داستان سلسلهٔ

کیاني دارای جنبهٔ ملّی است و اختصاصی بایرانیان دارد برخی از مستشرقین خواسته اند که از برای یك دو تن از پادشاهان کیانی نیز درمیان کتب برهمنان نظایری بجویند اما موفق نشده حدس و احتمال شان مبني بر اساسی نیست فقط اندك شباهت لفظی و ظاهری مایه تصوّرات شان شده است همچنین برخی از مورخین و مستشرقین خواسته اند که سلسلهٔ کیانیان و سلسلهٔ هخامنشیان را یکی بدانند [۱] درین اواخر هرتل Hertel این مسئله راکه سابقاً یك چند نفری طرفدار داشته بشدّت تعقیب کرده است در کتاب خود موسوم به (زمان زرتشت) [۲] اصراری دارد که زرتشت را معاصر داریوش بزرگ سومین پادشاه هخامنشی قرار دهد و گشتاسب معروف را که در اوستا و سنت مزدیسنان معاصر و دوست و حامی پیغمبر ایران بوده با گشتاسب پدر داریوش که بنا بکتیبهٔ بهستان (بیستون) در ایالتهای پارت و گرگان از طرف پسر خود خشترپاون (ساتراپ) یا مرزبان و حاکم بوده یکی بداند و باین ترتیب زمان زرتشت را در سال ۵۵۰ پیش از مسیح معین نماید [۳] هرتل در مقابل تنقیدات دانشمندان شش ماه پس از انتشار کتاب مذکور از برای اثبات ادعاي خود کتاب دیگری موسوم به (هخامنشیان و کیانیان) منتشر ساخته‌است [۴] در این کتاب سلسلهٔ داستاني و سلسله تاریخی را یکی پنداشته و بنابراین گشتاسب باید همان پدر داریوش باشد هرتل در این کتاب حملات سختی به بزرگترین دانشمندان موثق اوستا شناس و مورخین نموده کلیهٔ عقاید آنان را راجع بزمان زرتشت و پادشاهان کیانی باطل شمرده، سنّت های قدیم ایران را بمیل و مذاق خود تأویل نموده تمام اوستا

---

۱ History of Persia from the Most Early Period to the Present Time by Sir John Malcolm 2 vols. London 1815, 1829.

و رجوع شود بترجمهٔ فارسی آن (تاریخ سر جان مالکم)

Histoire des Perses par Le Comte de Gobinau ; Paris 1869 II Tomes.

Persia by Benjamin ; London 1889.

۲ Die Zeit Zoroaster von Hertel ; Leipzig 1924

۳ رجوع شود به گاتها تفسیر نگارنده ص ۲۹ — ۳۱

٤ Achaemeniden und Kayaniden von Hertel : Leipzig 1924

وکتب پهلوی و خطوط میخی و بالاخره شاهنامه وکتب تواریخ را زیرورو نموده اما بدبختانه چیز تازهٔ ببازار نیاورده همان کالای پیش را بشکلی درهم و برهم و ترکیبی دگرگون بما نشان میدهد

از اینکه درگاتها بهیچ وجه اسمی از هیچیک از پادشاهان هخامنشی نشده و ابداً اشاره ای بسلطنت مقتدر این سلسله نگردیده بجای خود محفوظ در سایر قسمتهای اوستا نیز که بحکم علم اشتقاق چندین صد سال متأخر تر از گاتها ست ابداً اسمی از هخامنشیان و ناموران آن عهد نیست شاهنشاهان این سلسله که کورش وکمبوجیا و داریوش و خشیارشا و اردیشر وغیره باشند در سراسر دنیای قدیم معروف بودند چه رسد در وطن شان ایران این پادشاهان خود نیز زرتشتی بودند چطور ممکن است که درکتاب دینی ایرانیان از آنان یادی نشده باشد! همچنین از پادشاهان سلسله ماد که پیش از هخامنشیان سلطنت داشتند اسمی نیست اگر درگاتها اصلاً اسم خاصی موجود نبوده و از چندین تن از ناموران مثل گشتاسب و جاماسب و فرشوشتر یادی نشده بوده میتوانستیم بگوئیم که پیغمبر ایران در موعظه و تعلیم دینی خود محتاج بذکر اسامی امراء و بزرگان نبوده از این جهت اسامی پادشاهان ماد و هخامنشی هم در آن نیست چنانکه پادشاهان هخامنشی در کتیبه های سیاسی خود محتاج بذکر اسم زرتشت و روحانیون نبودند گذشته از گاتها در سراسر اوستا از هیچ یك از چهار پادشاه معروف ماد که دَیاکو و هُوَوخشترا و فرَوَرْتي و استیاج که یونانیها Astyages, Phraortes, Kyaxares, Deiokes, نامیده اند اسمی نیست در فروردین یشت اسامی چندین صد تن از پادشاهان و ناموران و پارسایان محفوظ مانده و بفروهر هریك درود فرستاده شده اما در این فهرست بسیار بلند بهیچ اسمی بر نمیخوریم که یادآور یکی از پادشاهان ماد یا هخامنشی یا یکی از ناموران آن عهدها باشد درصورتي که از طرفی بدون شك پادشاهان هخامنشی مزدیسنا کیش بوده و از طرف دیگر شاه پرستي از خصایص قوم ایران است و از اوستا هم محبت نسبت بشاه بخوبي مفهوم میشود با وجود این ها اتفاق بسیار عجیبی است که عمداً

در اوستا از ذکر اسامی این پادشاهان یا لا اقل یك دو تن از میان آنان خودداری کرده باشند و باز عجیب تر که ترکیب اسامی فروردین یشت نیز شبیه بترکیب اسامی معمولی عهد ماد و هخامنشی نیست مثلاً هیچ اسمی در این فهرست بلند موجود نیست که مثل دسته ای از اسامی خاص عهد هخامنشی با کلمهٔ مهر ترکیب یافته باشد [۱] نظر باین دلیل و دلایل دیگری که در این جا موقع ذکر آنها نیست یشتهای بزرگ هم پیش از عهد ماد سروده شده چه رسد بگاتها که سراینده آنها خود پیغمبر ایران است و هیچکس او را مثل هرتل معاصر گشتاسب پدر داریوش (۵۲۱ـ۴۸۵ پیش از مسیح) تصور نخواهد کرد گذشته از اینکه گروهی از دانشمندان عهد او را پیش از سلطنت ماد یعنی پیش از قرن هشتم پیش از مسیح دانسته اند

کاری بایراداتی که به هرتل وارد آمده [۲] و ممکن است باز وارد آید نداریم فقط در این جا متذکر میشویم که پادشاهان کیانی را آن طوری که در اوستا از آنان یاد شده و آن طوری که در سنّت کهن ایرانیان آمده ابداً نمیتوان با پادشاهان هخامنشی مربوط کرد و نه پادشاهان ماد را با پیشدادیان بخصوصه یاد آور میشویم که اسامی پادشاهان دو سلسلهٔ داستانی بکلی غیر از اسامی پادشاهان دو سلسله تاریخی است مثلا فریدون و فرورتی، کیخسرو و کورش لفظاً از یك ریشه و بنیان نیستند چیزی که هست این است برخی از وقایع پادشاهان هخامنشی را که بیادها مانده بود بعدها بپادشاهان کیانی نسبت داده اند و نیز ممکن است که برخی از داستانهای ملی را بعدها بتاریخ یك پادشاه واقعی ضمیمه کرده باشند همچنین چند تن از پادشاهان اخیر هخامنشی را که در آخر مقاله ذکرشان بیاید بپادشاهان کیانی پیوسته اند و اسکندر فاتح ایران و برهم زننده دولت هخامنشیان را جا نشین کیانیان پنداشته اند و نیز باید گفته شود که اسامی این پادشاهان اخیر

---

۱ رجوع شود بصفحهٔ ۲۶ همین کتاب

۲ Etudes sur le Zoroatrisme de la Perse Antique par Christensen Kobenhavn 1928 p. 25-35

نیز بعدها بواسطه یونانیان و داستان اسکندر بایرانیان رسیده است بدبختانه از دولت ماد [1] و هخامنشی در تاریخ ما اسمی نمانده چنانکه از دورهٔ سلطنت چهار صد و هفتاد و شش ساله اشکانیان نیز از مآخذ خودمان جز چند سطر مبهم خبری بما نرسیده است

---

۱ از اینکه نگارنده در طی تفسیر یشتها همیشه (ماد) گفته ام بجای (مد) که بدبختانه نویسندگان دیگر ایران میگویند برای این است که نخواستم در استعمال اسم یك قسمت از وطن خود یونانیها را تقلید کرده باشم ماد Māda که اسم قوم و مملکت غربی ایران است در مقابل پارس مملکت جنوبی ایران بهمین ترکیب در پنج قرن پیش از مسیح تقریباً پنجاه بار در کتیبه های پادشاهان هخامنشی در بهستان (بیستون) و ابنیهٔ قصور فارس و شوش وغیره گاهی اسم مملکت و گاهی کسی که منسوب باین قسمت ایران بوده، یعنی مادی، تکرار شده است (۱) نخست یونانیهای آسیای صغیر یعنی ساکنین نواحی خلیج از میر حالیه که مملکت آنان نیز جزو قلمرو سلطنت ایران بود و در کتیبه های خطوط میخی هخامنشیان یون Yaun (Yonie) نامیده شده اسم ماد و پارس را باروپا رسانیدند چون یونها تلفظ (آ = ā) باز نداشته و باین آهنگ آشنا نبوده ناگزیر کلمات خارجه را در وقت ضرورت به (ا — o) مبدل میکردند از این جهت ماد و پارس نزد آنان مد و پرس شد (۲) و بهمین هئیت و تلفظ بیونانیهای دیگر رسید و بعد از آنان به رُمیها رسیده میان سایر اقوام غربی منتشر گردید که حالیه نزد کلیهٔ اروپائیها بهمان ترکیب قدیمی یونیها باقی است در کتاب پهلوی کارنامك اردشیر پاپکان این کلمه بهمان ترکیب قدیمی هخامنشی خود مادیك — ماد آمده اما معمولاً در پهلوی تغییر یافته ماه میگفته اند در کتاب مذکور مکررا از یك پادشاه کُرد ماد یك اسم برده شده که رقیب اردشیر پاپکان بود نخست اردشیر در جنگ او شکست خورده فرار کرد و پس از چندی دوباره لشکری آراسته با چهار هزار نفر باو شبیخون برده هزار تن از کردها را کشت و گروهی را زخمدار و دستگیر نمود و پادشاه کُرد را با پسران و برادران و بستگانش با غنائم بسیار به پارس فرستاد (۳) مادیك پهلوی در عربی ماهی شده است (٤) در کتب مورخین و جغرافیون ایرانی و عرب قرون وسطی غالباً

(۱) رجوع شود به Die Keilinschriften der Achämeniden von Weissbach S. 150.

(۲) Aufsätze zur persischen Geschichte von Nöldeke S. 147.

و به Histoire de l' Art par Perrot et Chipier p. 411.

(۳) رجوع شود به Artachšîr i Pâpakân übersetzt von Nöldeke S. 48.

و به Kârnâmê î Artakhshîr i Pâpakân by D. D. Peshotan Sanjana; Bombay 1896 p. 22.

(٤) رجوع شود به آثارالباقیه چاپ زاخو Sachau ص ۱۱۱

کي

شکوه سلطنت و حسن کی ثباتی داد زتخت جم سخنی مانده است و افسر کي (حافظ)

اینك چند سطری در خصوص کلمهٔ کي نگاشته پس از آن مرتباً بذکر پادشاهان این سلسله مي پردازیم کی که در فارسی عنوان پادشاهان کیانی است

باسم ماه برمیخوریم ولی از دائره وسعت آن کاسته به برخی از نواحي غربی ایران اطلاق مشده مثل ماه نهاوند و ماه دینار و ماه شهریاران وغیره همین نواحی را نیز جغرافیون عرب جبال نامیده اند (۱) طبری در ذکر سلطنت بهرام گور (۴۲۰—۴۳۸ یا ۴۳۹ میلادی) مینویسد: «بهرام گور در آخر عمرش از براي شکار به ماه رفت» و در ذکر سلطنت هرمزد چهارم (۵۷۹—۵۹۰ میلادی) مینویسد: «عادت او بر این بود که تابستان را در ماه میگذرانید» (۲) در دیوان ویس و رامین که سراینده آن فخرالدین گرگانی آن را از یك داستان پهلوي بنظم فارسي در آورده مکرراً بکشور ماه و بوم ماه و ماه آباد و زمین ماه که از همه یك کشور اراده شده برمیخوریم (۳) زیرا که ویس دختر شاه قارن و ملکه شهرو خواهر ویرو و زن شاه موبد و معشوقهٔ رامین برادر شاه موبد از کشور ماه بود شاه قارن در سر زمین ماه پادشاهی داشت و شاه موبد در مشرق ایران در خراسان شهریار بود (٤) کلمهٔ ماد با کلمهٔ میان که در اوستا مئیذیه ... Maidhya آمده و کلمه ایست

(۱) در خصوص ماد و ماه و ماهات و ماه البصره و ماه الکوفه و هیئت سریانی و ارمنی این اسم رجوع شود به Ērānšahr von Marquart S. 17-20.

و به Iran im Mittelalter nach den arabischen Geographen; Leipzig 1921 IV. Abt, S. 45.

و به معجم البلدان کلمات ماه و ماه دینار و نهاوند

(۲) رجوع شود به Tabari, übersetzt von Nöldeke S. 03 u. 265.

(۳) بشوهر بود شهرو را بکی شاه بزرگ و نامور از کشور ماه (ص ۲۰)

مدار او را به بوم ماه آباد سوي مهوش کسی کن بادل شاد (ص ۲۹)

ترا دارم چو جان خویشتن شاد زمین ماه را همواره آباد (ص ۲۹)

زمین ماه یکسر باد ویران چو دشت ریگ و چون شور بیابان (ص ۳۳)

وگر نه بوم ماه ازکین شود پست پس آنکه چون توانی زین گنه رست (ص ۵۰۱)

(٤) رجوع شود بجلد اول یشتها ص ۳۰۵ و ۳۳٤

مثل کیقباد و کیکاوس و کیخسرو وغیره و اسم خاندان این سلسله بشمار رفته در اوستا کَوِیْ Kavi آمده و در سانسکریت نیز کَوِی گویند از گاتها چنین برمیآید که کوی بمعنی پادشاه و امیر و مطلق فرمانده باشد چه این کلمه از برای اُمرا و شهریاران دیویسنا که مخالف آئین مزدیسنا بودند و بزرتشت خصومت میورزیدند نیز استعمال شده است چنانکه درگاتها یسنا ۳۲ قطعات ۱۴ و ۱۵ و یسنا ٤٤ قطعهٔ ۲۰ و یسنا ٤٦ قطعهٔ ۱۱ و یسنا ۵۱ قطعهٔ ۱۲ کوی دراین چند جا باستثنای قطعهٔ اخیر با گَرَهمَ Grehma یا با کَرَپَنْ Karapan و اُوسیج Usij یکجا نامیده شده است گَرَهمَ و کَرَپَنْ و اوسیج از پیشوایان دیو یسنا و مخالف مزد یسنا میباشند همچنین همین عنوان را

مشترك میان اقوام هندو اروپائي (در سانسکریت میدهیه mâdhya و در لاتیني مدیوس medius) ارتباطي ندارد بنابر این وجه اشتقاق کاسل Cassel بي اساس و ماد را بعنوان کشور میانگي یا مملکت مرکزي و وسطی ترجمه کرد (۱) لابد ماد یك قبیله ایرانی بوده که اسم خود را باقامتگاه خود دادند همین مادها بودند که در حدود سال ۷۱۳ پیش از مسیح در مغرب ایران بناي استقلال گذاشتند و همدان (اکباتانا) را پایتخت خود قرار دادند و دولت آشور را منقرض کردند و سراسر ایران زمین و قسمتی از ممالك مجاور را در زیر فرمان خود در آورند و زمینهٔ جهانگیري هخامنشیان و عظمت و جلال ایران را حاضر نمودند سزاوار نیست که ما امروزه اسم آنان را شکسته و نادرست بزبان آوریم بدبختانه برخي از نویسندگان ما بزرگترین پادشاه ایران و سر سلسلهٔ هخامنشیان را که یکي از ناموران جهان بشمار است مثل یونانیها سیروس مینویسند و در این اواخر چندین خانواده ایرانی سیروس نامیده شده اند بجای کورش چنانکه در کتیبه ها آمده , و ابوریحان بیروني هم بهمین هیئت ضبط کرده است (۲)

---

(۱) Zoroaster, Sein Name und Seine Zeit von D. Paulus Cassel ; Berlin 1886 S. 5.

(۲) رجوع شود به آثارالباقیه ص ۱۱۱ در این جا کورش همان کیخسرو تصور شده: « کورش وهو کیخسرو » رجوع شود بمقالهٔ کیخسرو

حضرت زرتشت بپادشاه عصر و بدوست و حامی خود گشتاسب داده است چنانکه در گاتها: یسنا ٤٦ قطعهٔ ١٤ و یسنا ٥١ قطعهٔ ١٦ و یسنا ٥٣ قطعهٔ ٢ فقط یك بار در یسنا ٢٨ قطعهٔ ٧ گشتاسب بدون عنوان کوی نامیده شده است کوی در قسمتهای دیگر اوستا گاهی بمعنی امیر ستمکار و مطلق گمراه کننده و مفسد با کرپن و جادو و پری یکجا ذکرشده چنانکه در یسنا ٩ فقرهٔ ١٨ و فروردین یشت فقره ١٣٥ و زامیاد یشت فقرهٔ ٢٨ وگاهی هم عنوان یکی از پادشاهان سلسله کیانی است و در هرکجا آمده بجای خود ذکر خواهیم کرد کلمهٔ کوی در وید برهمنان بمعنی امیر و یا شهریار و سرور نیامده بلکه از برای ستایندگان دیوها یعنی پروردگاران هندوان استعمال شده است یا بعبارت دیگر کوی در آئین برهمنی یك قسم شمنی است بنابر این بسیار منطقی است که دیویسنان در اوستا از گمراه کنندگان و دشمنان مزدیسنا شمرده شده اند نظر بمندرجات اوستا میتوان گفت کویْ عنوانی است بمعنی پادشاه و شهریار که بدون امتیاز هم از برای اُمرای دیویسنان و دشمنان بکار رفته و هم از برای امرای مزد یسنا بنابر این بایستی چنین تصور کرد که اساساً کوی عنوان بوده و بعدها این عنوان از برای پادشاهانی که بعد از سلسلهٔ پیشدادی بسرکار آمدند اختصاص یافته و رفته رفته اسم مخصوص خاندان این سلسله پنداشته شده است اصلاً کوی اسم کسی نبوده که پادشاهانی بدو منسوب شده باشند همان طوری که هخامنشیان به هخامنشیا که یکی از اجداد کورش بزرك است منسوب گشته و سلسلهٔ اشکانیان و ساسانیان بارشك (اشك) و ساسان نسبت داده شده اند عنوان پیشدادی نیز که در اوستا پرذات paradhāta آمده و اسم نخستین سلسلهٔ پادشاهان ایران قرار داده شده نیز عنوانی است مثل کیانی, زیرا که پیشداد بمعنی نخستین قانونگزار است و اسم شخص مخصوصی نبوده زامیاد یشت که گفته ایم فرکیانی یشت هم نامیده میشود از فرکیانی صحبت میدارد اما در این یشت از «فرکیانی» شکوه سلطنت کیانیان بخصوصه اراده نشده بلکه از آن مطلق

فرّ پادشاهی اراده شده زیرا در این یشت از فر کیانی یعنی فر پادشاهی اهورامزدا و امشاسپندان و ایزدان و زرتشت و سوشیانتها یاد شده همچنین در کرده‌های (فصلهای) ٤ و ٥ و ٦ از فرکیانی هوشنگ و طهمورث و جمشید سخن رفته چنانکه میدانیم این پادشاهان از سلسلهٔ پیشدادی میباشند و بخصوصه هوشنگ در کردهٔ ٤ فقرهٔ ٢٦ "پرذات" قید شده است. عنوان فصل ۳۱ بندهش که از پادشاهان صحبت میدارد چنین است: «در نژاد و نسب کیانیان» اما در این فصل از پادشاهان پیشدادی و ضحاك و پادشاهان کیانی و ساسانی سخن رفته و این خود دلیل است که از کلمه کیانیان در عنوان مذکور مطلق پادشاهان ایران اراده شده است نه سلسله مخصوص در کتاب هفتم دینکرد فصل ۳ فقرهٔ ٦٤ (چاپ سنجانا) مندرج است: «زرتشت بواسطه الهامی آگاهی یافت که زاک زنت و بدکیش و پرآسیب از کرپان های گشتاسب و بسا از کی‌ها و کرپانهای دیگر که در دربار گشتاسب بودند باهمدیگر متّحد گشته قصد هلاك وی کردند» لابد در این جا صحبت از وقتی است که هنوز گشتاسب بزرتشت نگرویده بود که زاک نام از پیشوایان دینی با سایر کی ها یعنی امرای دربار نسبت بزرتشت سوء قصد نموده بودند چنانکه ملاحظه میشود در این جا نیز کی بمعنی امیر آمده و احتمال هم دارد که کی ها شاهزادگان و بستگان خاندان گشتاسب باشند در شاهنامه غالباً کی عنوان پادشاهان مخصوص کیانی است و گاهی بمعنی مطلق پادشاه آمده چنانکه در این شعر: چواغریرث آمد زآمل بری از آن کار او آگهی یافت کی [۱] در این جا کی از برای افراسیاب پادشاه توران آمده است در لغات فرس اسدی کی بمعنی پادشاه ضبط شده از این قرار: «بزرگترین ملکان را کی خوانند و این از کیوان گرفتند» معلوم است که وجه اشتقاق اسدی بکلی بی اساس است درسلسلهٔ نسب کقیباد که مؤسس پادشاهان کیانی است کوی یا کی نامی سراغ نداریم اما در ایران قدیم کوی اسم خاص هم بوده چنانکه در فروردین یشت فقرهٔ ۱۱۹

۱ شاهنامه جلد اول صفحه ٥٩ چاپ عکسی از روی خط اولیاء سمیع شیرازی بونه ۱۳۱۹

فروهر پاکدین کوی (کی) ستوده شده است همچنین در فقرهٔ ۱۱۴ و ۱۲۳
بفروهر دو تن از پارسایان درود فرستاده شده که اسم پدر هردو کوی بود
در این جا باید متذکر شویم که در اوستا در هرجا که کلمه کوی از برای امرای
دیو یسنا آمده بصیغه جمع «کوی ها» استعمال شده است با این که در اوستا کوی
بمعنی مطلق شهریار آمده ولی در برخی از موارد چنان بنظرمیرسد که این عنوان
از همان قدیم از برای تعیین خاندان کیانی تخصیص یافته باشد چه در فقرهٔ ۷۱
زامیاد یشت از کیقباد و کی اپیوه و کیکاوس وکی آرش وکی پیشین و کی و یارش
وکی سیاوش یاد شده و در فقرهٔ بعد مندرج است که کیانیان همه چالاك و همه
پهلوان و همه پرهیزگار و همه بزرگ منش وهمه چست و همه بیباك بودند
صفات مذکور از برای پادشاهان و شاهزادگانی که همه از کیانیان هستند آورده
شده است دیگر اینکه در اوستا هیچ یك از پادشاهان پیشدادی مثل هوشنگ
و طهمورث و جمشید و فریدون و منوچهر وغیره کوی یا کی خوانده نشده اند
اما شاهزادگان سلسله کیانی که میدانیم برخی از آنان بتاج و تخت نرسیدند
و پادشاهی نداشتند مثل اپیوه و آرش و پیشین و ویارش و سیاوش همه کوی
یا کی نامیده شده اند از فقرهٔ ۶۶ زامیادیشت برمیآید که سیستان وطن
کیانیان است چه در فقرهٔ مذکور آمده: «فرکیانی کسی راست که در سر زمینی
که در آنجا دریای کیانسیه واقع است شهریاری دارد، دریائی که رود هلمند
در آن فرو ریزد» در فصل ۲۱ بندهش فقرهٔ ۷ مندرج است کیانسیه
در جائی است که در آنجا منزل خاندان کیانی است» در فصل ۱۳ بندهش
فقره ۱۶ مندرج است که دریای کیانسیه در سیستان است شکی نیست که این
دریا چه همان است که امروزه دریا چه هامون گوئیم عجالةً بهمینقدر اکتفاء
نموده تا در توضیحات فقرهٔ ۶۶ زامیادیشت مفصل تر از آن صحبت بداریم
اختصاص دادن پایگاه و خانه کیانیان به سیستان نیز دلیلی است که از آن سلسلهٔ
مخصوصی اراده شده زیرا که در سنّت کهن ایران و اوستا و داستان ملی و تاریخ
میدانیم که بخصوصه سلطنت کیانیان پس از کیخسرو با مشرق ایران ارتباطی داشته

و آن سرزمینها محل نشاء و نمای دین پیغمبر ایران زرتشت بود و اسامی ممالکی که در اوستا از آنها اسم برده شده غالباً در شرق ایران واقع است

از آنچه گذشته خلاصه کرده گوئیم: با اینکه در اوستا کوی یا کي بمعنی مطلق امیر و پادشاه آمده از براي تعیین طبقه مخصوصی از پادشاهان نیز استعمال شده است بنابر این بجاست که سنّت کهن و مقدس ایران را حفظ نموده کیانیان را مثل پیشدادیان سلسلهٔ مخصوصي بشماریم

کیقباد

قدح بشرط ادب گیر ز آنکه ترکیبش ز کاسهٔ سر جمشید و بهمنست و قباد (حافظ)

کیقباد سر سلسلهٔ پادشاهان کیانی است راجع باو و پادشاهان دیگر این سلسله تقریباً مندرجات مورخین با همدیگر موافق است پس از مُردن گرشاسب آخرین پادشاه پیشدادی با اینکه طوس و گستهم پسران نوذر در حیات بودند و خاندان فریدون هنوز از میان نرفته بود اما چون فر ایزدی با آنان نبوده نا گزیر بپادشاهی نرسیدند پس از مشورت زال با موبدان کیقباد را که دارای فر ایزدی و برازندهٔ تاج و تخت بود بشهریاری برگزیدند رستم پسر زال رفته اورا از البرز کوه باستخر آورد بعد از رسیدن شاه نو تورانیان که بایران هجوم آورده بودند شکست یافته برگشتند در کتب مورخین بنای چندین شهر منسوب باوست از آنجمله بقول حمزه اصفهاني در کتاب سنی ملوك الارض و الانبیاء استان ایرانو ثارث کواذ» در اصفهان؟

نسب کیقباد را مختلف ذکر کرده اند و برخی اورا پسر زغ یا زاغ (لابد زاو مراد است) ذکر کرده اند و برخی دیگر اورا از خاندان نوذر یا منوچهر دانسته اند که زاو هم منسوب بهمان خاندان است حمزه نمیگوید که کیقباد بازو نسبتی دارد فقط مینویسد که مؤسس سلسله کیانی کیقباد در عهد زو بن طهماسب نشاء و نماء کرده و در مدت سلطنت خود مردم را بآبادانی گماشت در تاریخ بلعمی مندرج است: «گویند که کیقباد از فرزندان منوچهر بود و دختری بزنی داشت از مهتران ترکستان و از او پنج فرزند بودش یکی را نام

کیکاوس و دیگری را کیراش و یکی را کي پشین و یکی بیارش و یکی را اوسد و این کیقباد ملکی با عدل و داد بود و جهان آبادان کرد و شهرها بنا کرد و حدها و فرسنگها پدید کرد» ابو ریحان بیرونی در آثارالباقیه سلسلهٔ نسب قباد را این طور ذکر کرده است؛ کیقباد بن زغ بن نوذکا بن یشو بن نوذر بن منوچهر بنا بمندرجات بندهش کیقباد از خاندان و پشت زو نبود بلکه پسر خوانده او بود زیرا در فصل ۳۱ فقرهٔ ۲٤ این کتاب مندرج است. «که کیقباد نوزاد را در پارچه پیچیده در تابوتی گذارده روی آب انداخته بودند زاب پسر تهماسب آن بچه لرزان و ناتوان را که در شرف هلاك شدن بود در روي رود دیده از آب برگرفت» نظر باین خبر کیقباد درخانه زو پرورش یافته و نسبت پسرخواندگي بنجات دهندهٔ خود دارد داستان بآب انداختن کیقباد شبیه است بداستان موسی پیغمبر بني اسرائیل : چنانکه در تورات آمده فرعون بقابله ها فرمان داده بود که آنچه پسر از زنان بنی اسرایل مقیم مصر متولد شوند بکشند چه هلاکت قوم خود را در ازدیاد آنان مي پنداشت اما قابله ها پسران را نکشتند پس از آن فرعون بقوم خود امر کرد که آنچه پسر زائیده شود به نهر اندازند شخصی از خاندان لاوی یکی از دختران لاوی را بزنی گرفت و از او پسری آمد چون بسیار نیکو منظر بود ویرا سه ماه نهان داشت و چون نتوانست او را دیگر پنهان کند تابوتی ازنی برایش ساخته آن را از قیر وزفت اندوده طفل را در آن نهاده بآب انداخت دختر فرعون تابوت را درمیان نیزاردیده بکنیزانش گفت تا آن را برگیرند بچه را موسی نام داده در قصر فرعون پرورش دادند [1] . . . مدت سلطنت کیقباد را صد سال نوشته اند این مدت غیر طبیعی که از برای غالب پادشاهان قائل شده اند شاید از این جهت باشد که اسم چندین تن از پادشاهان یا چندین تن ازآباء و اجداد آن شاه از قلم افتاده فراموش کرده بوده اند و مدت سلطنت یا مدت عمر چندین نفر را بمشهور ترین آنان داده اند چنانکه بزودی خواهیم دید که درمیان کیقباد و کیکاوس اسم پسر کقیباد که کي اپیوه باشد ازقلم .

---

۱ رجوع شود به تورات سفر خروج باب اول و دوم

افتاده است در بندهش فصل ٣٤ فقرهٔ ٧ مدت سلطنت کی کباد فقط ١٥ سال ذکر شده است

کیقباد در اوستا کَوَیْ کَواتَ 𐬐𐬀𐬎𐬌.𐬐𐬀𐬎𐬁𐬙𐬀 Kavi Kavāta آمده در پهلوی کواد گویند گاهی هم کباد وقباد معرّب آن است کوی را که اسم سلسله اوست در مقالهٔ پیش معنی کرده ایم کوات مرکب است از دو جزء اولی که کوا Kavā باشد نیز بمعنی کوی یا کی میباشد و بقول بارتولومه یعنی محبوب و عزیز کی[1] چنانکه در اسم کوارَسمن که در فقرهٔ ١٠٣ فروردین یشت آمده و در شاهنامه کرزم یا گرزم شده نیز همین جزء اولی دیده میشود و معنی این اسم مرکب چنین است: دارندهٔ صف رزم کیانی در اوستا فقط دوبار باسم کیقباد برمیخوریم نخست در فروردین یشت فقرهٔ ١٣٢ و پس از آن در زامیاد یشت فقرهٔ ٧١ در فقرهٔ مذکور فروردین یشت اول از فروهر پاکدین کیقباد و بعد از فروهرهای پاکدینان کی اپیوه و کیکاوس و کی آرش و کی پشین و کی ویارش وکی سیاوش وکیخسرو یاد شده است در فقرهٔ مذکور زامیاد یشت نیز بهمین ترتیب اول از کیقباد و بعد از ناموران دیگر این سلسله یاد شده ودر فقرات ٧٤ـ٧٧ از کیخسرو مفصل تر ذکر شده است گفته ایم کی اپیوه پسر کیقباد است این اسم در اوستا کوی آئیپی ونگهو 𐬀𐬌𐬞𐬌.𐬬𐬀𐬥𐬵𐬎 Aipi vaṅhu آمده فقط دو بار در دوفقرهٔ مذکور فرور دین یشت و زامیاد یشت پس از کیقباد از او اسم برده شده است در فصل ٣١ بندهش در فقرهٔ ٢٥ مندرج است: «از کواد کی اپیوه بوجود آمد، کی آرش، کی ویارش، کی پیسان و کیکاوس از کی اپیوه بوجود آمدند، سیاوخش از کیکاوس بوجودآمد، کیخسروب از سیاوخش بوجود آمد» در فقرهٔ ٢٨ همین فصل از بندهش مندرج است: «لهراسب پسر اوزاو Aūzāv پسر مانوس پسر کی پیسین پسر کی اپیوه پسر کواد» پیسین لابد همان پیسان فقرهٔ ٢٥ بندهش است اپیوه در کتب مورخین مثل طبری و حمزه و بیرونی و مجمل التواریخ و ابن الاثیر و ابوالفداء وغیره نیز ذکر شده اما تحریف گردیده برخی کیا فوه وکی افوه

١ رجوع شود به Altiranisches Worterbuch von Bartholomae

و نیز ملاحظه شود به Achaemeniden und Kayaniden von Hertel s. 46

و برخی دیگر کی افینه و کي بینه و کینیه و افوه ضبط کرده اند کي افوه نزدیکتر بهیئت پهلوی این اسم است در هیئت افینه باز همان ترکیب پهلوی کله موجود است جز اینکه در پهلوی حرف (ن) و (و) داراي یك علامت و حرف است باین ملاحظه ابیوه را ابینه خوانده اند و افینه معرّب آن است بسیاری از مورخین مثل حمزه و بیرونی و مؤلف مجمل التواریخ او را پسر کیقباد و پدر کاوس نوشته اند معنی این اسم درست معلوم نیست اما یوستی چنین معني کرده است به نیکی مایل یا داراي نیکی [1] در چند سطر پیش دیده ایم که در تاریخ بلعمی پنج پسر که کیکاوس و کی آرش و کی پشین و کی بیارش و اوسد باشند به کیقباد منسوب اند در شاهنامه چهار پسر باو منسوب اند از این قرار :

نخستین چه کاوس باآفرین کیارش دوم بُد سوم کی پشین
چهارم کی ارمین کجابود نام سپردند گیتی بآرام و کام

اما صواب در این است که آنان را مثل بندهش و بسیاری از کتب دیگر پسران کی اپیوه و از نوگان کیقباد بدانیم درفقرهٔ ۱۳۲ فروردین یشت و در فقرهٔ ۷۱ زامیادیشت این اسامي چنین است: کَويْ اُوْسَذَنْ [illegible] (Usadhan) کَويْ اَرْشَنْ [illegible] (Aršan) کَویْ پیسیننگه [illegible] (Pisinanh) یا کوي پیسینَ [illegible] (Pisina) کوی بیرشن [illegible] (Byaršan) چنانکه ملاحظه میشود کیکاوس و کی آرش وکی پشین شاهنامه مطابق کویْاوسذَنْ و کوی اَرْشنْ و کوی پیسین اوستا میباشند اما کی ارمین شاهنامه شباهتی به کوی بیرَشنْ اوستا ندارد البته ارمین بجای بیرشن آمده بیارش طبری و بلعمی درست مطابق ویارش پهلوی و بیرشن اوستاست از کی اپیوه و سه پسرش که کي آرش و کی پشین و کی ویارش و کی بیارش باشند جز از دو موضع در اوستا که ذکرش گذشته دیگر یادی نشده اما از پسر دیگرش کیکاوس که پسر ارشدش بوده و بتاج و تخت رسیده بیشتر اسم برده شده است

---

[1] رجوع شود به Iranisches Namenbuch von Justi S. 516. Auf das gute gerichtet, oder: reich an gut.

در مینوخرد فصل ۲۷ فقرات ۴۵ـ۴۸ آمده : «و از کی کواذ سوذ این بوذکو اندریزدان سپاسدار بوذ وش خدائی خوب کرد بیوند و تخم کیان از اوی اواژ گرفت» درفقرهٔ ۳۳ دیباچهٔ هفتمین کتاب دینکرد مندرج است: «در مدت زمانی به کی کباد سر سلسلهٔ کیانی تعلق داشت از برتو آن پادشاهی ایران رونق گرفت او پادشاهی درخاندان خود بر قرار ساخت و کارهای درخشان و سود مند نموده» اینک چند کله درخصوص معانی لفظی سه پسر کی ابیوه گفته پس ازآن از جانشین قباد که کاوس باشد سخن میداریم اَرْشَنْ که در فارسی آرش گوئیم در اوستا گذشته از اینکه اسم خاص است اسم مجرد هم استعمال شده بمعنی مرد و نر در مقابل زن و از برای تعیین جنس نر ستوران نیز آمده چنانکه در فقرهٔ ۵۸ ارت یشت بمعنی مرد و در فقرهٔ ۵۵ همین یشت از برای تعیین گاونر استعمال گردیده از همین ماده است اسم خاص ارشك (اشك) و ارشادا Aršādā که اسم قلعهٔ ای بوده در هرووتی Harauvati یعنی در قندهار حالیه که داریوش در کتیبهٔ بهستان (بیستون) در ذکر یکی از فتوحاتش از آن اسم میبرد لابدُ اسم خاص اَرْشَنْ یا آرش بمعنی مرد و دلیر و جوان مناسبتی با اسم قلعهٔ مذکور دارد مشتبه نشود با آرش تیر انداز معروف معاصر منوچهر که در اوستا اِرَخْشَ Erexša نامیده شده [1]

معنی لفظی پیسین سومین پسر کی ابیوه معلوم نیست این اسم در تاریخ طبری فاشین ضبط شده در برخی از نسخ شاهنامه کی پشین و در برخی دیگر کی نشین نوشته شده این اسم با این ترکیب اخیر مثل بسیاری از اسامی غیر مأنوسه دیگر در شاهنامه دگرگون نوشته شده است چنانکه حُیَیّ قتیبه را در شعر «حُییّ قتیبه است ز آزادگان که از من نخواهد سخن رایگان» حسین قتیبه نوشته اند پشین که از اسامی متروکه است بکلمهٔ نشین که از لغات رایج است تبدیل یافته است مسلّم است که این اسم باید در فارسی پیشین یا پشین باشد تغییر یافتن سین اوستا به شین در فارسی از قبیل تغییر یافتن کرساسپ اوستائی است

---

۱ رجوع شود بجلد اول یشتها ص ۳۳۴ـ۳۳۶

به گرشاسب یا گرشاسب شاهنامه ناصر خسرو گفته است شکارت کیقباد و کی پشینست بسا کس کز تو با تاج و نگینست

بیرشن که در تاریخ بلعمی بیارش ذکر شده مرکب است از دو جزء جزء اخیر آن را که ارشن باشد معنی کرده ایم جزء اولی آن که بی bi باشد همان است که در لاتینی بیس bis گویند و بمعنی دو بار میباشد و در سر یکدسته از لغات السنهٔ اروپائی دیده میشود مثل biennal فرانسه یعنی دو ساله در اوستا نیز همین کلمه در سر برخی از کلمات موجود است مثل بیار دراجه byāre drājah یعنی دو ساله یا بدرازای دو سال یا مدت طول دو سال بیارش را اگر دارندهٔ دو اسب تر ترجمه کنیم بخطا رفته ایم چنانکه بزودی خواهیم دید که سیاوش در اوستا سیاو رشن مرکب است از سیاو + ارشن Syāva+aršan یعنی دارندهٔ اسب سیاه

کیکاوس

مرغی دیدم نشسته بر بارهٔ طوس   در پیش نهاده کلّهٔ کیکاوس
با کله همیگفت که افسوس افسوس   کو بانگ جرسها و کجا نالهٔ کوس (خیّام)

کیکاوس دومین پادشاه کیانی که گفته ایم بقول بندهش و بسیاری از مورخین پسر ابیوه و نوه کیقباد است در داستان ملی ما و کتب تواریخ شهریار خیره سر و بوالهوسی تعریف شده است کاوس پس از لشکر کشی بسوی مازندران و در آنجا اسیر دیوها شدن و بالاخره بواسطه رستم رهائی یافتن و مازندران را تصرف نمودن قصد تسخیر هاماوران نمود در آنجا آوازه حسن جمال سودابه دختر پادشاه هاماوران بگوش وي رسیده اورا خواستاری کرده بزنی گرفت طبری سودا به را دختر پادشاه یمن مینویسد مسعودی مینویسد: کیکاوس نخستین پادشاهی بود که پایتخت خود را از عراق به بلخ نقل داد و در عراق از برای ستیزگی با خدا بنائی برپا کرده بود یمن را او خراب کرد پادشاه یمن موسوم به شمّر بن یرعش بجنگ وی شتافت و کیکاوس را گرفتار کرده بزندان انداخت اما سعدیٰ دختر پادشاه یمن عاشق کیکاوس شده رنج

زندان را از او بکاهید پس از چهار سال رستم اورا از زندان برهانید و بازنش سعدی بمملکتش برگشت و پسری از او آمد موسوم به سیاوخش

چنانکه ملاحظه میشود سعدی که در شاهنامه سودابه شده نزد مسعودی هم دختر پادشاه یمن است جز اینکه برخلاف مشهور سیاوش که ذکرش بیاید پسر سودابه تصور شده است نظر بتعریفی که از هاماوران یا هماوران و ممالك متحد وی مصر و بربر در جنگ بضد کاوس در شاهنامه شده قهراً منتقل میشویم که هاماوران باید مملکت قوم قدیم حمیر و یمن حالیه باشد در روضة‌الصفاء نیز مسطور است: «در شاهنامه یمن را بهاماوران تعبیر کرده است» مندرجات بندهش بزرگ هم ممد بر این است در جائی که مینویسد: «در عهد کیکاوس دیوها قوی شدند و اُشنر کشته شد دیوها کیکاوس را بر آن داشتند که بآسمان صعود کند اما سرافکنده بزمین افتاد و فرّ شاهی از او جدا گشت پس از آن در خاك شمبران Šambrān با بزرگان و سران بزنجیر بسته شد دیوی بود موسوم به زنگیاب Zingyāb [۱] که زهر در چشم داشت و از مملکت عربها آمده بود و در ایران پادشاهی یافت بهر که با دیدگان بد نگاه میکرد میکشت ایرانیان افراسیاب را بکشور خود خواندند افراسیاب این زنگیاب را کشت و خود در ایران پادشاهی نمود بسیاری از ایرانیان را گرفته بترکستان فرستاد ایران را ویران کرد تا اینکه رُستهم از سیستان برخاسته جامهٔ رزم پوشیده پادشاه شمبران را دستگیر کرد و کیکاوس را از اسارت برهانید آنگاه بجنگ افراسیاب شتافت و اورا شکست داد و بترکستان راند افراسیاب دگر باره جنگ آغاز نمود کی سیاوخش برزم وی شتافت اما بواسطه مغلطهٔ سوتابیه که زن کیکاوس بود سیاوخش بایران باز نگشت و بنزد افراسیاب رفت و بدو پناه آورد بنزد کیکاوس برنگشت دختر افراسیاب را بزنی گرفت کیخسرو از او بوجود آمد سیاوخش در آنجا کشته شد کیخسرو افراسیاب را کشت و بکنگ رفت و پادشاهی بکی لهراسب برگذار نمود وقتی که

---

۱ راجع به زنگیاب که در اوستا زئینیگو Zainigu آمده بتوضیحات فقرهٔ ۹۳ زامیاد یشت ملاحظه شود در شاهنامه و کتب تاریخ این اسم نیامده است

گشتاسب سی سال پادشاهی کرد این هزاره بپایان رسید آنگاه هزاره چهارم آغاز کرد در این هزاره زرتشت آئین اهورا مزدا پذیرفت و آن را بگشتاسب نمود که آن را بپذیرفت و مجوی ساخت و جنگ شگفت آمیزی بضد ارجاسب کرد ایران و انْایران (ایران و خارجه) بجنگ در افتادند[1] شکی نیست که هاماوران شاهنامه و شمبران بندهش بزرگ هر دو یك مملکت است پروفسور مارکوارت مینویسد که شمبران 𐭱𐭬𐭯𐭥𐭠𐭭 بندهش بزرگ را باید سمران 𐭮𐭬𐭥𐭠𐭭 Samarān خواند چنانکه در فهرست شهرها [2] آمده است مملکت یمن را که درمیان سنوات ۵۶۲—۵۷۲ میلادی خسرو انوشیروان گرفت در قدیم نزد ایرانیان چنین نامیده میشده است ابن خرداذ به نیز عنوان پادشاه یمن را سمدار شاه (باید سمران شاه خواند) درج کرده و ابن الفقیه نقل از ابن الکلبی ساکنین بربر یمن را سامران ضبط کرده است [3] از جمله خیره سریهای کیکاوس این بود که بوسوسهٔ اهریمن خیال عروج بعالم بالا نمود طرز آسمان پیمائی اورا مختلف ذکر کرده اند بنا بشاهنامه چهار عقاب بپایه تخت بست که پس از چندی پرش خسته شده بآمل فرود آمدند در معجم البلدان مندرج است که

---

۱ رجوع شود به Zend-Avesta par Darmesteter vol. II p. 401-402.

۲ فهرست شهرها عبارت است از یك جزوهٔ پهلوی در آخر کتاب یادگار زریران این جزوه دارای هشتصد و هشتاد کلمه است و در آن از صد و ده شهر سخن رفته و از بناکنندگان این شهرها که غالباً ساسانیان هستند نیز یاد شده است همچنین اسامی اشخاص پیش از عهد ساسانیان که بنای برخی از شهرها منسوب بآنان است نیز ذکر شده است در آخر فهرست از بغداد اسم برده مینویسد سازنده آن ابو جعفر است که اورا ابود وانیق مینامند رجوع شود به Pahlavi Literature by West im Grundriss der Irani. Philolo. B. II S. 118.

۳ رجوع شود به Ērānšahr von Marquart S. 26
و به Etudes Irani. par Darmesteter vol II p. 221-224.
و به Iranische Nationalepos von Nöldeke im Grundriss der Irani. Philolo. B. II S. 168.

یاقوت در معجم البلدان در ماده ابرقوه مینویسد «سعدی دختر تبع زن کیکاوس بوده» تبابعه نیز از پادشاهان یمن بودند امین احمد رازی در کتاب هفت اقلیم در اقلیم اول در ذکر یمن (چاپ کلکته ص ۷) مینویسد: «و بزعم فارسیان کیکاوس بدست ذوالاذعار گرفتار گشته بوده»

کیکاوس از فراز آسمان پرتاب گشته در شهر سیراف فرود افتاد باز یاقوت در مادهٔ ری مینویسد : من در یك کتاب قدیم ایرانی خوانده ام که کیکاوس گذاشت از برای رفتن بآسمان چرخی بسازند و آن را با بزار لازم آراستند خداوند به بادها امر کرد که اورا تا با برها برسانند و پس از آن بحال خود واگذارند آنگاه کیکاوس پرتاب شده بدریای جرجان افتاد غرور کیکاوس سبب گردید که فر ایزدی از او جدا شد چنانکه جمشید از غرور خویش فر ایزدی را از دست داد [۱] و در فقرات ۳۱—۳۸ زامیادیشت خواهیم دید که چگونه فر ایزدی از او روی برتافت در اوستائی که اینك در دست داریم در خصوص سیر آسمان کیکاوس اشاره نشده اما دریکی از قطعات اوستائی موسوم به آئوگمدئیچا در فقرهٔ ٦ مندرج است : «کسی از چنگال مرگ رهائی نیابد و نه کسی که مانند کیکاوس بگردش آسمان پرداخت و نه کسی که مانند افراسیاب تورانی خود در تک زمین پنهان نمود و در آنجا کاخ آهنین ببلندی هزار قد آدمی با صد ستون ساخت . . . »

در کتاب نهم دینکرد فصل ۲۱ فقرات ٤ — ۱۲ مندرجات نخستین نسك اوستای عهد ساسانیان که موسوم بوده به سوتکر نسك تجزیه گردیده چنین شرح داده شده است : چگونه کیکاوس در روی هفت کشور پادشاهی نمود، چگونه دیوها و مردمان را تندتر از حرکت دست فرمانبردار خود کرد، چگونه او در بالای البرز هفت کاخ برپا نمود یکی زرین و دو سیمین و دو پولادین و دو آبگین (بلورین) و چگونه گروه دیوهای مازندران را از ویران کردن جهان باز داشت و آنان را از برای خدمت خود دربندنمود وچگونه مردمانی که بواسطه طول زمان زور خود را باخته و جان شان نزدیک بود که از تن شان بیرون شود خود را بقصر او رسانده و پیرامون کاخ او گشته جوانی بآنان برگشت و بسّن جوانی پانزده ساله شدند پس از آن دیوها قصد هلاك کیکاوس کردند و دیو خشم از پی تباهی بنزد او آمد و بنظر او پادشاهیش را در روی هفت کشور خوار نمود و او را بشهریاری آسمان

۱ رجوع شود بجلد اول یشتها ص ۱۸٦ — ۱۸۷

و نشیمنگاه امشاسپندان بفریفت چگونه کیکاوس بفریب دیو خشم و دیوهای دیگر بنای ستیزگی با ایزدان گذاشت و کیکاوس با گروه دیوها و دروندان (مفسدین) بتاریکی بیکران پرتاب شد و از سپاهش جدا گردید و ازخیره سری از ستیزه خود برضد ایزدان دست برنداشت آفریدگار فر ایزدی را از او برگرفت سپاه کیکاوس از اوج (فر) بزمین افتاد و کیکاوس بفراخکرت فرود آمد و این نیز گفته شده که درهنگام گردش آسمان کسی متّصل بکیکاوس بود و از پی آنان ایزدنریوسنگ (فرشته ایست که پیك خدائی سپرده باوست) میتاخت ومیخواست اورا جدا کند ناگاه ازکیخسرو که هنوز متولدنشده بود چنان آوازی‌برخاست که گویا از هزار مرد خروش برآمده باشد وگفت ای نریوسنگ اورا مکش زیرا که اگر تو او را هلاك سازی درآینده کسی نخواهد بود که سپاه کینخواه را بضد توران برانگیزاند زیرا که از این مرد سیاوش بوجود خواهد آمد و ازسیاوش من پا بدائرهٔ هستی خواهم گذاشت من کیخسرو که دلیران و یاوران دینی را بضد یلان توران درهنگام کار زار بر انگیزم آن یلان را نابود کنم و آن لشکر را پریشان سازم و چنان کنم که شهریاران توران روی بگریز نهند نریوسنگ از این سخنان فروهر کیخسرو شاد گشته دست از کیکاوس بداشت اما کیکاوس فناپذیر گردید» از این خلاصهٔ مطالب بخوبی برمیآید که در اوستای عهد ساسانیان مفصلاً ازکیکاوس صحبت میشده و از عصیان وی نیز سخن رفته بوده است از این خلاصه نیز برمیآید که کیکاوس پس از سیر آسمان و گسستن فرایزدی ازاو مادر سیاوش را بزنی گرفت اینك شرح این پیوند بنا بشاهنامه: روزی درشکار گاهی پهلوانان ایران طوس و گیو و گودرز بدختر خوبچهری که از بیم خنجرآختهٔ پدرمست خویش سر بدشت و بیابان نهاده بود برخوردند این دختر از خاندان گرسیوز برادر افراسیاب بود ونسبش بفریدون میرسید دل پهلوانان بدوگرم شد طوس گفت این دختر بمن میرسد زیرا که من او را یافتم گیو گفت از آن من است برای اینکه اسب من نخست باین جا رسید سخنشان بتندی بجائی رسید که بناچار داوری نزد کاوس بردند و او را میانجی برگزیدند کاوس چون

آن دخترك بدید شیفته گشته اورا برازنده خود دیده بزنی گرفت از او پسری آمد که اورا سیاوش نام کردند چون سیاوش بزرگ شد سودا به بدو عاشق گشت پس از برانگیختن و سایل و کامی نیافتن از او نومید شده کین او در دل گرفت و اورا نزد کیکاوس متهم ساخت از اینکه او دست خیانت بسوی وی دراز نمود کیکاوس از پسرش خواست که از برای اثبات بیگناهی خود بمیان آتش برود از این محاکمه و قضاء عهد قدیم که در اوستا ورنگه و در پهلوی ور و اکنون باید سوگند بگوئیم در جلد اول صحبت داشته ایم[1] سیاوش از این سوگند از آتش گزندی ندید اما سودابه جرأت نکرد که بآتش نزدیك شود بنا بسنتی که یاقوت در معجم البلدان در ماده ابرقوه ذکر میکند: «ابرقوه محلی بوده که در آن جا کیکاوس از برای آزمایش آتش افروخته بود و در آنجا هنوز تپهٔ که از خاکستر آن آتش تشکیل یافته موجود است» اما اشتباها در این سنت کیخسرو بجاي سیاوش ذکر شده سودابه عاشق کیخسرو شده و کیخسرو در آتش رفت در اقلیم سوم از کتاب هفت اقلیم تپهٔ مذکور بنابروایت دیگری بسیاوش منسوب شده است سیاوش برای اینکه از تهمت و افتراء نا مادري خود سودابه دور باشد بهمراهی رستم بجنگ افراسیاب رفت و او را شکست داد و صد تن از خاندان و بستگان افراسیاب را گروي گرفته بنای صلح نهاد کیکاوس از خبر صلح برآشفته بسیاوش پیام فرستاد که صد تن گروی را کشته باز با تورانیان بجنگد اما سیاوش نخواست که برخلاف قولش رفتار کند بناچار کس بنزد افراسیاب فرستاده از او در خاك توران پناه خواست پس از داخل شدن بتوران پیران ویسه سپهبد افراسیاب دختر خود جریره را بدو داد ازاو پسری آمد موسوم به فرود پس از چندی سیاوش بمیل خود پیران دختر افراسیاب را موسوم به فرنگیس بزنی گرفت و نزد پادشاه توران منزلتی یافت و گنگ دژ را بنا نهاده در آنجا بسر میبرد گنگ دژ ظاهراً در خوارزم بوده و ابوریحان بیرونی

۱ رجوع بجلد اول ص ۵۶۷—۵۷۳

مینویسد که ورود سیاوش مبدأ تاریخ سال خوارزمیان بوده است[۱] سران و ناموران توران هنرهائی که از سیاوش دیده بودند بدو رشك بردند بخصوصه گرسیوز برادر افراسیاب که همواره او را متهم میساخت از اینکه او با ایرانیان در رابطه است و خیال تسخیر توران دارد بالاخره بسعایت گرسیوز پادشاه توران فرمان داد که دامادش را بکشند[۲] فرنگیس را که از سیاوش آبستن بود به پیران سپرد که اگر پسری زاید آن پسر را بکشد اتفاقاً فرنگیس پسری زاد و او را کیخسرو نام کردند اما پیران را دل نشد که او را بکشد افراسیاب که پس از چندی از وجود چنین پسری آگاهی یافت به پیران گفت که او را بشبانان بسپرد تا درمیان آنان بزرگ شود تا حسب و نسبش را نداند و بکینخواهی پدرش قیام نکند بنا بمندرجات بلعمی کیخسرو تا هفت سالگی درمیان شبانان بود روزی افراسیاب به پیران گفت که امشب در اندیشه کودک بودم که چگونه پادشاه‌زاده درمیان شبانان تواند ماند برو او را نزد من آر پیران رفته او را از شبانان برگرفت و در راه باو بیاموخت که آنچه افراسیاب از تو میپرسد جواب غیر آن بده که من از او برتو همی ترسم

---

۱ رجوع شود به آثارالباقیه ص ۳۵ و به چهار مقاله نظامی العروضی السمرقندی به حواشی میرزا محمد خان بن عبدالوهاب قزوینی ص ۲۴۷ ـ ۲۴۸
رجوع شود بجلد اول یشتها بمقاله ویسه و کنگ دژ ص ۲۱۹

۲ فردوسی میگوید که از خون سیاوش گیاهی روئید که آن را خون سیاوش نامزد کرده اند :

بساعت گیاهی از آنخون برست — جز ایزد که داند که او چون برست
گیا را دهم من کنونت نشان — که خوانی همی خون اسیاوشان
بسی فایده خلق را هست از او — که هست آن گیا اصلش از خون او

در بحرالجواهر و تحفهٔ حکیم مؤمن مندرج است که خون سیاوشان فارسی دم‌الاخوین است و آن عصاره یا صمغی است سرخ رنگ که از گیاه یا درختی استخراج میشود
گیاهی موسوم به پرسیاوشان که در ایران در جاهای نمناك میروید معروف است آن را در لاتینی Capillus veneris یا Capillus muliebris و در زبانهای آلمانی و انگلیسی و فرانسه Adiantum, adiante نامیده میشود معمولاً Capillaires de Montpellier, Frauen haar, cheveux de vénus وغیره میگویند این گیاه در طب قدیم یونانی و ایرانی دوای معروفی بوده و امروزه نیز در طب جدید مورد استعمال دارد بخصوصه دوائی است مسکن و بضد سرفه بکار میرود

بنابدستور پیران سئوالات افراسیاب را کیخسرو بعکس پاسخ گفت افراسیاب تصور کرد که این کودك کم مغز کسی نخواهد شد که باندیشهٔ خونخواهی پدرش افتد و اسباب زحمت توران فراهم آورد به پیران گفت این را برگیر بمادرش سپار از اوکاری نیاید من از سرمی برسم اوباسخ از پا میدهد پیران کودك را بمادرش سپرد ما بقی حکایت را درمقاله کیخسرو ذکر خواهیم کرد

درخصوص حسن جمال سیاوش که سودا به را گرفتار ساخت و بالاخره سبب کشته شدن وی گردید درتاریخ بلعمي مندرج است : «کیکاوس را سری آمد او را سیاوش نام کردند و در همه جهان ازین سیاوش نیکو روی تر کس نبود » در آفرین پیغمبر زرتشت در فقرهٔ ۳ پیغمبر ایران بگشتاسب دعا کرده فرماید: « بکند که تو مانندکي سیاوش زیبا پیکر و بي آلایش شوی» سیاوش در اوستا سیاوَرْشَن Syāvaršan و در پهلوی وگاهی هم درفارسی سیاوخش گویند این اسم مرکب است از سیاو که درجز و اسمی مرکبّه صفت است بمعنی سیاه و ارشن که آن را در مقاله کیقباد معنی کرده ایم این سم مجموعا بعني دارنده اسب سیاه چنانکه سیاوسپی Syāvāspi که در فقرهٔ ۱۱٤ فروردین یشت آمده و اسم یکي از پارسایانی است که فروهرش ستوده شده در معنی با سیاوش یکی است از گنگ دژ که ساخته سیاوش است در جلد اول (ص۲۱۸ـ۲۲۱) صحبت داشته ایم در مقدمه کتاب هفتم دینکرد فقرهٔ ۳۸ و در مینوخرد فقرات ۵۷ـ۵۸ نیز این بنا منسوب باوست در این جا بیش از این محتاج بذکر سیاوش نیستیم چه در مقاله کیخسرو خواهیم دید که غالباً در اوستا سیاوش و کیخسرو یکجا ذکر شده اند

اینک برگردیم بر سرکیکاوس این اسم در اوستا کَوِي اُوَسَنْ Kavi.Usan یا اُوَسذَنْ Usadhan میباشد درآبان یشت فقرات ٤۵ـ٤٦ و در بهرام یشت فقرهٔ ۳۹ و در آفرین پیغمبر زرتشت فقرهٔ ۲ اُوَسَنْ و در فقرهٔ ۱۳۲ فروردین یشت و در فقرهٔ ۷۱ زامیاد یشت اُوَسذَنْ آمده گذشته از این فقرات دیگر در اوستا از کاوس سخن نرفته است در فقرات مذکور

آبان یشت کاوس از برای فرشتهٔ آب ناهید نذر نموده خواستار است که بزرگترین شهریار ممالك گردد و بدیوها و مردمان و جادوان و پریها و کویها و کرپانها چیر گردد در فقرهٔ مذکور بهرام یشت کاوس آرزومند است که پیروزگرشود در فقرهٔ مذکور آفرین پیغمبر زرتشت که از قطعات متأخر اوستا بشمار است زرتشت بکی گشتاسب دعا کرده فرماید: "بکند که تو مانند مزدا نیك کنش شوی، مانند فریدون پیروز مند گردی، مانند جاماسب نیرومند شوی، مانند کاوس بسیار توانا (سرزه) باشی، مانند آئوشنر بسیار بزرگ شوی، مانند طهمورث مسلح (زیناوند) گردی" در فقرهٔ ۱۳۲ فروردین یشت و در فقرهٔ ۷۱ زامیاد یشت که ذکرش در مقالهٔ کیقباد گذشته در اولی فروهر کاوس در ردیف پادشاهان و شاهزادگان کیانی ستوده شده ودر دومی باز در ردیف پادشاهان و شاهزادگان کیانی کاوس دارندهٔ فرّ کیانی شمرده شده است در فقرهٔ ۱۲۱ فروردین یشت از یک اُوَسذَنْ (اوس) نامی که یکی از پارسایان و پسر مزد یسناست یاد گردیده بفروهرش درود فرستاده شده است چنانکه ملاحظه میشود اسم کاوس بدون عنوان کی در اوستا اُوَسنْ یا اُوَسذَنْ میباشد و در فارسی بایستی اوس باشد در جزو اسامی قدیم ایرانی نیز درطی تاریخ باسم اوس برمیخوریم کاوس اسمی است که باعنوان کی ترکیب یافته اما یکبار دیگر هم این عنوان را با واضافه نموده گفته اند کیکاوس بنابر این درکیکاوس دوبار کلمه کی موجود است قابوس معرّب کاوس است و بعدها همین اسم معرّب اسم ایرانیان قدیم شده چنانکه قابوس بن وشمگیر زیاری (۴۰۴ـ۵۵۷ هجری) اُوَسنْ Usan نیز در اوستا اسم مجرّد استعمال شده بمعنی اراده و میل و آرزو چنانکه در گاتها: یسنا ۴۵ قطعهٔ ۹ این کلمه در تفسیر پهلوی (زند) خرسندی ترجمه شده است بارتولومه اسم خاص اُوسنْ را از کلمهٔ اُوسَ Usa مشتق میداند بنابر این "دارای چشمه ها"[۱]

---

۱ Altiran. Wörterbuch von Bartholomae s. 406.

اما اشپیگل و یوستی آن را آرزومند، با اراده، توانا ترجمه کرده اند بنا بر این مشتق است از کلمهٔ ‹اوْسن› که بمعنی اراده و آرزو است [۱] برخی از مستشرقین خواسته اند که میان ‹کوی› ‹اوْسن› اوستا و ‹اوسنس کاویه Uśanas Kāvaya› ریگ وید ارتباطی قرار بدهند اما وجه مناسباتی که ذکر کرده اند طوری نیست که خواننده قانع شود [۲] کاوس که کاؤس وکاووس هم نوشته میشود بسا در پهلوی کی هوس و کا هوس نیز خوانده شده است در فقرهٔ ۳٤ دیباچه هفتمین کتاب دینکرد مندرج است: فرمدت زمانی به کی آرش و برادرانش که از پشت کیقباد بودند تعلق داشت که همه چالاك و پهلوان و پرهیزکار و شگفتکردار بودند بزرگترین برادر آنان کیکاوس بپادشاهی رسید در مینوخرد فصل ۲۷ فقرات ٥٤—٥٥ آمده: «و از کا هوس سوذ این بوذ چون کی سیاوخش از تن او برهنیذ (بوجود آمد)»

اما ‹اشنر که در این مقاله مکرراً از او اسم برده ایم و در بندهش بزرگ دیده ایم که او با کاوس یکجا ذکر شده و در فقرهٔ ۳ آفرین پیغمبر زرتشت پس از کاوس یاد شده در اوستا ‹ائوشنر› Aośnara میباشد ‹اشنر و زیر کاوس بوده که بفریب اهریمن بفرمان کاوس کشته شد در مقدمهٔ کتاب هفتم دینکرد در فقرات ۳٦—۳۷ راجع باو مندرج است: «‹اشنر بسیار زیرك در همان زمان کیکاوس از فرّ ایزدی بهرمند بود اشنر پیش از تولدش در شکم مادرش اعجاز و کرامات از برای مادرش ذکر میکرد و در هنگام تولدش اهریمن را مجاب ساخت اشنر فرمدار (صدر اعظم) و در هفت کشور مستشارکیکاوس بود مردی بود فرزانه و خردمند و دانا»

در فقرهٔ ۱۳۱ فروردین یشت راجع باو آمده: «فروهر پاکدین ائوشنر بسیار زیرك را ما میستائیم»

---

۱ رجوع شود به Arische Periode von Spiegel S. 282.
و به Iranisches Namenbuch von Justi.
۲ رجوع شود بکتاب مذکور اشپیگل ص ۲۸۱ - ۲۸۷
و به Vedische Studien von Geldner p. 166.

مدت سلطنت کیکاوس در شاهنامه و غالب کتب تواریخ صد و پنجاه سال ذکر شده در آثارالباقیه (ص ۱۰٤) و در بندهش فصل ۳٤ فقرهٔ ۷ نیز همین مدت ذکر شده جز اینکه هفتاد و پنج سال پس از سیر آسمان و هفتاد و پنج سال پس از سیر آسمان قید گردیده است [1]

کیخسرو

تکیه بر اختر شب دزد مکن کاین عیّار تاج کاووس ببرد و کمر کیخسرو (حافظ)

پس از چندی خبر کشته شدن سیاوش در توران بایران رسید سراسر کشور در ماتم و سوگواری نشست آتش کین افراسیاب در دلها زبانه کشید رستم که سیاوش را پرورده بود از پی کینخواهی برخاست نخست سودابه را که سبب مهاجرت سیاوش شده بود کشت و پس از آن لشکر آراسته با پسرش فرامرز بتوران زمین روی نهاد سرخه پسر افراسیاب و پیلسم برادر پیران در این جنگ کشته شدند افراسیاب شکست دیده از میدان روی بتافت از بیم اینکه مبادا کیخسرو بدست ایرانیان افتد به پیران گفت که او را بکشد اما پیران اورا نکشت و بآنطرف دریای چین آرام داد رستم مندرجاً ممالك توران را فرا گرفت ولی چون پادشاه بی فرو گناهکاری مثل کاوس شهریار ایران بود در تنگ بختی و خوشی بروی ایرانیان بسته شد خشکسالی و قحطی همه را ستوه آورده بود شبی سروش گو درز را بخواب آمده بدو گفت که چاره درد ایران در این است که کیخسرو پسر سیاوش را بایران آورند و جز از گیو پسر تو کسی این کار را نتواند ساخت گیو بامر پدرش گو درز رهسپار دیار توران شد پس از چندی تفحص بتفصیلی که در شاهنامه مندرج است کیخسرو را پیدا کرده با مادرش فرنگیس بایران آورد اما کیخسرو پس از ورود بشاهی برگزیده نشد زیرا که طوس با سران دیگر همداستان نبوده میخواست که فریبرز پسر کیکاوس جانشین پدر گردد نه کیخسرو نوهٔ کیکاوس که از طرف ما در بافراسیاب تورانی منسوب است.

۱ در جلد اول یشتها نیز از کیکاوس صحبت داشته ایم از برای مزید اطلاعات رجوع شود صفحات ۲۱٤ ـ ۲۱٦

گیو در این مناقشه بطوس گفت که تاج و تخت ایران بکسی میرسد که داری فرّ ایزدی باشد اگر نه با بودن توچرا کیقباد را از البرز آورده پادشاهی بدو برگذار کردیم

ترا کربدی فرّ و رای درست ز البرز شاهی نبایست جست ......
کسی را دهد تخت شاهی خدای که با فرّ و برز است و با هوش و رای

پس از گفتگوها و پرخاشها قرار شد که فریبرز و کیخسرو باردبیل رفته دژ بهمن را که مقر اهریمن بوده تسخیر کنند و هر کدام که بگرفتن آن قلعه کامیاب گشت پادشاه شود نخست فریبرز با طوس لشکر کشیده بتسخیر دژ بهمن رفتند چون بنزدیك قلعه رسیدند زمین همچو آتش بردمید سنانها از گرمی بر فروخت و بدن درمیان زره بسوخت در مقابل گرما تاب نیاورده برگشتند و یقین کردند که کسی در مقابل جادوی اهریمنی تاب چنین گرمای سوزان را نخواهد داشت پس از آن کیخسرو با گودرز و سپاهیان بسوی دژ بهمن شتافتند چون کیخسرو بنزدیک دژ بهمن رسید درنامه ای ستایش و درود خداوند نوشته آن را بنیزهٔ بلندی بست و بگیو گفت یزدان را یاد نموده این نامه را بدیوار دژنه وقتی که نامه بدیوار دژ نهاده شد خروش از دشت وکوهسار برخاست جهان تیره و تار شد پهلوانان جائی را نمیدیدند کیخسرو اسب سیاه خود برانگیخته بیاران گفت که دژ را تیر باران کنند گروهی از دیوهای قلعه هلاك شدند

و زانپس یکی روشنی بردمید شد آن تیرگی سر بسر ناپدید

دردژ نمودار گشته کیخسرو داخل دژ شد

یکی شهر دید اندران دژ فراخ پر از باغ و میدان و ایوان و کاخ
در آنجا که آن روشنی بردمید شد آن تیرگی سر بسر ناپدید
بفرمود خسرو بدانجایگاه یکی گنبدی تا بابر سیاه
در از او بپهنای او ده کمند بگرداندرش طاقهای بلند

زبیرون چونیم از تگ تازی اسب بر آورد و بنهاد آذر گشسب
نشستند گرد اندرش موبدان ستاره شناسان و هم بخردان

کیخسرو پس از یك سال درنگ در آن آتشکده بنزد پدر برگشت و همه دانستند که فر ایزدی یار و همراه اوست او را بشاهی برگزیدند

کیخسرو و آذر گشسب

اینک در این جا از آتشکدهٔ آذرگشسب که در تاریخ ما بسیار معروف و محل آن را در شهر شیز نوشته اند صحبت میداریم و ضمناً اشتباهی را که متأسفانه بنگارنده در تفسیرگاتها روی داده خرابهٔ تخت سلیمان حالیه را بنا بعقیده راولنسن Rawlinson خرابه آذرگشسب نگاشته‌ام اصلاح و جبران میکنم و بهمین ملاحظه مندرجات شاهنامه را راجع به دژ بهمن از برای روشن نمودن مطالب ذیل مفصلاً نگاشته ام

آتشکدهٔ آذرگشسب که در شاهنامه و کتب پهلوی آغاز داستانی دارد در ایران قدیم از امکنهٔ بسیار متبرکه ودر عهد ساسانیان زیارتگاه خاص و عام بوده و چندین سال پس از استیلای عرب و منقرض شدن دولت زرتشتی باز برپا و مورد توجه بوده است بدبختانه امروزه این پرستشگاه که در پارینه دارای آن همه عظمت و جلال و تقدس و شهرت بوده چنان با خاك یکسان است که در تعیین محل آن هم که شهر شیز باشد عاجزیم مطابق مندرجات شاهنامه راجع بآذرگشسب در فصل ۱۷ بندهش که از اقسام آتشها صحبت شده در فقرهٔ ۷ مندرج است: "آذرگشسب تا هنگام پادشاهی کیخسروب همواره پناه جهان بود وقتی که کیخسروب بتکدهٔ دریاچهٔ چیچست را ویران کرد آن آتش بیال اسب او فرو نشست سیاهی و تیرگی را بر طرف نموده روشنائی بخشید بطوري که او توانست بتکده را ویران کند در همان محل در بالای کوه اسنوند Asnavand دادگاهی (معبدی) ساخت و آذرگشسب را فرونشاند" چنانکه ملاحظه میشود در شاهنامه فروغی که تیرگي را بر طرف نموده روشنی نامیده شده است

اما در بندهش این فروغ موسوم به آذرگشسب یکی از سه شرارهٔ مینوی بوده که بجهان خاکی از برای امداد جهانیان فرود آمده در آذر بایجان قرار گرفت دو شراره دیگر را یکی موسوم به آذر فروبا و دیگری آذر برزین مهر نیز مانند آذر گشسب سرگذشتی است که در فصل مذکور بندهش از آنها سخن رفته است در عهد ساسانیان آتشکدهٔ آذر فروبا در کاریان (فارس) و آتشکدهٔ آذر برزین مهر در ریوند (خراسان) در مقابل آذر گشسب آذر بایجان بسیار معروف و زیارتگاه بوده اند اما ظاهراً بعظمت و جلال آذرگشسب نبوده اند زیرا که آذر گشسب آتش پادشاه و سپاهیان بوده و آذر فروبا یا آذر فروبغ به پیشوایان دینی و آذر برزین مهر به برزیگران اختصاص داشت در شاهنامه این سه آتش چنین نامیده شده : چو آذر گشسب و چو خرّاد و مهر فروزان چو بهرام و ناهید و مهر [1] در مقدمهٔ کتاب هفتم دینکرد (زرتشت نامه) در فقرهٔ ۳۹ نیز تأسیس آذرگشسب بکیخسرو منسوب است از این قرار: "فر بکیخسرو پسر سیاوخش رسید از پرتو آن او بافراسیاب جادوی تورانی و یاران بدکنش وی چیر گشته شکست داد چنانکه کرسیوز و سایر یاران جهان ویران کن وی را و اوکامیاب گشته بتکدهٔ کنار دریاچهٔ چچست را که آرامگاه دروغ سهمگین بوده ویران کرد در باداش اعمال نیکش اینک بر تختی نشسته ستوده است در محلی پنهان یك جاودانی تا روز رستاخیز تن او را پاسبانی میکند" [2] همچنین در فصل ۲۷ مینوخرد فقرات ۵۹ـ۶۳ مندرج است : و از کیخسرو سود این بود که افراسیاب را کشت و در کنار دریاچهٔ چچست بتخانه را ویران کرد و کنگ دیز را بیاراست و سوشیانت پیروزگر را در روز واپسین یاری

---

۱ رجوع شود بجلد اول یشتها ص ۵۱۳

۲ معانی جملات اخیر درست معلوم نیست معانی فوق تقریبی است از مجموع آنها مفهوم میشود که کیخسرو نمرده و جاودانی است و بعدها هم خواهیم دید که در کتب دینی مزدسنان مکرراً به جاودانی بودن کیخسرو اشاره شده است

خواهد نمود» [۱] یاقوت در مادهٔ شیز نقل از بودُلف مِسعرّ بن المهلهل که ذکرش بیاید مفصلاً از آتشکدهٔ شیز صحبت میدارد همچنین در مادهٔ جزنق مینویسد که این شهر در آذربایجان نزدیک مراغه واقع است و در آنجا آثار ابنیهٔ پادشاهان قدیم ایران و ویرانه یك آتشکده موجود است و باز یاقوت در ماده گزن مینویسد که این شهر کوچک درشش فرسخی مراغه واقع است و در آن جا یك پرستشگاه و یك آتشکدهٔ قدیمی که بنای آن بکیخسرو منسوب است دیده میشود

گروهی از مورخین و جغرافی نویسان مثل ابن خردادبه و ابن الفقیه و طبری و مسعودی وغیره کم و بیش از آتشکدهٔ آذر گشسب و شیز و گنجک ذکری کرده اند با وجود وفور اخبار باز تعیین محل آتشکدهٔ معروف آذر گشسب دشوار است بنا بمندرجات شاهنامه دژ بهمن که بدست کیخسرو بآتشکده تبدیل یافته در ولایت اردبیل واقع بوده, در بندهش دیده ایم که محل آذرگشسب در کوه اسنوند میباشد در فصل ۱۲ بندهش فقرهٔ ۲۶ مندرج است که کوه اسنوند در آترو پاتکان است

از این کوه در فقرهٔ ۵ زامیاد یشت اسم برده شده بجای خود از آن صحبت خواهیم داشت امروزه بطور تحقیق نمیدانیم که این کوه در کجای آذر بایجان واقع است در زاد سپرم نیز در فصل ٦ فقرهٔ ۲۲ مندرج است «آذر گشسب پیروز گر درکنار دریاچهٔ چیچست واقع است» باز در زاد سپرم درفصل ۱۱ فقرهٔ ۹ مندرج است: «آذرگشسب در کوه اسنوند درآتروپاتکان است» در دو سیروزهٔ کوچك و بزرگ در فقرهٔ ۹ و در آتش نیایش فقرات ۵ـ٦ از

---

۱ در شاهنامه دژ بهمن که کیخسرو بگرفتن آن کامیاب گشته بروبوم اهریمن خوانده شده در کتب پهلوي مذکور اوزدیزار uzdaēzār نامیده شده این کلمه که از لغات متروکهٔ فارسی است باید بتکده ترجمه شود در کتب پهلوي و پازند این کلمه بمعني مطلق بتکده استعمال شده است اوزدِسار Uzdistār یعني مجسمهٔ بت اوزد ست پرستشنی یعني بت پرستی این کلمات از لغت اوستائي اوزداز uzdaeza مشتق شده که بمعنی پشته و تپه و بلندي است و نیز بمعني دیوار و برج و بارو آمده از ریشهٔ فعل داز که بمعني انباشتن و چیدن است مثل انباشتن سنگ و گل لغت دز یا دیز و دژ در فارسي که بمعني قلعه و حصار است با لغت اوستائي داز که بمعني سنگ یا گل انباشه و رویهم گذاشته است یا بعبارت دیگر بمعني پشته و تپه و تل است, یکی است

کوه اسنوند (اَسنوَنت ...) و کوه ربوند که در نیشابور محل آتشکدهٔ معروف آذر برزین مهر بوده یکجا ذکر شده است شکی نیست که از این دو کوه در فقراتی که مختص بآذر است بمناسبت آتشکدهای آنها ذکری شده است همچنین در فقرات مذکور از فر ایرانی و فرکیانی و کیخسرو و دریاچهٔ خسرو یاد گردیده بنا بر این میتوان گفت که از اوستا نیز برمیآید که کوه اسنوند محل آذر گشسب بوده است احتمال دارد که این کوه سهند حالیه باشد که در طرف مشرق دریاچهٔ ارمیه (چیچست) و در جنوب شهر تبریز واقع است یاقوت درمعجم البلدان در مادّهٔ شیز مینویسد: "شیز ولایتی است در آذر بایجان این اسم در فارسی جزن یا گزن میباشد عربها آن را معرّب کرده شیز گفته اند" اما عبید الله بن خرداذ به که در حدود سنه دویست هجری میزیسته در کتاب خود موسوم به المسالك والممالك[1] از شهرهای مهّم آذر بایجان صحبت داشته جنزه (گنجه) را شهر خسرو پرویز و ارمیه را شهر زرتشت و شهر شیز را محل آتشکدهٔ آذر جشنس شمرده میگوید این آتشکده نزد مجوسان محترم است و رسم پادشاهان بر این بود که پس از تاجگذاری پیاده از مداین بزیارت این آتشکده میآمدند چنانکه ملاحظه میشود ابن خرداذ به برخلاف یاقوت گنجک و شیز را دوشهر مختلف میشمارد ابن الفقیه همذانی در کتاب البلدان که درحدود سنه ۲۹۰ هجری تألیف شده همان مطالب ابن خرداذ به را تکرار کرده آتشکدهٔ آذرجشنس را در شیز قرارمیدهد

و درجای دیگر کتابش مینویسد که آذر جشنسف در (برزهٔ) آذر بایجان بوده اما انوشیروان آن را به شیز نقل داده است[2] در تاریخ قم همین روایت مفصل تر از همذانی نقل شده اما آذرجشنسف در فردجان که یکی از دههای قم است قرار داده شده ولی موقتی بنا بروایتی در عهد قباد بآذر بایجان نقل گردیده و پس از کشته شدن مزدك دو باره به فردجان برگشته است و آتش

---

۱ المسالك و الممالك چاپ دخویه De Goeje ص ۱۱۹

۲ کتاب البلدان چاپ دخویه ص ۲۸٦ و ۲٤٦

معروف شیز که باتفاق اکثر مورخین آذرگشنسب بوده و معرب آن بایستی جشنسف باشد در تاریخ قم نقل از همدانی ما جشنسف نامیده شده است عین عبارت تاریخ مذکور این است. "و اما آتش ما جشنسف که آن آتش کیخسره است بموضع برزهٔ آذر بیجان بود انوشروان درحال آن نظر و فکر فرمود و آن را بشیز که اولین موضعی است از مواضع آن ناحیت نقل کرد زیرا که این آتش بنزدیک ایشان بغایت عظیم و محترم بوده است" [1] از مؤلفین متأخر امین احمدالرازی در هفت اقلیم مینویسد: شیز نام شهری است میان مراغه و زنجان در آنجا آتشکدهٔ بزرگی موسوم به آذر جسنسف واقع بوده پادشاهان ایران آن را بسیار محترم میداشته پیاده بآنجا میآمدند زرتشت ازهمین شهر بود از این جا بکوه سبلان رفت و در آنجا کتاب ابستا را تألیف نموده نزد کیگشتاسب آورد [2] یکی از قدیمترین مؤلفین عرب که از شیز و آتشکدهٔ آن اسم برده ابوسعید عبد الملك بن قریب معروف به اصمعی است که در سال ۱۲۲ هجری در بصره تولد یافت و در ۲۱۳ هجری در همانجا در گذشت و چندی در بغداد در دربار هرون الرشید مربی پسرش الامین بود [3] اینک اصمعی گوید: "پادشاه (خسرو پرویز) پیشتر رفت تا بشهر شیز رسید، در آنجا آتشکدهٔ بزرگی است که تا بامروز بر پاست خسرو در این معبد پیوسته ستایش نمود و سپاه خود را بیار است در مدت یک ماه باسپاهش در آنجا بیاسودند و آذوقه فراهم کرد و بازارها مرتب ساخت" خبر

۱ نگارنده نسخهٔ خطی فارسی تاریخ قم را در سال ۱۳۰۴ شمسی هجری در طهران نزد آقای سید عبد الرحیم خلخالی دیده ام و چند صفحه سواد از آن برداشته ام از آنجمله آنچه راجع بآتشکده هاست کتاب مذکور را حسن بن محمد بن الحسن القمی در سال ۳۷۸ بزبان عربی تألیف نموده و در سال ۸۰۵ و ۸۰۶ حسن بن علی بن الحسن بن عبدالملك القمی آن را بفارسی ترجمه نموده نسخه ای از این ترجمه نیز در طهران نزد آقای اقبال آشتیانی موجود است مقالهٔ آتشکدهٔ فردجان قم را آقای مجتبی مینوی از روی نسخهٔ آقای خلخالی استنساخ نموده از برای توضیحات لغت آذر برزین در دیوان ناصرخسرو درج شده است رجوع شود به دیوان ناصر خسرو چاپ طهران ۱۳۰۷—۱۳۰۴ ص ۶۵۷—۶۵۸

۲ رجوع شود به Wiener Zeitschrift fur die Kunde des Morgenlandes 12. 288.
و به Persia Past and Present by Jackson p. 136.

۳ رجوع شود به ابن خلکان و به Geschichte der Arabischen Literatur von Brockelmann I. 104.

فوق را راولنسن Rawlinson از اصمعی ذکر کرده [1] و جکسن Jackson این خبر را از راولنسن گرفته در کتاب خود نقل کرده است [2] از برای نگارنده ممکن نشده که تحقیق نموده بدانم این خبر از کدام کتاب اصمعی استخراج شده و اول و آخر آن چه بوده است ولی چنان بنظر میرسد که این خبر راجع باشد بجنگ خسرو پرویز (۵۹۰ــ۶۲۸ میلادی) و بهرام چوبینه زیرا که خسرو پرویز پیش از اینکه بجنگ بهرام چوبینه در آید بآتشکدهٔ آذرگشسب رفت و در آنجا نماز و ستایش بجای آورد و از خداوند پیروزی و یاری در خواست نمود در شاهنامه راجع بآن آمده

وزاندشت بی بر برانگیخت اسب — همیتاخت تا پیش آذر گشسب
بباژ اندر آمد بآتشکده — دلش بود یکسر بدرد آزده
بشد هیربد زند و استا بدست — به پیش جهاندار ایزد پرست
گشاد از میان شاه زرین کمر — بر آتش بر آکند چندی گهر
نیایش کنان پیش آتش بگشت — بنالید و از هیربد بر گذشت
همیگفت کای داور داد پاک — سر دشمنان اندر آور بخاک

لابد همین آتشکده است که در اواخر سلطنت خسرو پرویز در سال ۶۲۴ میلادی پس از شکست یافتن ایرانیان امپراطور هراکلیوس Heraklius (هرقل) آن را غارت و خراب کرد [3] و گنج و ثروت هنگفت این پرستشگاه که بقول تئوفانس Theophanes (۷۵۰ــ۸۱۷ میلادی) مورخ بیزانس شبیه گنجهای کرزوس بود دستبرد دُمهاشد [4] بملاحظه اینکه آذرگشسب آتش پادشاهی بوده، گذشته

---

۱ Journal of the Royal Geographical Society 10. 76.

۲ Persia Past and Present p. 135.

۳ رجوع شود به Aufsatze zur Persischen Geschichte von Noldeke S. 127.
و به Geschichte Irans von Justi im Grundriss der Irani. Philolo. II B. S. 544.

٤ ثروت هنگفت پادشاه لیدی (Lydie مملکتی بوده در سواحل غربی آسیای صغیر) کرزوس Kroesus که در سال ۵۴۷ یا ۵۴۶ پیش از مسیح از کورش هخامنشی شکست یافته در قدیم ضرب المثل بوده است و حالیه هم نزد اروپائیان

از نذورات معمولی مردم, از طرف پادشاهان هدایای گرانبها باین پرستشگاه تقدیم میشده و رفته رفته ثروت هنگفتی در آن جمع شده بوده است از مندرجات شاهنامه و تاریخ طبری راجع بجنگ بهرام گور (۴۲۰ـ۴۳۸ یا ۴۳۹ میلادی) با خاقان (پادشاه هیتال) بخوبی میتوان دریافت که گنج و خزینه آذرگشسب بچه اهمیّت بوده است

فردوسي میگوید که بهرام گور پیش از بمیدان جنگ خاقان رفتن در آذربایجان بآتشکدهٔ آذرگشسب رفت و پس از آن بجنگ شتافته دشمن را شکست داده پیروزمند دوباره باذربایجان برگشت و در آتشکده با سران و بزرگان بستایش ایستادند

پرستش کنان پیش آذر شدند همه موبدان دست برسر شدند

بعد از آنکه بهرام گور در پرستشگاه مراسم سپاسگزاری بجای آورد و خداوند را از فتح و پیروزی که نصیب وی شده بود بستود باصطخر رفت اموال و غنائمی که با خود از جنگ آورده بود به بینوایان و لشکریان وغیره بخشید همچنین ارمغانی که بایستی باذرگشسب بدهد فراموش نکرد

بفرمود تا تاج خاقان چین به پیش آورد موبد پاکدین
گهرها که بود اندران آزده بکندند و دیوار آتشکده
بزّر و بگوهر بیاراستند سرتخت آذر به پیراستند

یقیناً از آذر در شعر فردوسی همان آذرگشسب اراده شده زیراکه طبری همین خبر را ذکر کرده صراحتهً از این آتشکده اسم میبرد طبری نیز مانند فردوسی مینویسد که بهرام گور پیش از بجنگ خاقان رفتن در آذربایجان بآتشکده آنجا بستایش پرداخت و درچند سطر بعد مینویسد پس از شکست دادن و گرفتن مملکت وی و بدست آوردن تاج و دیهیم وی بآذربایجان برگشت و امر کرد که یاقوت و سایر جواهرات دیهیم خاقان را در آتشکدهٔ آذربایجان بیاویزند درچند سطر بعد دیگر نیز مینویسد: بهرام گور در وقت مراجعت از این جنگ بآذربایجان رفت یاقوت و جواهرهای تاج خاقان را همچنین شمشیرش را که بمروارید و جواهرات دیگر در نشانده بود و بسیاری از زینتهای دیگر او را

بآتشکدهٔ شیز بخشید خاتون, زن خاقان را (ملکهٔ هیاطله را) خدمتکار آن پرستشگاه نمود[۱] بمناسبت این قبیل ثروت‌ها و اشیاء نفیسهٔ که در شیز جمع شده بوده آن را گنجک نام داده‌اند در واقع این کلمه پهلوی که امروزه در فارسی گنج میگوئیم عنوان شهر شیز بوده در ایران زمین قدیم اسم گنجک تخصیصی بیك شهر معین آذربایجان نداشته بسا از شهرهای دیگرهم چنین نامیده میشده اند از آن جمله است گنجه در اران (در قفقاز) و غزنه یا غزنین در زابلستان (در افغانستان) گنجه و غزنه نیز اصلاً گنجك بوده است[۲] بنابر این برخلاف آنچه ابن خردادبه نوشته و ذکرش گذشته شیز و گنجك دوشهر مختلف آذربایجان نبوده بلکه این هردو اسم بیک شهر اطلاق میشده است گنجك را که یکی از شهرهای بسیار قدیم ایران و پایتخت آذربایجان محسوب میشده غالباً مورخین وجغرافی نویسان یونان و رُم باسم غزکا Ghazaka یا گنزکا Ganzaka و باشکال مختلف دیگر ذکر کرده اند[۳] آذربایجان در قدیم دو پایگاه داشته یکی همین گنجك بوده که معرب آن جزن یا جزنق است اسم پایگاه دوم آذر بایجان از قلم استرابون Strabon افتاده در کتابش ذکر نشده است

---

۱ رجوع شود به Tabari, übersetzt von Nöldeke S. 100-104.

وبه Geschichte Irans von Justi im Grundriss der Irani. Philolo. II. B. S. 527.

نظامی شاعر که مکررا در اسکندر نامه از گنج و ثروت آتشکدها یاد میکند و میگوید آنها را اسکندر غارت کرد و بعد خراب نمود ضمنا از یك آذرگشسب اسم میبرد که در بلخ واقع بوده و بفرمان اسکندر تاراج و ویران شد

ببلخ آمد و آتش زردهشت	بطوفان شمشیر چون آب کشت
بهار دلفروز در بلخ بود	کنزو تازه گلرا دهن تلخ بود
پری پیکرانی درو چون بهار	صنمخانهائی چو خرّم بهار
درو بیش از اندازه دینار و گنج	نهاده بهر گوشه بی دست رنج
زده موبدش نعل زرین بر اسب	شده نام آن خانه آذر گشسب

۲ رجوع شود بمعجم البلدان بکلمهٔ غزنه و غزنین

وبه Zand-Avesta par Darmesteter vol. 2. p. 155.

وبه Ērānšahr von Marquart S. 39.

۳ در خصوص اشکال مختلف این اسم رجوع شود به ترجمهٔ تاریخ طبری نولدکه ص ۱۰۰

مورخین ایرانی وعرب پس از استیلای اسلام کرسی نشین اولی را شیز و کرسی نشین دومی را اردبیل نوشته اند محققاً اردبیل پایگاه تابستانی بوده چه ابن الفقیه آن را سردترین دشت ایران شمرده (ص ۲۰۹) بلاذری صراحةً اردبیل را پایگاه مرزبان نوشته است (ص ۳۲۵) [1] گروهی از دانشمندان مثل دار مستتر و نولدکه و جکسن و مارکوارت گمان کرده اند که کلمهٔ شیز باید از یك کلمهٔ ایرانی چس Čes یا چیس Čīs یا چیز Čīz معرب شده باشد استاد مارکوارت بنا بتحقیقی که نگارنده شخصاً از او شنیده ام بعقیده قدیم خود باقی نیست برخی از این دانشمندان نیز ، آنچه بنظر نگارنده رسیده ، مثل دارمستتر و جکسن شیز را بالاخره بکلمهٔ اوستائی چئچست ---- Čaečasta که اسم دریاچه ارمیه است مربوط دانسته اند [2] هرچند که این اسم بدریاچهٔ مذکور و نواحی آن اطلاق میشده اما ارتباط لفظی ولغوی این کلمه با شیز بسیار بعید بنظر میرسد احتمال قوی دارد و بنگارنده تا اندازهٔ یقین شده که شپیگان Šapīgān یا شسپیگان Šaspīgān که مکرراً درکتاب دینکرد آمده همان شیز باشد مگر اینکه این اسم را در پهلوی بدخوانده بهیئت مذکور در آورده اند و در نتیجه در سر تعیین چنین شهری در ایران قدیم عاجز مانده اند سابقاً دارمستتر درترجمهٔ اوستای خود (vol. III p. XXI) نوشته که ممکن است شپیگان یا شسپیگان را نیز شیزیگان Shīzīgān خواند و شهر معروف شیز را از آن مقصود دانست بنظر نگارنده این حدس همیشه درست میرسید تا اینکه از استاد دانشمند مارکوارت Marquart شنیده ام که او خود این اسم را در دینکرد شیچیکان Šīčīkān خوانده یعنی شیز بنا بر این معمائی حل شده و میتوان گفت که بنا بمندرجات دینکرد در قدیم یک جلد اوستا در شهر شیز درآذربایجان لابد درخود آتشکده معروف آنجا در آذرگشسب محفوظ بوده و جلد دیگر در دفتر خانه دولتی در فارس (پرسپولیس) اینك

۱ رجوع شود به Ērānšahr von Marquart S. 108.
و به Eranische Alterthumskunde von Spiegel I. B. S. 133-134.
۲ رجوع شود به Zand-Avesta par Darmestetar vol 3. p. XXI.
و به Zoroaster the Prophet of Ancient Iran by Jackson p. 197.
و باز بکتاب همین مؤلف Persia Past and Present p. 78.

از برای روشن نمودن مسئله مندرجات کتاب سوم دینکرد : " بیست و یك نسك (کتاب) اوستا را که اهورا مزدا بعدد کلمات یتا اهو وئیریو [۱] آفریده و بواسطه زرتشت نزد گشتاسب آورده شده بود بفرمان گشتاسب در دو نسخهٔ کامل نوشتند بنا بسنّت دیگر بفرمان آخرین دارا, دارا پسر دارا ــ یکی از آن دو نسخه را در گنج شپیگان Sapīgān گذاشتند و نسخهٔ دیگر را در دژنپشت در هنگام استیلای اسکندر نسخه‌ای که در دژنپشت بود سوخت نسخهٔ دیگر را که در گنج شپیگان بود یونانیها برداشته بزبان خود ترجمه کردند پادشاه اشکانی ولخش [۲] امر کرد تا قطعات باقی مانده اوستا را که پراکنده و پریشان شده بود خواه آنچه مدّون باقی مانده بود و خواه آنچه بیادها مانده بود, جمع آوری کنند پادشاه بزرگ اردشیر پابکان (۲۲٤ــ۲٤۱ یا ۲٤۲ میلادی) هیربدان هیربد تنسر را بدربار خود خوانده بدو گفت که مابقی ماندهٔ اوستا را گرد آورده در یکجا مدّون سازد شاپور پسر اردشیر (۲٤۲ــ۲۷۲) فرمان داد تا قطعات راجع بطّب و نجوم و جغرافیا و فلسفه را که نزد هندوان و یونانیان پراکنده بود بدست آورده جزو اوستا سازند و نسخهٔ از آن در گنج شپیگان گذاشتند بالاخره شاپور (دوم) پسر هرمزد (۳۱۰ــ۳۷۹) از برای مرتفع ساختن مناقشات دینی که درمیان فرق مختلف برخاسته بود آذربد مهراسپند را بر آن داشت که باوستا مرور نموده سند و حجتی بر صحّت آن بدست بدهد " [۳] دژنپشت که بمعنی قلعهٔ نوشته

---

۱ دعای معروف یتا اَهُووَئیریو . . . که فقرهٔ ۱۳ یسنای ۲۷ را تشکیل میدهد و در یسنا ۱۹ از فضیلت و تأثیر آن سخن رفته نیز اُهوَنَ وَئیریه Ahuna vairya گفته میشود این دعا که در قدیم همیشه در سر زبان ایرانیان و حالا هم در سر زبان زرتشتی است مرکب است از ۲۱ کله

۲ ولخش=بلاش احتمال کلی دارد که بلاش اول (۵۱ــ۷۸ میلادی) اشکانی باشد که بخصوصه در تاریخ ایران خدا پرست و پرهیزگار تعریف شده و احتمال هم دارد که بلاش سوم (۱٤۸ــ۱۹۱ میلادی) باشد رجوع شود بگاتها تفسیر نگارنده ص ۵۲

۳ مدت سلطنت پادشاهانی که نگارنده درمیان ابروان در جزو مندرجات دینکرد افزوده ام از تاریخ ایران نولدکه Aufsätze zur persischen Geschichte von Noldeke استخراج شده مورّخین دیگر کم و بیش در این تاریخها باهمدیگر اختلاف دارند

به دفترخانه است محققاً در پارس جزو قصر سلطنتی بوده که حالیه تخت جمشید گوئیم (پرسپولیس) در تاریخ ایران نیز مشهور است که این قصر را اسکندر در سال ۳۳۱ پیش از مسیح غارت کرد و بعد آتش زد در سنّت قدیم ایرانیان و در کتب پهلوی است که اسکندر ملعون یک جلد اوستا را نیز که در دفتر خانهٔ کوشك شهریاری پارس بود بسوخت تنسر هیربدان هیربد اردشیر پابکان در جزو کاغذی که به جسنفشاه پادشاه طبرستان نوشته و اورا باطاعت اردشیر دعوت کرده میگوید "میدانی که اسکندر کتاب دین ما, دوازده هزار پوست گاو, بسوخت باصطخر" [۱] در ارداویرافنامه فصل ۱ مندرج است: "زند اوستا که در روی پوستهای گاو بخط زر نوشته شده بود در ستخر پابکان بود, در دفترخانه, اهریمن پتیارهٔ شوم اسکندر بدکنش را بر آن داشت که آن را بسوزاند" غرض از ذکر این دو فقره این است که هیچوقت شکی درمیان نبوده که دژ نپشت دینکرد همان دفتر خانه یا بقول اروپائیها archives ارگ دولتی پارس باشد [۲] ابداً غریب نیست که شپیگان که بنا باختلاف املاء در نسخه بدلها سپیگان و شپان و شیزیکان هم خوانده شده همان شهر معروف شیز باشد که از زمان بسیار قدیم یکی از پایتختهای ایران و در عهد ساسانیان بخصوصه اقامتگاه تابستانی خسرو پرویز بوده است بنابر این میتوان گفت که یك جلد اوستا در آذربایجان در شهر شیز در خود آتشکدهٔ آذر گشسب محفوظ بوده است اینک باید دید که شهر گنجك یا شیز که محققاً آذر گشسب در آنجا بوده در کجا واقع است امروز محلی که گنجك یا شیز نامیده شود یا اسمی که یادآور این شهر قدیمی باشد و یك شباهت لفظی با کلمات گنجك و شیز داشته باشد در آذربایجان سراغ نداریم جز اینکه در شمال خرابهٔ تخت سلیمان حالیه محلی موسوم است به گنج آباد خرابه هائی هم که در آن سر زمین واقع است دارای

---

۱ درخصوص کاغذ تنسر رجوع شود به Journal Asiatique Mars-Avril 1894 p.212.

۲ حمداله مستوفی در نزهة القلوب (ص ۲۰۰) مینویسد: «کوه نفشت در فارس نامه آمده که بحدود اصطخر است و صور همه چیز و همه حیوانات به نقاری بر آن نگاریده اند و آثار عجیب در آن نموده چنانکه صانعان این زمان از مثل ساختن آن عاجز شده اند و در عهد اکاسره کتاب زند را بر آن کوه داشتندی»

کتیبه و خطوط و علاماتی نیست راولنسن Rawlinson خرابهٔ تخت سلیمان را در آذربایجان خرابهٔ شهر قدیم شیز تصور نموده [1] یوستی Justi نیز او را پیروی کرده [2] و جکسن هم این عقیده را تقویت کرده است [3]

نگارنده را پس از چندی که دانشمندان فوق را پیروی نموده آذرگشسب را درمیان خرابه های معروف به تخت سلیمان حالیه می پنداشته ام تردیدی روی داده باستاد مارکوارت متوسل شده ام ایشان بنگارنده نوشته اند: "گنجك یا الشیز اقامتگاه تابستانی خسرو پرویز اما اقامتگاه زمستانی شهرباران سابق اتریپات بود اقامتگاه تابستانی این شهریاران اخیر موسوم بوده به فراذه اسپ یعنی اسب خیز که در کوهی واقع بوده و امروزه این محل تخت سلیمان نامیده میشود برخلاف گنجك یا الشیز بنا بآنچه در سیاحتنامها مندرج است باید درنواحی دریاچهٔ ارمیه در سر راه مراغه و تبریز در نزدیك ایلان باشد نظر بتعریف مفصلی که مسعر بن المهلهل کرده در نزدیك آن معدنها و چشمهٔ نفتی بوده که آتشکدهٔ آذرگشسب بواسطه آن روشن بوده است چنانکه در باکو" [4] مفصل ترین و موثق ترین خبری که از شیز و آتشکده آن بما رسیده همان خبر ابو دلف مسعر بن المهلهل است که در اواسط قرن چهارم هجری چندی در دربار سامانیان میزیسته و بچین هم سفر کرده بوده است سفرنامه داشته که بدبختانه از دست رفته است یاقوت غالباً مطالب آن را در مواقع مختلفه نقل کرده است از آنجمله آنچه در مادهٔ شیز مینویسد از آن کتاب است مسعر بن المهلهل از برای بدست آوردن جواهرات و فلزات قیمتی بشیز رفته بود و بقول خود او این شهر درکوه درمیان مراغه و زنجان بنزدیکی شهر زور و دینور واقع است در آن کوه معادن طلا و نقره و جیوه و سرب و زرنیخ و جست موجود است مسعر پس از ذکر اقسام طلا و کیفیت و کمیت سایر معادن آنجا مینویسد: "دیوارهای شهر

۱ Journal of the Royal Geographical Society X.

۲ Beiträge I. 20.

۳ Persia Past and Present p. 124—143.

٤ آتشکدهٔ معروف باکو که حالیه در دهی موسوم به سوراخ خانه در نزدیك شهر واقع است همیشه بواسطه چشمهٔ نفت در آنجا روشن بوده هنوز هم بنای آن برپا ست

دریاچهٔ عمیقی را احاطه کرده است . . . در شیز آتشکدهٔ برپاست که نزد اهالی بسیار مقدس است تمام آتشدانهای مقدس زرتشتیان مشرق و مغرب از همین آتش بر افروخته میشود در بالای گنبد آن هلال نقره نصب است که طلسمی تصور میشود چندین تن از امراء خواستند که آن را بکنند اما موفق نشدند بخصوصه چیزی که در این جا جالب دقت است این است که این آتش مدت هفتصد سال است که مشتعل است نه خاکستری از آن میماند و نه خاموش میشود میگویند که این شهر را پادشاه هرمز از سنگ و آجر بنا نهاد این آتشکده و عمارات بلند و با شکوه اطراف آن را او برپا ساخت» این است مختصراً آنچه مسعر بچشم خود در اواسطه قرن چهارم در شیز دیده و یك افسانه محلي هم راجع بتأسیس این آتشکده بتوسط هرمز نقل کرده که چندان دارای فائده نیست و از ذکر آن در این جا صرف نظر میکنیم مسعر راجع بمعادن و عمق دریاچهٔ شهر باندازهٔ مبالغه کرده که یاقوت صحت حکایات گزاف و دروغ آمیز او را بعهده نگرفته و در انجام می افزاید: «مؤلف دیگری مینویسد که نار درخش آتشکدهٔ معروف مغها در شیز واقع است و پادشاهان ایران در هنگام بتخت نشستن پیاده بزیارت آن می آمدند اهالی مراغه این ناحیه را گزن مینامند» هرچند که مسعر بن المهلهل نمیگوید که اسم آتشکده شیز چه بوده ولی جز بآذرگشسب خیال کسی بآتشکدهٔ دیگری متوجه نمیشود همچنین آتشکده نار درخش (آذر درخش) شیز که یاقوت از مؤلف دیگری نقل میکند باید اسم دیگر آذرجشنس (یعني آذرگشسب) ابن خرداذبه باشد که گفتیم بقول او در شیز واقع و نزد مجوسان بسیار محترم است و پادشاهان ایران را رسم بر این بود که پس از ناجگذاری پیاده از مداین بزیارت آن مي آمدند

چنانکه ملاحظه میشود گذشته از تخت سلیمان حالیه که چند تن از دانشمندان محل آذرگشسب در آنجا تصور نموده اند اردبیل که در شاهنامه محل دز بهمن و بعد آذرگشسب شمرده شده و کوه اسنوند که در بندهش آمده

و شاید کوه سبیلان یا سولان حالیه نزدیک اردبیل باشد؟ و بخصوصه مراغه و اراضی نزدیك آن نیز قابل توجه است در انجام باید بگوئیم که تعیین محل شهر شیز یا گنجك و پرستشگاه با شکوه آذرگشسب بسته بتحقیقات و کشفیات آینده است عجالةً چنان بنظر میرسد که آذرگشسب مانند بانی خود کیخسرو از جهان روی برتافته باشد چه دشتها و کوهها و درههای آذر بایجان نیز از در بر داشتن سنگهای فرو ریخته آن کاخ مقدس نیز بی بهره مینماید

گذشته از آذرگشسب آتشکدهٔ دیگری نیز در بالای کوه کوشید میان فارس و اصفهان منسوب بکیخسرو و نار کوشید موسوم بوده است[۱] حمداله مستوفی قزوینی همین آتشکده را اسم برده دیر کوشید نامیده است[۲]



اینك برگردیم بسر کیخسرو:

فرازندهٔ جوشن و زین اسب فروزندهٔ فرّخ آذر گشسب

کیخسرو چندی پس از مراجعت از آذرگشسب لشکری آراسته بسر کردگی طوس از برای خونخواهی پدرش سیاوش بتوران فرستاد از خیره سری طوس برادر کیخسرو (پسر سیاوش و جریره) فرود کشته شد ایرانیان روی رستگاری ندیده برگشتند کیخسرو بار دوم طوس را بجنگ افراسیاب فرستاد پس از چندی زد و خورد در یك جنگ تن بتن گروهی از ناموران توران بدست پهلوانان ایران کشته شد از آنجمله پیران بدست گیو گرفتار گشته بفرمان کیخسرو بند از بندش جدا کردند افراسیاب بگریخت و تورانیان زنهار خواستند خبر مرگ پیران در بیکند با فراسیاب رسیده دیگرباره بایران تاخت پسروی شیده بدست

---

۱ رجوع شود به سنی ملوك الارض چاپ برلین ص ۲۷

۲ نزهة القلوب ص ٦٩ رجوع شود به Iranian Influence on Moslem Literature Part I. Translated from the Russian of M. Inostranzev with supplementary appendices from Arabic sources by G. K. Nariman; Bombay 1918. p. 204.

کیخسرو کشته شد بناچار پادشاه توران از میدان روی گردانیده به بهشت کنک پناه برد کیخسرو از پی او رفت جهن و کرسیوز گرفتار ایرانیان شدند افراسیاب خود را رهانیده فرار کرد تمام خاك توران بدست کیخسرو افتاد اما لشکر فغفور چین بیاری افراسیاب شتافت دو باره آتش جنگ زبانه کشید افراسیاب زخم برداشته بناچار از میدان برگشت و بآنطرف دریا در کنک دژ که سیاوش ساخته بود پناه برد کیخسرو نیز برای دستگیر نمودن او از پی رفت در هیچ جا اثری از او نیافته تا امید برگشت فقط امیدش در این بود که با توجه ایزدی کامیاب خواهد شد و انتقام پدرش را از افراسیاب خواهد کشید از برای رسیدن باین آرزو باجدش کیکاوس بآذر بایجان بپرستشگاه آذر گشسب رفتند

نشستند چون باد هردو باسب دمان تا در خان آذر گشسب

در آنجا بستایش و نماز پرداختند و از خداوند پیروزي و کامیابي خواستند افراسیاب از بیم جان خویش سرگشته میگشت تا اینکه در بالای کوه بنزدیك بردع (بردعه) در غاری پنهان شد هوم پارسا که در همان کوه منزوی بود اورا شناخته در بند نموده خواست بنزد کیخسرو به برد اما در راه افراسیاب از بند او رهائی یافته در دریای خنجست فرو رفته پنهان شد کیکاوس و کیخسرو واقعه را باز یافته از آذر گشسب بکنار دریاچه آمدند بتدبیر هوم برادر افراسیاب کرسیوز را که اسیر ایرانیان بود در کنار دریا پالهنک بگردنش انداخته بخروش در آورند افراسیاب را مهر برادری بیقرار ساخته از آب بیرون آمد آنگاه اورا دستگیر نموده هر دو را از برای انتقام خون سیاوش کشتند [1] کیکاوس نیز چندی پس از کشته شدن افراسیاب از جهان درگذشت کیخسرو پس از شصت سال

---

۱ در جلد اول ص ۲۰۹ـ۲۱۰ مفصلاً از هوم و گرفتار شدن افراسیاب صحبت داشته ایم در این جا یاد آور میشویم که بردعه در جائي که افراسیاب پنهان بوده نزدیك گنجك یا شهر شیز بوده که کیکاوس با نوه اش در آتشکده آذر گشسب آنجا بعبادت مشغول بود (رجوع شود بمعجم‌البلدان به کلمه بردعه) دیگر اینکه دریاچه خنجست همان چیچست اوستاست که دریاچه ارمیه باشد و درکنار آن افراسیاب و کرسیوز بسزا رسیدند بنا بمندرجات شاهنامه این دریاچه را نبایه چندان از آذر گشسب دور پنداشت

پادشاهی از دنیا دل سرد شد یك هفته بنماز و ستایش ایستاد و فرمان داد که کسی را نزد او بار ندهند در روز هشتم یلان و ناموران از او سبب دلتنگی و گوشه گیری پرسیدند کیخسرو در پاسخ میگوید که از کسی آزرده و دلتنگ نیست فقط اورا آرزوي سفر اخروی است بزرگان ایران چنان پنداشتند که در کیخسرو نیز مانند کیکاوس اهریمن رخنه نموده اورا باندیشه خام انداخت گیو بفرمان پدرش گودرز بزابلستان شتافته تا زال و رستم را از بدبختی آینده ایران آگاه سازد کیخسرو دوباره و سه باره بخلوت نشست و در بروی دیگران بسته بستایش پرداخت وکسی را بخود راه نداد شبی سروش را در خواب دید که باو مژده کامیابی و توفیق سفر مینوی داد و گفت لهراسب را جانشین خود گردان زال چون بایران رسید سبب رخ پنهان داشتن کیخسرو پرسید شاه در پاسخ گفت که آنچه او از هرمزد خواستار بود باو مژده کامیابی داده شد و گناهان او بخشیده شده از این سراي خاکی رسته بجهان مینوی جاودانی روی خواهد نهاد سران و بزرگان باو شوریده پرخاش کردند و سخنان وی را یاوه و ناسزا پنداشته و اورا فریفته اهریمن انگاشتند اما از صبر و ملایمت و متانت کیخسرو دانستند که در شاه یزدان پرست اهریمن راه نیافته بلکه پرتو ایزدی رهنمون او ست کیخسرو سران و بزرگان و لشکریان را در دشتی گرد آورده هر یك را بارمغان و بخششی بنواخت و لهراسب را جانشین خود خواند زال گفت چنین بی نام و نشاني را بپادشاهي نخواهیم آنگاه کیخسرو درخصوص لهراسب گفت

نبیره جهاندار هوشنگ هست   همان راد و بینا دل و پاکدست
ز تخم پشین است و از کیقباد   دلی پر ز دانش سری پر ز داد
مرا گفت یزدان بدو کن توروی   نکردم من این جز بفرمان اوي

ناموران پس از شنیدن این سخنان او را بپادشاهی پذیرفته برازندهٔ تاج و تخت و دارندهٔ فرّ ایزدی دانستند پس از آن کیخسرو کسان خود را بدرود گفته بآهنگ سفر مینوی با دستان و رستم و گودرز و گیو و بیژن و گستهم و

فریبرز و طوس و صد هزار ایرانیان باخروش و ناله بکوه و دشت روی نهادند ناله و خروش سودی نه بخشید آنچه سران و بزرگان التماس نمودند که کیخسرو از خیال خود منصرف شود اثری نکرد و بیاران و مهتران گفت که او را تنها گذاشته برگردند زیرا که بالاتر راه سخت و بی آب و علف است کسی که دارای فرّ ایزدی نیست از آن ریگ زار نتواند گذشت سه تن از ناموران که زال و رستم و گودرز باشند برگشتند اما طوس و گیو و فریبرز و بیژن برنگشتند یك شبانروز با کیخسرو رفتند پس از پیمودن بیابان بچشمهٔ رسیدند شب را در آنجا ماندند کیخسرو بیاران گفت فردا صبح کسی مرا نخواهد دید و شما هم این‌جا نمانید زیرا که برف خواهد بارید و شما دچار خواهید شد

همراهان کیخسرو بخفتند چون در بامداد بیدار شدند شاه را ندیدند چندی بی او گشتند از گردش بسیار خسته شده دوباره بهمان سرچشمه باز آمدند و گمان نمیکردند که در هوای خوش برف تا هنگام آنان را دچار سازد در آنجا چیزی خورده بخواب رفتند ناگاه باد و دمه برخاست چندان برف بارید که همه را هلاك کرد

اینك به بینیم از کیخسرو از این پادشاه پارسا و پرهیزکار که آغاز و انجام شگفت آمیزی داشته و کارش همه دین پروری و دادگستری بوده و در داستان ملی ما بسان پیغمبری تعریف شده در کتاب مقدس ایرانیان تا بچه اندازه سخن رفته و بکدام یك از اعمالش اشاره شده است

خسرو که معرّب آن کسری[1] و در یونانی خسروئس Xosroes شده در اوستا هئوسروه 𐬵𐬀𐬊𐬯𐬭𐬀𐬎𐬎𐬀𐬵 Haosravah آمده لفظاً یعنی نیکنام یا کسی که بخوبی مشهور است و دارای آوازه و شهرت نیك است هئوسرونگهه 𐬵𐬀𐬊𐬯𐬭𐬀𐬎𐬎𐬀𐬢𐬵𐬀 اسم مجرّد است یعني شهرت خوب و آوازهٔ نیك در سانسکریت سئوسروَس Sausravasa میباشد این کلمهٔ بمعني مذکور در تشتریشت فقرهٔ ٤ و در مهریشت فقرهٔ ۳۳ استعمال شده است هئوسرونگهن 𐬵𐬀𐬊𐬯𐬭𐬀𐬎𐬎𐬀𐬢𐬵𐬀𐬥 صفت است یعنی دارندهٔ شهرت خوب یا نامور در بهرام‌یشت فقرهٔ ۳۹ استعمال گردیده است [2]

---

۱ لومل Lommel در ترجمهٔ یشتهاي خود آن را اسم خاص پادشاه گرفته یعنی کیخسرو

هئوسروه [Avestan] گذشته از اینکه اسم کسی است اسم دریا چه ای (وئیری [Avestan]) نیز میباشد در زامیادیشت فقرهٔ ۵۶ که بزودی بآن خواهیم پرداخت آمده همچنین در آتش بهرام نیایش فقرهٔ ۵ و در دوسیروزهٔ کوچك و بزرگ فقرهٔ ۹ اول بکیخسرو و بعد بدریاچهٔ خسرو درود فرستاده شده است در فصل ۲۲ بندهش فقرهٔ ۸ آمده: «دریا چه هوسرو (خسرو) در پنجاه فرسنگی دریا چهٔ چچست (ارمیه) واقع است [1] در دو فقرهٔ مذکور فقط بکیخسرو درود فرستاده شده و با عنوان کي آمده است گذشته از این دو فقره در جاهائی که از کیخسرو اسم برده شده بحسب ترتیب یشتها از این قرار است:

(نخست) در آبان یشت در فقرات ۴۹ـ۵۰ آمده: "یل ممالك ایران و متّحد سازنده کشور خسرو از برای فرشتهٔ آب ناهید رو بروی دریا چهٔ ژرف و پهن چئچست (ارمیه) صد اسب و هزارگاو و ده هزار گوسفند قربانی کرده از او درخواست که او را درهمهٔ ممالک بزرگترین شهریار گرداند و بدیوها و مردمان و جادوان و پریها و کاویها و کرپانهای ستمکار چیر سازد که گردونه اش درتکاپو پیش ازگردونه دیگران باشد و درکمینگاه گرفتار نشود ناهید حاجتش را برآورده او را کامروا ساخت" دراین جا خسرو بدون عنوان کی آمده است صفتی که غالباً در اوستا از برای کیخسروآورده شده اولی اَرشَنْ [Avestan] میباشد یعنی دلیر و یل و پهلوان دومی هَنْ-کَرِمَ [Avestan] han-kerema که آن را میتوان استوار سازنده یا متّحد کننده ترجمه کرد لابد این صفت باین مناسبت است که او استحکام و اتحادّی بممالک ایران بخشید و دشمن دیرینه ایران افراسیاب را شکست داده کشت ودست تورانیان را از ایران دور داشت در فقرهٔ فوق نیز کیخسرو همان طوری که در داستان ملی ماست بسیار توانا و زبردست و درهمه جا پیروزمند و همه فرمانبردار او و در میدانهای جنگ کامروا تعریف شده است

---

۱ وست West احتمال میدهد که این دریا چه وان یا سوان باشد

رجوع شود به S.B.E. Vol. V. p. 86.

و به Zend-Avesta par Darmesteter vol. II. p, 681.

دیگر اینکه در این فقره می بینیم که کیخسرو در کنار دریاچهٔ چئچست ... از برای ناهید نذر نموده و بعدها هم خواهیم دید که در نزدیك همین آب از پدر خود انتقام کشیده افراسیاب را کشت همین اسم است که در شاهنامه تحریف شده خنجست شده بجای اینکه مثل کتب پهلوی چچست باشد یعنی دریاچه ارمیه

(دوم) در فقرات ۱۷ــ۱۸ گوش یشت (درو اسپ یشت) در این جا هوم در بلندترین قلهٔ کوه هرا از برای درواسپ فرشتهٔ نگهبان ستوران نذر نموده خواستار است که افراسیاب نابکار تورانی را در بند آورد و او را دست بسته بنزد کیخسرو برد تا او را روبروی دریاچهٔ ژرف و پهن چئچست بکشد آن پسر کیفر کشنده از سیاوش دلیر که بخیانت کشته شد و از برای (کین) اغریرث دلیر و ایزد درواسپ هوم را کامروا ساخت

هئومَ ... Haoma در اوستا همان هوم نامور شاهنامه است که در کوه منزوی بوده خدای را میپرستید[1] کوه هرا ... Harā نیز در آنجائی که هوم نذر نموده همان است که امروزه هربرز یاالبرز گوئیم[2] اما اغریرث که درفقرهٔ فوق و در فقراتی که بعد خواهد آمد دراوستا اغرَ ـئرثَ ... Aghraeratha میباشد[3] برادر افراسیاب و کرسیوز است و برخلاف دو برادرش در مزدیسنا از نیکان شمرده شده و در فروردین یشت فقرهٔ ۱۳۱ فروهر پاکش در ردیف نامورانی مانند جم و فریدون و اشنر و زوو منوچهر و پادشاهان کیانی ستوده شده است اغریرث با اینکه برادر پادشاه توران و سپهبد سپاه افراسیاب است اما محبت مخصوصی بایران داشته و بهمین جرم بفرمان افراسیاب کشته شد زیراکه او ناموران ایران را که پس از شکست یافتن نوذر پسر و جانشین

---

۱ رجوع شود بجلد اول ص ۲۱۰

۲ رجوع شود بجلد اول ص۱۳۱

۳ رجوع شود بجلد اول ص۲۱۱

منوچهر (پادشاه پیشدادی) گرفتار تورانیان شده بودند از بند رهانیده آزاد ساخت [1]

(سوم) باز در گوش یشت فقرات ۲۱—۲۲ از این قرار: «از برای درواسپ یل ممالك ایران و متحده سازنده کشور خسرو (بدون کی) روبروی دریاچهٔ ژرف و پهن چئچست صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند قربانی کرده و آب زَوْر نذر نموده از او درخواست که اورا بکشتن افراسیاب نابکار تورانی در روبروی دریاچهٔ ژرف و پهن چئچست کامروا سازد آن پسرکیفر کشندهٔ از سیاوش دلیر که بخیانت کشته شد و از برای (کین) اغریرث دلیر درواسپ اورا کامیاب ساخت»

(چهارم) در فروردین یشت فقره ۱۳۲ پس از یاد کردن فروهر کیقباد و کی اپیوه و کیکاوس و کي آرش و کی پشین و کی ویارش و کی سیاوش

---

۱ در فصل ۳۱ بندهش در فقرات ۲۰-۲۲ مندرج است: «از اغریرث گوپت شاه بوجود آمد وقتی که فراسیاو منوچهر را با ایرانیان در کوه پدشخوارگر اسیر نمود و درمیان آنان پریشاني و ویراني و قحطي افکند اغریرث از درگاه ایزدي خواستار شد که او را کامیاب گرداند تا سپاه و ناموران ایران را از تنگنا برهاند فراسیاو اغریرث را از این کار ناصوابش کشت اما در پاداش (عمل نیك) پسری مثل گوپت شاه از او بوجود آمد» در فصل ۲۹ بندهش فقرهٔ ٥ اغریرث پسر پشنگ یکی از جاودانیها و شهریار مملکت ساوکوستان Saukavastān شمرده شده در فقرهٔ ۱۳ همین فصل مندرج است: مملکت ساوکوستان در طرف شمال در سر راه ترکستان و کنسان واقع است یوستی Justi در ترجمه بندهش خود (ص۱۷۳) این مملکت را کاشغر تصور کرده است اغریرث همیشه در اوستا با صفت نَرَو Narava آمده نظر بترکیب کلمه باید اغریرث یکی از اعضاء خاندان نرو Naru باشد اما بنا بمندرجات بندهش و شاهنامه اغریرث پسر پشنگ و برادر گرسیوز و افراسیاب است در سلسلهٔ نسب این خاندان نرو نام وجود ندارد باوجود این گروهي از دانشمندان مثل اشپگل و دارمستتر و بارتولومه و لومل نَرَو را اسم خانوادگي اغریرث گرفته اند اما دُهارله De Harlez آن را Valeureux و گلدنر held ترجمه کرده اند یعنی دلیر و پهلوان رجوع شود بترجمهٔ اوستاي این مستشرقین بفقرهٔ ۱۸ گوش یشت نگارنده آن را دلیر ترجمه کرده ام نظر باین است که در اوستا کلمهٔ نَرْ گذشته از اینکه در مقابل ماده استعمال شده بمعني دلیر و جنگی هم آمده است مستشرقین هیچ دلیلی ندارند که (نَرَوَ) را اسم خانوادگي بدانند فقط ترکیب کلمه آنان را باخبار کردن این معنی گماشته است نگارنده در معنی مذکور منطق را رعایت کرده ام نه صرف و نحو را

فروهر پاکدین کیخسرو ستوده شده و فقرات بعد که ۱۳۳—۱۳۵ باشد نیز متعلق است بکیخسرو یعنی در این فقرات سبب ستایش فروهر کیخسرو و مزیتهای این ستایش ذکر شده است

(پنجم) در رام یشت فقرات ۳۱ـ۳۳: «ائوروسار Aurvasāra بزرگ مملکت در بیشهٔ سفید در روی تخت زرین و بالش زرین و فرش زرین, نزد برسم گسترده و با کف دست سرشار ایزد هوا, اندروای را بستود و از او درخواست که او را بدست کیخسرو یل ممالک ایران و متحد سازنده کشور گرفتار نسازد و کیخسرو بکشتن وی کامیاب نگردد و که او بتواند خود را از دست کیخسرو برهاند اما اندروای درخواست او را نپذیرفت و نذرش مقبول نیفتاده کامروا نشد برخلاف کیخسرو کامیاب گشته ائوروسار را در تمام بیشه‌های ایران شکست داد» در این فقرات یک بار خسرو بی عنوان و دو بار با عنوان کی آمده است در شاهنامه که سر چشمهٔ عمدهٔ داستان ملی ماست از این ائوروسار که یکی از رقبای کیخسرو است یادی نشده است

(ششم) در ارت یشت فقرات ۳۷ـ۳۸ در این فقرات مثل فقرات ۱۷ـ۱۸ گوش یشت که ذکرش گذشته از کیخسرو یاد شده جز اینکه در این جا هوم بفرشتهٔ توانگری, ارت متوسل شده و از برای او نذر نموده خواستار است که او را بدستگیر نمودن افراسیاب و دست بسته بنزد کیخسرو بردن کامیاب سازد

(هفتم) باز در ارت یشت فقرات ۴۱ـ۴۲ از این قرار: خسرو (بی عنوان کی) یل ممالك ایران و متحد سازندهٔ کشور فرشتهٔ توانگری ارت را ستوده خواستار است که وی را کامیاب سازد تا اینکه او روبروی دریاچهٔ ژرف و پهن چئچست افراسیاب نابکار تورانی را تواند کشت او پسر کیفر کشنده از سیاوش دلیر که بخیانت کشته شد و از برای (کین) اغریرث دلیر

(هشتم) در زامیاد یشت فقرات ۷۴ـ۷۷: در این فقرات آمده که فر کیانی چندی بکیخسرو متعلق بوده است مندرجات این فقرات همان است که

در فقرهٔ ۵۰ آبان یشت و در فقرات ۱۳۳ــ۱۳۵ فروردین یشت ذکر شده جز اینکه در این جا کیخسرو از پرتوفرکیاني افراسیاب و برادرش کرسیوز را در زیر بند آورده از سیاوش دلیرو اغریرث دلیر انتقام کشید

(نهم) باز در همین یشت در فقرهٔ ۹۳ آمده : «از پرتوگرز پیروزمندی بوده که افراسیاب تورانی بکشتن دروغپرست زئینیگو Zainigu [1] کامیاب شد و کیخسرو بکشتن افراسیاب کامروا گردید» در هردوجای زامیاد یشت کیخسرو با عنوان کی آمده است: کرسیوز برادر افراسیاب که در اوستا کرِسوزدَ Keresvazda میباشد همان است که بسعایت وی افراسیاب داماد خود سیاوش را کشت این اسم لفظاً یعنی لاغر (کم) دوام

(دهم) در آفرین پیغمبر زرتشت فقرهٔ ۷ در این جا پیغمبر بکی گشتاسب آفرین خوانده فرماید «بکند تو مانند کیخسرو از نا خوشي و مرگ ایمن گردی» در این فقره بجاوداني بودن کیخسرو اشاره شده است چنانکه در شاهنامه دیده ایم که کیخسرو شصت سال پس از پادشاهی از دنیا دل سرد شده خدای را ستایش نموده درخواست که وی را بسوی خود خواند آرزویش بر آورده شد از نظرها ناپدید گردید در سنّت و کتب پهلوی هم خواهیم دید که کیخسرو از جاودانیهاست و از برای او مرگ طبیعی قائل نشده اند این است آنچه در اوستا راجع بکیخسرو آمده چنانکه ملاحظه میشود آنچه در شاهنامه و کتب تواریخ درخصوص او گفته شده درکتاب مقدس ایرانیان نیز این سنّتهای کهن یادشده است از رقیب وی افراسیاب پادشاه توران زمین که در اوستا فرنگرسیّن Franrasyan آمده و از هنگ وی در اوستا هَنکَنَ Hankana در جلد اول در مقالهٔ افراسیات (ص ۲۰۷—۲۱٤) صحبت داشته ایم [2]

---

۱ راجع به زئینگو = زنگیاب بآغاز مقالهٔ کیکاوس و بتوضیحات فقرهٔ ۹۳ زامیاد یشت ملاحظه شود معني لفظي این اسم معلوم نیست رجوع شود به Iran. Namenbuch von Justi S. 495

۲ کلمهٔ افراسیاب را مورخین مشرقي جناح‌الطاحونه یعني پرهٔ آسیا معني کرده اند البته این معنی درست نیست رجوع شود بجلد اول ص ۲۱۱

گفته ایم کیخسرو در سنّت ایرانیان از جاودانیهاست و یك فقره از مندرجات دینکرد راراجع باین موضوع درآغاز این مقاله ذکر کرده ایم (ص ۲٤٠) درکتاب نهم دینکرد نیز در فصل ١٥ فقرهٔ ۱۱ کیخسرو در جزو هفت جاودانیها شمرده شده است در مینوخرد فصل ۲۷ فقرات ٥٩—٦٣ پس از ذکر اینکه کیخسرو افراسیاب را کشت و بتخانهٔ کنار دریا چهٔ چچست را ویران کرد او از پرتو کردار نیکش در روز واپسین برانگیخته و از یاوران سوشیانت پیروزگر شمرده شده است همچنین ناموراني که در سفر اخیر با کیخسرو همراه بودند و بقول فردوسی پس از غایب شدن شاه در زیر برف مانده هلاك شدند در مزدیسنا از جاودانیها میباشند و در روز واپسین ظهور کرده سوشیانت را در نو نمودن جهان یاوری خواهند کرد در فصل ۲۹ بندهش فقرهٔ ٦ از توس پسر نوذر و گیو پسر گودرز در جزو جاودانیهای دیگر اسم برده شده است در صد در بندهش فصل ٣٥ کیخسرو و طوس و گیو و پشوتن و سام نریمان از جاودانیهائی هستند که در روز واپسین از یاوران اوشیدرماه خواهند بود از طوس که در اوستا توس Tusa آمده و در آبان یشت فقرات ٥٣—٥٤ و ٥٧—٥٨ از او و رُقبای وی پسران ویسه و کارزار وی با تورانیان سخن رفته در جلد اول (ص ۲۱٦—۲۱۸) از همه آنان صحبت داشته ایم

همانطوری که داود و سلیمان از پادشاهان بنی اسرائیل در أدیان سامی از پیغمبران شمرده شده اند کیخسرو پادشاه ایران نیز در مزدیسنا مقام تقدس و جنبهٔ روحانی دارد چنانکه حمزه اصفهانی نوشته (ص ۲۷): ایرانیان کیخسرو را پیغمبری دانسته اند

در انجام متذکر میشویم که برخی از مستشرقین بیهوده بخود زحمت داده که ثابت کنند کیخسرو همان کورش سرسلسلهٔ هخامنشی (٥٥٩—٥۲۹ پیش از میلاد) است این عقیده باندازهٔ نامربوط و بي اساس و غیر منطقی است که بهیچ وجه بآن نمی ارزد کسی وقت تلف نموده چیزی در خصوص آن بگوید یا بنویسد راست است برخي از اعمال کیخسرو آن طوری که در

داستان ملی ماست شبیه است ببرخی از اعمال کورش هخامنشی از آنجمله بزرگ شدن کورش درمیان شبانان آن طوری که هرودت و مورّخین دیگر یونانی ذکر کرده اند بخوبی یاد آور داستان کودکی کیخسرو است قسمتی از اخبارات این مورخین راجع بهخامنشیان افسانها و داستانهائی بوده که در همان عهد درمیان ایرانیان رایج و بگوش یونانیها رسیده بوده است

اینك از برای مزید اطلاع مندرجات هرودت (I. 107—130) راجع بولادت کورش بطور اختصار نقل میشود، «استیاج آخرین پادشاه ماد در خواب دید که از دخترش مند[1] چندان آب فروریخت که شهر وهمه آسیا را غرق کرد موبدان این خواب را چنین تعبیر کردند که از این دختر پسری بوجود خواهد آمد که تاج و تخت استیاج را خواهد بر انداخت بنابر این استیاج دخترش را بیک ایرانی در فارس موسوم به کمبوجیا بزنی داد تا از مملکت ماد دور باشد و فرزندش نتواند بتاج و تخت استیاج دست اندازی کند دگر باره استیاج در خواب دید که از شکم دخترش شاخهٔ رزی روئیده سراسر اسیارا فراگرفت باز موبدان تعبیر کردند که از دخترش فرزندی بوجود خواهد آمد که بجای استیاج پادشاهی خواهد کرد استیاج دخترش را که آبستن بود از فارس بنزد خود خواند و میخواست که بچه اش را بکشد وقتی که کورش متولد شد استیاج او را بوزیرش هارپگوس Harpagos داده که او را بخانه خود برده بکشد[2] اما هارپگوس او را نکشت و بیکی از شبانان استیاج موسوم به مهرداد سپرد که او بچه را در بالای کوه گذاشته تا تلف شود مهرداد بنا بخواهش زنش بچه را نکشت و بجای بچه خود نگهداری کرد تا اینکه کورش بسنّ دوازده سالگی رسید و درمیان بچگان شبانان رشد نمود روزی در هنگام بازی منازعهٔ میان او و یکی از پسران اشراف روی‌داد و بنزد استیاج شکایت کردند از اینکه بچه شبانی بشریف زادهٔ برتري جسته است کورش را پیش استیاج بردند و او بقیافه و حرکات

---

۱ اسم این دختر را هرودت Mandane ضبط کرده این اسم باید حالیهٔ در فارسي مند باشد که در فرهنگها عنبر سیاه ضبط شده است

۲ ترکیب فرس اسم هارپگوس Harpagos معلوم نیست

کودک دریافت که او باید از خاندان پادشاهی باشد و بعد بنا بتقریر شبان حدسش بیقین پیوست موبدان باستیاج گفتند که خواب تو تعبیر شد دختر زادهٔ تو در بازی پادشاه شد و بکودکان دیگر در ده فرمان راند دیگر احتمال خطری نمیرود کورش را با مادرش بفارس روانه کرد اما از برای انتقام کشیدن از هارپکوس که حکم او را مجری نداشته بود امر کرد در پنهانی پسر بچهٔ هارپکوس را گرفته بکشند و از گوشت او طعامی بپزند پس از آن هارپکوس را بمهمانی خوانده غذای مذکور را باو خوراند و بعد از اتمام غذا سر و اعضاء بچه را باو نمود هارپکوس دانست که گوشت پسر بچه خود را خورده است کورش وقتی که بزرگ شد بدستیاری همین هارپکوس که همیشه کین استیاج در دلش بوده تاج و تخت ماد را بدست آورد»

قسمت اخیر این خبر باندازهٔ پست و زشت و مخالف دین و آئین و رسم ایرانیان قدیم است که ابداً نمیتوان احتمال داد که چنین داستانی در ایران ساخته شده بیونانیان رسیده باشد گذشته از اینکه مؤرخ دیگر یونانی کتزیاس Ktesias طبیب اردشیر هخامنشی (۴۰۴–۳۶۱ پیش از میلاد) مینویسد که این خبر هرودت دروغ است, خود این داستان تنفّر انگیز بهترین دلیل است که از مأخذ ایرانیان نیست چه تنفّر فوق العادهٔ که ایرانیان قدیم بلاشه داشته اند و تنفری که بخصوصه از آئین ایران سرایت کرده ابداً مجال ساختن چنین داستانی بایرانیان نمیداده آنهم خوراندن لاشه بکسی و آنهم از طرف پادشاهی که بکلّی ضد مردانگی و بزرگ منشی ایرانیان قدیم است سراسر داستانهای ما پر از پهلوانی و مردانگی و بزرگی و جاه و جلال است

حتی دشمنان را هم که تورانیان باشند پست بقلم نداده اند آنان نیز پهلوان و جنگجو و غیرتمند و راد مرد و با داد و دهش و دانا و هوشیار تعریف شده اند جز از جادوئی عمل پست و زشت دیگری از برای آنان نه پسندیده اند سلوك افراسیاب تورانی با وزیرش پیران در سر دختر زاده اش کیخسرو ابداً شبیه بسلوك استیاج پادشاه ماد باوزیرش هارپکوس در سر دختر زاده اش کورش نیست افراسیاب پس از آنکه دانست پیران کیخسرو را

نکشت شاد شد و از پیران خوشنود گردید و سپاس گفت و پیران هم با وجود محبتی که بکیخسرو داشت بمملکتش خیانت نه نمود بلکه در جنگ بضّد کیخسرو خود و کسانش را فدای افراسیاب و وطنش توران کرد

کی لهراسب

کنون تاج و اورنگ لهراسب شاه بیارایم و بر نشانم بگاه (فردوسی)

کی لهراسب پس از کیخسرو بتخت نشست گفته ایم بقول شاهنامه لهراسب ازخانوادهٔ کیان از پشت پشین و کیقباد است در تاریخ بلعمی مندرج است که کیخسرو پیش از غیبت همهٔ سپاه و رعیت را گرد کرد و گفت این مملکت و حکومت هرکرا خواهید بدهید "گفتند پس ما را مردی نامزد کن تا این مملکت بدو دهیم لهراسب آنجا نشسته بود از اهل البیت ملك بود و کیخسرو انگشت بسوی او فراز کرد و خاموش گشت" حمزهٔ اصفهانی مینویسد کیلهراسب پسر عموی کیخسرو بوده زیرا که لهراسب بن کیاوجان بن کیمنش بن کیفشین ابن کیافوه بوده است

ابوریحان مینویسد کیلهراسب بن کیوجی بن کیمنش بن کیقباد بوده است مسعودی نیز سلسلهٔ نسب لهراسب را مثل حمزهٔ نوشته است همچنین در مجمل التواریخ جز اینکه در این کتاب اخیر کیاوجان یا کیوجی افتاده است ابن الاثیر مثل حمزه اصفهانی لهراسب را پسر عموی کیخسرو نوشته است محمد بن جریر طبری در آغاز تاریخ ساسانیان نسب ساسانیان را بپادشاهان کیانی رسانده در سلسله نسب اردشیر بابکان مینویسد: "اردشیر پسر بابک پسر ساسان پسر بابک پسر ساسان پسر بابک پسر مهر مس[1] پسر ساسان پسر بهمن

---

۱ در متن تاریخ طبری مهر مَس آمده آستاد نولدکه Nöldeke احتمال میدهد که تلفظ درست این اسم مهرسان باشد بنظر نگارنده (گذشته از اینکه چنین اسمي در جاي دیگر در جزو سلسلهٔ ساسانیان دیده نشده) این اسم تحریف شده نیست مس در پهلوي که اکنون در فارسی مَه گوئیم بمعنی بزرگ است مثل مسمغان در لهجهٔ دری که مصطلح زرتشیان ایران است ما مَس یعني مادر بزرگ و با مَس یعني پدر بزرگ بنابر این مهر مَس درست اسمی است مثل بزرگمهر و بزرجمهر معرب از وچورگ‌متر Vačurgmitr پهلوي است که وزیر خسرو انوشیروان بوده این اسم را نیز بوزرجمهر گویند

پسر اسفندیار پسر بشتاسب پسر لهراسب پسر کی اوگی پسر کی مانوش [۱] بوده است در بندهش فصل ۳۱ فقرهٔ ۲۸ مندرج است: «لهراسب پسر اوزاو (زاو) پسر مانوش پسر کی پیشین پسر کی اپیوه پسر کی کواد بود» چنانکه ملاحظه میشود لهراسب از خاندان قباد است پسر یا نوه و نبیرهٔ کیخسرو نیست در فروردین یشت فقرهٔ ۱۳۷ از آخرُوْرَ Axrūra نامی اسم برده شده که از خاندان یا پسر خسرو است با بودن چنین پسری وجه مناسبت بپادشاهی رسیدن لهراسب معلوم نیست جز اینکه تصور کنیم که این پسر پیش از غیبت کیخسرو مرده بوده یا اینکه این خسرو در فقرهٔ مذکور غیر از کیخسرو پادشاه است و این شق اخیر بیشتر احتمال دارد

از لهراسب به بعد اوضاع کیانیان رنگ و روی دیگری بخود گرفته دیگر صحبت از پایتخت استخر نیست بلکه بلخ پایتخت ایران است و در آثارالباقیه بهمین مناسبت لقب لهراسب بلخی ضبط شده است دیگر اینکه در عهد او دین یکتا پرستی در ایران رواج گرفت جنگهائی که میان ایرانیان و تورانیان واقع شده جنگهای دینی است برخلاف جنگهای پیش که از برای خونخواهی بود مثل جنگ کینخواهی ایرج در عهد پیشدادیان و جنگ کیخسرو و افراسیاب از برای انتقام خون سیاوش ره و رسم یکتا پرستی که بواسطه پیغمبر زرتشت اسپنتمان درمیان ایرانیان رواج گرفته بود سبب ناخوشنودی تورانیان دیویسنا گشته جنگهای سخت برانگیخت فردوسی میگوید که لهراسب در بلخ آتشکدهٔ برزین ساخت و در شاهنامه دو پسر منسوب باوست یکی گشتاسب و دیگری زریر مدت پادشاهی او ۱۲۰ سال بود بندهش در فصل ۳۱ فقرهٔ ۲۹ مینویسد: «از لهراسب، گشتاسب و زریر و برادران دیگر بوجود آمدند» در فصل ۳٤ بندهش فقرهٔ ۷ مدت پادشاهی او نیز ۱۲۰ سال معین شده

---

۱ کیاوجان و کیوجی و اوگی هرسه یك اسم است که تحریف شده باهمدیگر فرقی پیدا کرده است ترکیب اصلی و قدیمی این اسم معلوم نیست ولی احتمال برده میشود که همان اسم زاو یا اُوْزَوَ Uzava باشد که باین هیئتها در آمده است

رجوع شود به

Tabari übersetzt von Noldeke S. 2.

Irani. Namenbuch von Justi S. 231.

کلیهٔ مورخین هم همین مدت را ذکر کرده اند بقول دقیقي در شاهنامه لهراسب از تاج و تخت چشم بوشیده در آتشکدهٔ نوبهار جای گزید و در آنجا بستایش و پرستش خدای پرداخت[1] و پسرش گشتاسب را جانشین خود گردایند

در فقرهٔ ۱۳۲ فروردین یشت که از کلیهٔ پادشاهان و شاهزادگان کیانی یاد شده از لهراسب اسمی نیست همچنین در فقرهٔ ۷۱ زامیاد یشت در جزو پادشاهان و شاهزادگان کیانی اسم او ذکر نشده پس از ذکر اسم کیخسرو در فقرات ۷۴–۷۷ در زامیاد یشت از زرتشت در فقرات ۷۹–۸۲ یاد شده و پس از آن از کي گشتاسب در فقرات ۸۳–۸۷ سخن رفته بدون اینکه درمیان کیخسرو و کی گشتاسب ذکري از لهراسب شده باشد عجب در این است که در فهرست بسیار بلند فروردین یشت که از کلیهٔ پادشاهان پیشدادی و کیانی و گروهی از ناموران و دلیران و بزرگان و پارسایان اسم برده شده از لهراسب سخني نیست

فقط در یك فقرهٔ اوستا اسم او موجود است آنهم بواسطه پسرش گشتاسب از او اسم برده شده و آنهم بدون عنوان کي و آن فقرهٔ ۱۰۵ آبان یشت است از این قرار: "زرتشت در آریا ویج درکنار رود دائیتیا با هوم و برسم و با پندار و گفتار و کردار و با آب زور فرشتهٔ آب ناهید را ستوده از او درخواست: این کامیابی را بمن ده ای اردویسور ناهید که من کی گشتاسب دلیر پسر لهراسب را همواره بر آن دارم که بحسب دین بیندیشد, بحسب دین سخن گوید. بحسب دین رفتار کند نذر و ستایش زرتشت پذیرفته شده کامروا گردید"

لهراسب در اوستا اَاُورْوَتْ اسپ ...... Aurvat-aspa آمده لفظاً یعني تیز اسب, تند اسب مکرراً همین کلمه صفت از برای خورشید استعمال گردیده خورشید، تیز اسب گفته شده است[2] و بسا هم این صفت از برای اَپَمْ نپات که یکی از ایزدان آب است آمده است[3]

---

۱ رجوع شود بمقاله گشتاسب در همین جلد ص ۳۲–۳۴

۲ رجوع شود به خورشید یشت فقرات ۱ و ۶ و مهر یشت فقرات ۱۳ و ۹۰ و فروردین یشت فقرهٔ ۸۱ و یسنا ۱۶ فقرهٔ ٤ و وندیداد فرگرد ۲۱ فقرهٔ ٥ وغیره

۳ رجوع شود به زامیاد یشت فقرهٔ ٥۱ و یسنا ۲ فقرهٔ ٥ و یسنا ٦٥ فقرهٔ ۱۲ وغیره

از کی لهراسب اطلاعات زیادی در دست نداریم بیشتر وقایع عهد او متعلق است بعهد کی گشتاسب که در مقالهٔ بعد در ذکر پادشاهی او بیان خواهیم کرد در مینوخرد فصل ۲۷ فقرات ٦٤ـ٦٧ مندرج است، "و از کی لهراسب سوذ این بوذ: کوش خدائی خوب کرد، و اندر یزدان سپاسدار بوذ، و دین پذیرفتار کی گشتاسب از تن او برهینیهست (پیدا شد)"

کی گشتاسب

بگشتاسب گفت ای جهان کدخدای رسولم بنزدیک تو از خدای
(زرتشت بهرام پژدو)

کی گشتاسب پس از گوشه گیری کی لهراسب بجای پدر بتخت نشست زن او در شاهنامه دختر قیصر روم (یونان مقصود است) تصور شده است دقیقی گوید:

پس از دختر نامور قیصرا که ناهید بد نام آن دخترا
کتایونش خواندی گرانمایه شاه دو فرزند آمد چو تابنده ماه
یکی نامور فرّخ اسفندیار شه کارزاری نبرده سوار
پشوتن دگر گرد شمشیر زن شه نامبردار لشکر شکن

بعد فردوسی میگوید دو تن از شاهزادگان کیکاوسی نزد لهراسب بوده و توجه شاه را بخود کشیده بودند دست گشتاسب از کار کوتاه شده رنجیده خاطر از ایران بیرون رفت و بالاخره بروم (یونان) [1] رسید بتفصیلی که در شاهنامه مندرج است کتایون دختر قیصر شیفتهٔ حسن جمال گشتاسب گشته زن وی شد چنین بنظر میرسد که این داستان نسبةً نو باشد و بعدها بداستان گشتاسب افزوده شده باشد زیرا در اوستا و کتب پهلوی ذکری از کتایون نشده ناهید و کتایون

---

[1] کلیهٔ ایرانیان یونان را به روم تعبیر کرده اند اسکندر نیز رومی نامیده شده است

هر دو اسم ایرانی است در فصل ۳۱ بندهش فقرهٔ ۸ کتایون و برمایون دو برادران فریدون هستند [1] گذشته از اینکه بهیچ وجه در کتب دینی ایرانیان کتایون یا کی تابون نامی زن گشتاسب ذکر نشده و این خود دلیل نو بودن این داستان است ، در عروسی کتایون با گشتاسب و دو خواهر دیگرش با شاهزادگان دیگر از اُسقف (Episcopos) سخن رفته که مراسم عقد و نکاح بجای آوردند لابُدبایستی این داستان پس از نفوذ دین عیسی بوجود آمده باشد که پیشوایان این دین مراسم زناشوئی بجای آوردند فردوسی نیز مانند دقیقی کتابون را مادر اسفندیار خوانده است بنا بمندرجات اوستا و باتفاق کلیهٔ کتب پهلوی و پازند زن گشتاسب موسوم است به هوُتس که در اوستا هوتئوسا ... Hutaosā میباشد[2] و این زن مانند خود گشتاسب از خاندان نوذر که ذکرش بیاید بوده است شاید همین اسم باشد که نزد یونانیان اُتسا Atossa شده و شاعر یونانی اشیلُس Aeschylos (۵۲۵-٤٥٦ پیش از میلاد) در کتاب تیاتر خود "ایرانیان" و هرودت از او اسم میبرند که دختر کورش و زن داریوش بزرگ (٥٢١-٤٨٥ پیش از میلاد) بوده است

در کتب دینی مزدیسنا از کي گشتاسب بیش از پادشاهان دیگر کیانی سخن رفته برای اینکه پیغمبر ایران حضرت زرتشت اسپنتمان درعهد او و پدرش ظهور نموده در هرجائی که از زرتشت ذکری شده بناچار از گشتاسب که دوست و پشتیبان و مروج دین و بقول خود اوستا پناه و بازوی کیش زرتشتی بوده نیز سخن رفته است وقایع مُهمّ عهد این پادشاه کلیّهٔ مربوط است بمزدیسنا گرویدن این شاه بزرتشت سبب شد که تورانیان دیو یسنا بایران تاختند وقایع این جنگ را دقیقی در هزار بیت در شاهنامه بیادگار گذاشته و پس از کشته شدن او فردوسی آن را بانجام رسانیده است بنا باتفاق مورخین کي گشتاسب ۱۲۰ سال پادشاهی کرد طبري مینویسد که سال سی ام سلطنت گشتاسب بود وقتی‌که زرتشت دین خود بدو نمود حمزه اصفهانی مینویسد که سال

---

۱ رجوع شود بجلد اول ص ۱۹٤

۲ رجوع شود بجلد اول ص ۳۸۷

سی ام سلطنت گشتاسب و سال پنجاه هم عمرش بود وقتی که زردشت از آذربیجان بسوی وی آمد و دین خود را با و آشکار ساخت ابوریحان در آثارالباقیه مینویسد مدت سلطنت کی بشتاسب بن لهراسب تا ظهور زرادشت سی سال و پس از آن نود سال بود مسعودی در مروج الذهب نقل میکند: سی سال از پادشاهی کی گشتاسب گذشته بود وقتی که زرتشت دین خود باو اظهار کرد در فصل ۳٤ بندهش فقرهٔ ۷ مندرج است کی ویشتاسپ تا هنگامی که او دین پذیرفت سی سال و رویهمرفته صد و بیست سال پادشاهی کرد در اوستا مکرراً از جنگ دینی ایرانیان و تورانیان سخن رفته همچنین از یاران و بستگان گشتاسب و دلیران و پهلوانانی که در جنگ مقدس جانفشانی کردند درکتاب مقدس یاد شده است گشتاسب در اوستا ویشتاسپ vīštāspa آمده و چندین اشخاصی نامی در قرون تاریخی ایران چنین نامیده میشده اند که نزد یونانیان هیستاسپس Hystaspes ضبط شده اند بسا از مورخین ایرانی و عرب این اسم را بشتاسب و بشتاسف ضبط کرده اند این اسم لفظاً یعنی دارندهٔ اسب چموش و رمو در گاتها چهار بار پیغمبر ایران از این پادشاه دوست و پشتیبان خود نام میبرد: (نخست) در یسنا ۲۸ قطعهٔ ۷ در این جا زرتشت خواستار است که گشتاسب بآرزوی خود رسیده کامروا گردد (دوم) در یسنا ٤٦ قطعهٔ ١٤: زرتشت کی گشتاسب را پیرو و دوست خود خوانده از مزدا اهورا خواستار است که او را در فردوس با خود او محشور بگرداند (سوم) در یسنا ٥١ قطعهٔ ١٦: زرتشت کی گشتاسب را شهریار مزدا اهورا پرست و پیرو منش پاك و راستی میشمارد (چهارم) در یسنا ٥۳ قطعهٔ ۲: پیغمبر کی گشتاسب را با یکی از پسرانش که اسمش را نمیبرد و با فرشوشتر (و زیر گشتاسب) یکجا نام میبرد و آنان را یاوران دین اهورا مینامد و خواستار است که آنان با پندار و گفتار و کردار مزدا را از خود خوشنود سازند

در سایر قسمتهای اوستا غالباً باسم این پادشاه معاصر پیغمبر برمیخوریم ازآنجمله در یسنا ۱۲ فقرهٔ ۷ که کی گشتاسب مزدیسنا کیش خوانده شده

و در یسنا ۲۳ فقرهٔ ۲ و یسنا ۲۶ فقرهٔ ۵ فروهر وی ستوده گردیده است در آبان یشت فقرهٔ ۹۸ گشتاسب دارندهٔ اسبهای تیز تك از خاندان نوذر که ذکرش بیاید خوانده شده و در فقرهٔ ۱۰۵ همین یشت که ذکرش در مقالهٔ لهراسب گذشت زرتشت خواستار است که کی گشتاسب از پیروان وی گردد باز در فقرات ۱۰۸–۱۰۹ همین یشت کی گشتاسب بلند همت (برزئیذی [illegible]) رو بروی دریاچهٔ فرزدان او برای اردویسور ناهید قربانی نموده خواستار است که بدشمنان خود تریاونت [illegible] و پشن [illegible] وارجاسب (ارجت اسپ [illegible]) ظفر یابد [1] باز در فقرهٔ ۱۳۲ همین یشت کی گشتاسب از جمله دلیرانی که پیروزمند بخان و مانشان برگشته اند محسوب شده است در این جا لابد اشاره است به برگشتن گشتاسب از جنگ تورانیان در گوش یشت (درواسپ یشت) فقرات ۲۹–۳۱ کی گشتاسب بلند همت از برای درواسپ فرشتهٔ موکل چارپایان در کنار رود دائیتیا قربانی کرده آرزومند است که به اشت ائورونت [illegible] پسر ویسپ تئورواشتی [illegible] و بارجاسب از قبیله خیون [illegible] و به درشینیك [illegible] و به تریاونت و به سپینج اوروشك [illegible] غلبه کند و دکر باره هپای (هومیا [illegible]) و واریذکنا [illegible] را از مملکت خیونها (توران) بخانه برگرداند [2] در فقرات ۹۹–۱۰۰ فروردین یشت بفروهر پاکدین کی گشتاسب دلیر کسی که از نیروی گرز خود مروج راستی و بازو و پشت و پناه دین زرتشت بوده و کیش اهورائی را که در بند و زنجیر دشمنان بوده رهانده بمقام شایستهٔ خود رسانیده درود فرستاده شده است

در رام یشت فقرهٔ ۳۵ که ذکرش بیاید هوتس آرزومند است که زن کی گشتاسب گردد در فقرات ۴۹–۵۱ ارت یشت بعینه مثل فقرات ۲۹–۳۱ گوش یشت باز بکی گشتاسب برمیخوریم اما در این جا کی گشتاسب بفرشتهٔ توانگری

1 رجوع شود بجلد اول ص ۲۸۵

2 رجوع شود بجلد اول ص ۳۸۹–۳۹۱

ارت را ستوده خواستار کامیابی و دست یافتن بدشمنان است در فقرهٔ ۶۱ همین یشت نیز کی گشتاسب برسوم و عادات مزدیسنا فرشتهٔ توانگری ارت را ستوده است در زامیادیشت فقرات ۸۴—۸۷ آمده که کي گشتاسب دارای فرّ کیاني بوده و از پرتو آن بحسب دین اندیشید و سخن گفت و رفتار نمود و بدین مزدیسنا گروید و بدخواهان و دیوها را برانداخت و از نیروی گرز خویش مروج راستي گشته و بازو و پشت و پناه دین زرتشت شده و دین اهورائي را از بند رهانیده بمقام برازنده جای داده و به تثریاونت و به پشن و به ارجاسب و بسایر خیونهای نابکار چیر گشت در یکی از قطعات اوستا موسوم به « آفرین پیغمبر زرتشت» که دارای ۹ فقره است و در متن اوستای وسترگارد Westergaard یشت ۲۳ محسوب شده حضرت زرتشت بکی گشتاسب آفرین خوانده باو درود میفرستد یکی از قطعات دیگر اوستا منسوب بخود گشتاسب و موسوم است به ویشتاسپ یشت این قطعه نیز درمتن اوستای وسترگارد یشت ۲۴ شمرده شده و دارای هشت فرگرد یا فصل است فرگرد اول آن مثل آفرین پیغمبر زرتشت است درسایر فرگردها نیز زرتشت بپادشاه معاصر خود دعا میکند و باو پند و اندرز میدهد و او را بپرستش خداوند و نیایش ایزدان میخواند و باجرای وظایف دینی و مراسم آئینی تشویق میکند چنین مینماید که اساسا آفرین پیغمبر زرتشت وقتی سر آغاز ویشتاسپ یشت بوده و بعدها از آن منفصل شده باشد ویشتاسپ یشت نظر بقواعد صرف و نحوی نو مینماید این یشت نیز ویشتاسپ نسك نامیده شده است شکی نیست که در ویشتاسپ یشت کنونی بقایائي از دهمین نسك اوستای عهد ساسانیان موجود است بنا بمندرجات فصل دهم از هشتمین کتاب دینکرد دهمین نسک اوستا موسوم بوده به ویشتاسپ ساست یعني آموزش گشتاسب این نسک راجع بوده بتعلیماتی که بکی گشتاسب داده شده بوده است همچنین از نمودار شدن امشاسپندان بگشتاسب از طرف اهورا مزدا و بدو بشارت دادن بپیامبری زرتشت سخن رفته بوده است و راجع بوده بجنگ ارجاسب خیون که بتحریک دیو خشم بضد گشتاسب جنگ برانگیخته بوده است بدبختانه این نسك که ظاهراً مفصلاً از گشتاسب صحبت میداشته از دست رفته است در ویشتاسپ

یشتی که امروزه در دست داریم .بمطالبی بر نمیخوریم که شرح حالی از خود گشتاسب بدست بیاید بسا از مندرجات آن از سایر اجزاء اوستا برداشته شده بخصوصه قسمتی از آن در فرگرد ۱۹ وندیداد موجود است و فرگرد دوم ویشتاسپ یشت که به فرشوشتر وزیر کي گشتاسب خطاب شده خلاصه ایست از فرگرد دوم ها دُخت نسك که در جزو دین یشت آن را تفسیر کرده توضیحات لازمه داده ایم[1]

در فقرات مذکور در فوق دیدیم که از چندین رقیب و هماورد نامي کي گشتاسب مثل تثریاونت و پشنَ وَاشتَ اَئورونت و در شینیكَ وسپینج اوروشك در اوستا اسم برده شده اما در شاهنامه و سایر کتب نامي از آنان نیست واریذکنا که با هُمای در فقرهٔ ۳۱ گوش یشت آمده و کي گشتاسب آرزومنداست که آنان را از مملکت توران دگر باره بخانه شان برگرداند بي شك همان به آفرید و همای دو دختر کي گشتاسب میباشند که پس از افتادن بلخ بدست تورانیان و کشته شدن لهراسب که ذکرش بیاید این دو خواهر اسیر ارجاسب شدند و بعد برادر شان اسفندیار آنان را نجات داده از توران بایران برگردانید[2] اینك نوذریان که در آغاز این مقاله گفتیم هوتس و شوهرش گشتاسب هر دو در اوستا باین خاندان منسوب اند در مقاله کیقباد دیدیم که سرسلسلهٔ کیانیان کیقباد بنا .بمندرجات بندهش پسر خواندهٔ زاب پسر تهماسب بوده چون زاب از خاندان نوذر پسر منوچهر است باین مناسبت کیانیان از خاندان نوذر بشمار رفته اند گشتاسب در آبان یشت فقرهٔ ۹۸ از نوذریان (نئوتئیریه ... نوذری) شمرده شده از این قرار: هوُوَها و نوذریها ناهید را ستوده دولت و اسبهای تند رو خواستند هوُوَها[3] کامیاب گشته از ثروت .بی نیاز شدند و گشتاسب کامروا گردیده باسبهای تندرو رسید همچنین هوتس زن کی گشتاسب

---

۱ بجلد اول ص ۲۷ نیز ملاحظه شود

۲ رجوع شود بجلد اول ص ۳۹۱

۳ جاماسب و برادرش فرشوشتر از خاندان هووها هستند رجوع شود بجلد اول ص ۲۷۹

از خاندان نوذر (نئوتر 𐬥𐬀𐬊𐬙𐬀𐬭𐬀) خوانده شده چنانکه در رام یشت فقره ۳۵ آمده: هوتس از خاندان نوذر در روی تخت و بالش و فرش زرین فرشتهٔ هوا «اندروای» را ستوده از او درخواست که چنان سازد او در خانه کی گشتاسب خوب پذیرفته شده عزیز و محبوب گردد

دیگر اینکه کلیهٔ پادشاهان کیانی نوذریان نامیده شده اند چه در فقرات ۵۵–۵۶ ارت یشت نوذریان را در مقابل تورانیان نامیده اند لابد در این جا از نوذریان همان پادشاهان کیانی اراده کرده اند در فقرهٔ ۷۶ آبان یشت و در فقرهٔ ۱۰۲ فروردین یشت ویستئورو 𐬬𐬌𐬯𐬙𐬀𐬎𐬭𐬎 نیز بخاندان نوذر منسوب شده است [۱]

فقراتی که راجع بگشتاسب ذکر شده بخوبی حاکی جنگ دینی است و مکرراً از ارجاسب برادرزادهٔ افراسیاب که پس از کشته شدن افراسیاب درجنگ کیخسرو بتاج و تخت توران رسیده نیز یادشده است و از فقرات مذکورهمینقدر برمیآید که از گشتاسب شکست یافته است بنابمندرجات شاهنامه ارجاسب بدست اسفندیار پسر گشتاسب کشته شده است ارجاسب در اوستا چنانکه در یادگار زریران قید شده از قبیلهٔ خیون (خویئون 𐬓𐬌𐬌𐬀𐬊𐬥𐬀) توران است[۲] و بصفت دروند 𐬛𐬭𐬎𐬎𐬀𐬧𐬙 (درگاتها درگوَنت 𐬛𐬭𐬆𐬔𐬬𐬀𐬧𐬙) یعنی دروغپرست و مئیریه 𐬨𐬀𐬌𐬭𐬌𐬌𐬀 یعنی فریفتار و نابکار متصّف شده است همچنین از اندریمان (در اوستا وندرمئینیش 𐬬𐬀𐬥𐬛𐬀𐬭𐬆𐬨𐬀𐬌𐬥𐬌𐬱) برادر ارجاسب که یکی از پهلوانان توران و در جنگ دینی بدست اسفندیار کشته گردید در اوستا یاد شده است[۳] درآبان یشت فقرات ۱۱۶–۱۱۸ آمده: اندریمان (برادر) ارجاسب نزدیک دریای فراخکرت صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند از برای ناهید قربانی کرده از او درخواست که بکی گشتاسب و زریر چیر شود و ممالک ایران را براندازد اما ناهید او را کامروا نساخت از ناموران ایران

---

۱ رجوع شود بجلد اول ص ۲۶۵–۲۶۷

۲ رجوع شود بجلد اول ص ۲۶۳–۲۸۹

۳ رجوع شود بجلد اول ص ۲۸۹

که در این جنگ جانفشانی کردند نیز در اوستا یاد شده یکی از آنان زریر پسر لهراسب و برادر گشتاسب است که سپهبد ایران بوده و بدست بیدرفش تورانی کشته شد در فقرات ۱۱۲–۱۱۳ آبان یشت آمده: زریر (زئیری و ئیری [illegible]) سواره جنگ کنان رو بروی آب دائیتیا صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند از برای ناهید نذر نموده درخواست که به دیو یسنا هومَ یَكَ [illegible] و ارجاسب دروغپرست در میدان کارزار غلبه کند و کامروا گردید در فروردین یشت فقرهٔ ۱۰۱ فروهر پاکدین زریر نیز ستوده شده است[1] از هوم یك Humayaka در شاهنامه اسمی نیست همچنین از نستور پسر زریر که در اوستا بَستَ وئیری [illegible] و در یادگار زریران بستور نامیده شده در فقرهٔ ۱۰۳ فرور دین یشت پس از ذکر اسم اسفندیار یاد شده بفروهر پاکش درود فرستاده شده است بنا بمندرجات شاهنامه و یادگار زریران نستور (بستور) بهمراهی عمّش اسفندیار از خون پدر خود زریر انتقام کشید[2] دیگر از دلاوران این جنگ و کسان گشتاسب که در اوستا هم از آنان یادی شده باشد پشوتن و اسفندیار و فرشید ورد و فرشوکر میباشند که هرچهار از پسران گشتاسب هستند (نخست) پشوتن در اوستا پشوتنو [illegible] در ویشتاسب یشت فقرهٔ ٤ زرتشت بگشتاسب دعا کرده فرماید: « بشود که تو بی ناخوشی (آیسکَ [illegible]) و بیمرگ (آمهرکَ [illegible]) شوی مانند پشوتن » پشوتن در سنّت مزدیسنان از جاودانیهاست در هنگام ظهور سوشیانت با کیخسرو و گیو و طوس و سام نریمان از یاوران سوشیانت خواهد بود[3] (دوم) اسفندیار در اوستا سپنتو داتَ [illegible] در فروردین یشت فقرهٔ ۱۰۳ و در ویشتاسب یشت فقرهٔ ۲۵ از او یاد شده و در هر دو جا باصفت تخمَ [illegible] یعنی تهم و دلیر و پهلوان آمده بزودی

---

۱ درمتن اوستای گلدنر در فقرهٔ ۱۱۲ آبان یشت [illegible] و درفقرهٔ ۱۰۱ فروردین یشت [illegible] آمده است

۲ رجوع شود بجلد اول ص ۲۸۷

۳ رجوع شود بجلد اول ص ۲۲۰—۲۲۱

باز با او صحبت خواهیم داشت[۱] (سوم) فرشیدورد در اوستا فرَشْ َهمْ وَرِتَ ... در فقرهٔ ۱۰۲ فروردین یشت فروهرش ستوده شده است بنا بشاهنامه فرشیدورد درجنگ دومی تورانیان بدست کهرم سپهبد توران کشته شد و پس از آن برادرش اسفندیار از او انتقام کشیده کهرم را کشت (چهارم) فرشو کَرَ در اوستا ... که نیز در فقرهٔ ۱۰۲ بفروهرش درود فرستاده شده است هرچند که در شاهنامه از او اسم برده نشده اما بطور یقین میدانیم که او پسرگشتاسب است زیرا در یادگار زریران مکرراً از او یاد شده و در همین جنگ دینی بدست نا مخواست پسر هزار سردار تورانی کشته شد[۲] دقیقی در شاهنامه گذشته از اسفندیار و پشوتن که در آغاز این مقاله متذکرشدیم از چهار پسر دیگر گشتاسب که اردشیر و شیرو وشیداسب ونیوزار باشند نام میبرد از هیچکدام این چهار پسر اخیر در اوستا اسمی نیست برخی از مستشرقین گمان کرده اند که سیزده تن از پارسایانی که در فقرات ۱۰۲-۱۰۳ فروردین یشت فروهرهایشان ستوده شده از فرَشْ َهمْ َورِتَ گرفته تا خود اسفندیار همه از پسران گشتاسب باشند فردوسی درشاهنامه مینویسد که سی و هشت تن از پسران گشتاسب درجنگ تورانیان کشته شدند

پسر بودگشتاسب را سی و هشت دلیران کوه و سواران دشت
بکشتند یکسر برآن رزمگاه بیکبارگی تیره شد تخت شاه

همچنین در یادگار زریران بنا به پیشگوئی جاماسب بیست و دو تن از پسران گشتاسب در جنگ کشته خواهند شد و درجای دیگر یادگار زریران گشتاسب از سی دختر و پسرش که از هوُتس داشته اسم میبرد[۳] دیگر از کسان گشتاسب گرزم است که در اوستا کوارسمن ... نامیده شده است در شاهنامه مندرج است که پس از زد و خورد بسیار و کشته شدن گروهی از ناموران

---

۱ رجوع شود بتوضیحات فقرهٔ ۱۰۳ فروردین یشت بجلد اول ص ۷۰ نیز ملاحظه شود

۲ راجع باین دواسم بتوضیحات فقرهٔ ۱۰۲ فروردین یشت ملاحظه شود

۳ بتوضیحات فقرات ۱۰۲ — ۱۰۳ فروردین یشت ملاحظه شود

ایران و توران در انجام اسفندیار در میدان کار زار کا مروا گشته تورانیان را شکست داد پس از این پیروزی و گریختن دشمنان گشتاسب به بلخ برگشت و اسفندیار را از برای رواج دادن دین زرتشت بگرد جهان فرستاد چندی بعد یکی از ناموران نامزد به گرزم از خویشان گشتاسب که کین اسفندیار در دل داشت اسفندیار را نزد پدرش متهّم ساخت از اینکه او لشکری گرد آورده خیال دارد تو را از تخت بر اندازد و خود شهریار گردد گشتاسب از سعایت گرزم بد گمان شده جاماسب را پي او فرستاد وقتی که اسفندیار بنزد پدر آمد او را بزنجیر بسته بزندان گنبدان دژ افکنند در برهان قاطع ضبط است که گرزم برادر اسفندیار بود و از یك شعر فردوسی هم این طور برمیآید از این قرار: در هنگام جنگ دومی وقتی که ایرانیان در کوهی محاصره شده در تنگنا افتاده بودند گشتاسب پس از مشورت باجاماسب اورا به گنبدان دژ فرستاد تا اسفندیار را از زندان رهانده بیاري ایرانیان آورد: اسفندیار [illegible] از بجاماسب میگوید: مرا بند کردند بر بیگناه همانا گرزم است فرزند [illegible] کسان که در این [illegible] اسفندیار بطور شکوه و طعنه گرزم را پسر گشتاسب [illegible] خوانده باشد چه دقیقی صراحةً در خصوص او میگوید: شنیدم که گشتاسپ را خویش بود پسر را همیشه بد اندیش بود بقول فردوسی گرزم (در تاریخ طبری قرزم) در همین جنگ دومي بدست تورانیان کشته شد در اوستا کوارسمن (گرزم) از پارسایان شمرده شده و در فقرهٔ ۱۰۳ فروردین یشت پس از اسفندیار و بستور فروهر پاکش ستوده شده است [1] در این جا فقط یاد آور میشویم که از دو وزیر کي گشتاسب که جاماسب و فرشوشتر باشند غالباً در اوستا سخن رفته و مکرراً از آنان در طی تفسیر یشتها صحبت داشتیم [2]

---

۱ رجوع شود به Yātkār-i Zarirān von Geiger S. 76.
و به Neupersische Schriftsprache von P Horn im Grundriss der Irani. Philolo. I. B. II. Abt. S. 24.
بتوضیحات فقرهٔ ۱۰۳ فروردین یشت نیز ملاحظه شود

۲ رجوع شود بجلد اول مقالهٔ جاماسب ص ۲۲۷ — ۲۳۰ و بتوضیحات فقرهٔ ۱۰۳ فروردین یشت همچنین بتوضیحات فقرهٔ ۱۰۴ فروردین یشت که از اولاد و احفاد جاماسب و فرشوشتر یاد شده نیز ملاحظه شود

پس از اینکه دانستیم تا بچه اندازه در کتاب مقدس ایرانیان از گشتاسب و ناموران زمان وی و از جنگ دینی و از دلیران آن رزم چه از تورانیان و چه از ایرانیان سخن رفته اینك از برای روشن نمودن برخی از وقایع این سنّت مندرجات شاهنامه را مختصراً مینگاریم و پس از آن بذکر یك دو فقره توضیحات می پردازیم دقیقی در شاهنامه گوید: ارجاسب پادشاه توران از گرویدن گشتاسب بزرتشت برآشفته بایران تاخت پس از چندی زد و خورد تورانیان شکست یافته برگشتند گشتاسب پسرش اسفندیار را برای هویدا کردن دین زرتشت بگرد جهان فرستاد و خود از برای روا کردن دین بزابلستان رفت پس از اندك گشتاسب بسعایت گرزم از اسفندیار بدگمان شده اورا بزندان افکند ارجاسب از بند شدن اسفندیار و رفتن گشتاسب بسیستان و تهی ماندن بلخ از سپاه آگاه شده موقع را غنیمت شمرده با صد هزار جنگی بسرکردگی پسرش کهرم دگر باره بایران هجوم آورده بسوی بلخ رو نهاد فردوسی پس از درگذشتن دقیقی ما بقی وقایع این جنگ را چنین مینگارد: سپاه توران داخل بلخ شد لهراسب پیر از پرستشگاه بیرون آمده سلاح برگرفت و بجنگ تورانیان شتافت دشمنان اورا احاطه نموده از پای در آوردند و پس از آن داخل آتشکده شده زند اوستا را با پرستشگاه بسوختند. و هیربدان را کشتند زن گشتاسب با لباس تبدیل خود را بزابلستان رسانیده واقعه را از برای گشتاسب نقل میکنند:

شهنشاه لهراسب در شهر بلخ — بگشتند و شد روز ما تار و تلخ
وز آنجا بنوش آذر اندر شدند — رد و هیربد را همه سر زدند
ز خونشان فروزنده آتش بمرد — چنین بدکنش خوار نتوان شمرد
ببردند پس دخترانت اسیر — چنین کار دشوار آسان مگیر

هشتاد هیربد که بخدمت آتشکده گماشته بودند کشته شدند گشتاسب پس از شنیدن این سخنان از زابلستان سپاهی آراسته پی رزم برخاست میمنه لشکر را به پسر خود فرشیدورد سپرد و میسره را به نستور پسر زریر داد و خود

در قلبگاه ماند ارجاسب نیز سپاه آراسته بمیدان جنگ ایرانیان درآمد سه شبانروز جنگ طول کشید فرشیدورد درجز وسی و هشت برادرش کشته شد گروهی از سران و ناموران ایران از پای درآمدند بناچار گشتاسب روی از معرکه بگردانید از تورانیان گریزان بکوهی پناه برد

یکی کوهش آمد بره بر گیا بدو اندرون چشمه و آسیا
که بزگرد آن کوه یک راه بود وز آنراه گشتاسب آگاه بود
سپهدار ایران بر آن کوه شد ز پیکار ترکان بی اندوه شد

ارجاسب با سپاهش از پی تاخته بآن کوه رسیدند چون راه آن کوه نیافتند چهار سوی آن را گرفته محاصره کردند گشتاسب در آن محاصره چارهٔ کار از وزیرش جاماسب خواست جاماسب گفت که باید اسفندیار را از زندان گنبدان دژ بخواهی در صفحهٔ پیش گفتیم که جاماسب با لباس مبدّل خود را با سفندار رسانیده او را بسوی کوه مذکور رهنمون گشت پس از آمدن اسفندیار ایرانیان دل گرفتند و تورانیان بهراس افتادند بهلوانان توران مثل کهرم و کرگسار و اندریمان بدست اسفندیار کشته شدند سپاه توران براگنده و پریشان شد و ارجاسب چاره جز این ندید که از کارزار روی بگرداند و بروئین دژ برگردد آنگاه اسفندیار باندیشه رهاندن دو خواهرش افتاد بهمراهی پشوتن کالا برگرفته بالباس بازارگانی بسوی روئین دژ رفت باین حیله که از برای داد و ستد آمده داخل قلعه شد شبی بر بام قلعه بعنوان جشن آتش انبوهی افروخته لشکریانش را که دور از قلعه با برادرش پشوتن نگاهداشته بود بهجوم اشاره کرد ارجاسب در آن گیرودار بدست اسفندیار کشته شد روئین دژ بدست ایرانیان افتاد همای و به آفرید دو دختر گشتاسب از اسارت نجات یافتند

چنانکه دیدیم همین مطالب عمده در اوستا هم ذکر شده مگر اینکه در کتاب مقدس اشاره نشده که حضرت زرتشت هم در هجوم دومی تورانیان در شهر بلخ بالهراسب شهادت یافته باشد درصورتی که بنا بسنّت کهن و بشهادت کلیّه کتب دینی بهلوی پیغمبر ایران در همین جنگ در آتشکدهٔ بلخ بدست

یک تورانی موسوم به "برات روکرش" Bratrökreš در روز خرداد از ماه اردیبهشت درسنّ هفتاد و هفت سالگی شهید گردید و تا آن روز شهادت چهل و هفت سال از رسالتش گذشته بود هرچند که در شاهنامه نیز صراحتهً نیامده که حضرت زرتشت هم در همان روز درمیان گروه هیربدان دربلخ شهادت یافته باشد اما قریب بیقین است که از کلمهٔ "رد" در شعر:

وز آنجا بنوش آذر اندر شدند   ردو هیر بد را همه سرزدند

همان پیغمبر ایران اراده شده که در آتشکده نوش آذر در هنگام پرستش با هشتاد تن از هیربدان و موبدان یعنی پیشوایان دینی کشته شدند

نخست چند سطر در خصوص کلمهٔ هیربد نگاشته بعد کله رد را معنی خواهیم کرد و بقرائن خواهیم دانست که رد اسم برازنده و مناسبی است از برای پیغمبر و در خود اوستا هم غالباً این کلمه از برای زرتشت آمده است هیربد دراوستا آئثرَپئیتی [Avestan script] aethrapaiti آمده بمعنی آموزگار (معلم) این کلمه مرکب است از دو جزء: اولی که آئثرَ [Avestan script] باشد بمعنی آموزش و تعلیم است و جزء دوم که پئیتی باشد بمعنی مولا و صاحب و دارنده است که در فارسی "بد" شده ودر آخر یک دسته از لغات مرکبّه مانند موبد و سپهبد دیده میشود آئثریه [Avestan script] aethrya بمعنی شاگرد و آموزنده است کلمات ائثرپئیتی و ائثریه بمعنی استاد یا آموزگار و شاگرد یا آموزنده در اوستا بسیار استعمال شده چنانکه در مهریشت فقرهٔ ۱۱٦ و در فروردین یشت فقرهٔ ۱۰۵ و یسنا ۲٦ فقرهٔ ۷ در هیچ جای اوستا کلمهٔ ائثرپئیتی یا هیربد بمعنی آترُبان یا موبد نیامده بعدها این معنی برآن اطلاق شده است در فقرهٔ ۹۵ آئورکده آنجا کلمه ائثرپئیتی استعمال شده و درتوضیحات آن افزوده اند مغوپتان مغوپت (موبدان موبد) اما بدون شک بعدها از کلمهٔ هیربد همیشه پیشوای دینی اراده میکرده اند چون در ایران قدیم پیشوایان دینی استاد و آموزگار بودند یا بعبارت دیگر تربیت و تعلیم مردم با آنان بوده بی مناسبت نبوده که آنان در آن واحد که آترُبانان نامیده میشده اند هیربدان هم خوانده شوند

، تنسر پیشوای معروف عهد اردشیر پاپکان (۲۲٤ـ۲٤۱ یا ۲٤۲ میلادی) که هیربدان هیر بد بوده در تاریخ ایران مشهور است کلمهٔ در ادبیات فارسی هیربد کلمهٔ مترادف موبد است چنانکه در شاهنامه آمده :

چو برداشت پرده ز در هیربد سیاوش همی بود ترسان ز بد

نظامی گفته: اگر راهبم بیند از راه دور برد سجده چون هیربد پیش نور

در فرهنگها "هیر" بمعنی آتش ضبط شده البته این اشتباه از این جا برخاسته که هیربد را درست بمعنی آتربان و مترادف آن پنداشته اند چون جزء اولی این لغت آ تَرْ بمعنی آذر و آتش است کلمهٔ هیر را نیز بمعنی آتش گرفته اند ولی در اوستا ائثرَ بهمان معنی است که ذکر کردیم نه بمعنی آتش

اما کلمهٔ رد که در اوستا رَتوْ ratu آمده و بمعنی سرور روحانی و بزرگ مینوی است غالباً با کلمهٔ اَهوْ ahu که بمعنی مطلق سرور و بزرگ است یکجا استعمال شده است

در گاتها رد بمعنی داور از برای خود زرتشت آمده چنانکه در یسنا ۲۹ قطعات ۲ و ٦ در قطعه اولي مزدا اهورا از اشا فرشتهٔ راستي میپرسد : آیا داوري (رَتوْ) از برای گوش (ایزد یا رواني که نگهبان کلّیهٔ جانداران است) میشناسی که بدو آسایش بخشد در فقرهٔ ٦ اشا در پاسخ گوید: جز دهقان چارپایان پرور داوری از برای او نیست و بعد از قطعهٔ ۸ برمیآید که خود زرتشت رد جهان است و آسایش نوع بشر و کلیه مخلوقات بسته بآئین اوست یا بعبارت دیگر نجات و خوشی جهان بسته بکشت و کار است زراعت و پرورش ستوران مایه زندگاني است نه غارت و جنگ و دستبرد که عادت اقوام چادر نشین و تورانیان دیویسنا بوده است در سایر قسمتهای اوستا غالباً زرتشت سرور جسمانی (اَهوْ) و بزرگ روحانی (رَتوْ) خوانده شده است چنانکه در تشتر یشت فقرات ۱ و ٤٤ و ویسپرد کردهٔ ۲ فقرهٔ ٤ و فروردین یشت فقرهٔ ۱۵۲ وغیره در این فقرهٔ اخیر آمده: زرتشت بزرگ جهانی (اَهوْ) و سرور مینوی (رَتوْ) و نخستین آموزگار دینی سراسر جهان خاکي را ما میستائیم کلمهٔ رد درفرهنگها بمعنی دانا وبخرد ضبط شده

و در ادبیات ما هم بهمین معنی است چنانکه فردوسی گفته

بپوشید درع سیاوش رد زره را گره بر کمر بند زد [1]

نظر بمعنی کلمهٔ رد در اوستا و نظر بطرز استعمال این کله با هیربد در اشعار فردوسی راجع بکشته شدن موبدان و پیشوایان درآتشکدهٔ نوش آذر بلخ باید از هیربد مطلق پیشوایان و از رد خود پیغمبر اراده شده باشد که بزرگ و سرور موبدان بوده زیرا که فقط از یك رد سخن رفته ولی مکرراً از هشتاد هیربد یا موبد یاد شده نخست در شرح کشته شدن این پیشوایان آمده:

نهادند سر سوی آتشکده بدانکاخ و ایوان زر آزده
همه زند و استا بر افروختند همی کاخ و ایوان همی سوختند
ورا هیربد بود هشتاد مرد زبانشان ز یزدان پر از یاد کرد

در جای دیگر وقتی که جاماسب به گنبدان دژ از برای آوردن اسفندیار رفته باو شکست ایرانیان و بدبختیهائی که روی داده چنین نقل میکند:

همان هیربد نیز یزدان پرست که بودند با زند و استا بدست
بکشتند هشتاد از آن موبدان پرستنده و پاك دل بخردان

اینك رسیدیم به آن کوهی که کی گشتاسب بآنجا پناه برد اسم این کوه در شاهنامه ذکر نشده و در اوستا اصلاً باین واقعه اشاره نگردیده اما در بند هش

---

۱ مشتبه نشود با کلمهٔ راد که بمعنی سخی و بخشنده و جوانمرد است چنانکه معزي گفته آن کامکار مجمل نکو خصال و نیکدل شادي بطبعش متصل رادی بدستش مقترن در اوستا راتا [illegible] نیز بمعنی جود و بخشش است چنانکه در زامیاد یشت فقرهٔ ۵۳ آمده و همین کلمه نیز گاهی اسم فرشتهٔ مخصوص جود و بخشش است چنانکه در وندیداد فرگرد ۱۹ فقرهٔ ۱۹ آمده و کلمهٔ رائیتي [illegible] rāiti یعنی سخی و بخشنده و با حرف آ [illegible] که ادات نفی است آ رائیتی [illegible] arāiti شده یعني بخیل و لئیم چنانکه در فروردین یشت فقرهٔ ۱۳۷ آمده است در تفسیر فقرهٔ ۳ هفتن یشت کوچک, جلد اول ص ۱۰۱, بنگارنده در انتخاب کلمه سهوی روی داده بجاي هروتات رد و امرتات رد هروتات راد و امرتات راد نگاشتم از خوانندگان این نامه خواهشمندم که آن را اصلاح کنند در فقرهٔ مذکور از براي کلمهٔ رد در متن رتو [illegible] آمده که از رتو (‏[illegible]‏)= رد مشتق است رجوع شود بجلد اول ص ۱۰۱ و ۳۳۹

فصل ۱۲ که از کوهها سخن رفته در فقرات ۳۲-۳۳ راجع بآن مندرج است :
« از همین کوه بدشخوار گرنا کوه کومش که آن را کوه "مدو فریاد" مینامند، همان کوهی که در آنجا گشتاسب بارجاسب شکست داد، "کوه میان دشت" است که پاره ای از آن کوه است میگویند در هنگام جنگ دینی ایرانیان در آنجا بتنگنا افتاده بودند، آنگاه لختی از کوه شکسته در میان دشت بغلطید و چون سبب رستگاری ایرانیان شد آن را "مد و فریاد" نامیدند » مد و فریاد در پهلوی یعنی بیاری آمد و بفریاد رسید قومس که معرّب کومش است بنابتعریف یاقوت دامغان و سمنان و بسطام امروزی است[1]

بنابمندرجات شاهنامه گشتاسب چندین بار باسفندیار وعده داد که تاج و تخت باو برگذار کند و خود مثل پدرش لهر اسب منزوی شود در بار اول قرار بود که اگر اسفندیار از گنبدان دژ بیاری ایرانیان آید و تورانیان را شکست دهد تاج و تخت او را باشد پس از شکست یافتن تورانیان گشتاسب باو گفت باین شرط بوعده خود وفا خواهم کرد که دو خواهرت را از اسارت ارجاسب نجات داده از روئین دژ بایران برگردانی پس از انجام این کار هم گشتاسب بوعده خود وفا نکرد و شرط کرد که اگر رستم را دست بسته بنزد من آوری پادشاهی تورا باشد بهانه ستیزگی با رستم این بود که او پس ازخدمات شایانی که بکیکاوس و بکیخسرو نموده از زمان لهراسب کناره جوئی کرده بجنگ دینی شرکت نه نمود و بدین زرتشت نگروید اسفندیار بامر پدر از برای انجام تکلیف دشوار بزا بلستان رفت یقین است که یل ناموری مثل رستم چنین توهینی بخود نمی پسندید و دست بسته بنزدکی گشتاسب نمیرفت ناگزیرکار بمبارزه کشید رستم با تیری از چوب گز اسفندیار روئین تن را کور کرد که از اثر آن جان سپرد[2] دو پسر اسفندیار نیز که نوش آذر و مهر نوش باشند در همین مبارزه کشته شدند

---

۱ رجوع شود بمعجم البلدان و به Eranische Alterthumskunde von Spiegel B.I: S. 715.

۲ رجوع شود بجلد اول ص ۵۷۵

چندی پس از کشته شدن اسفندیار گشتاسب مرد نظر بمندرجات کتب پهلوی کی گشتاسب ده سال پس از شهادت حضرت زرتشت از جهان درگذشت بهمن پسر اسفندیار جانشین وی شده پادشاه ایران گردید از رستم و واقعه کشته شدن اسفندیار و از جا نشین گشتاسب در اوستا ذکری نشده پس از گشتاسب اصلاً از پادشاهان دیگر کیانی نامی در اوستا نیست از اسفندیار که هنوز بپادشاهی نرسیده کشته شد فقط دو بار در فروردین یشت و ویشتاسپ یشت که ذکرش گذشت یاد شده است

در آغاز مقاله گفتیم که بملاحظه معاصر بودن کی گشتاسب باپیغمبر ایران از او غالباً در کتب پهلوی صحبت شده ناگزیر از ذکر آن مطالب که مناسب تر است در جزو سیرت خود پیغمبر گفته آید در این جا صرف نظر میکنیم در انجام می افزائیم که کی گشتاسب را بهیچ وجه نمیتوان یك شهریار داستانی پنداشت آن طوری که زرتشت از او و دو وزیرش جاماسب و فرشوشتر درگاتها اسم میبرد ابداً جای تردید نیست که او یک شهریار یا امیر واقعی و تاریخی بوده است در صورتي که این مسئله مسلّم باشد که زرتشت پیغمبر مؤسس دین مزد یسنا ست و گاتها از سرودهای خود این پیغمبر است باید بتصریح این کتاب کی گشتاسب را معاصر و دوست و پشتیبان و مروّج دین زرتشت بشماریم البته همان اشکالی که در سر تعیین زمان پیغمبر داریم درسر تعین عهد شهریار معاصر وی نیز داریم در سنّت اواسط قرن ششم پیش از میلا د زمان پیغمبر معین شده ولی ظهور زرتشت در این عهد ما را باشکالات حل نشدني تاریخی میکشاند امید است سبب اختیار کردن این عهد را در سنّت در موقع دیگر بیان کنیم گروهی از دانشمندان و مؤرخین و مستشرقین عقیده دارند که زرتشت پیش از سلطنت ماد که در مغرب ایران درحدود سال هفتصد و سیزده (۷۱۳) پیش از میلاد تشکیل یافته میزیسته است از آنجمله اند: تیل Tiele ، هوگ Haug, وندیشمان Windischmann ویلهم گیگر Wilh. Geiger اولد نبورگ Oldenburg, ادوارد میّر Edward Meyer میلز Mills , مولتون Moulton, بار تولومه Bartholomae

ریخلت Reichelt, هورن Horn, کلمن Clemen, کریستنسن Christensen, مارکوارت Marquart وغیره این دانشمندان بتفاوت آراء زمان زرتشت را میان هشتصد و هزار و دویست سال پیش از مسیح میدانند بنابر این کي گشتاسب نیز درمیان قرون ۱۲۰۰ــ۸۰۰ پیش از مسیح میزیسته است

☆ ☆ ☆

بهمن، همای، دارا، دارا پسر دارا، اسکندر

در مقاله پیش گفتیم که در اوستا از اسفندیار پسر کي گشتاسب نیز اسم برده شده اما از پادشاهان دیگر این سلسله که بهمن و هما و دارا و دارا پسر دارا باشند در کتاب مقدس نامی نیست بنابر این وقایع سلطنت آنان بیرون از موضوع این کتاب است در این جا فقط بذکر ملاحظات چندی اکتفاء میکنیم از این پادشاهان در کتب پهلوي چنانکه در شاهنامه و کتب تواریخ کم و بیش سخن رفته اما داستان سلسلهٔ کیانیان پس از گشتاسب رنگ و روی دیگری گرفته باین میماند که از سیر خود منحرف گشته و تصرفاتی در آن شده باشد در کتب پهلوی از اردشیر بهمن جا نشین کي گشتاسب بیش از پادشاهانی که پس از او بسرکار آمده اند سخن رفته است و بخصوصه پادشاه پارسا و دینداري تعریف شده است در فصل ۳ کتاب پهلوي زند بهمن یشت در فقرات ۲۰ــ۲۹ مندرج است که اهورا مزدا درختی بزرتشت نشان داد و گفت: «این درخت عبارت است از گیتی و هفت شاخهٔ فلزی که از آن سرزده عبارت است از هفت دورهٔ آیندهٔ جهان شاخهٔ زرین آن اشاره است بعهد زرتشت و گشتاسپ, شاخهٔ سیمین آن اشاره است بعهد ارتخشتر (اردشیر) کی که و هومن سپند دا تان خوانندش» شاخه های دیگر این درخت که شاخه های رویین و برنجین وار زیزین و پولادین و آهن آلوده و تیره (آیسن کو میخت) باشد بحسب ترتیب متعلق است بعهدهای اردشیر بابکان و بلاش اشکانی و بهرام گور و خسرو پسر قباد و آخرین شاخه که آهن آلوده و تیره باشد عبارت است از عهد سلطنت

دیوهای ژولیده موی خشم نژاد (آئشم تخمك)[1] لابد از این عهد خشم و کین عهد زشت و شوم استیلای عرب اراده شده است در کتاب مذکور بهمن چندین بار کی‌شاه خوانده شده است در کتاب هفتم دینکرد فصل ٦ فقرهٔ ٤ (چاپ سنجانا) آمده: «درمیان شهریاران و پارسایان که پس از زرتشت میزیسته اند وهومن سپندداذان از برای مزدیسنان شهریار راستکردار و عاملی بود» مدت پادشاهی اردشیر بهمن و دخترش همای معروف بچهرآزاد که پس از او پادشاهی کرد وجا نشینان دیگر وی در فصل ٣٤ بندهش فقرهٔ ٨ از این قرار است:

«وهومن پسر سپندداد صد و دوازده سال, همای دختر وهومن سی سال, دارای پسر چهرآزاد که دختر وهومن باشد دوازده سال, دارای پسر دارای ١٤ سال و اسکندر اروماك arumak (یونانی) ١٤ سال» همین ترتیب با اندك تفاوتی در مدت پادشاهی آنان در شاهنامه و کتب تواریخ نیز مندرج است از اینکه گفتیم چنین مینماید که در سلسلهٔ کیانیان پس از گشتاسب تصّرفاتی شده باشد از این جهت است که این اردشیر بهمن ملقب به دراز دست و بقول مورخین عرب طویل الباع بخوبی یادآور اردشیر اول (٤٦٤ــ٤٢٤ پیش از میلاد) پنجمین پادشاه هخامنشی است که نزد یونانیان ماکروخیر Makrokheir و نزد مورخین رُم لنگی مانوس Longimanus نامیده شده است[2] اتفاقاً این شاهنشاه نیز در تاریخ ایران خدا پرست و پارسا تعریف گردیده است بخصوصه دو پادشاه اخیر که دارا و دارا پسر دارا باشند و پس از آنان اسکندر رومی (یونانی) ابداً جای شك و شبهه نمیگذارند که چندتن از پادشاهان اخیر هخامنشی را بسلسلهٔ کیانی پیوسته اند زیرا که داریوش سوم (٣٣٦ــ٣٣٠ پیش از میلاد) آخرین پادشاه سلسلهٔ هخامنشی نبیرهٔ داریوش دوم (٤٢٣ــ٤٠٤) در اول ماه اکتوبر سال ٣٣١ پیش از میلاد از اسکندر شکست فاحش دیده و در ماه ژوئیه یا اوت سال ٣٣٠ در مشرق ایران در خاك پارتها بدست مرزبان بلخ

١ رجوع شود بهمن Zand-i-Vohûman Yesn by B. T. Anklesaria.

٢ رجوع شود بتوضیحات فقرهٔ ٢٢ ارت یشت

کشته شد تاج و تخت ایران بی مدّعی مانده با سکندر و بعد بجا نشینان یونانی وی رسید [۱]

از تاریخ پادشاهان هخامنشی چیزی بیاد ایرانیهای قدیم نمانده بود اسم این پادشاهان اخیر در قرون بعد از یونانیان بایران رسید داستان اسکندر آن طوری که در شاهنامه و تاریخ طبری آمده و در قرون وسطی در نزد سایر اقوام نیز شیوع یافته از یك رُمان یونانی است که به کالیستنس Kallisthenes منسوب است [۲] پیوستن سلسله ای بسلسه دیگر باز در تاریخ ایران نظیر دارد: اشکانیان به دارا منسوب شده اند و سلسلهٔ ساسانیان را نیز مصنوعی به هخامنشیان و کیانیان پیوسته اند در دینکرد فصل ۲۲۹ فقرهٔ ٥ (جلد ٦ ص ۳۷٦ چاپ پشوتن سنجانا) مندرج است: « شهریاران نیك از خاندان جمشید پس از فریدون، نخست اعقاب منوچهر بودند دوم کیانیان بودند سوم به آفریدگانی که از اعقاب همین کیانیان بودند و آنان را ساسانیان میانامند [۳] در آغاز کار تا مک ارتخشیر پاپکان آمده:

« پس از مرگ اسکندر ارومیک (یونانی) ایرانشهر دویست و چهل کدخدای داشت، سپاهان و پارس و کُشتی (اطراف) نزدیک آن بدست اردوان بود پاپک مرزبان شهر پارس بود، گاشتهٔ اردوان بود، اردوان در ستخر می نشست و پاپک را هیچ فرزند نامبردار نبود و ساسان شپان پاپك بود و همواره نزد

۱ رجوع شود به Aufsatze zur Persischen Geschichte von Nöldeke s. 57 und 81 und 83-84.

۲ کالیستنس Kallisthenes (۳٦٥-۳۲۸ پیش از میلاد) مورخ یونانی در هنگام لشکر کشی اسکندر بهمراه او بایران آمد و بعد طرف غضب اسکندر واقع شده کشته گردید در جز و تالیفات او تاریخی راجع باسکندر اما نا تمام از او مانده است بعدها رمانی بزبان یونانی ظاهراً در قرن سوم میلادی راجع باسکندر ساخته شده باین نویسنده نسبت داده اند آنچه در داستانهای ایران در خصوص اسکندر نقل شده از همین رُمان یونانی است رجوع شود به Geschichte des Artachšîr i Pâpakân von Nöldeke s. 36.

۳ ترجمهٔ فوق از روی انتقادی است که وست West بترجمه نادرست پشوتن سنجانا کرده است بدبختانه نمیتوانم معین کنم که این انتقاد در کدام مجله منتشر شده است در جزو رسالات خود رسالهٔ از وست در زیر دست دارم که در آن مندرج است Notices of Books: The Dinkard Vol. VI by West
انتقاد مذکور در صفحهٔ ۱۷۱ آن مجله؟ مندرج است

گله بود و از تخمهٔ داراب دارایان بود, هنگام دُش خدائی (پادشاهی زشت) اسکندر او بگریخت و باشپانان کُرد بدر رفت, پاپک نمیدانست که ساسان از تخمهٔ داراب دارایان است . . . » در بندهش فصل ۳۱ فقرهٔ ۳۰ آمده است: «مادر اردشیر دختر پاپک بود, پسر ساسان, پسر وه آفرید و زریرو پسر اردشیر و هومن پسر اسفندیار بود»[1] سامانیان نیز که دولت آنان در اواخر قرن دوم هجری تشکیل یافته بنوبت خود سلسلهٔ نسب خود را بساسانیان پیوستند[2]

کوه نفشت

در پاورقی صفحهٔ ۲۴۹ آنچه حمداله مستوفی در کتاب نزهته القلوب در خصوص کوه نقشت از فارس نامه نقل نموده نگاشته ایم اینك که فارس نامه را در زیردست داریم لازم دانسته عین عبارت آن را راجع باین کوه که درکتاب پهلوی دینکرد دژنپشت نامیده شده و در آنجا یك جلد اوستا محفوظ بوده بنگاریم فارس نامه دو قرن پیش از نزهته القلوب در آغاز قرن ششم هجري نوشته شده و مؤلف آن ابن البلخی آن را بسلطان غیاث الدین محمد سلجوقی (۴۹۸-۵۱۱) تقدیم کرده است اینك ابن البلخی گوید: «و چون زردشت بیامد و شتاسف او را با بتدا قبول نکرد و بعد از آن او را قبول کرد و کتاب زند آورده بود همه حکمت و بر دوازده هزار پوست گاو دباغت کرده نبشته بود بزر و شتاسف

۱ در شاهنامه ساسان پدر اردشیر بابکان نسب خود را به بابک کسي که نزد او ساسان شباني میکرد و در آغاز نژاد خود را پنهان میداشت چنین میگوید:

بابک چنین گفت از آن پس جوان / که من پور ساسانم ای پهلوان
نبیره جهاندار شاه اردشیر / که بهمنش خواندی همی یادگیر
سر افراز پور یل اسفندیار / ز گشتاسب اندر جهان یادگار

در شاهنامه بداستان اردشیر بهمن و ولیعهد شدن همای و رفتن ساسان پسر اردشیر به نشابور نیز ملاحظه شود

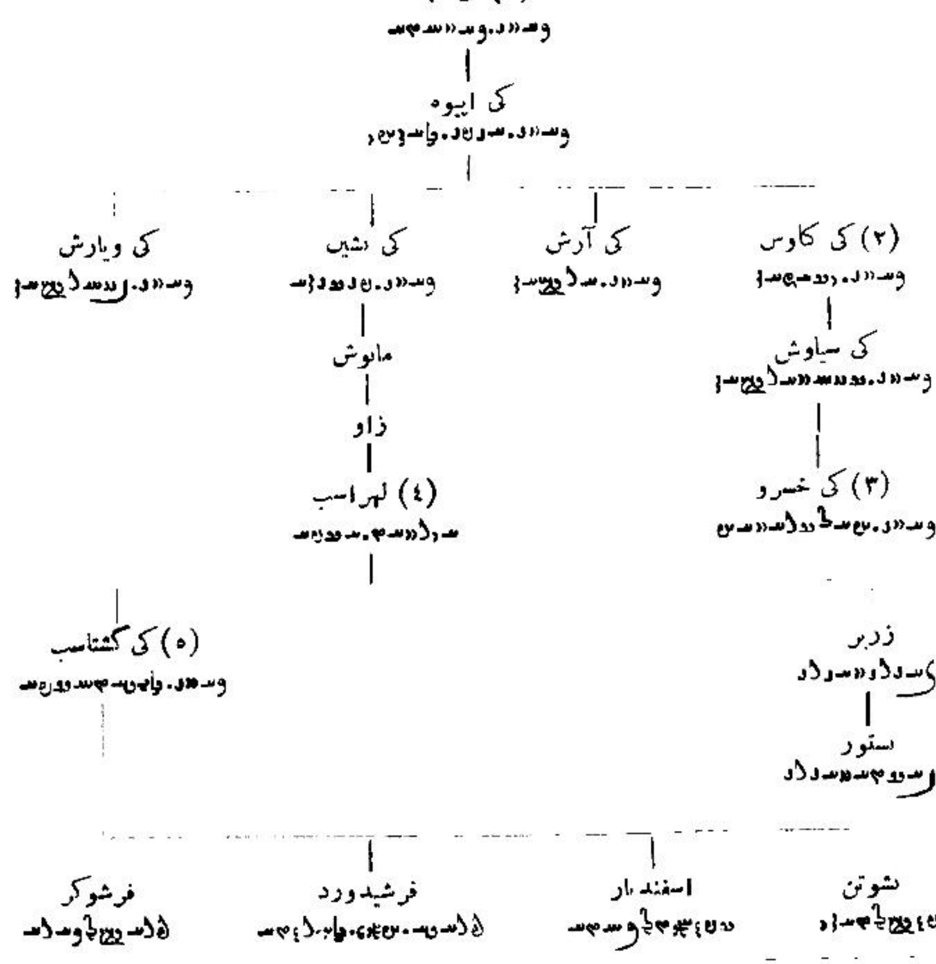
در مقالهٔ لهراسب گفتیم که درتاریخ طبری سلسلهٔ اردشیر بابکان به مانوش نبیرهٔ کیقباد منتهی شده است

۲ Geschichte Irans in islamischer Zeit von P. Horn im Grundriss der Irani. Philolo. II B's. 561.

راجع بسلسلهٔ نسب سامانیان به زین الاخبار گردیزی چاپ برلین سنهٔ ۱۳۴۷ ص ۱۹ نیز ملاحظه شود

آنرا قبول کرد, و باصطخر پارس کوهی است کوه نفشت[1] گویند کي همه صورتها و کنده گری ها[2] از سنگ خارا کرده اند و آثار عجیب اندرآن نموده و این کتاب زند و بازند آنجا نهاده بود . . .[3] »

اینك سلسلهٔ کیانیان آن طوری که در اوستا آمده و در این مقاله شرح داده شده است آنانی که شماره دارند بنا بداستان ملی ما پادشاه بوده اند



۱ نسخه بدل نفشت

۲ کنده گری, حجاری

۳ رجوع شود بصفحات ٤۹-٥۰ فارس نامه تألیف ابن‌البلخی بسعی و اهتمام لیسترانج Le stange و نیکلسون Nicholson چاپ کمبریج ۱۳۳۹ هجری بصفحات ٥۱ و ۱٦۸ این کتاب نیز ملاحظه شود

هامون

در این مقاله از برای تفسیر و توضیح چندین فقرات اوستا و از برای روشن نمودن برخی از مطالب مقالهٔ پیش (کیا ایان) از هامون واز سیستان سرزمینی که این دریاچه در آن واقع است بحث میکنیم و بنا برویه ای که در تفسیر یشتها برگزیده ایم یك رشته مسائل دینی و تاریخی و لغوی را باهم ذکرمیکنیم گذشته از اینکه هامون ورود هلمند که در آن میریزد مکرراً در کتاب مقدس یاد شده نیز بواسطه اهمیتی که این دریاچه در سنت مزدیسنان دارد سزاوار است که مفصل‌تر از آن سخن بداریم و از آبی که کنار آن محل ظهور موعودهای زرتشتی شمرده شده و از سرزمینی که بنا بداستان ملّی ما مقرّ پهلوانان بوده و بتصریح اوستا و کتب پهلوی وطن پادشاهان کیانی بوده اطلاعی بهمرسانیم اینك گوئیم: دریاچهٔ هامون در مشرق ایران مانند دریاچهٔ اُرمیه در مغرب شمالی ایران مقدس است نظربسنّت کهن پیغمبر ایران حضرت زرتشت در نواحی دریاچهٔ اُرمیه که در اوستا چئچست Čaēčasta[1] و در کتب پهلوی چچست[2] و در شاهنامه خنجست[3] و در نزهته‌القلوب چیچست[4] نامیده شده بوجود آمد

---

۱ رجوع شود به آبان یشت فقرهٔ ٤۹ وگوش یشت فقرات ۱۸ و ۲۱-۲۲ و ارت یشت فقرات ۳۸ و ٤۱ و سیروزه فقره ۹

۲ بندهش فصل ۷ فقره ۱٤ و فصل ۲۲ فقرات ۲ و ۸

۳ در این آب خنجست پنهان شده است بگفتم بتو راز چونان که هست احتمال دارد که اصلاً در شاهنامه چیچست بوده و بعدها بقلم نساخین تحریف شده باشد

٤ حمد اله مستوفی در نزهته‌القلوب مینویسد: «بحیرهٔ چیچست بولایت آذربایجان آنرا دریای شور گویند بلاد ارمیه واشنویه و ده خوارقان و طروج و سلماس بر ساحل او است و درمیانش جزیرهٔ و بر آنجا کوهي است که مدفن پادشاهان مغول است آبهای تغتو و جغتو و صافی و سرا و برود در او میریزد دورش چهل و چهار فرسنگ باشد»
رجوع شود به نزهته‌القلوب بسعي و اهتمام استرنج Strange چاپ لیدن ۱۹۱۵ صفحه ۲٤۱

شرافت ارمیه در این است که در پارینه از سر زمین آن پیغمبری برانگیخته شده که بایرانیان دین یکتا پرستی بخشید و بواسطهٔ مواعظ خود آنان را بکشت وکار گماشت و آباد داشتن خانهٔ فردای قیامت را منوط بآباد نگهداشتن خانهٔ جهانی نمود شرافت هامون در این است که در آینده سه پسر از پشت پیغمبر از کنار آن ظهور خواهند کرد که هر یك بفاصلهٔ هزار سال از همدیگر یا بعرصهٔ وجود خواهند گذاشت در ظهور پسر آخری که غالباً کلمهٔ سوشیانت بر او اطلاق میشود لشکر دروغ اهریمني یکسره نابود خواهد شد، سپاه راستی درفش پیروزی خواهد برافراشت، جهان از گزند اهریمن رسته نو و خرّم خواهد گردید, دوستاران راستی کامروا گشته بزندگانی روحانی و جاودانی خواهند رسید برخلاف دریاچهٔ اُرمیه که بسیار تلخ و شور است و ۳۷ در صد نمك است و هیچ جانداری جز یك قسم کرم ریزی که مخصوص همان آب است در آن نمیتواند زندگی کند, آب هامون شیرین است و انواع ماهیها و مرغابیها در آن بسر میبرند و مایهٔ تغذیه صیّادان سواحل آن هستند باوجود این در فصل ۱۳ بندهش فقرات ۱۶–۱۷ راجع بهامون مندرج است «درمیان دریاچهای خُرد, دریاچهٔ کیانسیه Kyānsīh (هامون) از همه سالم تر بود, آن در سیستان است, جانوران زیان رسان مثل مارها و وزغها در آن نبودند و آبش از دریاچهای دیگر شیرین تر بود, بعدها شور شد بالاخره چنان گندیده شد که بیك فرسنگی آن هم نزدیك نمیتوان شد بواسطه وزش باد بگندیدگی و شوری آن افزود در هنگام رستا خیز (ظهور سوشیانت) دیگر باره شیرین خواهد شد» این تعریف بندهش بهامون که گفتیم آبش شیرین است مصداق نمییابد و نه بدریاچه دیگری درسیستان که در جنوب هامون, در جنوب غربی خاك افغانستان است و موسوم است به گودی زره هرچند که آب گودی زره بواسطه همسایگی بازمین شوره زار بسیار شور است اما "سون هدین" آن را در صاف به بلور و در رنگ بزمرد تشبیه کرده است [۱] شکی نیست که مقصود

---

۱ رجوع شود به Zu Land nach Indien durch Persien, Seistan, Belutschistan von Sven Hedin; Leipzig 1920 II B. S. 340

بندهش همان دریاچهٔ هامون است که اطرافش در تابستان از شدّت گرما دوزخی است و از هجوم پشه سرزمینی است طاقت فرسا و گذشته از این ها باد گرم معروف سیستان که (باد صد و بیست روز) نامیده میشود و تقریباً در انجام دومین ماه بهار شروع بوزیدن میکند و در تمام تابستان طول میکشد طوری است که در نزدیک دریاچه کسی را از آزار ریگ (ریگ روان) یارای اقامت و خود داری نیست ایالتی که این دریاچه در آن واقع است موسوم است به سیستان که اصلاً سگستان بوده و سجستان معّرب آن است چندتن از دانشمندان و سخن سرایان قرون وسطی باین ایالت منسوب اند آنان را سگزی یا سجزی خوانده اند از آن جمله است شاعر معروف ابوالحسن علی بن جولوغ فرخی سگزی که در سال ۴۲۹ هجری درگذشت[1] آنچه حمزه راجع بوجه اشتقاق کلمه سگستان ذکر کرده و در معجم‌البلدان تکرار شده از اینکه این کلمه مثل کلمهٔ اصفهان بالغت سپاه مناسبتی دارد بکلی بی اساس است سگستان یعنی سرزمین ساك Sake, قومی که غالباً داریوش در کتیبه های میخی خود چه در بهستان (بیستون) و چه در تخت جمشید (پرسپولیس) و نقش رستم یاد کرده است سکا Saka جزو ممالك هخامنشی است و در نقش رستم از سه قبیلهٔ ساك اسم برده شده از این قرار: ساکهای هوم ورك Haumavarka[2] و ساکهای دارندهٔ خود سر تیز و ساکهای آن طرف دریا لابد از این قبیلهٔ اخیر ساکهای بوسفور و دریای سیاه مقصود است[3] ظاهراً ساکها در سال ۱۲۸ میلادی بسیستان دست اندازی کرده و اسم خود را بآن ممالکت داده اند[4] ساکها یکی از قبایل ایرانی بودند همانند که مورخین قدیم یونان آن را اسکیت Skyth ضبط کرده اند پیش از

---

۱ رجوع شود به چهار مقالهٔ عروضی ص ۳۶-۴۰ و به لباب الالباب عوفی ج ۲ ص ۴۷ و به Neupersische Litteratur von Ethé im Grundriss der Iranischen Philologie II B. S. 224

۲ یوستی Justi میگوید هوم ورگ Haumavarga قبیلهٔ بوده از ساکها که برگهای گیاه هوم را میجوشانیدند رجوع شود به Geschichte Irans im Gir Ph. Band II S. 401

۳ Die Keilinschriften der Achameniden von Weissbach S. 153

۴ رجوع شود به Encyclopédie de l'Islam: Sistān par Buchner p. 478

دست اندازی ساکها این ایالت باسم بومی خود زرنك Zaranka نامیده میشده اسمی که در کتب متأخرین هم ضبط شده است [۱] داریوش در کتیبهٔ بیستون و تخت جمشید در میان سه مملکت شرقی خود از پارثاو Parthava (خراسان)، زرنك (سیستان) و هرئیو Haraiva (هرات) یکجا اسم برده و در کتیبهٔ نقش رستم همین سه مملکت با سایر ممالک شرقی ایران که بلخ و سغد و خوارزم و قندهار وغیره باشد باهم نامیده شده است اسم مملکت زرنك واسم کرسی نشین آن زرنج که در کتب جغرافیون عرب و ایرانی ضبط شده و شهری که امیر تیمور گورکان در سال ۷۸۵ خراب کرده و هنوز آثار قدیم و خرابهای زیاد در آن جا موجود است نیز مناسبتی با دریاچهٔ هامون دارد زیرا که زرنك یعنی مملکت آبی و دریائی و این اسم بمناسبت دریاچهٔ هامون باین سرزمین داده شده است در اوستا زریه Zrayah کلمه ای که زرنك از مادهٔ آن است بمعنی دریاست و در فرس هخامنشی دریه Drayah میگفتند بنا باختلاف لهجات ایران قدیم زاء و دال بهمدیگر مبدّل شده است لغت دریا در فارسی نیز از همین ریشه است از این اختلاف لهجات ایران قدیم است که این اسم را قدماء از یونانیان Sarangoi یا Zarangoi و Drangiana نوشته اند گذشته از زرنك یا زرنج کلمه ای که امروزه یاد آور اسم قدیم این مملکت باشد همان کلمهٔ زره است که در شاهنامه و در کتب جغرافی نویسان ایرانی و عرب اسم دریاچهٔ هامون است بقول فردوسی افراسیاب از میدان کیخسرو روی گردانده از آب زره گذشته به کنگ دژ پناه برد و کیخسرو از پی او شتافته پس از شش ماه از آب زره گذشته خود را به کنگ دژ رسانید

بشش ماه کشتی برفتی بر آب کزو ساختی هرکسی جای خواب

---

۱ حمد اله مستوفی در نزهة القلوب ص ۱۴۲ مینویسد: ولایت سیستان را جهان پهلوان گرشاسف ساخت وزرنگ نام کرد و عرب زرنج خواندند و بر راه ریگ روان نزدیک بحیره زره بندی عظیم بست تا شهر از آسیب ریگ روان ایمن شد بعد از آن بهمن تجدید عمارتش کرد و سگان خواند عوام نیز سگستان گفتند و عرب معرّب کردند سجستان خواندند بمرور سیستان شد

بی شک کلمات زره و زریه که ذکرش گذشته هر دو بمعنی دریاست این دریاچه را در قدیم زره کیانسیه Kąsaoya میگفتند بمرور کلمهٔ کیانسیه از استعمال افتاده فقط زره که در پهلوی بمعنی دریاست بجا مانده است گفتیم که امروزه آبگیری در جنوب غربی خاک افغانستان گودی زره نامیده میشود سیستان در شاهنامه و در کتب جغرافی نویسان قدیم نیز نیمروز که بمعنی جنوب است نامیده شده

دونده همیتاخت تا نیمروز چو آمد برزال گیتی فروز

وجه مناسبتی که در معجم‌البلدان و در فرهنگهای فارسی برای این اسم ذکر شده اساسی ندارد نامیده شدن سیستان به نیمروز از این جهت است که این سرزمین در جنوب خراسان که یکی از بزرگترین ایالت ایران بوده واقع است

در روی مسکوکات ملوک کیانی یعنی امرائی که در عهد سلجوقیان و صفویان حکومت سیستان میرائی آنان بوده و خانواده خود را بپادشاهان کیانی داستانی منسوب میدانستند [۱] نیمروز نقش شده است بنا بمندرجات اوستا که بزودی بذکر آن خواهیم پرداخت سر زمین رود معروف سیستان، مانند خود رود هلمند نامیده میشده است سیستان از همان آغاز جهانگشائی ایرانیان جزو ممالک کورش هخامنشی بوده [۲] و در عهد داستانی نیز خاک جهان پهلوانان زال و رستم شمرده شده است از زمان قدیم تا بامروز راجع بشهرها و ابنیهٔ سیستان داستانهائی سیستانیها نقل میکنند و وقایع شاهنامه در سر زبانهای آنان است در معجم‌البلدان در ماده کلمهٔ سجستان مندرج است که کیکاوس زمین داور را خاص رستم قرار داد و در بُست خرابهٔ طویلهٔ اسب رستم موجود است در شهر کرکویه در شمال زرنج آتشکدهٔ برپا بوده که بخصوصه نزد زرتشتیان محترم بوده در نزد اهالی چنین شهرت داشته که رستم گنبدش را ساخته است کوه خواجه را که ذکرش بیاید اهالی نیز کوه رستم مینامند

---

۱ رجوع شود به Eranische Alterthumskunde von Spiegel I. B. S. 555

۲ Geschichte des Alten Persiens von Justi s. 28

گذشته از اینکه این گونه اسامی در سیستان یادآور پهلوانان و بسا یادآور داستان پادشاهان کیانی است خرابهای سیار که در سراسر این خاک و درکنار رود هلمند موجود است نیز یادآور عهد کهن و قدمت تمدّن آن سرزمین است سیستان بخصوصه در تاریخ مذهبی ایران مانند آذربایجان دارای مقام ارجمندی است این سرزمین وطن اصلی کیانیان شمرده شده در بندهش فصل ۲۱ فقرهٔ ۷ مندرج است: «کیانسیه (هامون) محل خاندان کیانی است» از اوستا هم چنین برمیآید زیرا در آبان یشت فقرهٔ ۱۰۸ آمده: «کی گشتاسب بلند همّت رو بروی آب فرزدانو Frazdānava از برای ناهید نذر نموده خواستار شد که بارجاسب و تورانیان دیگر چیر شود»

در بندهش فصل ۱۲ فقرهٔ ٥ آمده که دریاچهٔ فرزدان در سیستان است [1] در زامیاد یشت هم سیستان وطن کیانیان شمرده شده است در کردهٔ ۹ فقرهٔ ٦٦ این یشت مندرج است «فرّ بکسی متعلق است، که سلطنت خود را در آنجائی که رود هلمند دریاچهٔ هامون را تشکیل میدهد، بر انگیزد» صراحةً در این جا سلطنت سلسلهٔ کیانی اراده شده و سیستان یا پیرامون هامون وطن اصلي آنان معیّن شده نظری بمندرجات کردهٔ قبل و کردهٔ بعد از کردهٔ ۹ این مسئله را بخوبي ثابت خواهد کرد زیرا در فقرات کردهٔ ۸ از این سخن رفته که چگونه افراسیاب تورانی از برای بدست آوردن فرّ یا شکوه پادشاهی ایران خود رنجه نمود و از کوشش بسیار خود سودی نبرد و دستش بدامن فر نرسید و در فقرات کردهٔ ۱۰ از پادشاهان کیانی یاد شده که بفرّ ایزدی رسیدند و از پرتو آن همواره کامروا و پیروزمند بودند درکتب جغرافي نویسان قرون وسطی قسمتی از خاك هرات و قندهار حالیه نیز جزو سیستان شمرده شده است امروزه مساحت سیستان عبارت است از ۷۰۰٦ میل مربع از

---

۱ در زند بهمن یشت فصل ۷ فقره ۲ آمده که هوشیدر در کنار دریاچهٔ فرزدان متولد خواهد شد و بعد افزوده: برخی گفته اند از زره کیانسیه (دریاچهٔ هامون) و برخي دیگر گفته اند از کابلستان رجوع شود بمتن و ترجمهٔ بهرام گور انکلیسریا
Zand-i Vohûman Yasn by Behramgore Anklesaria: Bombay 1919 p. 53 and 119

این خاك ۲۸٤۸ متعلق است بایران و ٤۱٥۹ متعلق است بافغانستان، جمعیّت آن به ۲۰۵۰۰۰ نفرمیرسد[۱] بی شك سیستان در قدیم بخرابی و بیچارگی و کم جمعیّتی امروزه نبوده جمعیّت سیستان نسبت بایالتهای دیگر ایران بسیار کمتر شده است یکی از دلایل این انحطاط همان است که از برای کلیّه ممالك ایران میتوان ذکر کرد و آن عبارت است از جنگهای پی در پی، هجوم وغارت بیگانگان و بی لیاقتی حکومت سابق دلیل دیگری که بخصوصه از برای تنزّل سیستان میتوان اقامه نمود این است که ترتیب آبیاری سابق در این سر زمین از دست رفته امروزه از رود هلمند کمتر از پارینه استفاده میشود جوها و قناتها که در قدیم از برای آبیاری کشت و ورز ازهلمند کشیده بودند اکنون درکار نیست زمینهای خشك و تفتیده دیگر بکار زراعت نیامد ناگزیر گرسنگی و بیچارگی و در اثر آن آسیب های دیگر فرا رسید مشتی ساکنین آن خاك از میان رفتند و لختی از آن خاك غیر قابل سکنی گردید خرابی عمدهٔ سیستان در عهد استیلای تیمورلنگ (۷۷۱–۸۰۷ هجری) روی داد این درنده مغولی جویها و بندهای سیستان را ویران نمود از آن جمله است بند معروف رستم

هولدیچ Holdich مینوسد: «سیستان در پارینه انبار گندم آسیا بود و ممکن است هم دیگر باره چنین بشود در صورتی که طرز آبیاری بسیار عالی آن را که در قدیم معمول بود بسرکار آورند» سون هدین هم که خود این مملکت را دیده و تحقیقات عالمانه درآنجا کرده در این موضوع دانشمند فوق را تصدیق میکند[۲] در عهد هخامنشیان درمیان ممالك شرقی ایران بخصوصه سیستان مالیات هنگفتی میپرداخت و این نیز دلیل ثروت آن خاك است هرودت در کتاب سوم خود که از مالیات ممالك هخامنشی صحبت میدارد در فقرهٔ ۹۳ مینویسد: «سیستان با خاکهای همسایه خود هرسال ششصد تالنت Talente بخزانهٔ دولتی میپردازد» گذشته از اینها چیزی که امروزه در سیستان دلیل آبادی و ثروت و جمعیّت انبوه قدیم آن است همان آثار و خرابهای فراوان است که از قرونهای مختلف درهمهٔ جای

---

۱ Encyclopédie de l'Islām : Sistān par Büchner p. 476

۲ Zu Land nach Indien von Sven Hedin II B. S. 220

آن خاک پراگنده و گواه عهد بزرگی و سرافرازی است پس از بیاد آوردن عهد آبادی سیستان ابداً عجیب بنظر نخواهد آمد از اینکه در مزدیسنا بخصوصه دریاچهٔ آن مورد توجه شده باشد هامون بآن وسعتی که در شاهنامه آمده و ذکرش گذشته نیست یاقوت طول آن را ۳۰ فرسخ و عرضش را یک روز راه نوشته است [۱] نظر بتعریف جغرافي نویسان قدیم وسعت آن در قدیم بیش از آنچه امروزه هست بوده حالیه هم عرض و طول این دریاچه که ٤۸٦ متر بلندتر از سطح اقیانوسهاست در عرض سال یکسان نیست در وقت آب شدن برفهای سر چشمهٔ هلمند این دریاچه بسیار بزرگ میشود و گودیهای اطراف را فرا میگیرد و سراسر نیزار جنوب هامون را آب گرفته بواسطه جوئی موسم به شله یا شلاق به گودی زره پیوسته میشود تقریباً در هرده سالی طغیان بزرگی روی میدهد و یک دریای نسبةً بزرگی تشکیل مییابد در اوقات معمولی آب گودی زره از هامون نیست بلکه از رودهای کوههای جنوبی است در هنگام ازدیاد آب گرداگرد کوه خواجه را که پشته ایست به بلندی چهار صد پی آب گرفته مثل جزیرهٔ میشود در انتهای حدود شمالی این پشته مقبره ایست که باین مناسبت آن را کوه خواجه نامیده اند اهالی آنجا در نوروز جشنی بیاد این خواجه می آرایند که بقول سیکس Sykes بسیاری از عادات و رسوم پیش از اسلام در آن دیده میشود البته در وقت طغیان باتلاقهای بسیاری در آن سر زمین بوجود می آید هرودت درکتاب هفتم درجائي که از لشکر کشی شاهنشاه هخامنشی خشیار شا بضد یونان صحبت میدارد و وضع لباس و اسلحه هر دسته ازسپاهیان او را شرح میدهد درفقرهٔ ٦۷ مینویسد: «سیستانیها جبّه رنگین و موزهٔ که تا بزانو میرسید داشتند کمان و نیزهٔ آنان بطرز ماد (مد) بود» لابد چکمهٔ بلند سیستانیها بمناسبت خاك آبگیر آنان بود [۲] آبادی سیستان در قدیم و حالیه زراعت آنجا از پرتو رود هلمند است و آب عمدهٔ دریاچهٔ

---

۱ حمداله مستوفی درنزهةالقلوب ص ۲٤۱ مینویسد: بحیرهٔ زره بحدود سیستان طولش سی فرسنگ است و عرضش شش فرسنگ آب هرمند و آب فره درو میریزد

۲ Ostiränische Kultur von Geiger S. 105

هامون نیز ازهمین رود است این رود مقدس ایرانیان درشاهنامه هیرمند نامیده شده سرا برده زد بر لب هیرمند بفرمان پیروز شاه بلند[1] جغرافی نویسان ایرانی و عرب قرون وسطی هند مند و مورخین قدیم یونان اتیماندروس Etymandros یا اریماندروس Erymandros نوشته اند سر چشمهٔ آن از سلسلهٔ غربی کوه پغمان، سلسلهٔ کوهی که نزدیك کابل و بهندوکش و کوه بابا پیوسته است، میباشد احتمال دارد که کوه اُوشیدَرن Uši-darena یا اُوشیدَم Ušidam که هردو یکی است و مکرراً در اوستا یاد شده[2] همان سلسلهٔ کوهی باشد که رود هلمند از آن میخیزد بسیاری از مستشرقین بکوه بابا که ۵٤۹۰ متر ارتفاع آن است متوجه شده اند در فصل ۱۲ بندهش فقرهٔ ۱۵ این کوه اوشتاشتار Uštaštār نامیده شده و قید گردیده که درسیستان است اما تعیین چنین کوهی در دشت پهن سیستان آسان نیست بناچار باید بکوههای سرچشمه هلمند متوجه گردیم و فقرهٔ ٦٦ زامیادیشت نیز ممدّ براین است زیرا که در فقرهٔ مذکور آمده «فرّ کیاني از آن کسی است که شهریاري وی از آنجائی است که رود هلمند دریاچهٔ هامون را تشکیل میدهد، برخاسته، در آنجائی که کوه اُوشیدم واقع است واز گرداگرد آن آب بسیار ازکوهها آمده باهم سرا زیر میشود» در بندهش فصل ۲۰ فقرهٔ ۱۷ مندرج است: «رود هلمند در سیستان است و سرچشمه اش در اپارسن Apārsan میباشد» اپارسن در فقرهٔ ۳ زامیادیشت اُوپائیري سئن Upāiri-saena نامیده شده است این کوه را نیز میتوان شعبه ای از هندوکش تصور نمود[3] بقول گیگر طول رود هلمند از سرچشمه اش تا هامون هزار کیلو متراست[4] این رود از درّههاي باریك گذشته

---

۱ در کتاب نزهه القلوب صفحهٔ ۲۲۰ مندرج است: آب هیرمند آنرا آب زره خوانند از جبال غور برمیخیزد و بر ولایت بست گذشته چند نهر که هر یك گذار اسب بدشواري دهد ازو بر میگیرند و ولایات بسیار برآن مزروع میکنند و چون بسیستان میرسد آن ولایت را سقي کرده فواضلش در بحیرهٔ زره میریزد و طول این رود صد و سی و پنج فرسنگ باشد

۲ راجع به اوشیدَرَن بتوضیحات سرآغاز زامیادیشت ملاحظه شود ص ۳۲۳

۳ راجع به اوپائیری سئن بتوضیحات فقره ۳ زامیادیشت ملاحظه شود

٤ رجوع شود به Geographie von Iran von Wilh. Geiger im Grundriss der Iranischen Philologie II. B. S. 379

تقریباً در وسط خط سیرش میرسد بدشتهای سرزمینی که در قرون وسطی زمین داور میگفتند در آنجا ارغنداب از جمله رود مهمی است که بآن می پیوندد و این رود اخیر و مملکتی که گذرگاه آن است نزد مورخین و جغرافیون قدیم یونان ارخوزیا Arachosia نامیده شده، در کتیبه های داریوش هر او وتی Harauvati نام دارد و در اوستا هر خوائیتی 𐬵𐬀𐬭𐬀𐬑𐬀𐬌𐬙𐬌 Harax^{v}aiti آمده در وندیداد فرگرد اول فقرهٔ ۱۲ هر خوائیتی دهمین مملکتی است که اهورا مزدا بیا فرید و در آنجا اهریمن عادت زشت لاشه و مردار بخاك سپردن بوجود آورد اسم این مملکت لفظاً یعنی رودمند یا جوی‌مند و امروزه قندهار مینامند در فصل ۱۰ بندهش فقرهٔ ۳٤ رود هلمند نیز زرین مند نامیده شده است [1]

هلمند و هیلمند یا هرمند و هیرمند و یا هندمند در اوستا هئتومنت 𐬵𐬀𐬉𐬙𐬎𐬨𐬀𐬧𐬝 Haētumant آمده جزء اول این اسم که هئتو 𐬵𐬀𐬉𐬙𐬎 Haētu باشد بمعنی پل و سدّ و بند است چنانکه در وندیداد فرگرد ۱۹ فقرهٔ ۳۰ استعمال شده است هئتومنت یعنی بند و سدّمند یا دارای پل و بست در فقرات ۶۷-۶۹ زامیاد یشت هلمند با شکوه و با فرّ و امواج سفید برانگیزاننده و طغیان کننده تعریف شده است و رودی است که نیروی اسبی در آن است و نیروی شتری در آن است و نیروی مرد دلیری در آن است فر کیانی همراه آن است باندازهٔ دارای فر کیانی است که ممالك غیر ایرانی را غرقه تواند ساخت، دشمنان را سرگشته و پریشان، دچار گرسنگی و تشنگی و سرما و گرما تواند نمود هئتومنت نیز در اوستا اسم سرزمینی است که این رود از آن میگذرد یعنی که سیستان در کتاب مقدس هئتومنت نامیده شده است چنانکه در فرگرد اول وندیداد فقرهٔ ۱۳ آمده: "یازدهمین کشوری که من اهورا مزدا بیافریدم هلمند باشکوه و فراست اهریمن برگزید در آنجا جادوئی زشت پدیدآورد" درفرگرد ۱۹ وندیداد فقرهٔ ۳۹ باز از مملکت هئتومنت یاد شده است گذشته از هلمند در فقرهٔ ۶۷ زامیادیشت از هشت رود دیگر سیستان اسم برده شده که همه بدریاچهٔ هامون میریزد درمیان این رودها فقط تعیین چهار رود ممکن است

۱ رجوع شود بتوضیحات فقره ۶۷ زامیادیشت

و بجای خود ذکر خواهیم کرد [۱] اینك مصّب این رودها که هامون باشد هامون که بمعنی دشت و بیابان است, چنانکه فردوسی گفته

مر آن تخت را دیو برداشتی ز هامون بابر اندر افراشتی .

اسمی است که بعدها باین دریاچه داده شده چندین آبگیر یا باتلاق در بلوچستان و کرمان و صحرای لوط نیز با اضافه و قیدی هامون نامیده میشود گودی زره که ذکرش گذشته, سلاق هامون هم گفته میشود هامون معروف همان دریاچه ایست که موضوع مقاله ماست و از برای امتیاز هامون هلمند خوانده شده است این دریاچه در اوستا کنس اویه Kasaoya نامیده شده [۲] و در پهلوی کیانسیه Kyānsih و در کتب فارسی مثل صد در بندهش و روایات هرمزدیار کانفسه ضبط شده است [۳] بنا بقرأت دیگری در اوستا نیز کنسو Kąsu خوانده شده و در پهلوی و پازند کانسیه این اسم در اوستا گاهی باکلمهٔ زرّیه قید شده یعنی که دریای کیانسیه نامیده شده چنانکه در فقرهٔ ٦٦ زامیادیشت و گاهی باکلمهٔ (āp) ذکر گردیده یعنی که آب کیانسیه چنانکه در فرگرد ۱۹ وندیداد فقره ۵

موعودهای زرتشتی از کنار همین دریاچه ظهور خواهند کرد در فقرهٔ ۶۲ فروردین یشت آمده که نود و نه هزار و نهصد و نود و نه (۹۹۹۹۹) فروهرهای نیك و توانای پارسایان نطفهٔ اسپنتمان زرتشت پاك را پاسبانی میکنند, لابد این فروهرها از برای پاسبانی نسل آیندهٔ پیغمبر بدریاچهٔ هامون گماشته شده اند زیرا بنا بتفصیلی که در کتب پهلوی مندرج است ایزد نریوسنگ Nairyosaṅha [٤] نطفهٔ پیغمبر را بفرشته آب ناهید سپرد تا نگهداری کند [۵] گذشته از کتب پهلوی مگر را در خود

سوشیانت

۱ رجوع شود بتوضیحات فقره ٦٧

۲ رجوع شود به Altiranisches Worterbuch von Bartholomae S. 471
و به Ērānšahr von Marquart S. 120 A. 3

۳ رجوع شود به صد در نثر و صد در بندهش بسعی و اهتمام دهبر Dhabhar فصل ۳۵ چاپ بمبئی ۱۹۰۹

٤ رجوع شود بجلد اول ص ۵۱۸ و ۵۲۹

۵ بندهش فصل ۳۲ فقره ۸-۹

اوستا کنس اویه (هامون) محل ظهور سوشیانت خوانده شده در فقرۀ ۹۲ زامیاد یشت آمده: استوت ارِتَ Astvat-ereta (آخرین موعود مزدیسنا) پیك مزدا اهورا با گرز پیروزمندی از آب کیانسیه بدر خواهد آمد در فقرات بعد همین یشت که فقرات ۹۳-۹۶ باشد از اثر این ظهور سخن رفته مندرج است: «استوت ارت (سوشیانت) جهان را از دروغ پاك خواهد نمود سراسر جهان مادی را با دیدگان خرد خواهد نگریست و گیتی را فنا ناپذیر خواهد نمود یاران سوشیانت که با وی ظهور خواهند کرد همه نیك پندار و نیك گفتار و نیك کردار و نیك دین اند, آنان هرگز دروغ بزبان نیاورند, در مقابل آنان خشم روی بگریز نهد, راستی بدروغ چیر گردد منش زشت از منش خوب شکست یابد خرداد و امرداد گرسنگی و تشنگی را نابود سازند اهریمن از گیتی سرنگون گردد» همچنین در فرگرد ۱۹ وندیداد فقرۀ ۵ مندرج است: «زرتشت آگاه نمود اهریمن را, ای اهریمن زشت من آنچه آفرینش دیو است خواهم برانداخت من نسا را خواهم برانداخت,[1] من خننثیتی پری را خواهم برانداخت[2] تا اینکه سوشیانت (استوت ارت) پیروزگر از طرف مشرق از آب کیانسیه تولد گردد» در کتب پهلوی مفصلاً از کیفیّت تولد موعودهای مزدیسنا که هوشیدر و هوشیدر ماه و سوشیانت باشند سخن رفته که چگونه مادرهای آنان در هامون تن شسته بارور خواهند شد در فقرۀ ۱۲۸ فروردین یشت اسامی موعودها و در فقرات ۱۴۱-۱۴۲ اسامی مادرهای آن ضبط شده است[3] بنا بمندرجات کتاب هفتم دینکرد درفصول ۷-۱۰ سی سال پیش از سپری شدن دهمین هزاره دختری در آب (هامون) تن شسته بارور خواهد شد و نخستین موعود که هوشیدر باشد از او متولد خواهد گردید سی سال مانده بهزارۀ هوشیدر, بهمان ترتیب, هوشیدر ماه دومین موعود ازدوشیزۀ پا بعرصۀ وجود خواهد گذاشت در پایان هزارۀ هوشیدر ماه، باز بهمان ترتیب, سوشیانت آخرین آفریدۀ اهورا مزدا تولد خواهد یافت مادرهای هر سه موعود از خاندان بهروج

۱ در اوستا نسو Nasu دیو لاشه و مردار

۲ Xnąthaiti پری عابندۀ بت پرستی

۳ رجوع شود بتوضیحات فقرات مذکور

(بهروز) میباشند و بسّن پانزده سالگی حامله خواهند گردید[1] و پسرانشان در سی سالگی از طرف اهورا مزدا از برای رهنمائی جهانیان برانگیخته خواهند شد گذشته از دینکرد در فصل سوم بهمن یشت نیز مفصلاً از موعودها و از معجزات و علائم ظهور آنان سخن رفته در این جا باید از ذکر آنها صرف نظر کنیم و در موقع دیگر از ظهور سوشیانت و رستاخیز صحبت بداریم[2] هریک از موعودها وقتی از طرف اهورا مزدا فرستاده خواهد شد که جهان دچار گزند و آسیب شده و نیکان درچنگال ستم و بیداد اهریمنی بستوه آمده باشند از پرتو ظهور موعودها یا رهانندگان متدرجاً آسیبها برطرف خواهد شد درهزارهٔ هوشیدر ماه زمینهٔ از برای ظهور سوشیانت حاضر خواهد گردید جهان رو بکمال خواهد گذاشت متدرجاً از مادّیات رهائی یافته بعالم روحانی نزدیک خواهد شد در فصل ۳۰ بندهش که از رستاخیز و برخاستن مردگان سخن رفته مندرج است: همانطوری که مشیا و مشیانه (آدم و حوّا) پس از فرود آمدن بزمین نخست از آب و پس از آن از گیاهها و پس از آن از شیر و پس از آن از گوشت تغذیه نمودند و همانطوری که مردمان پس از فرا رسیدن مرگ نخست از گوشت و پس از آن از شیر و پس از آن از نان امساک میکنند و تا برسیدن دم آخر و جان سپردن با آب میسازند همینطور خواهد شد در هزارهٔ هوشیدرماه نخست میل و رغبت بتغذیه کم شود و مردمان از غذای نذر خود تا سه شبانروز سیرخواهند ماند پس از آن از خوردن گوشت خود داری کنند و با گیاهها و شیر بسازند پس از آن از شیر نیز امساک کنند و از آب تغذیه یابند بالاخره چنان شود که ده سال پیش از ظهور سوشیانت مردمان را بعذا حاجت نیفتد

۱ راجع بسن پانزده سالگی بتوضیحات فقرهٔ ۹ هادخت نسک درصفحه ۱۶۸ و بصفحه ۲۳۰ درهمین جلد ملاحظه شود

۲ در این جا یاد آور میشویم که در عهد هوشیدر پادشاهی بیرکار خواهد آمد که او را بهرام ورجاوند خوانند این پادشاه که ایران را جان خواهد داد و در داد گستری هوشیدر را یاری خواهد نمود نیز از پشت پادشاهان کیانی است چنانکه ملاحظه میشود در مزدیسنا همیشه و در هرزمان و هرحال دین زرتشتی ارتباط تامّی با سلسلهٔ کیانی دارد .
رجوع شود بفصل سوم بهمن یشت فقرهٔ ۱۳ در ترجمهٔ وست S. B. E. vol. 5 by West
و بفصل هفتم فقره ٤ درمتن و ترجمه بهرام گور انکلیسریا چاپ بمبئی ۱۹۱۹

و کسی از گرسنگی نمیرد[1] اینک در انجام مقال می افزائیم: چون در گذشته دین مزدیسنا از بادشاه کیانی گشتاسب که سلسلهٔ وی از سیستان بود رونق گرفت از برای آینده نیز رونق مزدیسنا را از رهانندگانی دانسته اند که از کنار دریاچهٔ همین خاک ظهور خواهند نمود همچنین یاد آور میشویم که یکبار وطن ما از پرتو یکی از راد مردان آن سر زمین نجات یافت این راد مرد یعقوب پسر لیث صفاری است (۲۵۳ـ۲۶۵) که از ده قرنین برخاست و بنای استقلال گذاشت و ایران را تقریباً پس از دویست و چهل سال اسارت از چنگال ستم عربها برهانید پس از اینکه دست این دشمنان فرو مایه از ایران کوتاه شد ملیّت ما دیگر باره جائی گرفت و زبان منسوخ شدهٔ ما بدوران آمد یعقوب پس از راندن بیگانگان و پاک کردن خاک نیاگان قصد تسخیر بغداد و برانداختن خلیفه معتمد نمود گرچه بآرزوی خود نرسید اما بکلی عربها را از ایران نومید و ایرانیان را از بیم و هراس آنان آسوده ساخت[2] نظر باینکه در مزدیسنا نومیدی راه ندارد و در سراسر اوستا روز نهای امید گشوده، همواره برستگاری بشارت داده شده ما نیز امیدواریم که دیگر باره خاک پاک پیغمبر ایران روی رستگاری بیند و ارتمام جهات خواه از بیرامون دریاچهٔ هامون و ارمیه و خواه از کنار دریای خزر و فارس درهای دانش و هنر بروی ما گشاده گردد و اهریمن جهل و تعصب از سر زمین ایران رخت بر بندد و فرزندان آن از فرّ ایزدی و اخلاق نیک نیاگان خود بهره مند گردند

---

۱ رجوع شود برسالهٔ سوشیانس تالیف نگارنده چاپ بمبئی ۱۹۲۷ در فصل ۳۵ سد در بندهش مندرج است: «دختران بهدینانی که در بالای کوه خدا بنزدیکی کانفسه (هامون= کیانسیه) منزل دارند درهنگام جشن نوروز و مهرکان در آن آب خود شوبند و هریك بنوبت خود یکی از موعودها باوور گردند. شاید در این جا کوه خدا همان کوه خواجه باشد که ذکرش گذشته زیرا که در دشتهای هموار اطراف هامون بشته و تپه ائی جز همین کوه خواجه وجود ندارد

در زامیاد یشت فقره ۵ در جزو کوهها از کوهی موسوم به اَهوُرَن یاد شده که بمعنی کوه خداست از کلمهٔ اهورا، رجوع بفقرهٔ مذکور

۲ رجوع شود به زین الاخبار تالیف ابوسعید عبدالحی بن الضحاك بن محمود گردیزی بسعی و اهتمام محمد ناظم چاپ برلین ۱۳۴۷ هجری ص ۱۰ ـ ۱۴

یشت نوزدهم معمولاً زامیاد نامیده میشود اما نظر بمندرجاتش باید آن را کیان یشت نامید چنانکه در یك نسخهٔ خطّی قدیم که شرحش بیاید چنین نامزد شده است، زامیاد یعنی زم یزد یا بعبارت دیگر فرشتهٔ زمین

زمین

زمین در اوستا زَم آمده، در پهلوی زمیک و در فارسی زمی نیز گفته میشود چنانکه نظامی گفته

اساسی که در آسمان و زمی است   باندازهٔ قدرت آدمی است[1]

زمین مانند آسمان (اَسمَن asman) درمزدیسنا مقدس است هر دو در اوستا یکجا نامیده شده اند چنانکه در تشتر یشت فقرهٔ ۸ و مهر یشت فقرهٔ ۹۵ و فروردین یشت فقرهٔ ۱۳ وغیره بسا از زمین و آسمان ایزدانی اراده شده که بنگهبانی سپهر و خاك گماشته شده اند و نیز روزهای بیست و هفتم و بیست و هشتم ماه موسوم باسم این دو ایزد است

چون روز زامیاد نیاری زمی تو ماند   زیرا که خوشتر آید می روز زامیاد

مسعود سعد

در یسنا ۱۶ فقرهٔ ٦ و در دو سیروزهٔ کوچك و بزرك در فقرات ۲۷ و ۲۸ هر دو ایزد در ردیف سی فرشتگان ماه یاد شده اند[2] در ایران قدیم عمق زمین را سه طبقه میدانسته اند چنانکه در یسنا ۱۱ فقرهٔ ۷ آمده است و سطح آن را بهفت پاره یا کشور تقسیم کرده اند چنانکه در یسنا ۵۷ فقرهٔ ۲۳ و در اشهنگاه فقرهٔ ۵ ذکر شده است[3] ایزد زمین غالبا با صفت هُوذاه یعنی نیك کنش یاد شده است گذشته از اینکه بتوسط

---

۱ مشتبه نشود بکلمهٔ زم که در پهلوی و فارسی یعنی سرما و زمستان است و در اوستا زیم آمده

۲ راجع بوظیفه زامیاد که در بندهش بزرگ ذکر شده بهمین جلد ص ۲۰۲ ملاحظه شود

۳ رجوع شود بفقرهٔ ۲ فروردین یشت و بتوضیحات آن در ص ٦۰ در همین جلد

مورخین قدیم یونان میدانیم که این عنصر نزد ایرانیان مقدس بوده [۱] از خود اوستا نیز سبب مقدس بودن آن را میتوان دانست خاك مانند سه عنصر دیگر که آب و آتش و هوا باشد بملاحظه فوائدی که آدمی از آنها دارد درمزدیسنا ستوده شده است عنصری در فواید این عناصر گفته

ز آذر آید نور و زباد زاید جان ز آب خیزد دُرّ و ز خاك زاید زر [۲]

در فروردین یشت فقرهٔ ۹ راجع بسود زمین که موضوع مقاله ماست مندرج است: «زمین فراخ اهورا آفریدهٔ بلند و پهن حامل چیزهای زیبا و سراسر جهان مادی است چه جاندار و چه بیجان و کوههای بلند و چراگاههای بسیار و آب فراوان برآن است» یکی از اسباب ترّقی ایران قدیم محترم داشتن همین خاك بوده که مهدآسایش ما وآنچه از برای زندگانی ما باید از اوست آبادانی و کشت و ورز را ثواب میشمردند [۳] هنوز زرتشتیان پیروان آئین کهن زراعت را از اعمال نیك میشمرند و آن را بکارهای دیگر برتری میدهند بی شك در آینده هم ایران باید بتوسط خاك وسیعش ترّقي کند و از پرتو زراعت روی بهبودی بیند رستگاری وطن ما در دست کشاورزان و برزیگران است هرآنروزی که دامن خاك ما از گندم سبز و از گله و رمه برخوردار بود خود را نیکبخت توانیم خواند اگر به پند نیاگان خود گوش داده فرشتهٔ زمین را درآباد کردن خاك و افشاندن تخم و برورانیدن گاو وگوسفند و کندن جوي و کاریز خوشنود کرده بودیم و شخم و شیار را یگانه مایهٔ روزی خود میدانستیم هرآینه وطن ما چنین گرفتار پنجهٔ دیو دریوزی و بیچارگي نمیشد و یك مشت فرزندان آن خاك از برای بدست آوردن لقمه نانی سرزمین فراخ و پهناور خود را بدرود نگفته درکمال ذلت مهاجرت اختیار نمی نمودند و باطراف و اکناف عالم پناه نمی بردند و خانهٔ نیاگان خود را تهي و بیکس نمیگذاشتند از برای اینکه بخوبی دریابیم که تا بچه اندازه

---

۱ رجوع شود به Die Religion und Sitte der Perser und ubrigen Iranier nach den Griechen und Romischen Quellen von Rapp s.76

۲ لباب الالباب جلد دوم ص ۳۰ چاپ لیدن

۳ رجوع شود به «صد در نثر» باب نوزدهم Edited by Bamanji Nasarvanji Dhabhar; Bombay 1909 p. 17

نیاکان ما بخاك اهمیّت میداده و کشت و ورز را نیك میشمرده مضمون چند فقرهٔ از فرگرد سوم وندیداد را در این جا مینگاریم: فقرهٔ ۱ ای آفریدگار پاك جهان مادّی در کجا زمین نخست بیش از همه جا شاد است؟— آنگاه گفت اهورا مزدا براستی ای سپنتمان زرتشت درآنجائی که مرد پاکدینی هیزم و برسم و شیر و هاون در دست گیرد[۱] و سرود دینی بلب رانده مهر و رام را بستاید[۲] فقرات ۲—۳ دوم در کجا زمین بیش از همه جا شاد است؟— در آنجائی که مرد پاکدینی خانه برپا کند و آن خانه از آتش و شیر و زن و فرزند و گله برخوردار باشد و گاو و راستی و علوفه و سگ و آنچه از برای زندگانی خوش باید در آنجا فراوان باشد فقرهٔ ٤ سوم در کجا زمین بیش از همه جا شاد است؟— در آنجائی که بیشتر از همه جا گندم و گیاه و درختهای میوه بکارند, در آنجائی که زمین خشک است آب رسانند و درآنجائی که آبگیر است خشک کنند. فقرات ٥—٦ چهارم و پنجم درکجا زمین بیش از همه جا شاد است؟— در آنجائی که گله و رمهٔ خرد و بزرگ پرورانده شود و درآنجائی که گله ورمه فراوان باشد فقرهٔ ۲٤ زمین ناشاد است اگر مدّت زمانی شیار نشده بائر بماند مانند زن زیبا اندامی که مدتها از فرزند بی بهره مانده آرزومند مردی است زمین بائر نیز آرزومند شخم و شیار برزیگری است فقرهٔ ۲٥ ای سپنتمان زرتشت کسی که در روی زمین با دست چپ و راست و با دست راست و چپ کشت وکار کند و آن را بارور سازد چنان است که مرد عزیزی به بستر زن عزیزی در آید این یك از فرزند بارور گردد و آندگری از خرمن فقرات ۲٦—۲۷ ای سپنتمان زرتشت اگر مردی

۱ در این فقرهٔ مانند فقرهٔ ۹۱ مهریشت از لوازم عمدهٔ مراسم دینی اسم برده شده هیزم از برای سوزانیدن در آتشدان, برسم از برای بدست گرفتن و شیراز برای آمیختن با هوم و هاون از برای فشردن گیاه هوم مقصود از ذکر این لوازم این است: زمین نخست درجائی شاد و خوشنود است که درآنجا مردمان خدای پرست باشند و بستایش و نیایش پردازند بصفحهٔ ٤۷٥ جلد اول نیز ملاحظه شود راجع به آتش و برسم و هوم بصفحات ٥۰٤-٥١٥ و ٥٥٦-٥٦۰ و ٤۷١-٤۷۳ ملاحظه شود

۲ از آنکه در این جا درمیان فرشتگان بخصوصه خوشنود ساختن ایزد مهر و ایزد رام قید شده یاد آور میشویم که همیشه در اوستا مهر با صفت «دارندهٔ دشتهای فراخ» و رام با صفت «چراگاه خوب بخشنده» آمده اند رجوع شود بجلد اول ص ٤۲۳ و بهمین جلد ص ۱۳٥

در روی این زمین با دست چپ و راست و با دست راست و چپ کشت و کار کند این زمین چنین باو گوید: ای مردی که در روی من با دست چپ و راست و بادست راست و چپ کار کردی، هماره من در آینده بارور خواهم بود همیشه بهره بخش خواهم ماند، گذشته از خرمن خوب همه گونه روزی از من برگیرید فقرات ۲۸-۲۹ اگر کسی در روی زمین با دست چپ و راست و با دست راست و چپ کشت و کار نکند این زمین چنین باو گوید: توای کسی که با دست چپ و راست و بادست راست و چپ در روی من کار نکردی تو باید در آینده پشت در دیگران تکیه زده بپا ایستی و روزی خود را از آنان گدائی کنی آری خوراك پس مانده و ریزهائی که از دهان دیگران افتاده نصیب تو خواهد شد و از خوان کسانی که بفراوانی و آسایش و خوشی اندر اند چنین چیزی بتو خواهد رسید فقرات ۳۰-۳۱ ای آفریدگار پاك جهان مادی تغذیهٔ دین مزدیسنا از چیست؟- آنگاه گفت اهورا مزدا ای سپنتمان زرتشت دین مزدیسنا وقتی تغذیه یابد که مردم با غیرت و کوشش گندم بکارند، کسی که گندم میکارد باین میماند که راستی می افشاند و دین مزدیسنا را پیش میبرد گذشته از این فقرات در سراسر اوستا بآباد کردن زمین و محترم داشتن خاك توصیه شده است کلیةً ایرانیان آنچه را که نیك و سود منداست میستوده اند و زمین را که در سود سر آمد همه است بکثافاتی نمی آلودند اقوام دیگر نیز همین احترامات را از برای زمین منظور دارند نزد چینیها آسمان و زمین پدر و مادر کلیهٔ موجودات میباشند. یهودیها هم زمین را مادر خوانده اند لابد از این جهت که در تورات آدم از خاك آفریده شد [۱] در سفر پیدایش باب دوم فقرهٔ ۷ آمده: «و خداوند سرور آدم را از یك پارچه خاك بساخت و نفس زندگی در بینی وی بدمید و این چنین آدم جان زنده ای شد» بخصوصه سپندارمذ فرشتهٔ نگهبان زمین شمرده شده [۲] و بسا از کلمهٔ سپنت آرمیئیتی [Avestan script] (سپندارمذ) همان زمین اراده شده است [۳] در بندهش

---

۱ رجوع شود به Die Altpersische Religion und das Judentum von Scheftelowitz; Giessen 1920 S. 100

۲ رجوع شود بگاتها یسنا ٤٧ قطعهٔ ۳ و به یسنا ۱٦ فقرهٔ ۱۰ و به وندیداد فرگرد ۲ فقرهٔ ۱۰

۳ رجوع شود بجلد اول یشتها ص ۹۳-۹٤

فصل ۲۷ فقرهٔ ۲٤ یك قسم نعناع گیاه مخصوص ایزد آسمان و گل زعفران (کرکم) گل مخصوص زامیاد شمرده شده است[۱] بدبختانه امروزه در اوستا یشتی از برای ایزد زم در دست نداریم احتمال دارد که درعهد ساسانیان یشتی از برای این فرشته داشتند و از اسم زامیاد یشت نیز چنین برمیآید

کوه

نظر باسم زامیاد یشت بایستی در آن از ایزد زمین سخن رفته باشد اما مندرجات آن راجع است به فرّ فقط هشت فقرهٔ آن مناسبتی با زمین دارد باین معنی که در این فقرات از پنجاه و سه کوه یاد شده بدون اینکه از زمین اسمی برده شده باشد این کوههای ستوده نشده فقط بذکر اسامی آنها اکتفاء گردیده است کوههای این فقرات باید کوههای عمده باشد و کوههای دیگر از آنها منشعب شده باشد مطابق هشت فقرهٔ اولی زامیاد یشت درفصل ۱۲ بندهش نیز از کوهها یادشده و اکثر کوههای زامیاد یشت در آنجا هم موجوداست احتمال دارد که این هشت فقرات بعدها باین یشت افزوده شده باشد نظر بزبان هم باید آنها نوتر باشد اساساً نیز این فقرات مثل سایر فقرات زامیادیشت منظوم بوده اما بواسطه تصرّفات و اضافات ازترکیب اصلی خود بیرون رفته امروزه نمیتوان آنها را بهیئت اصلی درآورد در صورتی که باوجود تصرفاتی که در فقرات دیگر این یشت نیز شده میتوان دانست که چه لغاتی بعدها افزوده گردیده و وزن شعری آنها را خراب کرده است و ممکن است آن اضافات را خارج کرد و دوباره فقرات را بترکیب قدیمی خود درآورد و از مجموع آنها قصیدهٔ کاملی ساخت چنانکه بارتولومه این کار را کرده است[۲] نظر بفقرات اولی این یشت را بدو قسمت غیر متساوی میتوان قسمت نمود: هشت فقرهٔ اولی

---

۱ زعفران را در لاتینی Crocus Sativus گویند در فرهنگهای فارسی کرکم کلمهٔ فارسی زعفران پنداشته شده اما احتمال دارد که این کلمه اصلاً سامی باشد یوستی در ترجمه بندهش خود در ص ۲۰۶ کرکم را کلمهٔ هندی و وطن اصلی این گیاه را نیز که زعفران باشد هندوستان دانسته است و رجوع شود به
Kulturpflanzen und Haustieren von Hehn, achte Aufgabe: Berlin 1911 S. 270
و به Neupersische Schriftsprache von Harn im Gir Ph. B. I S. 6

۲ Arische Forschungen von Chri. Bartholomae, erstes Heft; Halle 1882 S. 99-147

آن راجع است بکوهها و هشتاد و هفت فقرهٔ دیگر متعلق است به فرّ امروزه نمیدانیم که چه ارتباطی میان کوه و فرّ میباشد لابد وجه مناسبت میان این دو در قدیم معلوم بوده چه در اوستا مکرراً هردو باهم یاد شده از آنجمله در یسنا ۱ فقرهٔ ۱٤ و یسنا ۲ فقرهٔ ۱٤ و یسنا ۳ فقرهٔ ۱٦ وغیره در دو سیروزهٔ کوچك و بزرگ در فقرهٔ ۲۸ زمین ایزد نیك کنش و کوه اوشیدرن و همهٔ کوههای رفاهیّت راستی بخشنده و فرّ کیانی مزدا آفریده یکجا ذکر شده است در این هشت فقره کلمهٔ گري Gari (= گَئیری) از برای کوه استعمال شده که در پهلوی گر (گر) گویند در مقالهٔ کیومرث صفحهٔ ٤٤ گفتیم که کیومرث را نیز درفارسي گرشاه یعني پادشاه کوه نامند در اوستا نیز مکرراً چنانکه یکبار در فقرهٔ ۳ زامیاد یشت از برای کوه کَئوف Kaofa (در فرس هخامنشی کوف Kaufa) هم استعمال شده است این کلمه درجزو لغات مرکبّه یعنی کوهه نیز آمده مثل سئني کئوف که در فقرهٔ ۱۳ ارت یشت از برای شتر استعمال شده یعنی شتر بلند کوهان

غالباً در اوستا کوه با صفات اش خواثر aša X^vāthra و پئورو خواثر pouru. X^vathra آمده که در پهلوی اهرا کیه خواریه ahrākih X^vārih و پرخواریه pur. X^vārih ترجمه شده یعنی خواری و آسانی یا سهولت و رفاهیّت راستی بخشنده و بسیار (پر) خواری و آساني و خوشي دهنده [1] کوه مانند زمین نزد ایرانیان یک جنبهٔ تقدسی داشته در وندیداد فرگرد ۲۲ فقرهٔ ۱۹ اشاره شده که اهورا مزدا و زرتشت دربالای کوه و در بیشه باهم مکالمه کردند در سنّت نیز حضرت زرتشت در بالای کوه بالهام غیبی رسید زکریّا بن محمد قزوینی درآثارالبلاد مینویسد « زرتشت از شیز آذربایجان بود و چندی از مردم کناره کشیده در کوه سبلان بسر برد و از آنجا کتابی آورد نامزد به بستا [2] » در مقالهٔ آذرگشسب گفتیم که بنا بمندرجات شاهنامه دژ بهمن در بالای کوه بلندی نزدیکی اردبیل بوده کیخسرو پس از گرفتن آن

---

۱ بتوضیحات سرآغاز زامیاد یشت نیز ملاحظه شود ص ۳۲۳

۲ چاپ وستنفلد Wustenfeld ص ۲٦۷

قلعه در آنجا آتشکدهٔ معروف آذرگشسب را ساخت بنابراین باید این کوه سبلان باشد که اردبیل در پای آن افتاده است حمداله مستوفی نیز مینویسد که قلعه کوه سبلان را دز بهمن یا روین دز خوانده اند[1] هردوت مینویسد که ایرانیان در بالای کوه بلند از برای خداوند قربانی میکنند و بعد از زمین هم اسم میبرد که در جزو خورشید و ماه و آتش و آب و باد نزد ایرانیان ستوده هستند[2] نزد بنی اسرائیل نیزکوه محل فیض رحمانی است درتورات سفر خروج درباب ۱۹ و ۲۰ مفصلاً مندرج است که یهوه خدای قوم بنی اسرائیل در کوه سینا بموسی ندا در داد و درکوه سینا در آتش تجلّی نمود و بقوم اسرائیل سخن گفت



مردم چو ز فرّ دین فرو ماند دنیا ندهش زیب و نه فرّه
ناصر خسرو

در آغاز مقاله گفتیم که در یك نسخهٔ خطّی قدیم یشتها زامیاد یشت کیان یشت نامیده شده است در این نسخه که قدیم ترین و درست ترین نسخه ایست که از یشتها باقی مانده یشت نوزدهم کیان یسن نامزد گردیده است این نسخهٔ بسیار گرانبها که دارای ۲۱ یشت و پنج نیایش (خورشید نیایش, مهر نیایش, ماه نیایش, اردویسور نیایش, آتش و هرام نیایش) است در روز دین از ماه اردیبهشت سال ۹۶۰ یزدگردی مطابق ۲۱ ژانویه ۱۵۹۱ میلادی بدست یك پارسی موسوم به آسدین کاکا دهنپال لخمدهر از خانوادهٔ هرمزیار را میار در شهر نوساری از بلاد هندوستان نوشته شده است[3] البته مناسب تر است که یشت نوزدهم را کیان یشت بنامیم زیرا که در این یشت از فرّ کیانی یا شکوه و شوکت پادشاهی ایران سخن رفته است در مقالهٔ پیش از کیانیان صحبت داشتیم اینك در این جا از فرّ بحث میکنیم این کلمهٔ را مفسّرین اروپائی اوستا درزبانهای مختلف اروپا مطابق لغات لاتینی به Potentia, maiestas, gloria, splendor, magnificentia ترجمه کرده اند, ما در ترجمه فارسی خود محتاج

---

۱ رجوع شود به نزهة القلوب ص ۸۱ Edited by G. Le Strange. Leyden 1915

۲ Herodotos I, 131

۳ Asdin Kaka Dhanpal Lakhmidhar

رجوع شود به Avesta, herausgegeben von Geldner Band I s. III

بترجمه نمودن این کلمه نیستیم زیرا که این لغت درفارسی موجود و بمعنی آن آشنا هستیم فرّ و مشتّقات آن فرّه و فرّهی و فراهت و فرّمند و فرهمند و فروهیده و فرهومند کلیّه در ادبیّات ما مستعمل است همچنین از برای هیئت دیگری از این کلمه خُرّه یا با واو معدوله خوره و مشتقات آن خُرهمند و خُرهناک شواهد بسیار داریم این لغات درفرهنگها بمعانی شان و شوکت و شکوه و هنگ و برازندگی و زیبندگی و شکوهنده وغیره ضبط است و نیز بکلماتی مثل فرّ کیانی و فرّهٔ ایزدی و کیان خرّه و خرهٔ پادشاهی غالباً درادّبیات برمیخوریم از همین ماده است کلمهٔ فرّخ که بمعنی مبارك و نیکبخت است[۱] و مشتقات آن فرخنده و فرخندگی که بمعانی سعید و سعادت گرفته اند فرّخ نیز از اسامی خاص از زمان بسیار قدیم تا بامروز بسیار معمول بوده و هست گزنفون Xenophon در کتاب کورُش (Kyropadie) در کتاب ششم فصل ۳ از فرنوُخس Pharnuchos نامي اسم میبرد که در هنگام لشکر کشی کورش بضد کرزوس Krosos پادشاه لیدی از سرداران ایران بود هرودت درکتاب هفتم فقرهٔ ۸۸ مینویسد که یکی از سرداران سپاه ایران موسوم به فرن خس Pharneches در هنگام لشکر کشی خشایارشا بضدّ یونان در شهر سارد از اسب بزمین افتاده مُرد (در بهار سال ۴۸۰ پیش از مسیح) اشیلُس Aischylos درکتاب "ایرانیان" (Persae) از یکی از سرداران خشایارشا موسوم به فرنوُخس اسم برده که در جنگ بضد یونانیان در سلامیس Salamis کشته شد فرنُوخس یا فرن خس مورّخین یونانی همان فرّخ است در عهد ساسانیان هم در تاریخ ایران چند تن از نامداران فرّخ و خُره نام داشتند از آنجمله اند فرّخ هرمز که یکی از بزرگان ایران و سپهبد خراسان بود و خواست که آزر میدخت را بزنی بگیرد اما بفرمان این ملکه کشته شد و بعد پسرش رستم فرخزاد سردار معروف که در جنگ قادسیه در سر لشکریان یزدگرد سوم کشته شد، از برای خونخواهی پدرش از خراسان بمداین شتافت و آزر میدخت را بسزا رسانید[۲] بنابمندرجات حمزهٔ اصفهانی درمیان

۱ بر آمد بر آن تخت فرّخ پدر برسم کیان بر سرش تاج زر فردوسی

۲ رجوع شود به طبري ترجمهٔ نولدکه Nöldeke ص ۳۹۳-۳۹۴

Geschichte des alten Persiens von Justi S. 288

هجده تن از پسران خسرو پرویز که بدست برادرشان شیرویه کشته شدند سه تن از آنان خره و مرد خره و زادان خره نام داشتند[۱] محمد بن جریر طبری مینویسد که بنابروایتی پس از آزرمیدخت یکی از باز ماندگان خسرو پرویز موسوم به خره زادخرو بپادشاهی رسید و چندروز شهریار ایران بود[۲] همین پادشاه در تاریخ بلعمی فرخزاد ذکر شده که پس از شش ماه پادشاهی کشته شد در شاهنامه آمده که فرخزاد پس از آزرمیدخت یك ماه پادشاهی کرد و بدست بندهٔ خود سیه چشم نام کشته گردید[۳] گذشته از اسامی اشخاص بسا از شهرهای ایران قدیم نیز دارای کلمه خرّه بود از آنجمله است اردشیر خرّه اسمی که اردشیر پابکان بشهر گور (معرّب جور) و بایالت آن داد استخري اردشیر خرّه را دومین ایالت بزرگ ایران شمرده و کرسی نشین آن را جور نامیده است در تاریخ بلعمی مندرج است: « این شهرخوره شهریست اندر پارس از او خرم تر نیست با سپرغمها و درختان و میوه های بسیار و این گلاب که از پارس آرند ازین شهر خوره آرند اردشیر آرزو کرد که آن شهر را نشستگاه خویش کند . . .[٤]

اردشیر خره بسیار معروف است و محتاج بشرح دادن آن نیستیم فقط یاد آور میشویم که پس از استیلای عرب شیراز بجای اردشیر خره کرسی نشین فارس گردیده[٥] و عضدالدوله (۳۳۸–۳۷۲ هجری) که از سلاطین آل بویه بود گور را که اسم اردشیر خرهٔ بود تغییرداده فیروز آباد نامیده است دیگر از شهرهای معروف ایران قدیم خره شاپور است که بقول حمزهٔ اصفهاني از بناهای شاپور ذوالاکتاف است[٦] و دیگر کواذ خره یا قباد خره است در پارس و شهرکازرین

---

۱ رجوع شود بکتاب تاریخ سنی ملوك الارض و الانبیاء چاپ برلین ص ٤۲

۲ ترجمهٔ نولدکه ص ۳۹۵

۳ ز جهرم فرخزاد را خواندند بر آن تخت شاهیش بنشاندند

٤ رجوع شود بتاریخ بلعمی چاپ کانپور از بلاد هندوستان ص ۲۸۳

٥ رجوع شود به Artachšīr i Pāpakān übersetzt von Nöldeke s. 48
و به Iran im Mittelalter nach den Arabischen Geographen von P. Schwarz II s. 48.

٦ تاریخ سنی ملوك الارض و الانبیاء چاپ برلین ص ۳۷

کرسي نشين آن بود و قباد پدر نوشيروان باني آن بود معلوم است که از اين اسامي فرّ يا شکوه اردشير و شاپور و قباد اراده شده است در معجم البلدان بخطا قباد خرهّ به "فرح قباد" ترجمه شده اما اردشير خره بنا بر صواب "بهاء ارد شير" معنی شده است چندين ولايت ديگر ايران نيز دارای اسم خره بوده که از براي اختصار از ذکر آنها صرف نظر ميکنيم[۱] در اين جا نيز ياد آور ميشويم که فرن بغ يا فروبا آتشکدهٔ معروف کاريان در فارس که آتش پيشوايان ديني شمرده ميشده و در عهد ساسانيان زيارتگاه بوده داراي کلمهٔ فرّ ميباشد مؤلف کتاب معروف پهلوی, دينکرد, آتُرفرن بغ پسر فرخ زات بوده در اسم اين پسر و پدر نيز کلمه فر موجوداست[۲] پس از ذکر مطالب فوق تاريخی که فقط از برای نمونه بچند فقرهٔ آن اکتفاء گرديده بخوبی ميتوان دانست که تا بچه اندازه ايرانيان بکلمهٔ فرّ مأنوس بودند با اين همه شيوع بسيار شگفت آميز است که در کتيبه های ميخی پادشاهان هخامنشی با اينکه غالباً در آنها از جاه و جلال سخن رفته از فرّ ذکری نشده اما نظر باسامی خاصی که در کتب مورخين يونان راجع بعهد هخامنشيان ذکر شده و در فوق بآنها اشاره کرديم ابداً شکی نميماند که اين کلمه در آن عهد شهرت تامّ داشته است و بعلاوه در کتيبهٔ بهستان (بيستون) نيز باسم خاصی که دارای کلمه فرّ باشد برميخوريم و آن اسم ونِدَ فرناه Vindafarnah ميباشد در کتيبهٔ مذکور دوبار اين اسم ياد شده نخست داريوش ميگويد "ونِدَ فرناه را که از سرداران من بود با لشکری از برای فرو نشاندن شورش بابل فرستادم در آنجا يك ارمنی موسوم به ارك Araka دروغ گفته بخود اسم بخت‌النصر (Nabu-Kuduri-ugur) داد و مُدّعی شد که پسر نبونائيد (Nabunaid) ميباشد و بابل را گرفته پادشاه شد ونِدَفرناه اورا در ۲۲ ماه مرگ‌ َجنَ (Margaǧana)

---

۱ رجوع شود به ; Kârnâmak-i-Artakhshir Pâpakân by Edalji Kersâspji Ântiâ Bombay 1900 P. 20

و به نزهة القلوب حمد اله مستوفی قزويني ص ۱۱۳

۲ رجوع شود بجلد اول يشتها ص ط

(مطابق ۲۷ نوامبر ۵۲۱ پیش از مسیح) شکست داده با چندتن از همراهان بزرگش بدار زد"

در جای دیگر، باز در همان کتیبه، داریوش از یك وِنْدَفرناه دیگر اسم میبرد که یکی از شش یاران وی بود و در برانداختن گوماتای Gaumāta مُغ که باسم بردیا پسر کمبوجیا تخت و تاج هخامنشیان را غصب کرده بود با او همداستان و همراه بود دانشمند آلمانی ویسباخ این دو وِنْدَفرناه را یکی دانسته[۱] اما ظاهراً اولی از ماد و دومی از فارس بود[۲] هرودت نیز از وِنْدَفرناه صحبت میدارد آما او را اِنتافرنس Intaphernes ضبط کرده در کتاب سومش در فقرهٔ ۷۰ او را در هنگام برانداختن گوماتای مُغ از یاران داریوش شمرده و در فقرهٔ ۷۸ نوشته که یك چشمش در جنگ گوماتا کور شد و بعد در فقرات ۱۱۸-۱۱۹ مفصل‌تر از او سخن رانده که چگونه پس از چندی بفرمان داریوش کشته شد[۳] مطابق اسم وِنْدَفرناه در اوستا وِیذَتْ خوارنه Vidhat̰ .X^{V}arenah آمده که یکی از پارسایان است و بفروهرش در فروردین یشت فقرهٔ ۱۲۸ درود فرستاده شده و در دادستان دینیك فصل ۳۶ فقرهٔ ٤ در هنگام رستاخیز یکی از یاوران سوشیانت شمرده شده است[٤] این اسم یعنی از فرّ برخوردار در رام یشت فقرهٔ ٤٤ وندی خوارنه Vindi X^{V}arenah صفت است از برای وَیو (فرشتهٔ هوا) یعنی یابندهٔ فرّ بنابر آنچه گذشت در فرس هخامنشی نظر باسم خاص وِنْدَ فرناه در کتیبهٔ بیستون فرناه لغت معمول آن عهد بوده مطابق لغت اوستائی خوارنه دو لغت مصطلح فارسی که

---

۱ رجوع شود به Die Keilinschriften der Achämeniden von Weissbach s. 55-57 und 69-71

۲ رجوع شود به Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae s. 1442.

۳ خبر هرودت راجع بکشته شدن انتافرنس (وِنْدَ فرناه) بفرمان داریوش افسانه بنظر میرسد و مخالف گفتهٔ خود داریوش است که در کتیبهٔ مذکور در فوق بخصوصه سپاسدار شش یارانش بود زیرا که در کتیبه بیستون شاهنشاه هخامنشی پس از ذکر اسامی آنان میگوید:

« ای کسی که پس از این شاه خواهی شد بازماندگان این مردان را نیکودار

٤ رجوع شود به توضیحات فقرهٔ ۱۲۸ فروردین یشت جلد دوم ص ۱۰۰

فرّ و خرّه باشد اولی نزدیك است بلهجهٔ فرس هخامنشی و دومی بلهجهٔ اوستائی در کتب پهلوی بجای کلمهٔ فر چنانکه از برای بسیاری از کلمات , (هزوارش) یك کلمهٔ سامی استعمال شده گدمن Gadman گفته اند[1] گدمن از لغات ارامی است بمعنی مجد و جلال و شکوه در کارنامك اردشیر پاپکان فصل ۷ فقرات ۶ـ۹ آمده: "اما چون گدمنِ کیان (فرّ کیانی) با ارتخشیر (اردشیر) بود ارتخشیر پیروزی یافت, او اردوان را کشت و همهٔ باروُبنه و خواستهٔ او بدست ارتخشیر آمد و دختر اردوان را بزنی گرفت و دیگر باره بپارس برگشت او شهری ساخت نامزد به ارتخشیر گدمن (اردشیر خرّه) در آنجا دریاچهٔ (وَرْ ور در اوستا وئیری) کند از آن آب را با چهار جوی روان ساخت و آتشکدهٔ برپا نمود[2] "

در روي مسکوکات پادشاهان یونانی و باختری صورتي شبیه به تیخه Tyche که نزد یونانیان الهه نیکبختی است و بمنزلهٔ فورتونا Fortuna رمهاست نقش بسته شده ودر زیر آن فرو Pharro نوشته شده است

هرچند که در سانسکریت کلمهٔ ای مطابق فر موجود نیست اما شکی نیست که ریشه این کلمه در سانسکریت سوَر Svar میباشد که بمعنی خورشید است و در اوستا هوَر hvar (در گاتها خوان $X^{v}an$) و در فارسی هوروُخر یا خورشید گوئیم در گاتها کلمهٔ خوارنه بمعني ای که معمولاً در سایر قسمتهای اوستا استعمال شده نیامده بلکه صفت است از برای جاماسب و بمعنی درخشان و نیکبخت یا سعادتمند است پس از بیاد آوردن چند فقرهاز مسائل تاریخي و لغوي که بذکر آنها پرداخته ایم و پس از قرأت زامیاد یشت که درواقع تاریخچهٔ فرّ است میتوان دانست که فرّ چیست و میتوان آن را چنین تعریف نمود: فرّ فروغی است ایزدی بدل هر که بتابد از همکنان برتري یابد از پرتو این فروغ است که کسی بپادشاهی رسد، برازندهٔ تاج و تخت گردد و آسایش گستر

---

۱ Hvarenō by Dr. Eugen Wilhelm in Sir Jamsetjee Jejeebhoy Madressa Jubilee Volume: Bombay 1914 p. 159-166

۲ رجوع شود بمتن و ترجمه آنتیا Ântiâ

و دادگر شود و هماره کامیاب و پیروز مند باشد همچنین از نیروی این نور است که کسی درکمالات نفسانی و روحانی آراسته شود و از سوی خداوند از برای رهنمای مردمان بر انگیخته گردد و بمقام پیغمبری رسد و شایستهٔ الهام ایزدی شود بعبارت دیگر آنکه مؤید بتائید ازلی است خواه پادشاه و خواه پارسا و خواه نیرومند و هنر پیشه دارای فرّ ایزدی است چون فرّ پرتو خدائی است ناگزیر باید آن را فقط از آن شهریاری شمرد که یزدان پرست و پرهیزگار و دادگر و مهربان باشد بهمین جهت در اوستا ضحاك بیدادگر و افراسیاب ستمکار دارندهٔ فرّ خوانده نشده اند هر آن پادشاهی که از راه راستی برگشت و سر از فرمان بپیچید فرّ از او روی برتافت و تاج و تختش بباد رفت جشید تا زمانی کامکار بود که زبان بدروغ نیالوده بود یا بنا بمندرجات شاهنامه خودستائی نکرده بود همینکه دروغ بزبان راند فر از او بگسست و ضحاك ایران را دچار ستم نمود و بالاخره جشید گرفتار و کشته شد همچنین پس از آنکه کیکاوس بفریب هریمن یا دیو خشم بخیال آسمان پیمائی افتاد و نسبت بساحت قدس دلیری وگستاخی نمود فرّ ایزدی از او جدا شد و ایران ازوجود چنین پادشاه بی فرّ وگناهکاری گرفتار بدبختی و خواری و پریشانی و خشکسالی گردید و بزرگان ایران چاره در این دیدند که نوه اش کیخسرو کسی که دارای فرّ ایزدی بوده بپادشاهی بگزینند

معمولاً در اوستا دو فرّ نامیده شده یکی فرّ ایرانی یا ائیریَنِم خوار نو 𐬀𐬌𐬭𐬌𐬌𐬀𐬥𐬆𐬨 𐬓𐬀𐬭𐬆𐬥𐬋 Airyanem X^vareno و دیگری فرّ کیانی یا کوئنم خوارنو 𐬐𐬀𐬎𐬎𐬀𐬉𐬥𐬆𐬨 𐬓𐬀𐬭𐬆𐬥𐬋 Kavaēnem X^vareno در دو سیروزهٔ کوچك و بزرگ فرّ ایرانی و فرّ کیانی هر دو باهم ذکر شده است در فقرات اول و دوم اشتادیشت دیدیم که فرّ ایرانی از ستور و رمه و ثروت وشکوه برخوردار و بخشنده خرد و دانش و دولت و درهمشکنندهٔ غیر ایرانی تعریف شده است و در زامیادیشت خواهیم دید که چگونه فرّ کیانی نو بنو به نصیب ناموران و پادشاهان و پارسایان گردید و از پرتو آن رستگار و کامروا شدند این فرّ همیشه از آن ایرانیان بوده و تا ظهور سوشیانت و دامنهٔ رستاخیز از ایران روی برنخواهد تافت

در آغاز این مقاله گفتیم که در فقرات ۱ـ۸ زامیاد یشت از کوهها سخن رفته و مربوط بمطالب ما بقی فقرات آن نیست در این یشت گرانبها که آن را قدیمترین قصیدهٔ رزمی ایران میتوان نامید از فقرهٔ ۹ تا انجام که فقرهٔ ۹۷ باشد از فر صحبت شده از این قرار: در فقرات ۹ـ۲۴ از فرّ اهورا مزدا و امشاسپندان و ایزدان یاد شده درفقرات ۲۵ـ۲۶ از فرّ هوشنگ نخستین پادشاه پیشدادی سخن رفته, پس از آن در فقرات ۲۷-۲۹ از فرّ تهمورث صحبت شده و پس از آن درفقرات ۳۰-۴۴ شرحی راجع بفرّ جمشید مندرج است که چگونه از پرتو فرّ کامیاب میبود و چگونه پس از دروغگوئی فرّ در سه بار از او روی گردانده در بار اول به مهر ایزد فروغ رسید, و در بار دوم بفریدون, شکست دهنده ضحاك, روی آورد و در بار سوم به گرشاسب یلِ نامور رسید چنانکه ملاحظه میشود در زامیاد یشت درست بهمان ترتیبی که درداستان ملی ماست از پادشاهان پیشدادی اسم برده شده است

مندرجات زامیاد یشت

بنا بر صواب هوشنگ نخستین پادشاه پیشدادی شمرده شده نه کیومرث که نخستین بشر است [1] و بعد هم خواهیم دید که از پادشاهان سلسلهٔ کیانی نیز مرتباً یاد گردیده گرشاسب بکسی که در سومین بار یک ثلث از فرّ جمشید رسید در داستان ملی ما آخرین پادشاه پیشدادی است [2] پیش از اینکه مندرجات فقرات دیگر را بر شمریم و از نامورانی که پس از گرشاسب از فرّ بهره مند بوده نام بریم بذکر توضیحاتی ناگزیریم: بنا به فقرهٔ ۳۵ فرّ پس از دروغگوئی جمشید نخست بمهر پیوست چنانکه میدانیم این ایزد فرشتهٔ فروغ است و فرشته ایست که بخصوصه دشمن دروغگویان و پیمانشکنان است و در روز کارزار پشت و پناه پادشاهان است بنا براین بسیار منطقی است که فرّ, این فروغ ایزدی, بسوی فرشتهٔ نگهبان فروغ بر گردد و پادشاه

---

۱ رجوع شود بمقالهٔ کیومرث درهمین جلد ص ۴۱ـ۴۵

۲ رجوع شود بمقالهٔ گرشاسب درجلد اول ص ۱۹۵ـ۲۰۷

دروغگوئی از حمایت فرشتهٔ راستی بی بهره ماند و در هنگام ستیزهٔ باهماوردان ایزد جنگ یاری و پناه خود را ازاو دریغ نماید در مهریشت فقرات ٦٦ و ۱۲۷ نیز فرّ کیانی از همراهان مهر شمرده شده است[۱] دیگر اینکه در فقرات راجع بجمشید مندرج است که فرّ سه قسمت شده: قسمتی بسوی آسمان شتافته بمهر پیوست و یک ثلث از آن بفریدون رسید و ثلث دیگر نصیب گرشاسب شد لابد از تقسیم شدن فرّ مقصود این است که پس از این شهریار دیگر کسی بفر یا شکوه و جلال و توانائی وی نرسیده و در اوستا بخصوصه هیچ پادشاهی بقدرت و شوکت جم تعریف نشده: هفت کشور روی زمین در فرمان او بود همهٔ مردمان و دیوان و جادوان و پریان و کاویها و کربانها از او شکست یافتند، در عهد او مردمان و جانوران فنا ناپذیر بودند خوراک و آشام فاسد نمیشد آبها و گیاهها خشک نمیگردید سرما و گرما و پیری و مرگ و رشک وجود نداشت[۲] از این جهت است که در یسنا ۹ فقرهٔ ٤ جمشید درمیان مردمان خوار ننگهستیم ‎‏[Avestan script] Xᵛarenañhastema یعنی فرهمند ترین یا خرهمند ترین نامیده شده است چنانکه در هرمزد یشت فقرهٔ ۱۲ اهورا مزدا فرهمند ترین و در زامیاد یشت فقرهٔ ۳۵ مهر در میان ایزدان فرهمند ترین و در فروردین یشت فقرهٔ ۱۵۲ زرتشت درمیان موجودات فرهمند ترین نامیده شده اند در آفرین پیغمبر زرتشت فقرهٔ ۳ پیغمبر بکی گشتاسب دعا کرده فرماید: بشود که تو مانند جمشید دارای فرّ گردی دیگر اینکه در فقرات مذکور زامیاد یشت آمده که فرّ به پیکر مرغی از جمشید جدا گردید این مرغ وارِغن Vāreghan نامیده شده است بنا بتعریفی که ازاین پرنده در فقرات ۱۹-۲۱ بهرام یشت گردیده شکی نمیماند که وارِغن، یک مرغ شکاری است از جنس شاهین و باز و یا عقاب که بخصوصه پرندهٔ توانائی است[۳] و در ایران قدیم عقاب علم

۱ رجوع شود بمقاله مهر در جلد اول ص ۳۹۲-٤۰۷

۲ رجوع شود بفقرات ۳۰-۳۳ زامیاد یشت و بمقالهٔ جمشید در جلد اول ص ۱۸۰-۱۸۸

۳ رجوع شود بتوضیحات فقرهٔ ۱۹ بهرام یشت در همین جلد ص ۱۲٤

پادشاهی بود و بعدها همین مُرغ علامت اقتدار رُمها گردید و در قرون متأخر نشانهٔ علم.برخی از ممالک اروپا شد در شاهنامه مکرراً از علم عقاب ایران یاد شده است [۱] کزنفون Xenophon در کتاب کورش (Kyropädie) درجزو هفتم از فصل اول در فقرهٔ ٤ در وقایع لشکرکشی کورش بضد آشوریها مینویسد: "علم پادشاهی ایران یک عقاب زرین بود که بر روی یک نیزه نصب کرده بودند" در سطر بعد می افزاید: "امروزه نیز علم پادشاهی ایران این است" همین مؤلف در کتاب دیگرش موسوم به انا بازیس (Anabasis = لشکر کشی یا جنگ آرائی) در جزو اول از فصل دهم در فقرهٔ ۱۲ در وقایع جنگ کورش صغیر بضد برادر خود اردشیر دوم (٤٠٤-۳٦۱ پیش از مسیح) مینویسد: "علم پادشاهی ایران عقاب شهپر گشودهٔ از زر میباشد که بر روی نیزهٔ نصب است" هرودت در کتاب سومش فقرهٔ ٦۷ میگوید: "پیش از آنکه داریوش و شش همراهانش به گوماتای مُغ حمله برند به برخی از آنان تردیدی روی داد و خواستند که جنگ را بتأخیر اندازند و باهم دراین خصوص مشورت میکردند که ناگاه دیدند هفت جفت باز دو جفت کرکس را پی کردند این را بفال نیک گرفتند و علامت پیروزی دانستند آنگاه مُغهای هجوم بشدند و کامیاب گردیدند" کزنفون در کتاب کورش در جزو دوم از فصل اول در فقرهٔ اول نقل میکند هنگامی که کوُرش از فارس لشکر آراسته بیاری کیا کزارس Kyaxares (در فرس

---

۱ در این جا متذکر میشویم که هلال و ستاره‌که امروزه نقش بیرق عثمانیها و بسیاری از ممالک آفریقاست نیز در قدیم نشان ایران بود (رجوع شود جلد اول یشتها ص ۳۱۸) همچنین متذکر میشویم که برخی خواسته اند بنا باشعار فردوسی که مکررا از رنگهای درفش سخن رانده از آنجمله گفته:

فرو هشت از زرد و سرخ و بنفش همي خواندش کاوياني درفش؛
هوا سرخ و زرد و کبود و بنفش ز تابيدن[۱] کاوياني درفش؛
ميان اندران کاوياني درفش جهان زو شده سرخ و زرد و بنفش

رنگهای بیرق ایران قدیم را معین کنند البته این اشعار را نمیتوان دلیل گرفت زیرا که دقیقی در شاهنامه همین رنگها را از برای درفش تورانیان شمرده:

بدادند شان کوس و پیل و درفش بیاراسته سرخ و زرد و بنفش
(رجوع شود بلشکرکشی ارجاسب بجنگ گشتاسب جلد سوم ص ٥ چاپ بونه)

هووخشتر Huvaxšatra) پسر استیاج پادشاه ماد (مد) بضد آشوریها میرفت وقتی که با پدرش کمبوجیا که از برای بدرقه وی آمده بود تا بسرحد خاک فارس رسیدند در آن جا عقابی را دیدند که از پیش آنان در پرواز بود آن را بفال نیک گرفتند و کمبوجیا با اطمینان خاطر فتح را از پسر خود کورش دانسته اورا بدرود گفته بفارس برگشت [۱]

از این اخبارات بخوبی میتوان دانست که شاهین در ایران قدیم مورد توجه بوده و مرغی خوش یمن و نیرومند شمرده میشده و بهمین ملاحظه در اوستا فرّ در پیکر مرغ وارغن جلوه‌گرشده است کلیّه اینگونه تعبیرات در اوستا ارتباط تامّی با خصلتهای ایرانی نژاد دارد چون ایرانیان توانا و دلیر و پهلوان بودند فرّ ایزدی نیز در اوستا بصورت مرغ نیرومند و پرزوری بسوی ناموران آنان در پرواز است اما در انجیل روح خدا بشکل کبوتری درعیسیٰ حلول میکند چنانکه در انجیل متّی در باب سوم فقرهٔ ۱۶ آمده: « و چون عیسیٰ غسل تعمید یافت فوراً از آب برآمد، و نگر، آنگاه آسمان بر وی گشاده شد و او دید که روح خداوند مانند کبوتری فرود آمد و بر وی در آمد » در انجیل مرقس در باب اول فقرهٔ ۱۰ آمد: "و چون او (عیسی) از آب برآمد و دید که آسمان شکافته شد و روح مانند کبوتری در وی فرود آمد"

اینک برگردیم بسر نامورانی که پس از گرشاسب بفّر رسیدند پس از این نامور فرّ فوراً بکسی نه پیوست اهریمن موقع را غنیمت دانسته خواست بایران آسیب فرود آورد اما اهورا مزدا هماره این خاك را رستگار میخواست .بمناسبت بیصاحب ماندن فرّ است که در آغاز کرده های ۷-۹ زامیاد یشت فرّ باصفت بدست نیامدنی آورده شده است[۲] در فقرات کرده های ۷-۸ که از فقرهٔ ٤٥

---

۱ مناسب است یاد آور شویم از اینکه مندرجات گزنفون راجع بکورش در بسیاری از موارد برخلاف مندرجات مورخین دیگر است این خبر همینقدر میرساند که ایرانیان با این مرغ آشنا و بچشم عزت و احترام در او مینگریستند

۲ رجوع شود بتوضیحات فقرهٔ ٤٥

تا خود فقرهٔ ٦٤ باشد فرّ موضوع ستیزه است درمیان خرد مقدس (سپنت مینو) و خرد خبیث (انگره مینو = اهریمن) از طرفی خرد مقدس گماشتگان خود منش پاك و بهترین راستی و آذر را برای بدست آوردن فرّ برانگیخت، از طرف دیگر خرد خبیث گماشتگان خود منش زشت و خشم و اژدهاك (ضحاك) و سپیتور کشندهٔ جمشید را از پی فرستاد [1] آنگاه آذر و اژدهاك بهم در افتادند هر یك از برای گرفتن فرّ بتكاپو درآمدند فرّ از تعاقب هماوردان خود بدریای فراخکرت افگند، فرشتهٔ آب اپم نپات [2] آن را درحمایت خود گرفت تا آنکه نوبت زورآزمائی با فراسیاب تورانی رسید این پادشاه آزمند بامید یافتن فرّ وشکوه پادشاهی ایران سه بار خود بدریای فراخکرت انداخت هرچند در پی آن از هرسو شنا نمود سودی نبرد و دستش از دامن شوکت و جلال که فقط بایرانیان و زرتشت پاك برازنده است کوتاه ماند پس از آنکه افراسیاب نومید گشته دست از کوشش بداشت، در فقرات ٦٥—٦٩ از کردهٔ ۹ بشارت داده شده که فرّ در آینده نصیب کیانیان خواهد شد، سلسله اي که ازنواحی دریاچهٔ هامون سلطنت خواهد برانگیخت در فقرات ۷۰—۸۷ از شهریاران کیاني: کیقباد و کي اپیوه و کیکاوس و کیارش و کی پشین وکي بیارش و کی سیاوش و کیخسرو وکي گشتاسب نام برده شده که هریك بنوبت خود دارای فرّ بودند در جزو کیانیان پیش از ذکر کي گشتاسب، معاصر پیغمبر ایران، از فرّ زرتشت پاك سخن رفته که از پرتو آن پندار و گفتار و کردارش از روی دستور دین شد و در جهان مادي در راستی و توانائی و شکوه و پیروزی سر آمد موجودات گردید و دیوها یعنی پروردگاران باطل ازظهور وی بهراس افتادند و گیتی از دست تعدّی آنان رهائی یافت از سرود ستایش و نماز پیغمبر از برای دیوها یارای خود داري نماندناگزیر عرصه را تهي نموده پنهان شدند در فقرهٔ ۲ بهرام یشت دیدیم که بهرام، فرشتهٔ پیروزی درکالبد باد تندی بسوی زرتشت بوزید و باو فرّ نیک مزدا آفریده

---

۱ راجع به سپیتور کشندهٔ جمشید بجلد اول ص ۱۸۷ ملاحظه شود

۲ رجوع کنید بجلد اول ص ۱۰۲ و ۱۵۹

ارزانی داشت و درفقرهٔ ۲۲ ارت یشت نیز خواندیم که ارت، فرشتهٔ توانگری بزرتشت گفت: بتن تو فرّ داده شده و بروان تو سعادت جاودانی[1]

پس از سپری شدن روزگار شهریاری کی گشتاسب دیگر فرّ بکسی نه پیوست و چنانکه در مقالهٔ کیانیان گفتیم دیگر پادشاهی بداشتن فرّ سرافراز نگردید اما اهورا مزدا آن را تا دامنهٔ رستاخیز از برای ایرانیان ذخیره نمود، است در فقرهٔ ۸۸ تا آخر یشت که فقرهٔ ۹۷ باشد از آخرین جلوهٔ آن سخن رفته سوشیانت یعنی موعود مزدیسنا پیش از سپری شدن دورهٔ زندگانی مادّی و جهانی از فرّ ایزدي برخوردار، از کنار دریاچهٔ هامون خواهد برخاست، گیتی را پر از فروغ راستی خواهد نمود و سپاه دروغ اهریمنی را نابود خواهد ساخت

این است مندرجات زامیاد یشت راجع بفرّ گذشته از این یشت در سراسر اوستا کما بیش از فرّ یاد شده است صفت خوارننگهونت [اوستایی] X^{v}arenanhvant یعني فرهمند یا خُرهمند بسا از برای اهورامزدا یا یکی از ایزدان مثل ماه و تشتر (فرشتهٔ باران) و اندروای (فرشتهٔ هوا) یا از برای چیزی مثل رود هلمند وغیره آمده است[2] صفت مذکور غالباً با صفت رئونت [اوستایی] raēvant که در ادبیّات مزدیسنا رایومند شده و بمعنی فروغنده و شکوهنده است یکجا ذکر شده است.[3]

نسخ خطّی زامیاد یشت نسبتهً کم است و آنچه از آن موجود است در بسیاری از جاها خراب شده اما رشتهٔ ارتباط درمیان فقرات آن نگسسته مطالب روشن است تفسیر پهلوي این یشت بسیار سخت که ممکن بود امروزه اسباب سهولت ترجمه آن شود از دست رفته است با وجود این از پرتو کوشش دانشمندان اوستا شناس کاملاً میتوانیم بمعانی آن پی بریم گذشته از اوستای

---

۱ در فقرهٔ ٦ ارت یشت، ارت فرّ نیک بخشنده خوانده شده و در فقرهٔ ۱۵ آمده که بتن ارت فر داده شده است

۲ رجوع به هرمزد یشت فقرهٔ ۲۲ و ماه یشت فقرهٔ ۵ و تشتر یشت فقرهٔ ۳۲ و رام یشت فقرهٔ ۴۲ و زامیاد یشت فقرهٔ ٦۷

۳ رجوع کنید بجلد اول ص ۴۳ و ۵۱۲

انکتیل دوپرون Anquetil Duperron که اصلاً زامیاد یشت در آن موجود نیست در ترجمهٔ اوستای مستشرقین دیگر مثل اشپیگل Spiegel و دهارله DeHarlez و دارمستتر Darmesteter و ولف Wolff و لومل Lommel و گلدنر Geldner و بارتولومه Bartholomae موجود و هریک از این ترجمه ها بملاحظه ای قابل استفاده است[1] همچنین ترجمهٔ ریخلت[2] و ترجمه چند فقرات از آن در کتاب دیگر گلدنر[3] بسیار گرانبها و از برای تفسیر این یشت راهنمای بسیار خوبی است

---

۱ رجوع شود بجلد اول ص ٤ـ۸

۲ Avesta Reader Texts, Notes, Glossary and Index by Hans Reichelt; Strassburg 1911 S. 127-132

۳ Religionsgeschichte Lesebuch, herausgegeben von Bertholet I Die Zoroastrische Religion (Das Avesta) von Karl F. Geldner; Tübingen 1926 S. 44-47

زامیاد یشت

۱ بخوشنودی کوه مزدا آفریده، سهولت اشا (رفاهیت راستی) بخشنده ۱ اوشیدرن ۲ و فرّ کیانی مزدا آفریده و

۱ در متن اوستای گلدنر Geldner آش خواتره آمده ولی صواب در این است که آش باشد که بمعنی راستی است خواتر در پهلوی خواری ترجمه شده بنابر این آش خواتر یعنی سهولت یا آسایش اشا بخشنده در پهلوی کلمهٔ خواری بمعنی آسانی است درفارسی بمعنی پستی و زبونی هم گرفته اند

۲ اوشیدرن uši darena چند بار در اوستا با اوشیدم یا اُوشیدَم یکجا آمده چنانکه در فقرهٔ ۲ همین یشت و در فقرات ۲۸ و ۳۱ هرمزد یشت، غالباً اوشیدرن تنها آمده چنانکه در یسنا ۱ فقرهٔ ۱۴ و یسنا ۲ فقرهٔ ۱۴ و یسنا ۳ فقرهٔ ۱۶ و یسنا ٤ فقرهٔ ۱۹ و یسنا ۷ فقرهٔ ۱۶ و یسنا ۲۲ فقره ۲۶ و یسنا ۲۵ فقره ۷ و در دو سیروزه کوچك و بزرگ فقرات ۲۶ و ۲۸ وغیره در اکثر این فقرات اوشیدرن کوه سهولت یا آسایش اشا (راستی) بخش متصف شده و با فرّ کیانی یکجا آمده است بقول بارتولومه Bartholomae اوشیدم و اوشیدرن هر دو اسم یک کوه است درفقره ۶۶ زامیاد یشت اوشیدم تنها آمده، معنی لفظی این دو کلمه یکی است نگارنده این کلمه را در جلد اول یشتها صفحهٔ ۲۵ «هوش بخشنده» ترجمه کرده ام و این اشتباهی است که از یوستی Justi بنگارنده سرایت کردهٔ است (۱) راست است در اوستا اوشی uši بمعنی هوش است اما جزء اول اوشیدرن از مادهٔ کلمهٔ اوشه میباشد که بمعنی سپیده دم و بامداد است و در سانسکریت ušas گویند (۲) بقول گیگر Geiger معنی آن فروغنده و درخشان است (۳) و بقول بارتولومه یعنی بامداد سرا یا سپیده خان ومان (٤) و از همین کلمه است اُشهنگاه که در مزدیسنا یکی از اوقات پنجگانهٔ شبانروز است و آن عبارت است از نیمشب تا برآمدن خورشید (۵) این کوه که در پهلوی اوش داشتار ušdāštār نامیده شده بقول بندهش در فصل ۱۲ فقره ۱۵ در سیستان است بنابر این در سر زمینی است که در سنت کهن وطن کیانیان است از این جهت غالباً با فرّ کیانی یکجا نامیده شده است

در مقالهٔ هامون گفته ایم که نظر بفقره ۶۶ زامیاد یشت رود هلمند که بدریاچهٔ هامون میریزد از سلسله کوه اوشیدم برمیخیزد باوجود این درحدود دشتهای پهن سیستان تعیین چنین کوهی آسان نیست دارمستتر احتمال داده که این کوه دور از دریاچهٔ هامون در جزو سلسله جبالی که سرچشمه

(۱) "Verstand Tragend" Handbuch der Zendsprache S. 7

(۲) Neupersische Schriftsprache von Horn, im Gir Ph. I.B. S. 86

(۳) "Lichtträger" Ostiranische Kultur S. 130

(٤) "Der Sein Haus in, bei Morgenröte hat" Altiranisches Worterbuch von Bartholomae S. 416

(۵) رجوع شود بجلد اول یشتها ص ۳۲

فرّ مزدا آفریدهٔ بدست نیامدنی ۱ ꞈ

۱ نخستین کوهی که از این زمین برخاست, ای سپنتمان زرتشت؛ هرئیتی ۲ بلند است که همهٔ ممالک غربی و شرقی را احاطه کرده است دومین کوه زرِدَز ۳ میباشد که از آن طرف مانوش ٤ نیز همه ممالک غربی و شرقی را احاطه کرده است ꞈ

رود هلمند و رودهای دیگر سیستان است باشد یعنی کوه بابا کوه سیاه و ضمناً هم بکوه خواجه موجه شده (۱) پشته ای که مکررا در مقالهٔ هامون یاد کرده ایم و در نزدیك دریاچه است بنظر گیگر این کوه باید در نزدیك هامون باشد, شاید نهبندان که در ساحل غربی دریاچه واقع است (۲)

۱ لغتی که بدست نیامدنی ترجمه شده در متن اَخوارِتَ ax^v areta آمده و در پهلوی آ گرفت ترجمه شده یعنی نگرفتنی رجوع شود بتوضیحات فقرهٔ ٤٥ ص ۳۳۹

۲ هرَئیتی Haraiti که غالبا هرا Harā و بسا هرابرزئیتی Harā berezaiti آمده؛ اساساً یک کوه مینوی و مذهبی بوده بعدها این اسم را بکوه معروف ایران اطلاق کرده البرز یا هربرز گفته اند در جلد اول یشتها از آن صحبت داشتیم اینک در این جا افزوده گوئیم: بقول دینکرد سری از پل چنوت (پل صراط) با لبرز پیوسته است در فرگرد ۱۹ وندیداد فقرهٔ ۳۰ نیز بآن اشاره شده است برزئیتی که بمعنی بلندی و پشته و کوه است در اوستا مشتقات زیاد دارد, از همین ماده است کلمهٔ برز که در فارسی بمعنی بلندی و بزرگی و شکوه است چنانکه عنصری گفته

فرو کوفتند آن بتانرا بگرز نه شان رنگ ماند و نه فرّ و نه برز

و نیز جداگانه بمعنی البرز کوه آمده چنانکه فردوسی گفته

چو خورشید برزد سر از برز کوه میانها به بستند یکسر گروه

در اوستا مکررا از این کوه یاد شده از آنجمله است در آبان یشت فقره ۲۱ و مهریشت فقرات ۱۳ و ۵۰ و ۵۱ و ۹۰ و ۱۱۸ و رشن یشت فقره ۲۵ و رام یشت فقره ۷ و یسنا ۱۰ فقره ۱۰ و یسنا ٤۲ فقره ۳ و یسنا ۵۷ فقره ۱۹ و فرگرد ۲۱ وندیداد فقره ۵ وغیره از فقرات فوق بخوبی برمیآید که از هرَئیتی یك کوه معنوی اراده شده است

۳ زرِدَزَ Zeredhazu بنا بفقره فوق بایستی سلسلهٔ جبالی باشد در مقابل البرز در فصل ۱۲ بندهش فقره ۲ این کوه زرید Zarid نامیده شده و با کوه مانوش یکی دانسته شده است

٤ مَنوُشَ Manuša در فصل ۱۲ بندهش فقره ۱۰ مانوش خوانده شده و آن کوه بزرگی است که منوچهر در آنجا تولّد یافت رجوع شود بمقالهٔ منوچهر درهمین جلد ص ۵۰

(۱) Zend-Avesta par Darmesteter vol. 2 p. 634

(۲) رجوع شود بکتاب مذکور گیگر ص ۱۳۰ بکتب ذیل نیز ملاحظه شود:

Zoroastrische Studien von Windischmann S. 2-7

Heiligen Schriften der Parsen von Spiegel 2 B. S. 41-42.

۲ از این کوههای اوشیدَمْ، اوشیدَرِنَ و سلسلهٔ اِرِزیفیه[۱] سرزد،
• ششمین اِرِزُوْرَ[۲] هفتمین بومیه[۳] هشتمین رئوذیتَ[۴] نهمین
• مزیشونت[۵] دهمین اَنترِ دنگهو[۶] یازدهمین اِرِزیشَ[۷] دوازدهمین
وائیتی گَئِسَ[۸] ☙

۱ اِرِزیفیه Erezifya در آبان یشت فقره ٤٥ نیز یاد شده و آن کوهی است که کیکاوس در بالای آن از برای ناهید قربانی نمود در فصل ۱۲ بندهش از آن اسمی نیست این کلمه بهمین املاء در جزو اسماء مرکبه بمعنی عقاب است چنانکه در اِرِزیفو پرِنَ یعنی پر شاهین رجوع شود بجلد اول ص ۲۱۵

۲ اِرِزوْرَ Erezura در بندهش فصل ۱۲ فقره ۱٦ آرزور Arezūr نامیده شده و آن کوهی است که در طرف اروم Arūm (روم) واقع است در فقره ۲ همین فصل بندهش این کوه با کوه بومیه که در فقره فوق زامیاد یشت هفتمین کوه شمرده شده یکجا نامیده گردیده آرزَوْر بوم خوانده شده است اسم این کوه با اسم دیوی که در مینوخرد فصل ۲۷ فقره ۱٤ آرزور نامیده شده و بدست کیومرث کشته گشته مناسبتی ندارد لابد کوه آرِزُوْرَ Arezūra که در فرگرد ۳ وندیداد فقره ۷ و در فرگرد ۱۹ فقرات ٤٤ و ٤٥ آمده باسم همین دیو نامیده شده گردنه و سرهٔ این کوه اخیر محل اجتماع دیوها خوانده شده در بندهش فصل ۱۲ فقرهٔ ۸ قله ارزور Arezur در دروزخ است در دادستان دینیک فصل ۳۳ فقره ٥ ارزور در طرف شمال واقع و مقر دیوهاست

۳ بومیه Būmya ترکیب صفتی دارد یعنی خاکی و زمینی باید از کلمهٔ بومی būmi که بمعنی بوم و خاک است مشتق باشد در توضیحات شمارهٔ ۲ گفتیم که بقول بندهش ارزور بوم در حدود روم واقع است •

٤ رئوذیت Raodhita (یا رئوایذیتَ) در بندهش فصل ۱۲ فقره ۲۷ روذیشنومند Rōdhišnōmand نامیده شده و لفظاً آن را بمعنی «کوهی که از آن گیاه فراوان روید» گرفته است دارمستتر گمان کرده که این کوه همان رویان جغرافیون عرب باشد که در طبرستان است (Z. A. vol. 2 p. 416 et 619)

٥ مزیشوَنت Mazišvant لفظاً یعنی دارندهٔ بزرگی است از کلمهٔ که بمعنی بزرگتر یا مهست میباشد احتمال داده اند که این کوه مسیس Masis باشد اسمی که ارمنیها در قدیم بکوه ارارات داده اند کوهی که در ارمنستان است و بنا بمندرجات تورات در سفر پیدایش باب هشتم کشتی نوح پس از طوفان در بالای آن فرونشست (کوه نوح)

٦ انتر دنگهو Antare danhu این کلمه نیز جداگانه صفت است یعنی «واقع درمیان مملکت» و بهمین معنی در مهر یشت فقره ۱٤٤ آمده است

۷ اِرِزیش Erezifa یعنی راست برافراشته

۸ وائیتی گَئِس Vāiti Gaesa در بندهش فصل ۱۲ فقره ۲ واتکیس نامیده شده و در فقره ۱۹ آن چنین شرح داده: «واتکیس کوهی است در سرحد واتکیسان جائی است پر از دار و بر از درخت» این محل همان است که بعد ها بادغیس

۳ و آدَرَنَ ۱ و بیَنَ ۲ و اِیشکَتَ اُوپائیری سَئِنَ ۳ که پوشیده

نامیده شده، کوهی است درطرف شمال هرات در معجم البلدان مسطور است که اسمِ فارسی آن اصلاً باد خیز بوده این وجه اشتقاق اساسی ندارد معنی این اسم معلوم نیست ولی جزء اخیر آن که گئس ... باشد در اوستا بمعنی گیس است و گئسو ... Gaêsu صفتی است که در پهلوی گیسور ترجمه شده یعنی گیسوان دارنده بسا دراوستا گرشاسب گیسور یا مجعدموی خوانده شده است حنظلهٔ بادغیسی که قدیمترین شاعر ایرانی است (معاصر آل طاهر که از حکام عرب بودند در نیشابور و خراسان از جانب مأمون و خلفاء دیگر در حدود سنهٔ دویست هجری به بعد) از همین سر زمین است

۱ آدَرَنَ ... ?Âdarana

۲ بیَنَ ... ?Bayana

۳ ایشکت اُوپائیری سَئِن ... ishata upâiri Saêna این اسم که مرکب از سه کلمه است در یسنا ۱۰ فقره ۱۱ نیز آمده و آن کوهی است که در آنجا گیاه هوم میروید ایشکتَ جداگانه بقول بارتولومه، اما مترددا، یعنی سنگ خارا است چنانکه در مهر یشت فقره ۱٤ آمده (Altir. Worterb. S. 376) کلمهٔ ایشکتَ بهر معنی که باشد جزو اسم این کوه بنظر نمیرسد در بندهش مکررا این کوه اپارسن Apârsên نامیده شده از آنجمله در فصل ۱۲ فقره ۹ آمده: «کوه اپارسن گذشته از البرز بزرگترین کوه است آغازش از سگستان و انجامش درخوزستان است» در فصل ۲۰ بندهش که از رودها سخن رفته در فقرات ۱٦ و ۱۷ و ۲۱ و ۲۲ آن مندرجات است: هری رود از اپارسن جاری است هلمند رود که درسگستان است سرچشمه اش در اپارسن میباشد مرو رود از اپارسن میآید بلخ رود از کوه اپارسن به بامیکان (بامیان) میآید (بفقرات ۱۳ و ۱٤ از فصل ۱۳ و بفقره ۲۸ از فصل ۲٤ بندهش نیز ملاحظه شود) بنابر این اُوپائیری سئن در اوستا و اپارسن در بندهش عبارت است از قسمت غربی هندوکُش که سلسلهٔ کوه بابا باشد این کوه که پنج هزار و چهار صد و نود متر ارتفاع آن است و سنگهای خارای آن که دندانها و شکافها و تیغها تشکیل داده و همیشه پوشیده از برف است ممدّ معنی اِیشکتَ میباشد کلیهٔ مستشرقین متفق اند که اُوپائیری سئن شعبه ای از هندوکُش است (۱) بلندی این کوه مناسبت تامّی بامعنی لفظی آن دارد زیرا سئن که مکررا در تفسیر یشتها از آن صحبت داشته ایم بمعنی سیمرغ است (۲)

(۱) رجوع شود بکتب ذیل: Ostiranische Kultur von Geiger S. 58

و به Zend-Avesta par Darmesteter vol. I p. 102

و به Untersuchungen zur Geschichte von Eran von Marquart Heft II Leipzig 1905 S. 75

و به Geographie von Iran von Geiger im G. i. r. Ph. 2 B. S. 393

و به Altiranisches Worterbuch von Bartholomae S. 398

(۲) رجوع شود بجلد اول یشتها ص ٤۰ و ۵۷۵ و بهمین جلد بتوضیحات فقره ۹۷ فرور دین یشت در ص ۸۲ و بتوضیحات فقره ٤۱ بهرام یشت در ص ۱۲۸

از برف است فقط مقدار کمي از آن آب میشود[۱] دو سلسلهٔ کوه
هَمَنْکُونَ, [۲] هشت سلسلهٔ کوه وَشَنْ, [۳] هشت قُلّه اَئورونت, [۴]
چهار کوه ویذْوَن [۵] ۰۰۰

۴ اَئزَخَ, مَئنَخَ, واخذْرِکَ, اَسیَهْ, تُوذْسَکَ, وِیشَوَ, درئوشیشوَنْتْ,
سائیریوَنتْ, نَنگهُوشمَنتْ, کَکهیُو, [۶] اَنْتَرِکَنگهَهْ [۷] ۰۰۰

که ظاهرا عقاب باشد چه در سانسکریت سین Syen نیز بمعنی شاهین است (۱) او پائیري سئن بمعنی برتر از پرش سیمرغ یا عقاب مقصود این است که آن کوه چندان بلند است که عقاب بلند پرواز هم بفراز آن نتواند رسید فردوسی نیز در تعریف کوه بلندي میگوید:

یکی کوه بینی سر اندر سحاب که بر وی نپرید پران عقاب

حمداله مستوفی در نزهةالقلوب صفحه ۱۹۹ در خصوص وجه تسمیه کوه کرکس چنین مینویسد: «کوه کرکس در مفازه است بحدود شهر نطنز و باهیچ کوه پیوسته نیست دورش ده فرسنگ باشد کوهي سخت بلند است و از بلندی کرکس برفرازش نمي پرد و بدان سبب بدین نام مشهور است. . . .»

۱ معنی این جملهٔ اخیر تقریبی است

۲ هَمنکونَ Hamankuna ?

۳ وَشنْ vašan ?

۴ اَئوروَنت aurvant در اوستا چندین معنی دارد: نخست یعنی تند و تیز و دلیر و پهلوان این صفت بخصوصه از براي اسب استعمال شده چنانکه در مهر یشت فقره ۴۲ دوم اسم مجرد است بمعنی اسب چنانکه در مهر یشت فقره ۱۲۵, سوم اسم کوهی است این کلمه در پهلوی چه در تفسیر اوستا (زند) و چه در کتب دیگر پهلوی اروند ضبط شده و امروزه الوند گوئیم و آن اسم کوهي است در همدان که همهٔ جغرافیون نیز آن را اروند نامیده اند همین اسم نیز به دجله داده شده است (۲) کلمه اي که به قله ترجمه شده در متن فانکو faonku آمده که بمعني سره و تیغهٔ کوه است

۵ ویذوَن vidhvana ?

۶ اَئزَخَ Aēzaxa, مئنخَ Maēnaxa واخذْریک vāxedhrika, اَسیه Asaya, تُوذْساک Tudhaska, ویشو Višava, درئوشیشونت Draošišvant, سائیریونت Sāirivant, ننگهوشمنت Nanhušmant, ککهیو Kakahyu

از هیچیك این کوهها اطلاعی نداریم

۷ اَنترکنگهه Antare kanha یعنی کوهی که درمیان کنگ است در فصل ۱۲ بندهش فقره ۲ سیچي داو Sičidāv کوهي است در کنگ دیز بنابر این سیچي داو که در آغاز فقرهٔ ۵ زامیاد یشت سیچی دَوَ Sičidava نامیده شده شعبهٔ ایست از کوه انترکنگهه (رجوع بجلد اول ص ۲۲۰-۲۲۱)

(۱) Encyclopédie de l'Islām, livraison H. à l'article Simurgh par Buchner p. 445-6

(۲) رجوع شود بجلد اول یشتها ص ۲۲۳-۲۲۵ Erānšahr von Marquart S. 150

بَرَنَ ۱ کوه فراپَیَه ۲ اُودْرَیَه ۳ کوه رَئِوَنت ۴ و کوههای (دیگر) که

صفت گرفته اند از برای کلمه تَئِرَ taēra که بزعم آنان کوهي است ولي این اشتباهی است صواب در این است که کلمه تئر را بمعنی قله یا کوه سرو تیغهٔ کوه بگیریم (Altira. Worterbuch von Bartholomae S. 949 u. Die yašts des Avesta von Lommel S. 176) این کلمه مکرراً در اوستا آمده و بخصوصه از آن تیغهٔ کوه البرز اراده شده است در یسنا ۴۲ فقره ۳ قلهٔ (تَئِرَ) کوهها ستوده شده و در رشن یشت فقرهٔ ۲۵ آمده: «اگر تو ای رشن (فرشتهٔ عدالت) در قله (تئر) هرئیتی (البرز) باشی در آنجائي که گرداگرد آن ستارگان و ماه و خورشید دور میزنند باز ما ترا بیاري میخوانیم» در رام یشت فقره ۷ آمده که هوشنگ پیشدادي در بالای قلهٔ (تئر) هرئیتی (البرز) فرشتهٔ هوا اندروای را بستود و از او کامیابي و رستگاري و شکست دیوهای مازندران و دروغپرستان وَرِنَ (دیلم=گیلان) درخواست نمود این کلمه در تفسیر پهلوي تیراك teark شده، در بندهش فصل ۵ فقرهٔ ٤ مطابق فقرهٔ ۲۵ رشن یشت مندرج است: در تیرك هربورز (قله البرز) خورشید و ماه و ستارگان دور میزنند (رجوع بجلد ۱ ص ۱۳۱ و بتوضیحات فقره ۱ همین یشت)

۱ بَرَنَ Barana یعنی بَرنده

۲ فراپَیَه Frāpayah ?

۳ اودریهٔ udrya ممکن است که معنی لفظي این کلمه چنین باشد: «کوه میان آب» یا کوه اُودْرَ udra که بمعنی سگ آبی است و در وندیداد فرگرد ۱۳ فقرهٔ ۵۱ و فرگرد ١٤ فقره ۱ وغیره از آن سخن رفته و در سانسکریت udra مطلق جانور آبی است

٤ رَئِوَنت Raēvant این کلمه صفت است بمعني با شکوه بسا در اوستا صفت مردمان یا ایزدان آمده غالباً با صفت فرهمند یا خرهمند یکجا استعمال شده چنانکه در ماه یشت فقره ۵ و تشتریشت در تمام فقرات و زامیادیشت فقره ٦۷ وغیره درپهلوي رایومند گویند

کوه معروف رَئِوَنت که جغرافیون ریوند ضبط کرده اند در خراسان است، در بندهش فصل ۱۲ فقره ۱۸ آمده: «کوه ریوند در خراسان است در بالای آن آذر برزین برقرار شده است اسم ریوند بمعنی رایومند (شکوهنده) میباشد» باز در فقره ۳٤ همین فصل از بندهش مندرج است: کوه کُنَاوَد (کُنابَاد) در نه فرسنگي طرف غربي پشتِ ویشتاسپان واقع است در آنجائي که محل آذر برزین مهر است» در فصل ۱۷ بندهش فقره ۸ آمده: «آذر برزین مهر تا زمان گشتاسپ در گردش بوده پناه جهان میبود تا اینکه زرتشت انوشه روان دین آورد و گشتاسب دین پذیرفت آنگاه گشتاسپ آذر برزین مهررا درکوه ریوند که آن را نیز پشتِ ویشتاسپان خوانند فرونهاد» بنا بر این پشت ویشتاسپان که بمعني پشت و پناه گشتاسب است اسم دیگری است از برای کوه ریوند

ریوند یکی از شهرهاي معروف نیشابور یا ابر شهر بوده ابن رُسته (ص ۱۷۱) مینویسد: ابر شهردارای ۱۳ رستاق (معرب از روستاك پهلوی) و چهار طسوّج (معرب ازتسوك پهلوي در فارسی تسو) یعنی محل است ریوند یکی از آن چهار طسوج است (رجوع به Erānšahr von Marquart S. 74) این شهر بخصوصه بواسطه آذر برزین‌مهر که یکی از سه آتشکدهاي معروف ایران قدیم بوده شهرت داشته مانند آذرگشسب شیز (در آذربایجان)

پیش از این مردمان بآنها نام دادند، از آنها گذشته بیند یشیدند؟[۱] ⁂

۷ پس این چنین ای سپنتمان زرتشت در هزار و دویست و چهل و چهار کوه[۲] ⁂

۸ بهر اندازهٔ که این کوهها امتداد یافته بهمان اندازه او (آفریدگار) آنهارا بهرهٔ پیشوایان و رزمیان و برزیگران گله پروربخش نمود[۳] ⁂

(کردهٔ ۱ ✡)

۹ فرّ کیانی نیرومند مزدا آفریده را ما میستائیم (آن فرّ) بسیار ستودهٔ، زبردست، پرهیزگار، کارگر، چست را که برتر از سایر آفریدگان است ⁂

و آذر فرن بغ کاریان (در فارس) بسیار مبرك و زیارتگاه بود آذر برزین مهر آتش طبقهٔ برزیگران و کشاورزان شمرده میشد در توضیحات فقره ۸ همین یشت از طبقات سه گانه ایران قدیم صحبت خواهیم داشت در فقره ۹ دوسیروزه و در فقره ٦ آتش نیایش نیز از کوه ریوند یاد شده لابد ذکر اسم ریوند در این دو فقره باین مناسبت است که آتشکده آذر برزین مهر در آنجا بود زیرا که در نهمین فقره سیروزه بمناسبت نهمین روز ماه (آذر روز) بآذر درود فرستاده شده چنانکه ذکر کوه اسنوند که بقول بندهش محل آذر گشسب است در فقره ۹ سیروزه و فقره ٥ آتش نیایش بهمین جهت است

۱ معنی این جملهٔ اخیر درست معلوم نیست

۲ در بندهش فصل ۱۲ فقره ۲ البرز اساس شمرده شده و دو هزار و دویست و چهل و چهار کوه دیگر از آن سرزده است بفصل ۸ بندهش نیز ملاحظه شود

۳ کلمات پیشوایان و رزمیان و برزیگران بحسب ترتیب بجای کلمات آثرَوَنْ āthravan رَتَئشتر rathaēštar و واستریه vāstrya ترجمه شده که در پهلوی آتوربان، ارتشتاران، واستریوشان گویند در یسنا ۱۹ فقره ۱۷ یک طبقهٔ دیگر که پیشتر pištra باشد (پیشه ور) و در پهلوی و پازند هتخشان گویند و از آن اهل حرفه و صنعت اراده کنند افزوده اند ولی اساساً مردم بسه طبقه منقسم شده هتخشان را جزو واستریوشان میشمردند

سه آتشکدهٔ معروف عهد ساسانیان که آذرگشسب و آذر فرن بغ و آذر برزین مهر باشد بحسب ترتیب آتش پادشاهی و رزمیان و آتش آتوربانان یا پیشوایان دینی و آتش کشاورزان شمرده میشد در گاتها ص ۸۵-۸۹ از طبقات سه گانه صحبت داشتیم در این جا محتاج بتفصیل نیستیم بتوضیحات فقره ٦ بشماره ۳ نیز ملاحظه شود

راجع بفقره فوق در بندهش بزرگ مندرج است: « این کوهها آفریده شده تا مایه تغذیه آتوربانان وارتشتاران و واستریوشان باشد » یعنی همهٔ مردمان که بسه طبقه منقسم هستند

✡ در واقع این یشت از فقره ۹ شروع میگردد و آغاز کردهٔ اول شمرده میشود

۱۰ (فرّی) که از آنِ اهورا مزد است، با آن اهورا مزدا آفریدگان را پدید ساخت[1] بسیار و خوب، بسیار و زیبا، بسیار و دلکش، بسیار و کار آمد، بسیار و درخشان[2] ۞

۱۱ تا که آنان گیتی را نو سازند،[3] (یک گیتی) پیرنشدنی، نمردنی، نگندیدنی، نپوسیدنی، جاودان زنده، جاودان بالنده و کامروا، در آن هنگامی که مردگان دگر باره برخیزند (و) بزندگان بیمرگی روی کند پس آنگاه او (سوشیانت) بدرآید و جهان را بآرزوی خویش تازه کند ۞

۱۲ پس جهانی که فرمانبردار راستی است فنا ناپذیر گردد، دروغ دیگر باره بهمان جائی رانده شود که از آنجا برای آسیب رسانیدن براستی

---

۱ مقصود از این آفریدگان، سوشیانت و یاران وی میباشند، که در کرده ۱۴ مین یشت از آنان سخن رفته از پرتو ظهور آنان رستاخیز برانگیخته جهان مینوی جاودانی روی خواهد نمود از رستاخیز در هیچ یك از قطعات اوستا روشن تر و مفصل تر از زاماد یشت صحبت نشده در فصل ۳۰ بندهش مفصلاً از ظهور سوشیانت و رستاخیز سخن رفته لابد مندرجات آن از روی یکی از نسکهای مفقود شده عهد ساسانی است که بخصوصه از رستاخیز صحبت میداشت کلمهٔ رستاخیز مرکب از راست و خیز چنانکه رضاقلی خان هدایت در فرهنگ انجمن آرای ناصری پنداشته نیست بلکه از لغت ارست irista (زامیاد یشت فقره ۱۱) که در پهلوی ریستک ristak و رسته rīsteh و یاریست rīst شده وبمعنی مرده و درگذشته است ترکیب یافته و بنابر این رستاخیز یارستخیز یعنی برخاستن مردگان در اوستا کلمهٔ فرشوکرتی frašō kereti که در پهلوی فرشکرت fraškart و در پازند فرشکرد گویند بمعنی قیامت است چنانکه دریسنا ۶۲ فقره ۳ و وندیداد فرگرد ۱۸ فقره ۱۵ استعمال شده است چون سوشیانت رستاخیز خواهد برانگیخت از این جهت او و یارانش فرشوچرتر frašō caretar نامیده شده اند چنانکه در فروردین یشت فقره ۱۷ و در زامیاد یشت فقره ۲۲ درهرجای این یشت، چنانکه در فقرات ۱۱ و ۸۹، که نگارنده سوشیانت را به نوکننده یا اینکه او جهانرا نو خواهد کرد ترجمه کرده ام معنی لفظی همین کلمات فوق است که تعبیر بسیار دلکشی است از برای رستاخیز یعنی روزی که جهان از پرتو سوشیانت که دارای فر ایزدی است نو خواهد شد و گیتی تازه و خرم خواهد گردید

۲ این صفات متعلق است بآفریدگان که سوشیانت و یاران وی باشند

۳ «آنان» راجع است بسوشیانت و یاران وی

پرستان و نژاد و هستی وی آمده بود, تباهکار نابود خواهد گردید
فریفتار رانده خواهد شد اَثااَرَتوش [1] ○

۱۳ برای شکوه و فرّش من او را با ستایش بلند میستایم آن فرّ کیانی
نیرومند مزدا آفریده را با آب زَوْر فرّ کیانی نیرومند مزدا آفریده را
ما میستائیم با هوم آمیخته بشیر, با برسم, با زبان خرد, و کلام مقدس,
با گفتار و کردار و آب زَوْر و کلام راستین
ینگهه هاتم . . . . . [2] ○

(کردهٔ ۲)

۱٤ فرّ کیانی نیرومند مزدا آفریده را ما میستائیم (آن فرّ) بسیار ستوده:
زبردست, پرهیزکار, کارگر, چست را که برتر از سایر آفریدگان است ○

۱۵ (فری) که از آن امشاسپندان است (آن) شهریاران, تند دیدگان
بزرگواران, بسیار توانایان, دلیران, اهورائی, زوال ناپذیر مقدس [3] ○

---

۱ اَثااَرَتوش [illegible] این کلمات که در این فقره و در انجام فقره ۹۰ نیز دیده میشود جزء دعای معروف یَتااَهووَئیریو اَثارَتوش . . . [illegible] [illegible] . . . Yathā ahū vairyō athā ratuš میباشد که در آخر فقرات یشتها تکرار شده است ولی معمولاً در هرجائی که آمده با کلمات آغازش که یتا اهو وئیریو باشد شروع شده نه با چهارمین و پنجمین کلماتش که اثارتوش باشد شاید این سهو از این جا برخاسته باشد که کلمهٔ پیش از اثارتوش را سهواً وئیریو vairyō خوانده و نوشته‌اند بجای اینکه بنابر صواب مئیریو [illegible] mairyō (مئیریه [illegible]) که بمعنی فریفتار و ناپاک و بزهکار است بخوانند و بنویسند و بعد بدون اینکه ملتفت باشند کلمات اثارتوش را که در دعای معروف بعد از کلمه وئیریو میآید اضافه کرده‌اند در نسخ خطی یشتها در برخی مئیریو نوشته شده و در برخی دیگر وئیریو مسلّم است که مئیریو درست و مناسب است بهرحال از اثارتوش همان یتا اهو . . اراده کرده‌اند و این دعا اصلاً جزو این یشت نیست بعدها باین دوفقره افزوده شده است رجوع شود به
Die Drei Yasht von Geldner S. 41
و به:
Die yäšt's des Avesta von Lommel S. 177

۲ این فقره در انجام کرده‌های دیگر تکرار میشود

۳ این فقره و دو فقره بعد بعینه مثل فقرات ۸۲-۸٤ فروردین یشت است تمام فقرات کردهٔ ۲ راجع است بامشاسپندان

۱۶ که هرهفت هماندیشه اند, که هرهفت همگفتار اند, که هرهفت همکرداراند
آنان را یک پندار, یک گفتار, یک کردار است, آنان را یک پدر
و یک سرور است, اوست دادار اهورا مزدا ٥

۱۷ یکی از آنان بروان دیگران نگران است (روانی که) بپندار نیک اندیشد
بگفتار نیک اندیشد, بکردار نیک اندیشد, بگرزمان (بهشت) اندیشد,
راه آنان روشن است هنگامی که بسوی آب زور پرواز میکنند ٥

۱۸ که آفرینش اهورا مزدا را, دادار, مصوّر, سازنده, نگهبان را یاور
و پناه هستند ٥

۱۹ اینا تند کسانی که گیتی را بنا بخواهش شان نو سازند (یک گیتی) پیر
نشدنی, نمردنی, نگندیدنی, نپوسیدنی, جاودان زنده, جاودان بالنده
و کامروا در آن هنگامی که مردگان برخیزند (و) بزندگان بیمرگی روی کند
پس آنگاه او (سوشیانت) بدر آید, و جهان را بآرزوی خویش تازه کند[۱] ٥٥

۲۰ جهانی که فرمانبردار راستی است فنا ناپذیر گردد . . .
برای شکوه و فرّش ٥٥

(کردهٔ ۳)

۲۱ فرّ کیانی نیرومند مزدا آفریده را ماهمیستائیم (آن فرّ) بسیار ستودهٔ,
زبردست, پرهیزگار, کارگر, چست را که برتر از سایر آفریدگان است ٥٥

۲۲ (فرّی) که از آن ایزدان مینوی و جهانی است و بسوشیا نتهای زائیده شده
و (هنوز) زائیده نشده که نو کنندگانند متعلق است[۲] ٥٥

---

۱ فقرات ۱۹-۲۰ مثل فقرات ۱۱-۱۳ میباشد

۲ در این جا سوشیا نتها بصیغهٔ جمع آمده و از آنان مطلق سود رسانندگان و رهانندگان
که تجدّدی جهان بخشند اراده شده خواه سوشیانتهای زائیده شده (زات = زاده)
یعنی آنانی که بوده و هستند و خواه سوشیانتهائی که هنوز زائیده نشده (آزات =)
و بعدها پا بعرصهٔ وجود خواهند گذاشت

۲۳ اینا نند کسانی که گیتی را بنا بخواهش شان نوسازند . . . . [1] ꙮ

۲٤ جهانی که فرمانبردار راستی است فنا ناپذیر گردد . . . . . .
برای شکوه و فرّش . . . . . ꙮ

(کردهٔ ٤)

۲۵ فرّ کیانی نیرومند مزدا آفریده را ما میستائیم (آن فرّ) بسیار ستودهٔ، زبردست، پرهیزگار، کارگر چست را که برتر از سایر آفریدگان است ꙮ

۲٦ (فرّی) که دیر زمانی از آن هوشنگ پیشدادی بود [2] چنان که او بهفت کشور (بوم) پادشاهی کرد، به دیوها، مردمان، جادوان، پریها، کاویهای ستمکار و کربانها (دست یافت) که دو ثلث از دیوهای مازندران و دروغپرستان وَرِن (دیلم — گیلان) را برانداخت
برای شکوه و فرّش . . . . [3] ꙮ

(کردهٔ ۵)

۲۷ فرّ کیانی نیرومند مزدا آفریده را ما میستائیم (آن فرّ) بسیار ستودهٔ، زبردست، پرهیزگار، کارگر، چست را که برتر از سایر آفریدگان است ꙮ

۲۸ (فرّی) که از آن تهمورث زیناوند بود [4] چنان که او بهفت کشور پادشاهی کرد به دیوها، مردمان، جادوان، پریها، کاویهای ستمکار و کربانها (دست یافت) ꙮ

۲۹ چنان که او بهمهٔ دیوها و مردمان، بهمهٔ جادوان و پریها چیرگشت که او اهریمن را بپیکر اسبی درآورده در مدّت سی سال بدو کرانهٔ (انتهاء) زمین همیراند
برای شکوه و فرّش . . . . [3] ꙮ

---

۱ فقرات ۲۳ـ۲٤ مثل فقرات ۱۱ـ۱۳ میباشد

۲ راجع بهوشنگ پیشدادی بجلد اول ص ۱۷۸ـ۱۸۸ ملاحظه شود

۳ مثل فقرهٔ ۱۳

٤ راجع به تهمورث زیناوند یعنی مسلح بهمین جلد ص ۱۳۸ـ۱٤٤ ملاحظه شود

(کردهٔ ٦)

۳۰ فرّ کیانی نیرومند مزدا آفریده را ما میستائیم (آن فرّ) بسیار ستوده، زبردست، پرهیزکار، کارگر، چست را که برتر از سایر آفریدگان است ❀

۳۱ (فرّی) که دیر زمانی از آن جمشید دارندهٔ گلهٔ خوب بود[1] چنان که او بهفت کشور پادشاهی کرد، به دیوها، مردمان، پریها، کاویهای ستمکار و کرپانها (دست یافت) ❀

۳۲ کسی که برگرفت از دیوها هر دو را: ثروت و سود را: هر دو را فراوانی و گله را، هر دو را: خوشنودی و سرفرازی را در هنگام پادشاهی او خوراك و آشام فاسد نشدنی بود، جانوران و مردمان هر دو فنا ناپذیر بودند، آبها و گیاهها هر دو خشک نشدنی بود ❀

۳۳ در هنگام پادشاهی او نه سرما بود نه گرما، نه پیری بود نه مرگ (و) نه رشک آفریدهٔ دیو (این چنین بود) پیش از اینکه او دروغگوید، پیش از اینکه او بسخن نا درست دروغ بپردازد ❀

۳٤ پس از آنکه او بسخن نادرست دروغ پرداخت فرّ از او آشکارا بپیکر مرغی بیرون شتافت وقتی که جمشید دارندهٔ گلهٔ خوب دید که فرّ بگسست افسرده (و) سرگشته همیگشت در مقابل دشمنی فرومانده بزمین پنهان شد ❀

۳۵ نخستین بار فرّ بگسست، آن فرّ جمشید (و) فرّ جم پسر ویونگهان بپیکر مرغ وارَغن[2] بیرون شتافت، این فرّ را مهر دارندهٔ چراگاههای فراخ برگرفت، آن مهر تیز گوش هزار چالاکی دارنده، مهر شهریار همه ممالك را ما میستائیم که اورا اهورا مزدا فرهمند ترین ایزدان مینوی بیافرید ❀

---

۱ درخصوص جمشید پسر ویونگهان بجلد اول ص ۱۸۰-۱۸۸ ملاحظه شود

۲ راجع بمرغ وارَغن [illegible] (شاهین) بصفحهٔ ۱۱۳ و بتوضیحات فقرهٔ ۱۹ بهرام یشت و بمقالهٔ « مندرجات زامیادیشت» ص ۳۱۷ ملاحظه شود

۳۶ دومین بار فرّ بگسست, آن فرّ جمشید (و) فرّ جم پسر ویونگهان بپیکر مرغ وارَغن بیرون شتافت این فرّ را پسر خاندان آبتین، فریدون برگرفت [1] چنان که او درمیان مردمان پیروزمند پیروزمند ترین بود ـ گذشته از زرتشت ـ

۳۷ که اژی دهاک (ضحاک) سه پوزه، سه کله، شش چشم هزار دستان را شکست داد, این دروغ بسیار قوي دیو آسا (و) خبیث فریفتار جهان این دروغ بسیار زور مند را که اهریمن برضد جهان مادی بیافرید از برای فنای جهان راستی [2] ∴

۳۸ سومین بار فر بگسست, آن فر جمشید (و) فر جم پسر ویونگهان بپیکر مرغ وارغن بیرون شتافت این فر را گرشاسب دلیر (نرمنش) برگرفت [3] زیرا که او از پرتو رشادت مردانه درمیان مردمان زورمند زورمندترین بود ـ گذشته از زرتشت ـ ∴

۳۹ زیرا که زور (و) رشادت مردانه بدو پیوست رشادت مردانه را ما میستائیم (آن رشادتی) که برپا ایستاده، بیخواب و نیز درتخت آرمیده بیدار است (آن رشادتی) که بگرشاسب بپوست ∴

۴۰ کسی که اژدر شاخدار را کشت، که اسبها را فرو میبرد, مردمان را فرو میبرد (آن اژدر) زهرآلود زرد رنگ را که از او زهر از شکم, بیني و گردن روان بود, که از او زهر زرد ببلندی یک ارش روان بود

---

۱ راجع بفریدون پسر آبتین بجلد اول ص ۱۹۱-۱۹۵ ملاحظه شود

۲ این فقره مثل فقره ۸ یسنای ۹ میباشد که در فقره ۳۴ آبان یشت و فقره ۱٤ گوش یشت و فقره ۲٤ رام یشت نیز تکرار شده است درخصوص ضحاک بجلد اول ص ۱۸۸-۱۹۱ ملاحظه شود

۳ راجع بگرشاسب و اژدر شاخدار و رقبای وي که در فقرات ٤۰-٤٤ از آنان سخن رفته بجلد اول ص ۱۹۵-۲۰۷ ملاحظه شود

که بر او گرشاسب در (دیگ) فلزی خوراک نیمروز (ظهر) میپخت این زیانکار از گرما تافته عرق کرد از زیر دیگ بجست و آب جوشان فروریخت، گرشاسب دلیر را هراس فرا گرفته خود بکنار کشید ❀

۴۱ کسي که کندرب زرین پاشنه را کشت, که با پوزهٔ گشوده از برای تباه کردن جهان مادّی راستی بر خاسته بود, کسي که نه سر پشنیه را کشت و پسران نیویك را و پسران داشتیاني را، کسی که هیتاسپ زرین تاج را کشت و وَرَشوَ از خاندان داني را و پیتئون بسیار پری دوست را ❀

۴۲ کسی که آرزوشمن رشادت مردانه دارنده را کشت، (آن) دلیر, ...[1] زیرك, چروش, بیدار، پیش تنا زنده را که با زینت . . . . . .[2] در هنگام رزم (بود) ❀

۴۳ کسی که سناویذك را کشت که شاخدار (بود) و دست سنگین داشت او در انجمن چنین میگفت: من (هنوز) نا بالغ (نابرنا) هستم نه برنا وقتی که من برنا شوم زمین را چرخ (خود) کنم, آسمان را گردونه کنم ❀

۴۴ من سپنت منیو را از گرزمان روشن بزیر خواهم کشید, اهریمن را از دوزخ تیره بیالا خواهم برد اینان: سپنت مینو و اهریمن باید گردونه مرا بکشند, اگر گرشاسب دلیر مرا نکشد، او را گرشاسب دلیر کشت جان از او بگرفت و قوّهٔ زندگانیش را نابود ساخت برای شکوه و فرّش . . . . .[3] ❀

---

۱ بجاي نقاط از دو کله معنی اي بر نمیآید

۲ در این جا سه کله خراب شده است بواسطه این کلات خراب شده از سایر کلات هم معنی مناسبي بدست نمیآید

۳ مثل فقره ۱۳

(کردهٔ ۷)

۴۵ فر نیرومند مزدا آفریدهٔ بدست نیامدنی[۱] را ما میستائیم (آن فر) بسیار ستوده، زبردست، پرهیزکار، کارگر، چست را که برتر از سایر آفریدگان است ००

۴۶ از برای این (فر) بدست نیامدنی سپنت مینو و انگره مینو (اهریمن) کوشیدند هریك از دو چالاك ترین پیك از پی فرستاد، سپنت مینو پیك (خود) وهومن (منش نیك) و اردیبهشت (بهترین راستی) و آذر اهورا مزدا را فرستاد اهریمن پیك (خود) آك من (منش زشت) وخشم خونین سلاح و اژدهاك (ضحاك) و سپتیور ارّه کننده جم را فرستاد[۲] ००

۴۷ پس آنگاه آذر مزدا اهورا پیش خرامید و این چنین اندیشه کنان: این فر بدست نیامدنی را من خواهم گرفت اما از پس او اژدهاك سه پوزهٔ زشت نهاد بشتافت این چنین ناسزا گویان ००

۴۸ پس رو، این را دانسته باش تو، ای آذر مزدا اهورا، اگر تو این (فر) بدست نیامدني را بچنگ آوری هر آینه من ترا یکره نابود سازم بطوری که تو نتوانی در روی زمین، اهورا آفریده روشنائی دهی، از براي نگهداری کردن جهان راستی آنگاه آذر در اندیشه از خطر زندگی دستها را پس کشید چه اژدهاك سهمکین بود ००

---

۱ درآغاز فقرات کردهٔ ۷-۹ برخلاف آغاز فقرات کرده های دیگراین یشت فر با صفت کیاني نیامده بلکه با صفت آخوارتَ [Avestan] $ax^{v}areta$ که در پهلوي آگرفت ترجه شده آورده شده است این صفت که بمعنی بدست نیامدني و نگرفتنی است باین مناسبت است که فر درکرده هاي ۷-۹ موضوع ستیزه خواستاران است و هنوز پس از گرشاسب بکسی تعلق پیدا نکرده

۲ راجع به سپتور کسی که جمشید را با اره بدو نیم نمود بجلد اول ص ۱۸۷ ملاحظه شود

۴۹ پس از آن اژدهاك سه پوزهٔ زشت نهاد بشتافت این چنین اندیشه کنان. این فر بدست نیامدنی را من خواهم گرفت اما از پس او آذر مزدا اهورا برخاست باین سخنان گویا ٭

۵۰ پس رو, این را دانسته باش تو ای اژدهاك سه پوزه, اگر تو این (فر) بدست نیامدنی را بچنگ آوری هر آینه من ترا از پی بسوزانم، در روی پوزهٔ تو شعله بر انگیزم بطوري که تو نتوانی در روی زمین اهورا آفریده خروج کنی از برای تباه کردن جهان راستي آنگاه اژدهاك در اندیشه از خطر زندگی دستها را پس کشید چه آذر سهمکین بود ٭

۵۱ این فرّ بدریای فراخکرت جست آنگاه اَپمّ نپات[1] تیز اسب فوراً او را دریافت اپم نپات تیز اسب آرزوي داشتن آن نمود این فر بدست نیامدنی را من خواهم گرفت از تك دریای ژرف, از تك دریاهای ژرف ٭

۵۲ سرور بزرگوار شهریار شیدور آپم نپات تیز اسب را ما میستائیم، آن دلیر استغاثه اجابت کننده را

(و آن) کسي که بشر را بیافرید, که بشر را ساخت و آن ایزد آب را که نیکو بشنود هر آنگاه وی را بستایند ٭

۵۳ پس باید هر یك از شما مردمان, چنین گفت اهورا مزدا, ای زرتشت پاك، خواستار فر بدست نیامدنی باشد او از بخشش پاداش درخشان آتربانی بهره مند گردد[2] او از بخشش پاداش فراوان, آتربانی بهره مند گردد او از بخشش آتربان (بهره مند گردد) ٭

---

۱ در خصوص اَپمّ نپات, فرشتهٔ آب رجوع شود بجلد اول ص ۱۰۲ و ۱۵۹

۲ یعني کسی که داراي فر ایزدي گردد بپاداش درخشاني که از براي یك آتربان یا پیشواي دیني مقرر گردیده، خواهد رسید

۵۴ او از ارت [1] بسیار رفاهیّت بخشنده . . . . [2] بهره مند گردد که ستور و علوفه ارزانی دارد پیروزی همه روزه از آنِ او شود که بانیرو شکست دهد و بیش از سالي (طول کشد) و از این پیروزی برخوردار او بلشکر خونین چیر شود, و از این پیروزي برخوردار او همهٔ دشمنان را شکست دهد برای شکوه و فرّش من او را بانماز بلند و آب زور میستایم آن فر زورمند مزدا آفریدهٔ بدست نیامدنی را فر نیرو مند مزدا آفریدهٔ بدست نیامدني را ما میستائیم با هوم آمیخته بشیر, با برسم, بازبان خرد و کلام مقدس, با گفتار و کردار و کلام راستین ینگهه ها تام . . . . ஃ

(کردهٔ ۸)

۵۵ فر نیرومند مزدا آفریدهٔ بدست نیامدنی را ما میستائیم (آن فر) بسیار ستودهٔ, زبردست, پرهیزگار, کارگر, چست را که برتر از سایر آفریدگان است ஃ

۵۶ که افراسیاب تورانی نابکار از دریای فراخکرت آرزوی داشتن آن میکرد, برهنه (شده) رختها را او بدر کرده خواستار گرفتن این فر شد (فری) که با قوام ایرانی کنونی و بعد و بزرتشت پاك متعلق است او شناور بسوی فر شتافت این فر تاختن گرفت, این فر بدر رفت از آنجاست که این آبشار [3] نامزد بدریاچه خسرو [4]. از دریای فراخکرت برخاست ஃ

---

۱ ارت فرشتهٔ توانگري است رجوع شود بمقالهٔ ارت ص ۱۷۹ـ۱۸۵

۲ بجاي نقاط از کلهٔ که سیارَ داشت [illegible] معنی ای بر نمیآید

۳ کلمه که به آبشار ترجمه شده در متن آپَ غزار [illegible] apa ghzāra آمده در آبان یشت فقره ۱۰۱ و تیریشت فقره ٤٦ و رام یشت فقره ۲۷ نیز بهمین کلمه برخوردیم این کلمه را که مرکب است از آپِ (آب) و غزر [illegible] ghžar = زغر [illegible] zghar یعنی ریختن و روان شدن میتوان به رود و جویبار هم ترجمه نمود اما آبشار درست معني تحت اللفظی آپَ غزارَ میباشد بهرحال از این کلمه در فقره فوق شعبهٔ آبي اراده شده که از دریای فراخکرت آمده دریاچه خسرو را ساخته است رجوع شود بجلد اول ص۲۲۷ و بتوضیحات فقره ۲۷ رام یشت در صفحه ۱۵۰ همین جلد

٤ دریاچهٔ خسرو بقول بندهش فصل ۲۲ فقره ۸ در پنجاه فرسنگي دریاچهٔ چیچست (ارمیه) است رجوع بمقاله کیخسرو ص ۲۵۶

۵۷ آنگاه، ای سپنتمان زرتشت، افراسیاب تورانی بسیار زورمند از دریای فراخکرت بیرون آمد سخن ناسزا بزبان راند: ایث، ایث، یثن، اَهما ئی،[1] من نتوانستم این فر را بربایم (فری) که باقوام ایرانی کنونی و بعد، و بزرتشت پاك متعلق است ꙮ

۵۸ من اینك همهٔ تر و خشك را (از) بزرگ (و) نیك و زیبا بهم در آمیزم، اهورا مزدا بتنگنا در آید . . . .[2] آنگاه، ای سپنتمان زرتشت، افراسیاب تورانی بسیار زورمند خود را بدریای فراخکرت انداخت ꙮ

۵۹ پس دومین بار برهنه (شده) رختها را او بدر کرده خواستار گرفتن این فر شد (فری) که با قوم ایرانی کنونی و بعد و بزرتشت پاك متعلق است او شناور بسوی فر شتافت این فر تاختن گرفت این فر بدر رفت از آنجاست که این آبشار نامزد بدریاچهٔ ونگهزداه[3] از دریای فراخکرت برخاست ꙮ

۶۰ آنگاه ای سپنتمان زرتشت افراسیاب تورانی بسیار زورمند از دریای فراخکرت بیرون آمد سخن ناسزا بزبان راند: ایث ایث یثن اهمائی اوَ ئث ایث یثن کهمائی[4] من نتوانستم این فر را بربایم (فری) که باقوام ایرانی کنونی وبعد وبزرتشت پاک متعلق است ꙮ

---

۱ این کلمات باضافه چند کلمهٔ دیگر در فقرات ۶۰ و۶۳ دارای معنی ای نیست بسا در نسخه بدلها باملا، مختلف ضبط شده اصلاً از این کلمات که بایستی ناسزاهای افراسیاب تورانی باشد معنی ای اراده نکرده اند در هر بار که افراسیاب از گرفتن فر نومید گشت از شدت غضب چنین موهومات و مهملاتی بزبان راند و فر را نفرین نمود رجوع شود به Arische Forschungen von Bartholomae I Heft; S. 1۲2

۲ بجای نقاط از چند کلمات معنی درستی برنمیآید

۳ ونگهزداه [illegible] Vaṅhazdāh صفت است یعنی «بهتر دهنده» و «نیکوتر بخشنده» بهمین معنی در یسنا ۶۵ فقره ۱۲ استعمال شده و درپهلوی وه دهك ترجمه گردیده است در فقره فوق اسم دریاچه ایست اما تعیین آن غیر ممکن است با هیچیك از اسامی دریاچهائی که درفصل ۲۲ بندهش ضبط شده شباهتی ندارد

٤ رجوع شود بتوضیحات فقره ۵۷

۶۱ من اینک همهٔ تر و خشک را (از) بزرگ (و) نیک و زیبا بهم در آمیزیم
اهورا مزدا بتنگنا در آید[۱] . . . . آنگاه ای سپنتمان زرتشت افراسیاب
تورانی بسیار زورمند خود بدریای فراخکرت انداخت ꙰

۶۲ پس سومین بار او رختها را بدر کرده خواستار گرفتن این فر شد (فری).
که باقوام ایرانی کنونی و بعد و بزرتشت پاك متعلق است او شناور بسوی فر
شتافت این فر تاختن گرفت، این فر بدر رفت، از آنجاست که این
آبشاز نامزد بدریاچه اوژ دان وَن[۲] از دریای فراخکرت برخاست ꙰

۶۳ آنگاه، ای سپنتمان زرتشت، افراسیاب تورانی بسیار زورمند ماز دریای
فراخکرت بیرون آمد، سخن ناسزا بزبان راند: ایث ایث یثن اهمائی
اوث ایث یثن اهمائی آوییه ایث یثن اهمائی[۳]

۶۴ او نتوانست این فر را برباید (فري) که باقوام ایرانی کنونی و بعد و بزرتشت
پاك متعلق است
برای شکوه و فرّش . . . .[۴] ꙰

(کردهٔ ۹)

۶۵ فر نیرومند مزدا آفریدهٔ بدست نیامدنی را ما میستائیم (آن فر) بسیار
ستودهٔ، زبردست، پرهیزگار کارگر، چست را که برتر از سایر آفریدگان است ꙰

۶۶ که از آن کسی است که شهریاری وی از آنجائی که رود هلمند
دریاچهٔ کیانسیه را تشکیل میدهد برخاسته، در آنجائی که کوه
او شیدَم[۵] واقع است و از گردا گرد آن آب بسیاری از کوهها آمده
باهم سرا زیر میشود ꙰

---

۱ رجوع شود بتوضیحات فقره ۵۸

۲ اوژدان وَن [illegible] Awždānvan تعیین محل این دریاچه غیر ممکن است
بقول بارتولومه یعنی «دارندهٔ رود آب»؟ Altira. worterb von Bartho. S. 99.

۳ رجوع شود بتوضیحات فقره ۵۷

۴ مثل فقره ۵٤

۵ راجع برود هلمند و دریاچهٔ کیانسیه که آبش از هلمند است و کوه اوشیدم که
ظاهراً سر چشمه هلمند است بمقالهٔ هامون ملاحظه شود

۶۷ بآن (دریاچهٔ کیانسیه) فرود ریزد, بسوی آن روان گردد: خواسترا, [۱] هوسپا, [۲] فرذثا, [۳] و آن خوارنکهئیتی [۴] زیبا, و آن اوشتوئیتی توانا [۵]

---

۱ خواسترا در این فقره از هشت رود دیگر اسم برده شده که مانند هلمند به هامون میریزد برخي از آنها را اشتین Stein با اسامی حالیهٔ رودهای افغانستان که به هامون میریزد مطابق کرده است (Mark Aurel Stein: Academy 1885, 16 Mai) اینك خواسترا X^{v}āstra: این کله صفت است یعنی دارندهٔ چمن خوب یا داراي چراگاه خوب چنانکه در یسنا ۶۸ فقره ۱۵ آمده غالباً این صفت از برای ایزد رام آورده شده و در مقاله ویو=اندرواي (فرشته هوا) صفحهٔ ۱۳۵ از آن صحبت داشتیم خواسترا در این فقره بترکیب تأنیث اسم رودی است که حالیه خاش رود گویند از طرف شرقي بدریاچهٔ هامون میریزد از سر چشمه اش که کوههاي ایماق و هزاره باشد تا مصبش ۳۸۰ کیلومتر است

Geogra. von Iran von Geiger im Gir. Phi. II B. S. 379

۲ هوسپا Hvaspā این کله نیز صفت است یعني کسی که اسبش خوب است درفقره ۷۶ مهر یشت باین معنی استعمال شده و درفقره ۱۲۲ فروردین یشت اسم یکی از پارسایان است که بفروهرش درود فرستاده شده در فرس هخامنشی نیز هواسپ (huvaspa) آمده داریوش در کتیبهٔ خرابه تخت جمشید میگوید پارس داراي اسبهاي خوب (هواسپ) و مردمان خوب است هوسپا در این جا اسم رودي است بطلیموس یوناني جغرافي نویس قرن دوم میلادی آن را خواسپ Xoaspa ضبط کرده حالیه خوس پاس گویند رودي است که از طرف شرقی به هامون ریخته میشود

۳ فرذثا Fradathā این کله بمعنی فزایش و بالش یا ترقي و نموّ است مکرراً باین معنی در اوستا استعمال شده از آنجمله در اشادیشت فقره ۶ در ترجمه پهلوی اوستا فراخ دهشنی ترجمه شده است در این جا رودي است که از طرف شمال شرقی بدریاچهٔ هامون میریزد اینك فراه رود گویند طول این رود از سرچشمه اش که کوههاي ایماق و هزاره باشد تا مصبش ۵۰۰ کیلومتراست شهر فره یا فراه که درکنار همین رود واقع است معروف است کلیه جغرافی نویسان کما بیش از آن ذکري کرده اند این شهر پس از خرابیهاي چنگیز دیگر بآبادی و اهمیت قدیمش نرسید

۴ خوارنکهئیتی X^{v}arenaṅhaiti این کله هم مانند کلمات پیش مؤنث است ترکیب مذکر آن خوارِ نکهونت بمعنی فرهمند و شکوهنده است پلینیوس رُمی Plinius (۲۳-۷۹ میلادي) آن را فرنکوتیس Phrnacotis ضبط کرده امروزه هر رود یا هاروت نامیده میشود طول آن از سرچشمه اش که سیاه کوه باشد تا هامون ۳۰۰ کیلومتر است

۵ اوشتوئیتی Uštavaiti ترکیب مؤنث کله اشنونت میباشد که صفت است بمعني «دارنده آنچه آرزو شده بود» اوشتوئیتي نیز اسم زن پارسائی است که در فقرهٔ ۱۳۹ فروردین یشت از او یاد شده است در این جا رودي است که به هامون میریزد تعیین آن ممکن نیست

و اوروَذا [1] دارندهٔ چراگاه بسیار و ارزی [2] زرنومئیتی [3] بآن فرو ریزد، بسوی آن روان گردد هلمند باشکوه و فرهمند که امواج سفید بر انگیزد که طغیان کند ○○

۶۸ نیروی اسبی از آن اوست، نیروی شتری از آن اوست، نیروی مردی از آن اوست، فر کیانی از آن اوست، چند ان فر کیانی در آن است، ای زرتشت پاک، که اینجا ممالک غیر ایرانی را کنده و غرقه تواند ساخت [4] ○○

۶۹ پس آنگاه در آنجا آنان (ممالك یا اقوام) سرگشته گردند، گرسنگی و تشنگی دریابند، سرما و گرما دریابند، اینچنین فر کیانی پناه اقوام ایرانی و جانوران پنجگانه است [5] از برای یاری مردان پاک و دین مزدیسنا

برای شکوه و فرش . . . . [6]

(کردهٔ ۱۰)

۷۰ فرّ کیانی نیرومند مزدا آفریده را ما میستائیم (آن فر) بسیار ستودهٔ، زبردست، پرهیزکار، کارگر چست را که برتر از سایر آفریدگان است ○○

---

۱ اوروَذا Urvadha رودی است که به هامون میریزد؟

۲ ارزی Erezī رودی است که به هامون میریزد؟

۳ زرنومئیتی Zarenumaitī ترکیب مؤنث صفت زرنومنت که بمعنی زرمند یا دارای زراست میباشد از زرنومنت در خورشید نیایش فقره ۸ یاد شده و آن اسم دریاچه یا آبگیری است در بندهش فصل ۲۲ فقرهٔ ۶ آمده که دریاچهٔ زرینمند در همدان است در فصل ۲۰ بندهش فقرهٔ ۳۴ آمده هلمند را زرینمند مینامند شکی نیست که این دو رود یکی در همدان و دیگری در سیستان، مربوط بهمدیگر نیست حمداله مستوفی در نزهه القلوب صفحهٔ ۲۱۶ مینویسد که آب زنده رود یا زاینده رود اصفهان را نیز زرین رود گویند شاید که زرنومتی در فقره فوق زامیاد یشت رودی باشد مثل ارغنداب که برود هلمند پیوسته بدریاچه هامون میریزد و بهمین مناسبت در بندهش رود هلمند نیز زرینمند خوانده شده است

۴ این فقره راجع است به رود هلمند

۵ راجع به جانوران پنجگانه بتوضیحات فقره ۱۰ فروردین یشت در ص ۶۱-۶۳ همین جلد ملاحظه شود

۶ مثل فقره ۱۳

۷۱ که به کیقباد پیوست و به کی اپیوه و به کیکاوس و به کیارش و به کی پشین و به کی بیارش و به کی سیاوش تعلق داشت [۱] ٥

۷۲ بطوری که همهٔ آنان کیانیان چالاک، همه پهلوان، همه پرهیزکار، همه بزرگ منش، همه چست، همه بیباک شدند
برای شکوه و فرّش . . . . [۲] ٥٥

(کردهٔ ۱۱)

۷۳ فرّ کیانی نیرومند مزدا آفریده را ما میستائیم (آن فر) بسیار ستوده، زبردست، پرهیزگار، کارگر، چست را که برتر ازسایر آفریدگان است ٥٥

۷٤ که به کیخسرو تعلق داشت از برای نیروی خوب ترکیب یافته اش، از برای پیروزی اهورا آفریده اش، از برای برتری فاتحش، از برای حکم خوب مجری‌شده اش، از برای حکم تغییرناپذیرش، از برای حکم‌مغلوب نشدنیش و از برای شکست فوری دشمنان از او ٥

۷٥ از برای قوّت سالم و از برای فرّ مزدا آفریده و از برای تندرستی، از برای‌فرزندان نیک باهوش دانای زبان آور مقتدر روشن چشم از احتیاج رهانندهٔ دلاور، از برای آگاهی درست از آینده و از بهترین زندگی (بهشت) غیر قابل تردید ٥

۷٦ از برای سلطنت درخشان، از برای مدّت زندگانی بلند، از برای همهٔ خوش بختیها، از برای همهٔ درمانها [۳] ٥

۷۷ بطوری که کیخسرو به (دشمن) نابکار مسلّط شد، در طول میدان تکاپو بکمینگاه دچار نگردید درهنگامی که (دشمن) زیانکار مکّار سواره بصدّش

۱ راجع باین ناموران بمقالهٔ کیانیان ص۲۲٤-۲۲٦ ملاحظه شود
۲ مثل فقره ۱۳
۳ فقرات ۷٤-۷٦ مثل فقرات ۱۳۳-۱۳٥ فروردین یشت است رجوع شود بتوضیحات آنها در صفحات ۱۰۳-۱۰٤

میجنگید درهمه جاکیخسرو سرور پیروزمند افراسیاب زیانکار (و برادرش)
کرسیوز را به بند درکشید، آن پسرانتقام کشندهٔ سیاوش دلیر که بخیانت
کشته شد و (وانتقام کشنده) اغریرث دلیر
برای شکوه و فرش . . . [1] ॐ

(کردهٔ ۱۲)

۷۸ فرّ کیانی نیرومند مزدا آفریده را ما میستائیم (آن فر) بسیار ستودهٔ زبردست پرهیزگار، کارگرچست را که برتر از سایر آفریدگان است ॐ

۷۹ که بزرتشت پاک تعلق داشت کسی که بحسب دین اندیشید بحسب دین سخن گفت بحسب دین رفتارکرد بطوری که او در سراسر جهان مادی در راستی راست ترین، درپادشاهی بهترین شهریار، درشکوه شکوهمند ترین در فر فرهمندترین، در پیروزی پیروزمندترین بود ॐ

۸۰ آشکارا پیش از او دیوها در گردش بودند، آشکارا لذّات آنان بوقوع میپیوست آشکارا آنان زنان را از مردان میربودند و دیوها بآن ناله و زاری کنندگان اجحاف میکردند ॐ

۸۱ آنگاه از یک اهون وئیریه [2] که زرتشت پاک چهار بار با مراعت درنگ و در قسمت نیمهٔ دومی بآوازی بلند تر بسرود همهٔ دیوها بهراس افتادند بطوری که آن (دیوهای) غیرقابل ستایش، غیرقابل نیایش در زیر زمین پنهان شدند ॐ

۸۲ از او (از زرتشت) افراسیاب تورانی زیانکار در روی همهٔ هفت کشور آرزوی داشتن فر نمود افراسیاب زیانکار بآروزی فرّ زرتشت همهٔ هفت کشور را بپیمود او بسوی فرشتافت . . . [3] هردو خود را پس کشیدند [4]

---

۱ مثل فقره ۱۳
۲ اَهُونَ وَئیریه [illegible] Ahuna Vairya نماز معروف یتااهو . . . . .
۳ بجای نقاط از کلمات [illegible] معنی ای برنمیآید
٤ شاید از «هردو» زرتشت و فرّ مقصود باشد

و بکام خواستار در آمدند چنانکه ارادهٔ من، اهورامزدا
و دین مزدیسنا بود
برای شکوه وفرّش . . . . ۱ ꙮ

(کردهٔ ۱۳)

۸۳ فرّ کیانی نیرومند مزدا آفریده را ما میستائیم (آن فر) بسیار ستودهٔ، زبردست، پرهیزگار، کارگر چست را که برتر از سایر آفریدگان است ꙮ

۸٤ که بکی گشتاسب تعلق داشت، کسی که بحسب دین اندیشید، بحسب دین سخن گفت، بحسب دین رفتار کرد بطوری که او این دین را بستود، دیوهای دشمن را از پاکان (مقدسین) براند ꙮ

۸۵ کسی که با گرز سخت از برای راستی راه آزاد جست، که با گرز سخت از برای راستی راه آزاد یافت که بازو و پناه این دین اهورائی زرتشت بود ꙮ

۸٦ کسی که آن را (دین را) که در بند بسته بود پایدار ساخته از بند برهانید آن را در میان جای داد (آن دین) فرمانگزار بزرگ نلغزیدنی پاک را که از ستور و چراگاه برخوردار است که ارستور و چراگاه آراسته است[۲] ꙮ

۸۷ کی گشتاسب دلیر به تثریاونت بدآئین چیرشد و به پشن دیویسنا و به ارجاسب دروغپرست (دروند) و بسایر خیونهای مفسد و بد کنش ۳ ꙮ
برای شکوه و فرّش . . . ۱ ꙮ

---

۱ مثل فقره ۱۳

۲ فقرات ۸۵-۸٦ مثل فقرات ۹۹-۱۰۰ فروردین یشت است رجوع شود بتوضیحات آنها در صفحه ۸٤ درهمین جلد

۳ راجع گشتاسب و رقبای وی تثریاونت و پشن و ارجاسب و قبیلهٔ خیون توران بتوضیحات فقره ۱۰۹ آبان یشت در جلد اول و بمقاله کی گشتاسب در همین جلد ملاحظه شود «دین را درمیان جاداد» یعنی بمقام برازنده خود رسانید و سر آمد سایر دینها ساخت

(کردهٔ ۱۴)

۸۸ فرّ کیانی نیرومند مزدا آفریده را ما میستائیم (آن فر) بسیار ستودهٔ، زبردست، پرهیزگار، کارگر چست را که برتر از سایر آفریدگان است ٥٥

۸۹ که به سوشیانت پیروزمند و بسایر دوستانش تعلق خواهد داشت [1] در هنگامی که گیتی را نو سازد (یک گیتی) پیر نشدنی، نمردنی، نکندیدنی، نپوسیدنی، جاودان زنده، جاودان بالنده و کامروا، در آن هنگامی که مردگان دگر باره برخیزند (و) بزندگان بیمرگی روی کند و پس آنگاه او (سوشیانت) بدر آید و جهان را بآرزوی خود تازه کند ٥

۹۰ پس جهانی که فرمانبردار راستی است فنا ناپذیر گردد، دروغ دگرباره بهمان جائی رانده شود که از آنجا از برای آسیب رساندن براستی پرستان و نژاد و هستی وی آمده بود، تباهکار نابود خواهد گردید فریفتار رانده خواهد شد
اناز توش [2]
برای شکوه و فرّش . . . . [3] ٥٥

(کردهٔ ۱۵)

۹۱ فرّ کیانی نیرومند مزدا آفریده را ما میستائیم (آن فر) بسیار ستودهٔ زبردست پرهیزگار، کارگر چست را که برتر از سایر آفریدگان است ٥٥

---

۱ دوستان و یاران سوشیانت جاودانیهائی هستند که در روز واپسین برخاسته رستخیز خواهند برانگیخت و سوشیانت را درکار نو نمودن جهان و تازه ساختن گیتی یاری خواهند کرد و از پرتو فرّ ایزدی که با آنان است دروغ رخت بربسته زندگی راستی جاودانی و مینوی روی خواهد نمود در بندهش فصل ۳۰ فقره ۱۷ پانزده تن مرد و پانزده تن زن از یاران سوشیانت شمرده شده اند اسامی برخی از آنان درکتب پهلوی ذکرشده از آنجمله اند کیخسرو و نرسی و طوس و گودرز و پشوتن واغریرث وگرشاسب سام وغیره

۲ فقرات ۸۹-۹۰ مثل فقرات ۱۱-۱۲ همین یشت است از برای توضیحات اَنار توش بفقرات مذکور ملاحظه شود ص ۳۳۳

۳ مثل فقره ۱۳

۹۲ درهنگامی که استوت ارِتَ، پیک مزدا اهورا، پسرویسپ تئور و ئیری[1] از آب کیانسیه بدرآید، گرز پیروزمند آزنده، (گرزی) که فریدون دلیر داشت در هنگامی که اژی دهاک (ضحاک) کشته شد ٥

۹۳ که افراسیاب تورانی داشت درهنگامی که زنگیاب[2] دروغگو کشته شد، که کیخسرو داشت درهنگامی‌که افراسیاب تورانی‌کشته شد، که کی گشتاسب داشت (آن) آموزگار راستی از برای سپاهش، با این (گرز) او (استوت ارِتَ) دروغ را اینجا از گیتي راستي بیرون خواهد کرد ٥

۹٤ او (استوت ارت) با دیدگان خردبنگرد، بهمهٔ آفریدگان او نگاه خواهد کرد. .[3] آنچه زشت نژاد است، او با دیدگان بخشایش سراسر جهان مادي را خواهد نگریست و نظرش سراسر جهان را فنا ناپزیر خواهد ساخت ٥٥

۹٥ یاران استوت ارت پیروزمند بدر خواهند آمد، نیك پندار، نیك گفتار، نیك کردار و نیك دین اند و هرگز سخن دروغ بزبان نیاورند در مقابل آنان خشم خونین سلاح بی فرّ رو بگریزد، راستی بدروغ زشتِ تیرهِ بد نژاد غلبه کند ٥٥

---

۱ در خصوص استوت ارِت که آخرین موعود مزدیسناست و دو برادر دیگرش که پیش ازاو ظهور خواهند نمود در توضیحات فقره ۱۱۰ فروردین یشت و از مادرهای آنان در توضیحات فقره ۱٤۲ همان یشت صحبت داشتیم و علاوه در صفحات اخیر مقاله هاءون و در توضیحات فقره ۱۰ همین یشت باز از سوشیانت و رستخیز بحث نمودیم فقط در اینجا یاد آورمیشویم که مادر استوت ارِت به اِرِدَتْ فِذری موسوم است و ویسپ تئوروئیري عنوان اوست یعنی همه را شکست دهنده رجوع شود بصفحهٔ ۱۰۸ در همین جلد

۲ در متن زئینیگاو [illegible] Zainigao یکي از دُشمنان ایران بوده که بدست افراسیاب کشته شد معنی لفظی آن معلوم نیست اما یوستی Yusti چنین معنی کرده: دارنده گاو زنده Iranisches Namenbuch S. 495 بصفحه ۲۲۸ این کتاب نیز ملاحظه شود

Sacred Books of the East by West vol. XLVII P. 116 و به

۳ یک کلمه خراب شده

۹٦ منش بدشکست خواهد یافت, منش خوب بآن چیر شود. (سخن) دروغ گفته شده شکست خواهد یافت, سخن راست گفته شده بآن چیر خواهد شد. خرداد و امرداد[1] هر دو را شکست دهند: گرسنگی و تشنگی را, خرداد و امرداد گرسنگی و تشنگی زشت را شکست دهند. اهریمن ناتوان بدکنش رو بگریز خواهد نهاد

برای شکوه و فرّش . . . . [2] ٥٥

یتا اهو وئیریو . . . . (دوبار)

درود میفرستم بکوه مزدا آفریدهٔ سهولت اشا (رفاهیّت راسی) بخشندهٔ اُوشیدرن و بفر کیانی مزدا آفریده و فر مزدا آفریدهٔ بدست نیامدنی[3]

اشم وهو . . . . .

اهمائی رئشچه . . . . . [4] ٥٥

---

۱ امشاسپند خرداد درجهان خاکی نگهبان آب و امرداد پاسبان گیاه است دیو تشنگی تورُوی [illegible] Taurvi رقیب خرداد و دیوگرسنگی زئیریچ [illegible] Zairica رقیب امرداد شمرده شده اند رجوع شود بجلد اول ص۹٥-۹٦

۲ مثل فقره ۱۳

۳ رجوع شود بتوضیحات سرآغاز این یشت

٤ رجوع شود بمقاله ملحقات یشتها در جلد اول ص ۳۲ و بفقره ۳۳ هرمزدیشت

هوم

در سراسر اوستا غالباً از هئومَ ؈ haoma که در وید کتاب مقدس برهمنان سومَ Soma میباشد سخن رفته در یشتها مکرراً بآن برخوردیم از آن جمله در مهر یشت فقرات ۸۸-۹۰ و بهرام یشت فقرهٔ ۵۷ وارت یشت فقرهٔ ۹ در جلد اول یشتها در صفحات ۴۷۱-۴۷۳ از این گیاه که نزد ایرانیان و هندوان مقدس شمرده میشود تا باندازهٔ که از برای فهم برخی از فقرات یشتها لازم بوده صحبت داشتیم، همچنین درگوش یشت فقرهٔ ۱۸ و در ارت یشت فقرهٔ ۳۷ از هومِ پارسا که در شاهنامه نیز از او اسم برده شده یاد گردیده است درجلد اول یشتها در جز و مقاله افراسیاب در صفحهٔ ۲۱۰ از هوم پارسا که اورا میتوان یکی از پیامبران پیش از عهد زرتشت شمرد ذکر کردیم

هرچند که بیستمین یشت هوم یشت نامیده شده و بایستی در این جا مقالهٔ مفصّلی راجع به هوم که بخصوصه در مزدیسنا دارای اهمیّت است بنگاریم ولی هنوز موقع آن نرسیده این کار را باید درتفسیر یسناها در جلد دیگر انجام بدهیم زیرا که در واقع هوم یشت درمیان یسناها جای داده شده و آن عبارت است از فقرهٔ اول یسنای نهم تا فقرهٔ دوازدهم یسنای یازدهم که مجموعاً هوم یشت نامیده شده و بسه کرده تقسیم گردیده است در این سه فصل از یسنا مفصّلاً از هوم پارسا و گیاه هوم سخن رفته است دو فقرهٔ یشت بیستم نیز از یسنای ۹ و ۱۱ برداشته شده و خود دارای مطالب مستقلی نیست

عجالتهً بذکر تألیف چند تن از دانشمندان پارسی راجع به هوم یشت (یسنا ۹-۱۱) اکتفاء نموده امیدواریم در آینده از عهدهٔ وعدهٔ خود برآئیم

Haoma in the Avesta by Jivanji Jamshedji Modi ; Bombay 1905.

Zoroastrian Sanitary Code by Sorabji Edalji Dubash; Bombay 1906 p. 163-167.

Selections from Avesta and old Persian, Part I Edited with Translation and Notes by Irach Jehangir Sorabji Taraporewala; Calcutta 1922 p. 2-50.

Neryosangh's Sanskrit Version of the Hōm Yašt (Yasna IX-XI) with the Original Avesta and its Pahlavi Version by Jamshedji Maneckji Unvala; Vienna 1924.

هوم یشت

بخوشنودی هوم راستی افزا

۱ هوم زرین (زردرنگ) بلند را ما میستائیم، هوم . . .[۱] فزایندهٔ گیتی را ما میستائیم هوم دور دارندهٔ مرگ را ما میستائیم[۲] ای (هوم) زرین من بیائین میخوانم (خواستارم) نشاء ترا، بیائین نیروی (ترا)، بیائین پیروزی (ترا)، بیائین درستی (صحّت ترا)، بیائین درمان (ترا)، بیائین فزایندگی (ترا)، بیائین بالندگی (ترا)، بیائین زور (از برای) همهٔ تن، بیائین همه گونه فرزانگی این را بیائین از اینرو (خواستارم) تا من در گیتی مانند شهریار مطلق در گردش توانم بود، بدشمن شکست دهنده (و) بدروغ ظفر یابنده بیائین از اینرو (خواستارم) تا من همهٔ ستیزگی بدخواه را شکست توانم داد (چه) دیوها و مردمان، (چه) جادوان و پریها، (چه) کاویها و کرپانهای ستمکار و زیانکاران دوپا (و) راستی تباه کنندگان (گمراه کنندگان) دوپا و گرگهای چهارپا و لشکر دشمن فریفتار (و) تازنده، باسنگر فراخ[۳] ۞

۲ هوم زرین بلند را ما میستائیم، هوم . . .[۱] فزایندهٔ گیتی را ما میستائیم هوم دور دارندهٔ مرگ را ما میستائیم،

---

۱ بجای نقاط در متن کلمهٔ فراشمی [illegible] frāšmi آمده که صفت است از برای هوم و مستشرقین آن را بزبانهای مختلف اروپائی Invigorant, labend, increasing وغیره ترجمه کرده اند در تفسیر پهلوی اوستا (زند) این کلمه ترجمه نگردیده بهیئت فراشم frāšm باقی مانده است رجوع شود بجلد اول ص ۳۵۷ و ۳۸۳

۲ این سه جمله از فقرهٔ ۲۱ یسنا ۱۰ برداشته شده است

۳ بعینه مثل فقرات ۱۷-۱۸ یسنا ۹ میباشد

همهٔ هومها را ما میستائیم اینك بخشایش و فروهر زرتشت سپنتمان پاك را

ما میستائیم [1]

ینگهه هاتم . . . .

یتا اهو . . .

آفرین (درود) میفرستم به هوم راستی افزا

اشم وهو . . .

اهمائی رئشچه . . . [2] ۵۵

---

۱ بعینه فقره ۲۱ یسنا ۱۰ باینجا نقل داده شده است

۲ رجوع شود بمقالهٔ ملحقات یشتها در جلد اول ص ۲۲ وبفقرهٔ ۳۳ هرمزد یشت

ونند

آخرین یشت که یشت بیست و یکم شمرده میشود ونند نامزد شده است از این یشت بسیار کوتاه که بیش از یک فقره نیست اطلاعی از ستارهٔ ونند بدست نمیآید در اوستا مکرراً به ونَنت vanaṅt برمیخوریم این کلمه نیز بهمین املاء صفت است بمعنیٔ چیرشونده و شکست‌دهنده و دست یابنده از فعل ون van که بمعنی غلبه نمودن و پیروزی یافتن است مشتق است در هرجائی از اوستا که از ستاره ونند یاد شده فقط بذکر اسم آن اکتفاء گردیده در کتب پهلوی هم مختصراً از آن ذکرشده بطوری که امروزه دائرهٔ اطلاعات ما در خصوص این ستارهٔ مزدا آفریدهٔ مقدس که سرور (رد) راستی و درمان بخش خوانده‌شده بسیار تنگ است درمیان ستارگانی که دراوستا نام برده شده فقط از تشتریه Tištrya که شعریٰ یمانی (Sirius) است دریشت متعلق بآن مفصلاً سخن رفته است درطی تشتر یشت از ستارگان دیگر هم ضمناً یاد شده است ونند که باقوی احتمال یکی از ستارگان نسرالواقع (Vega) میباشد در فقرهٔ ۱۲ تشتر یشت با هپتوایرنگ Haptōiringa یعنی هفتورنگ و پَئو ایریه اِینی Paoiryaēinī یعنی پروین یادگردیده و درهمین فقره نیز به سَتَوَئس Satavaēsa که ظاهراً «دَبران» است اشاره شده است[1] دررشن یشت در فقرات ۲۶—۲۸ ونند و تشتر و هفتو رنگ یکجا نامیده شده اند در خورشید نیایش فقرهٔ ۸ به ونند و تشتر یکجا برمیخوریم همچنین در سیروزهٔ کوچک و بزرگ در فقرهٔ ۱۳ تشتر و ستویس و ونند و هفتو رنگ باهم ستوده شده‌اند گذشته از این چند فقرات دیگر جائی در اوستا بنظر نگارنده نیامده که نامی از ونند برده شده باشد در فصل ۲ بندهش فقرهٔ ۷ آمده که ونند در عالم بالا درمیان اجرام سماوی سپهبد نیمروز (جنوب) است در فصل ۵ همین کتاب

---

۱ رجوع شود بجلد اول یشتها ص ۳۴۵

نیز در فقرهٔ اول برجیس رقیب ونند شمرده شده چنانکه هر یک از سبعهٔ سیّاره بضد یکی از سبعهٔ ثابته در تکابو است مثلاً تیرهماورد تشتر و بهرام هماورد هفتورنگ وناهید هماورد ستویس وغیره پنداشته شده است در فقرات ۱۲ــ۱۵ مینو خرد مندرج است که ستارهٔ ونند از برای نگهبانی در وگذر کوه البرز گماشته گردیده است [1]

یگانه مطلبی که درفقرهٔ منحصر بفرد ونند یشت میتوانیم بدست آوریم این است که این ستاره بخصوصه از برای دفع زیان حشرات موذی (خرفستر) ستوده و استغاثه میشود گذشته از دعا و نماز عملاً هم در مزدیسنا نابود کردن حشرات توصیه شده و کشتن کلیه جانوران زیانرسان از اعمال نیکو و ثواب شمرده شده است

کلمه ای که ما به حشرهٔ موذی ترجمه کرده ایم در اوستا خرفستر [اوستایی] Xrafstra آمده که بمعنی کلیه جانور موذی و درنده است درگاتها این کلمه بصیغهٔ جمع از برای بدخواهان مزدیسنا و دشمنان بیابان نورد و راهزنان و زیانکاران و نابکاران چادر نشین استعمال شده چنانکه حضرت زرتشت در یسنا ۲۸ قطعهٔ ۵ خواستار است که این خرفستران (بزهکاران و راهزنان) را براه راست هدایت کند ودریسنا ۳۴ پیغمبر ایران بدرگاه مزدا نالیده و بمنش پاک و راستی روی نموده خواستار است که بیچارگان را پناه دهند زیرا که آنان از خرفستران (زیانکاران و بزهکاران و راهزنان) و دیوها و از این گونه مردمان نیستند در سایر قسمتهای اوستا خرفستر از برای جانوران اهریمنی زیانرسان و بخصوصه جانوران خرد مضرّیا حشرات موذی استعمال گردیده و نابود کردن آنها نیک، شمرده شده است از این حشرات اند اژی [اوستایی] Aži (مار) کسیپ [اوستایی] Kasyapa (کشف=سنگپشت)

---

۱ درجلد اول یشتها درصفحات ۳۲۴ــ۳۳۶ مفصلاً از تشترکه ستارهٔ باران است و در جزو همان مقاله (ص ۳۲۶ــ۳۲۹) کمابیش از ستارگان دیگر: ونند و ستویس و هفتورنگ سخن داشتیم

وَزَغَ Vazagha (وزغ) مئوئیری Maoiri (مورچه)، پزدو Pazdu (پزدک ــ شپشهٔ گندم، سوس) مخشی Maxši (مگس) [1] وسپیش Spiš (شپش) [2]

در صد در نثر باب چهل و سوم کشتن حشرات ذیل ثواب شمرده شده:
وزغ و مار و کژدم و مگس و مورچه و موش عقیدهٔ ایرانیان راجع بحشرات موذی در قدیم در همه جا شهرت داشته هرودت نیزدر کتاب اول فقرهٔ ۱٤۰ مینویسد: مغها کشتن مورچه و مارا ثواب بزرگ میدانند[3] درخصوص چوبدستی سرسیخ که در اوستا خرفسترغن Xrafstraghna نامیده شده یعنی حشرهٔ کش که آثربانان (موبدان) بایستی ازبرای کشتن حشرات موذی همیشه باخود همراه داشته باشند بجلد اول یشتها ص ۳۲ به ملاحظه شود

ج

۱ رجوع شود به وندیداد فرگرد ۱٤ فقرات ٥ـ٦ و فرگرد ۱٦ فقره ۱۲ و فرگرد ۷ فقره ۲

۲ به وندیداد فرگرد ۱۷ فقره ۳ ملاحظه شود در این فقره مندرج است که سپیش خرفستري است (حشره ایست) که گندم مردم را در انبار و رخت آنان را در جامه دان میخورد از این تعریف قهرا به پد و شپشهٔ گندم منتقل میشویم

۳ در این جا متذکرمیشویم که مورچه همیشه در اوستا با صفت دانو کَرِش dāno karša یعني دانه کش آمده و همین صفت در شاهنامه از برای مورچه محفوظ مانده است: میازار موری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است
و از همین صفت میتوان دانست که چرا کشتن مورچه حشره ای که گندم را از خرمن بتاراج میبرد و در هرخوردني در آمده میآلاید نزد ایرانیان برزیگر و پاکیزه ثواب شمرده شده است راجع بمقدس بودن خاك و اهمیت فلاحت نزد ایرانیان قدیم بصفحات اولهٔ مقالهٔ فرّ « زمین » ملاحظه شود ص ۳۰۲ـ۳۰٦

ونند یشت

بخوشنودی ستارهٔ مزدا آفریدهٔ ونند

۱ ستارهٔ مزدا آفریدهٔ مقدس (و) سرور راستی ونند را ما میستائیم ونند درمان‌بخش را نام گفته [۱] میستائیم، از برای مقاومت کردن بضّد حشرات (خرفسترها) مردود زشت اهریمن که یکسره باید راند
(سه‌بار) ∴

آفرین (درود) میفرستم بستارهٔ مزدا آفریدهٔ ونند

اشم وهو . . . .

اهمائی رئشچه . . . . . . [۲] ∴

---

۱ «نام گفته یا نام برده» در متن آئوخوناَمن aoxtō nāmanu آمده و صفت است یعنی کسي که برازنده است از او در نماز نام برده شود و باسم مخصوص خود ستوده گردد این صفت غالبا از برای ایزدان آمده چنانکه در فقرات ۱۱ و ۲۳ ,۲۵ تشتریشت و درفقرات ۳۰ و ۲۱ و ۵٤ و ۵٦ مهریشت وغیره درتفسیر پهلوی (زند) «گفت نام» شده است

۲ رجوع شود بمقالهٔ (یه) ملحقات یشتها در جلد اول ص ۳۲ و بفقره ۳۳ هرمزد یشت در خصوص و نّت باج رجوع شود به

The Religious Ceremonies and Customs of the Parsees by Jivanji Modi, p. 366.

فرهنگ لغات اوستا

(لغاتی که در این کتاب معنی شده است) ❀

ا = 𐬀

		صفحه
اَئِشرَ	آموزش و تعلیم	۲۷۹
اَئِشْریهٌ	شاگرد و آموزنده	۲۷۹
اَئِشرَ پئیتی	هیربد، استاد، آموزگار	۲۷۹،۸۹
اَئِزَخَ	کوهی است	۳۲۷
اَئِخَ	یخ	۲۰۵
اَئِوُ گَفیّه	یکی از رُقبای گرشاسپ	۱۵۰
اَئِشمَ	دیو خشم، رقیب ایزد سروش	۴۰، ۱۰۵
اَئیریاوَ	اسم خاندان منوچهر	۵۰
اَئیریَنَم خوارِنو	فرّ ایرانی	۳۱۵،۲۰۲
اَئیذیو (در گاتها اَئیذیو)	سود مند، مفید	۶۱
اَئوختونامَنْ	کسی که برازنده است از او نام برده شود	۳۵۸
اَئوشْنَرَ	وزیر کیکاوُس	۱۳۶، ۱۰۳
اَئوروَنتْ	تند و تیز و دلیر و پهلوان	۳۲۷
اَئوْروَنتْ	اروند= الوند	۳۲۷
اَئوْروَنتْ	اسب	۳۲۷

❀ از برای معانی مفصلتر و اشتقاق کلمات و ارتباط آنها با لغات فارسی رجوع شود بصفحاتی که با اعداد معین شده است بفرهنگ لغات اوستا در جلد اول یشتها صفحات ۶۰۳-۶۲۶ نیز ملاحظه شود

			صفحه
اَئوْرْوَتْ اَسپَ (اَ اوروت)	[illegible]	نیز اسب	۲۶۶
اَئورْوَتْ اَسپْ	[illegible]	لهراسب	۲۶۶، ۲۸۸
اَئوْروَسارَ	[illegible]	امیری است که از کیخسرو شکست دید	۱۵۱، ۲۵۹
اَپخْشیرا	[illegible]	اسم مملکتی است	۹۹
اَپرَزات	[illegible]	بعد زائیده شده، متأخر	۲۵
اپرِنایو	[illegible]	نابرنا، نا بالغ	۱۹۷
اَپئوشَ	[illegible]	اپوش، دیو خشکی	۲۰۵
اَپ غژارَ	[illegible]	آبشار، جوی	۱۵۰، ۳۴۱
اَپَمْ نپاتْ	[illegible]	فرشتهٔ آب	۵۹، ۳۲۰
اَثْرَوَن	[illegible]	آتوربان، آذربان	۳۳۱
اَذوْتوَ	[illegible]	کوهی است	۳۲۹
اَخوارِتَ	[illegible]	نگرفتنی، بدست نیامدنی	۳۲۴، ۳۳۹
اَرائیتی	[illegible]	بخیل، لئیم	۲۸۱
اَرَ	[illegible]	یکی از پارسایان است	۹۰
آر	[illegible]	اسم یک قسم ناخوشی است	۹۰
اَرزوُرَ	[illegible]	کوهی است	۳۲۵
اَرجتْ اَسپَ	[illegible]	ارجاسب	۲۷۰
اَرْشتاتْ	[illegible]	ایزد اشتاد	۲۰۱
اَرْشتی	[illegible]	ترکیب دیگری از ارشتات	۲۰۱
اَرْشتي	[illegible]	نیزه	۲۰۱
اَرْش تکئشَ	[illegible]	راست کیش	۲۰۱
اَرْش مننگه	[illegible]	راست منش و راست پندار	۲۰۱
اَرْش وَچنگه	[illegible]	راست گفتار	۲۰۱
اَرْشوخذَ	[illegible]	راست گفته شده	۲۰۳

صفحه

اَرِشْیه [illegible] راست و درست و نام یکی از پارسایان است ۹۰

اَرْشَنْ [illegible] نر (آدمی یا جانور)، اسب نر ۲۲۷، ۲۳۴

اَرْشَنْ [illegible] دلیر، یل، پهلوان ۱۵۶

اَزاتَ [illegible] هنوز زائیده نشده ۳۳٤

اَزِینَوَنتْ [illegible] زیناوند، مسلّح ۱٤۰

اَژِی [illegible] مار ۳۵٦

اَسْتْوَتْ اِرِتَ [illegible] سوشیانت، آخرین موعود مزدیسنا ۹۱، ۱۰۰، ۱۰۲، ۳۰۰

اَستوویذوتو [illegible] درپازند است وهاذ، است وهات، دیومرگ ۱۱٦، ۱۳۷

اَستی کَفیه [illegible] یکی از رقبای گرشاسب ۱۵۰

اسموخوانونت [illegible] یکی از نخستین پیروان زرتشت ۸۱

اَسنوَنتْ [illegible] ([illegible]) کوهی است ۲۳۹، ۲٤۱، ۲٤۲، ۳۲۸

اَسْمَنْ [illegible] آسمان ۳۰۳

اَسْتِیه [illegible] کوهی است ۳۲۷

اَشَ [illegible] راستی ۳۲۳

اَش خوا اَرَ [illegible] آسایش راستی بخشنده ۳۰۸، ۳۲۳

اَشتَ اَئوروَنتْ [illegible] پسر وپسپ تئورو اشتی یکی از رُقبای کی گشتاسب است ۲۷۰

اَشْتُو [illegible] پسر مدیوماه ۸۰

صفحه

آشَ ستمبنَ کوهی است ۳۲۸

اشنوخوانونت یکی از نخستین پیروان زرتشت رجوع شود به اسنوخوانونت

آشورَئوچه پسر فرانیه یکی از پارسایان است ۸۲

اشی ونکوهی ایزد ارت ۱۷۹

اغرَ ئرَث اغریرث برادر افراسیاب ۲۵۷

آمَ جرأت و قوّت و فرشته ایست ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۹

آموَنتْ باجرأت، زورمند ۱۱۹

آمهرکَ بیمرگ ۲۷٤

آنغرْ رَئوچاو انیران، فروغ بی پایان ۷۲، ۱۸۰

آنغرَ تمنگه تیرگی بی پایان، مقرّ اهریمن ۱۷۰

انگهوی اسم مملکتی است ۹۹

انگهو وهیشتَ بهترین جهان، بهشت ۱۷۰

آنْ ائیریه نه ایران، نیران، خارجه ۲۰۵

آنترد نگهوْ کوهی است ۳۲۵

آنترکنگهه کوهی است ۳۲۷

انومیّه چارپایان خرد ۶۲

اوْژدانَوْن اسم دریاچه ایست ۳٤۳

اهوْ سرور، بزرگ ۲۸۰

اهورَنَ کوهی است ۳۲۸

اهونَوئیریه (رجوع شود به یثا اهو) ۲٤۸، ۳٤۷

آیسکَتَ نَ ناخوشی ۲۷٤

آ = 𐬁

			صفحه
آبِرِتَرْ	𐬁𐬠𐬆𐬭𐬆𐬙𐬀𐬭	آورنده	۱۹۰
آپْ	𐬁𐬞	آب	۲۹۹
آتَرْ	𐬁𐬙𐬀𐬭	آذر, آتش	۲۸۰
آخرْوُرَ	𐬁𐬑𐬭𐬎𐬭𐬀	یکی از ناموران و اردوستان گرشاسب ازخاندان خسرو	۱۰۴، ۲۶۵
آدا	𐬀𐬛𐬁	پاداش اخروی و اسم فرشتهٔ توانگری, اسم دیگری است از برای ایزد ارت	۱۸۳
آدَرَنَ	𐬀𐬛𐬀𐬭𐬀𐬥	کوهی است	۳۲۶
آراستی	𐬁𐬭𐬁𐬯𐬙𐬌	عموی زرتشت, پدر مدیوماه	۸۰
آرمتی	𐬁𐬭𐬆𐬨𐬀𐬙𐬌 = آرمئیتی		
	𐬁𐬭𐬨𐬀𐬌𐬙𐬌	امشاسپندسپندارمذ	۱۰۶, ۱۸۳
آزاتَ	𐬁𐬰𐬁𐬙	آزادو اسم یکی از پارسایان است	۹۰
آزی	𐬁𐬰𐬌	آز, دیو حرص و طمع	۲۰۴
آیوّ	𐬁𐬌𐬎	زمان, مدّت	۱۹۷

اِ = 𐬆

اِرِتِ	𐬆𐬭𐬆𐬙𐬌	فرشته ایست	۱۸۶
اِرِخْشَ	𐬆𐬭𐬆𐬑𐬱𐬀	آرش تیر انداز	۲۲۶
اِرِدَتْ فذری	𐬆𐬭𐬆𐬛𐬀𐬙.𐬟𐬆𐬜𐬭𐬌	مادر سوشیانت	۱۰۸
اِرِزورَ	𐬆𐬭𐬆𐬰𐬎𐬭𐬀	کوهی است	۳۲۵
اِرِزی	𐬆𐬭𐬆𐬰𐬌	رودي است که بدریاچهٔ هامون میریزد	۳۴۵

			صفحه
اِرِزیشَ	[illegible]	کوهی است	۳۲۵
اِرِزیفیّوَ پرِنَ	[illegible]	پرشاهین	۳۲۵
اِرِزیفیّه	[illegible]	کوهی است	۳۲۵
اِرِشْ	[illegible]	راست	۲۰۱
اِرِشْوَ	[illegible]	راست	۲۰۱
اِرِشیّه	[illegible]	راست	۲۰۱

اِی = د

ایرِسْتَ	[illegible]	مُرده، درگذشته	۲۳۲
ایستْ و اَسْترَ	[illegible]	ایسد و استره بزرگترین پسر زرتشت	۸۳
ایسْوَتْ	[illegible]	پسروَراز [illegible] یکی از نخستین پیروان زرتشت	۸۱
ایشکَتَ	[illegible]	سنگ خارا ؟	۳۲۶
ایندرَ (اندرَ)	[illegible]	نزد هندوان از پروردگاران بزرگ بشمار است اما در مزدیسنا دیوی است رقیب امشاسپند اردیبهشت	۱۱۵،۳۹

اُو = د

اُوِیاپَ	[illegible]	جانور آبی	۶۱
اُوْپائیری سَئِنَ	[illegible]	کوهی است	۳۲۶،۲۹۷
اُوْپرتاتْ	[illegible]	فرشتهٔ برتری و زبردستی	۱۱۹
اُوْپسمَ	[illegible]	جانور خزنده	۶۱
اُوْپروکئیریه	[illegible]	در بالا کارگر	۱۳۷

صفحه

اُوْخشیَّتْ اِرِتَ هوشیدر بامی، نخستین موعود مزدیسنا ۱۰۰

اُوْخشیَّتْ نَمَه هوشیدر ماه، دومین موعود مزدیسنا ۱۰۰

اُوْدرَ سگ آبی ۳۳۰

اُوْدرِیه کوهی است ۳۳۰

اُوْروُپی یک جنس سگی است ۱۳۹

اُورْوَذا رودی است که بدریاچهٔ هامون میریزد ۳۴۵

اُورْونیووائیذیمیذکَ کوهی است ۳۲۸

اُورْوَتَتْ نَرَ اروتدنر پسر وسطی زرتشت ۸۳

اُورْواخشیّه برادر گرشاسب، بدست هیتاسب کشته شد ۱۵۰

اُورْوازیشتَ آتشی که در چوبها و گیاههاست ۷۸

اُوروی خشوذَ خودِ سرتیز ۱۹۶

اُوروی وِرِثرَ سپر سر تیز ۱۹۶

اُوزْدَازَ پشته بلندی، تل ۲۴۱

اُوزْوَ زور، زاب ۴۶، ۱۰۳، ۲۶۵

اُوْسَنْ اراده، میل، آرزو ۲۳۵

اُوْسَنْ کاوس ۹۷

اُوْسذَنْ اوس (کاوس) پسر مزدیسنا (مزدا پرست) یکی از پارسایان است ۹۷

صفحه

اوْسیجْ 𐬎𐬯𐬌𐬘 طبقه ای از پیشوایان دیویسنا که مخالف مزدیسنا بودند ۲۱۸

اوْشئومَ 𐬎𐬱𐬀𐬊𐬨𐬀 کوهی است ۳۲۸

اوْشتا 𐬎𐬱𐬙𐬀 نخستین کلمه از یسنای چهل و سه ۱٦۷

اوشتَ خوارِنه 𐬎𐬱𐬙𐬀.𐬓𐬀𐬭𐬆𐬥𐬀𐬵 کوهی است ۳۲۸

اوشتونتْ 𐬎𐬱𐬙𐬀𐬬𐬀𐬥𐬙 دارندهٔ آنچه آرزو شده بود ۳٤٤

اوْشتوئیتی 𐬎𐬱𐬙𐬀𐬬𐬀𐬌𐬙𐬍 رودی است که بدریاچهٔ هامون میریزد ۳٤٤

اوْشیدَرِنَ 𐬎𐬱𐬌.𐬛𐬀𐬭𐬆𐬥𐬀 کوهی است ۳۲۳,۲۹۷

اوْشیدَمْ 𐬎𐬱𐬌𐬛𐬀𐬨 کوهی است ۳۲۳٬۲۹۷، ۳۲٤

اوْشی 𐬎𐬱𐬌 هوش ۳۲۳

اوَشهْ 𐬎𐬱𐬀𐬵 سپیده دم ۳۲۳

ب = 𐬠

بَرَنَ 𐬠𐬀𐬭𐬀𐬥𐬀 کوهی است ۳۳۰

بَرَوْ سرّینَ 𐬠𐬀𐬭𐬋.𐬯𐬭𐬌𐬌𐬀𐬥𐬀 کوهی است ۳۲۹

برزئیذی 𐬠𐬆𐬭𐬆𐬰𐬀𐬌𐬜𐬌 بلند همّت ۲۷۰

بَسْتَ وَری 𐬠𐬀𐬯𐬙𐬀𐬬𐬀𐬌𐬭𐬌 = بستَ وَئیری 𐬠𐬀𐬯𐬙𐬀𐬬𐬀𐬌𐬭𐬌 درشاهنامه نستور پسرزریر برادر زادهٔ گشتاسب ۲۸۸,۲۷٤,۸۷

بَغَ 𐬠𐬀𐬖𐬀 (درگاتها بَگَ 𐬠𐬀𐬔𐬀) برخ و بهره و بخش ۱٤۵

بَغَ 𐬠𐬀𐬖𐬀 ایزد, خدا ۱٤۵

بغو بخت 𐬠𐬀𐬖𐬋.𐬠𐬀𐬑𐬙𐬀 ازطرف بغ مقّرر شده, بخت خدا داده ۱٤۵

			صفحه
بغوداتَ	[illegible]	بغداد, خداداد, خدا آفریده	۱۴۵
بنگهه	[illegible]	بنگ	۱۹۹
بوشینستا	[illegible]	بوشاسب, دیو خواب سنگین و تنبلی	۲۰۴
بوئیتی	[illegible]	دیو بت پرستی, بت	۳۷
بوئیذی	[illegible]	هئیت دیگری از بوئیتی	۴۰
بوئیذیزا	[illegible]	مؤنث بوئیذی	۴۰
بومی	[illegible]	بوم	۳۲۵
بومذه	[illegible]	کوهی است	۳۲۵
بیار دراجه	[illegible]	دوساله, مدّت طول دوسال	۲۲۷
بیّنَ	[illegible]	کوهی است	۳۲۶

پ - [illegible]

پارندی	[illegible]	فیض, نعمت, فراوانی و اسم فرشتهٔ گنج و ثروت است	۲۸۲
پئیتیشَ	[illegible]	دیوی است که برضد آنچه نیک است درکار است	۴۰
پئیرپشتا خشوذرَ	[illegible]	مردی که قوهٔ توالد و تناسلش زایل شده باشد	۱۹۷
پذَ	[illegible] = پاذ [illegible] - بذَ [illegible]	پا	۱۹۲
پرِتُو وِیرَ	[illegible]	فراخ ویر, بسیار هوشمند	۱۸۶
پَرَذاتَ	[illegible]	پیشداد	۲۲۰,۲۱۹,۴۵
پرَشَتْ گئو	[illegible]	پسر پرات [illegible] یکی از نخستین پیروان زرتشت است	۸۱
پرِنَ	[illegible]	پر	۱۹۷

		صفحه
پرنا یو	برنا، کسی که بسن بلوغ رسیده باشد	۱۹۷
پَزْدُوْ	پزدك، شپشهٔ گندم، سوس	۳۵۷
پزدیه	راندن، رمانیدن	۱۹۸
پَسوُ	چارپایان اهلی	۶۲
پَسوُکَ	چرندهٔ اهلی	۶۱
پشَنَ	یکی از رقبای کی گشتاسب	۲۷۰
پشوتَنوُ	پشوتن پسر کی گشتاسب	۲۷۴
پئوئیریوتکئشَ	نخستین آموزکار کیش	۵۹
پئوروچیستا	(بنا باملاء کانگا Kanga) کوچکترین دختر زرتشت	۱۰۶، ۱۵۷
پئوروخواثرَ	بسیار سهولت بخشنده	۳۰۸
پئوایریه ائینی	پروین	۳۵۵
پوثرَ	پور، پسر	۶۲
پیشترَ	هتخش، پیشور	۳۳۱

ت =

تثریاونتْ	یکی ازرقبای کی گشتاسب	۲۷۰
تخمَ	تهم، دلیر، پهلوان	۱۳۹ ۲۷۴
تخموُ اوروپ	تهمورث	۱۳۹
تنیه	اسم مملکتی است	۹۸
تئرَ	قلهٔ کوه	۳۳۰
تئوروی	(تئورَوُ) دیوی که آب را مسموم کند دیو تشنگی رقیب امشاسپند خرداد	۳۹، ۳۵۱
تونْسکَ	کوهی است	۳۲۷

			صفحه
تُورَه	[illegible]	تورانی	۹۳
تُوسَ	[illegible]	طوس	۲۶۱
تُوشنامئیتی	[illegible]	فرشته‌ایست=آرمئیتی=سفندارمذ	۱۸۳،۱۰۶
تُوشنامئیتی	[illegible]	زن پارسائی است	۱۰۶
توماسپَ	[illegible]	تهماسب	۴۶، ۱۰۳
تیشتریه	[illegible]	شعری یمانی	۳۵۵

ث = [illegible]

ثریتَ	[illegible]	یکی از پارسایان و پدر گرشاسب درشاهنامه اثرط	۹۳، ۱۰۶
ثریتی	[illegible]	دختر وسطی زرتشت	۱۰۶

ج = [illegible]

جاماسپَ	[illegible]	جاماسب برادر فرشوشتر داماد زرتشت وزیرگشتاسب	۸۸
جَنْ	[illegible]	زدن	۱۱۳
جهی	[illegible]	زن بدعمل و فاحشه	۱۰۸، ۱۷۳
جهیکا	[illegible]	زن بدعمل و فاحشه	۱۰۸، ۱۷۳، ۱۹۷

چ = [illegible]

چَئچستَ	[illegible]	دریاچهٔ ارمیه	۲۴۷،۲۵۷، ۲۹۰
چنگرنگهکَ	[illegible]	چرنده	۶۱
چیثرَ	[illegible]	چهر، نژاد، تخمه، نمایش، پیدایش	۸۳، ۳۱۱

صفحه

چَشوَرَسپَ — یکی از پارسایان بزرگ روحانی است درکشور وروجرشت (کشور شمال شرقی) ۹۷

چِیتْ — اندیشیدن، آگاهی یافتن، دانستن ۱۰۷

چیستا — = چیستی دانش و معرفت و فرشتهٔ علوم دینی مزدیسنا ۱۸۶,۱۵۷,۱۹

چیستیوَنتْ — دانشمند ۱۵۷

خ =

خرْفستر — حشره ۳۵۶

خرفسترَغْنَ — (خرفسترَن) چو بدستی سرسیخ، حشره کش ۱۱۳

خشتاوی — اسم یک خانوادهٔ ایرانی است ۶۸

خننثیتی — پری نمایندهٔ بت پرستی ۳۰۰

خ = (پیش از واو معدوله)

خواذات — خود داد، خود کام، خدا و اسم یکی از پارسایان است ۹۵

خوارِنَنگهونت — فرهمند، خرهمند، شکوهمنده ۳۲۱, ۳۴۴

خوارِنَنگهَستمَ — فرهمند ترین، خرهمند ترین ۳۱۷

خوارِنَنگهیتی — هررود، رودی است که بدریاچهٔ هامون میریزد ۳۴۴

خوارِنه — فر، خره ۳۱۳،۳۱۴

خواسترَ — چراگاه و اغذیه خوب بخشنده، دارندهٔ چمن یا چراگاه خوب ۱۳۵, ۳۴۴

			صفحه
خواستر		خاش رود، رودی است که بدریاچهٔ هامون میریزد	۳٤٤
خوان		خورشید	۳۱٤

د =

دا		اندیشیدن، شناختن	۱۵۸
داتَ		داد، قانون	۲۱۱
دائیتیا		رودی است در آریا ویج	۰۳۸
داهی		اسم مملکتی است	۱۰۹،۵۷
دانو		اسم یك قبیلهٔ تورانی است	۶۸
دانوکَرِش		(بنا باملاء کانگا Kunga دانوکرِش) دانه کش	۳۵۷
داموئیش اوپمن		فرشته ایست	۱۱۸
دَئنا		دین، وجدان	۱۵۸
دَئو		دیو	۳۷
دئو دات		دیو داد، دیو آفریده	۲۰٤
دَاِز		انباشتن، روبهم چیدن	۲٤۱
دَاِزَ		سنگ یا گل انباشته شده وروبهم ریخته شده، دز، دژ، دیژ، قلعه، حصار	۱٤۱
دَئیوی		دیو فریب	٤۰
دَئیتیکَ		دد	۶۱
دَرِغوگَوَ		دراز دست	۲۰٤
دَرِغو انگشتَ		دراز انگشت	۱۹۱
دَرِغو بازو		دراز بازو، دراز دست	۱۹۱
دَوغذَر		(ذرگاتها دوغدر و ...) دخت، دختر	۶۲

صفحه

دَخشتَ — دشتان, حیض. ۲۷۰

دَرْشینیکَ — یکی از رقبای کی گشتاسب ۲۷۰

دَرئوشیشونتْ — کوهی است ۳۲۷

دروَنتْ — (درگاتها درگوَنت ...) دروغپرست, خبیث, ملعون ۲۷۳

درُوجونمان — خان و مان دروغ ۱۷۰

دریوی — دیو دریوزی و گدائی ۴۰

دُژمتَ — پندار بد ۱۷۰

دُژوختَ — گفتار بد ۱۷۰

دُژورشتَ — کردار بد ۱۷۰

دُژَانکه — دوزخ ۱۷۰

ر = ...

راتا — جود, بخشش ۲۸۱

رائیتی — سخی و بخشنده ۲۸۱

رامْ — = رامن سازش و آرامش, ایزد رام ۱۳۴

رَتَئشتَرَه — ارتشتار, رزمی ۳۳۱

رَئوذَ — بالش و نموّ ۱۳۹

رَئوذیتَ — (رئوایذیت ...) کوهی است ۳۲۵

رَئوَاتْ — رایومند, فروغنده, شکوهنده ۳۲۱, ۳۳۰

رَئوَنتْ — کوه ریوند درخراسان ۳۳۰

رَئمنَ — کوهی است ۳۲۸

رَنوْ — رد, بزرگ روحانی ۲۸۰

		صفحه
رَئوچس چِشْمَن	روشن چشم، یکی از پارسایان جاودانی است که درهنگام رستاخیز ازیاوران سوشیانت خواهد بود	۹۷
رَوَس چرات	جانور اهلی	۶۱
رَئوزدیه	اسم مملکتی است	۹۸
رَزیشت	راست ترین	۱۵۸
رَسْنْتاتْ	فرشته ایست	۱۸۶

ز = ز

زاتَ	زاده	۳۳۴
زَئینَ	زین، سلاح	۱۴۰
زَئینکهوَنتَ	زیناوند، مسلح (رجوع شود به ازینونت)	۱۴۰
زاوتر	زوت، پیشوای دینی	۲۰۰
زئیریتَ	زرد	۸۳
زئیریتَ	یکی از پارسایان	۸۳
زَئیریکَ	زنگیاب، دیوی است	۲۲۸، ۲۶۰، ۳۵۰
زئیری وئیری	زریر پسر لهر اسب	۲۷۴، ۲۸۸
زئیریچَ	دیوی که گیاه را مسموم میکند دیو گرسنگی رقیب امشاسپند امرداد	۳۹، ۳۵۱
زِرِذَزَ	کوهی است	۵۰، ۳۲۴
زِمْ	زمین	۳۰۳
زَرِمَ	بهار، فصل سبز	۱۷۱
زرمیّه	بهاری	۱۷۱

			صفحه
زَیم	𐬰𐬌𐬌𐬀𐬨	زمستان	۳۰۳
زَرَیه	𐬰𐬭𐬀𐬌𐬌𐬀	دریا	۲۹۹,۲۹۲
زَرِنومنت	𐬰𐬀𐬭𐬆𐬥𐬎𐬨𐬀𐬥𐬙	زرمند, دار ای زر	۳٤٥
زَرِنومنت	𐬰𐬀𐬭𐬆𐬥𐬎𐬨𐬀𐬥𐬙	دریاچه ایست	۳٤٥
زَرِنومئیتی	𐬰𐬀𐬭𐬆𐬥𐬎𐬨𐬀𐬌𐬙𐬌	رودی است که بدریاچهٔ هامون میریزد	۳٤٥

س = 𐬯

سائینی	𐬯𐬀𐬌𐬥𐬌	اسم مملکتی است	۲۰۹,۸۱,٥٦
سائیریوَنتْ	𐬯𐬀𐬌𐬭𐬌𐬎𐬎𐬀𐬥𐬙	کوهی است	۳۲۷
سیّامَکَ	𐬯𐬌𐬌𐬁𐬨𐬀𐬐𐬀	سیامک	۳۲۸
سیّامَکَ	𐬯𐬌𐬌𐬁𐬨𐬀𐬐𐬀	کوهی است	۳۲۸
سیّاو	𐬯𐬌𐬌𐬁𐬎𐬎𐬀	سیاه	۲۳٤,۲۲۷ ۳۲۸
سیّاوسپی	𐬯𐬌𐬌𐬁𐬎𐬎𐬁𐬯𐬞𐬌	دارندهٔ اسب سیاه, یکی از پارسایان است	۲۳٤,۹٤
سَئِنَ	𐬯𐬀𐬉𐬥𐬀	پسر اهوم ستوت 𐬀𐬵𐬎𐬨.𐬯𐬙𐬎𐬙 یکی از پارسایان است	۹۹,۸۲
سَئِنَ	𐬯𐬀𐬉𐬥𐬀	سیمرغ	۱۲۸,۸۲
سَتَوَئِس	𐬯𐬙𐬀𐬊𐬌𐬌𐬀𐬯	ستاره ایست	۳٥٥,٦۹
سَتَئورَ	𐬯𐬙𐬀𐬊𐬭𐬀	ستور	٦۲
سَئورو	𐬯𐬀𐬎𐬭𐬎	دیو آشوب و غوغا و مستی, رقیب امشاسپند شهریور	۳۹
سَئیریمَ	𐬯𐬀𐬌𐬭𐬌𐬨𐬀	مملکت سرم یا سلم	۱۰۸,٥٥

			صفحه
سثخی کئوف	𐬯𐬙𐬀𐬑𐬭𐬀.𐬐𐬀𐬊𐬟𐬀	سخت یا بلند، کوهه از برای شتر استعمال شده	۳۰۸
سَرِذَ	𐬯𐬀𐬭𐬆𐬜𐬀	سال	۱۸۸
سَوگَئث	𐬯𐬀𐬎.𐬔𐬀𐬉𐬚𐬁	سود رسانندهٔ جهان	۲۰۲
سیغو ئیر	𐬯𐬀𐬉𐬖𐬎𐬎𐬌𐬭𐬌	اسم مملکت یا قومی است	۱۳۲
سپیتی	𐬯𐬞𐬌𐬙𐬌	سفید و اسم یکی از پارسایان است	۹۶
سپیت وَرِنَه	𐬯𐬞𐬌𐬙𐬀𐬎𐬎𐬀𐬭𐬆𐬥𐬀	کوهی است	۳۲۹
سپنت آرمئیتی	𐬯𐬞𐬆𐬧𐬙𐬀.𐬁𐬭𐬨𐬀𐬌𐬙𐬌	سپندارمذ	۳۰۶
سپنتو دات	𐬯𐬞𐬆𐬧𐬙𐬋.𐬛𐬁𐬙𐬀	اسفندیار پسر گشتاسب	۲۸۸,۲۷٤,۸۷
سپنتو دات	𐬯𐬞𐬆𐬧𐬙𐬋.𐬛𐬁𐬙𐬀	سپند کوه	۳۲۹,۸۷
سپیش	𐬯𐬞𐬌𐬳	شپش	۳۵۷
سپینج اوروشك	𐬯𐬞𐬌𐬧𐬘𐬀𐬎𐬭𐬎𐬱𐬐𐬀	یکی از رقبای گشتاسب	۲۷۰
سپیچی دَو	𐬯𐬞𐬌𐬙𐬌𐬛𐬀𐬎𐬎𐬀	کوهی است	٤۲۷
سرُوتت فذری	𐬯𐬭𐬎𐬙𐬀𐬝.𐬟𐬆𐬜𐬭𐬌	مادر اوخشیت ارت (هوشیدر بامی، نخستین موعود مزدیسنا)	۱۰۸

غ = 𐬖

غژر	𐬖𐬲𐬀𐬭 = زغر 𐬰𐬀𐬖𐬀𐬭	ریختن و روان شدن	۳٤۱

ف = 𐬟

فانکو	𐬟𐬁𐬧𐬐𐬋	سرهٔ کوه، کوه سر، قله	۳۲۷
فراپیه	𐬟𐬭𐬁𐬞𐬀𐬌𐬌𐬀	کوهی است	۳۳۰
فرادت گئث	𐬟𐬭𐬁𐬛𐬀𐬝.𐬔𐬀𐬉𐬚𐬁	فزایش بخشنده گیتی، فزانیدهٔ جهان	۲۰۲

			صفحه
مزیشونت	[illegible]	کوهی است	۲۲۵
منوش چیثر	[illegible]	منوچهر	۵۰, ۱۰۳
منوش	[illegible]	کوهی است	۵۰, ۳۲۴
موژ	[illegible]	اسم مملکتی است	۹۸
مهرک	[illegible]	مرگ	۲۰۶

ن = [illegible]

نائیری	[illegible]	زن صالحهٔ شوهر کرده	۱۰۸
نائیریکا	[illegible]	زن صالحهٔ شوهر کرده	۱۷۳,۱۰۸
ناونگهئی ثیه	[illegible]	دیو ناخوشنودی, رقیب امشاسپند سپندارمذ	۳۹
نبا	[illegible]	ناف	۵۹
نبا نزدیشت	[illegible]	نزدیکان, نیاگان, خویشاوندان, پیامبران	۵۹
نپات	[illegible]	نبیره	۵۹
نپتر	[illegible]	نبیره	۵۹
نپتیه	[illegible]	ناف, خانواده, دودمان	۸۵,۵۹
نافیه	[illegible]	خانواده, دودمان	۵۹
نزد	[illegible]	نزد, نزدیك	۵۹
نشز	[illegible]	یك قسم ناخوشی است	۱۰۲
نئوتئیریه	[illegible]	خاندان نوذر, نوذری	۲۷۲
نئوتر	[illegible]	نوذر	۲۷۳
نئریوسنگهه	[illegible]	نریوسنگ = نرسی, پیك ایزدی	۲۹۹

			صفحه
نَسو	𐬥𐬀𐬯𐬎	دیولاشه و مُردار	۳۰
غُنذَك	𐬖𐬥𐬀𐬜𐬆𐬐𐬀	يك قسم هيزمی است	۱۳۱
تنکهوشمنت	𐬙𐬀𐬣𐬐𐬀𐬵𐬎𐬱𐬨𐬀𐬧𐬙	کوهی است	۳۲۷

و = 𐬬

واتَ	𐬬𐬁𐬙𐬀	باد	۱۳۵,۷۰
واتَ	𐬬𐬁𐬙𐬀	فرشتهٔ باد	۱۳۶
وائتی گَئسَ	𐬬𐬁𐬌𐬙𐬌·𐬔𐬀𐬉𐬯𐬀	بادغیس	۳۲۵
واخذریكَ	𐬬𐬁𐬑𐬆𐬜𐬭𐬌𐬐𐬀	کوهی است	۳۲۷
وارِغنَ	𐬬𐬁𐬭𐬆𐬖𐬥𐬀	(وارَغن° 𐬬𐬁𐬭𐬆𐬖𐬀𐬥) مرغی است	۱۱۳, ۱۱۷, ۱۱۸, ۱۲٤, ۳۱۷, ۳۳٦
واریذ°کنا	𐬬𐬁𐬭𐬌𐬜𐬐𐬀𐬥𐬁	به آفرید، دخترکی گشتاسب	۲۷۰
واستریه	𐬬𐬁𐬯𐬙𐬭𐬌𐬌𐬀	واستریوش	۳۳۱
واوَرْشا	𐬬𐬁𐬎𐬎𐬀𐬭𐬆𐬱𐬁	يك قسم ناخوشی است	۱۰۲
وئیری	𐬬𐬀𐬉𐬌𐬭𐬌	دریاچه	۲۵٦, ۳۱٤
وُئورُوْنمه	𐬬𐬊𐬎𐬭𐬎𐬥𐬆𐬨𐬀𐬵	یکی از پارسایان که هنگام رستاخیز از یاوران سوشیانت خواهد بود	۱۰۰
وُئوروَسوه°	𐬬𐬊𐬎𐬭𐬎𐬯𐬀𐬎𐬎𐬀𐬵	یکی از پارسایان که هنگام رستاخیز از یاوران سوشیانت خواهد بود	۱۰۰
وُاُوْرُوْشَ	𐬬𐬊𐬎𐬭𐬎𐬱𐬀	کوهی است	۳۲۸
وُاُورُوْسرذَ	𐬬𐬊𐬎𐬭𐬎𐬯𐬀𐬭𐬆𐬜𐬀	پرانواع، بسیار اقسام	۱۸۸
وَچْ	𐬬𐬀𐬗	واج سخن، گویش	٦٤
وَرازَ	𐬬𐬀𐬭𐬁𐬰𐬀	گراز	۸۱
وَرِدَتْ گَئث	𐬬𐬀𐬭𐬆𐬜𐬀𐬙·𐬔𐬀𐬉𐬚𐬁	بالنده و پروراننده گیتی	۲۰۲

صفحه

وَرِنَ دیلم = گیلان ۱۹۳,۱۴۷,۱۰۴,۷۵

وَرَسمو رَئوچه پسر فرانیه یکی ازپارسایان است ۸۲

وَرِشنی قوچ, گوسفند نر ۱۹۸

وَرِچه شرزه, توانا, زورمند ۲۳۰

وَونگهه ور, سوگند, محاکه ۲۳۲

وَزْ تاختن ۱۲۱

وَزَغَ وزغ ۳۵۷

وَشنْ کوهی است ۳۲۷

وِرِثْرَ (۱) حمله و هجوم (۲) فتح و نصرت ۱۱۳

وِرِثْرَغنَ ورِثرَغنَ ایزد بهرام, فرشتهٔ پیروزی ۱۱۲

وَفرَ برف ۳۲۸

وَفرَیا کوهي است ۳۲۸

وندرِ مئینیش اندریمان, برادر ارجاسب ۲۷۳

ونگهو وه, نیك, خوب ۱۷۹

ونگهوْ نام یکی از پارسایان است ۹۰

ونگهوفذری مادر او خشیت نه (هوشیدرماه دومین موعود) ۱۰۸

ونگهزْ داه بهتر دهنده, نیکوتر بخشنده ۳۴۲

ونگهزْداه اسم دریاچه ایست ۳۴۲

وِیذَتْخوارنه یکی از پارسایان است که در هنگام رستاخیز ازیاوران سوشیانت خواهد بود ۳۱۳,۱۰۰

		صفحه
ویندی خوارنه	یابندهٔ فرّ	۳۱۳
ویرَ	مرد	۹۰
ویذوَنَ	کوهی است	۳۲۷
ویستئورُوْ	یکی از ناموران و پارسایان از خاندان نوذر	۲۷۳
ویسپ تئوروئیری	بهمه شکست دهنده، عنوانی است که به اِرِدَتْ فذری مادر سوشیانت داده شده است	۱۰۸
ویشتاسپَ	گشتاسب	۲۶۹
ویشوَ	کوهی است	۳۲۷
وَنْ	چیر شدن، پیروزی یافتن	۳۵۵
وَننتْ	چیرشونده، شکست دهنده	۳۵۵
وَننتْ	ستاره ایست	۳۵۵
ویامبورَ	اسم طبقه ای ازدیوهاست	۱۳۰
ویزَرِش	دیوي است	۱۶۲
ویوَ	اندروای، فرشتهٔ هوا	۱۳۵
وهورئوچه	پسر فرانیه یکی از پارسایان است	۸۲
وهوَستي	پسرسنئویه یکی از نخستین پیروان زرتشت است	۸۱

ه -

هَرا	هربرز، البرز	۳۲٤,۲۵۷
هرابرزئیتی	هربرز، البرز	۳۲٤
هرئیتی	هربرز، البرز	۳۲٤
هئوسروه	نیکنام، نامور	۲۵۵،۱۲۷

صفحه

هئوسرونگهه آوازهٔ نیک، شهرت خوب ۲۵۵
هئوسرونگهن دارندهٔ شهرت خوب، نیکنام ۲۵۵
هئوسروه خسرو ۲۵۵
هئوسروه دریاچه ایست ۲۵۶
هئومَ گیاه هوم ۳۵۲
هئومَ هوم، یکی از ناموران است ۲۵۷
هوتئوسا هوتس زن کی گشتاسب ۱۵۲، ۲۶۸
هپتوایرنگ هفتورنگ ۷۳، ۳۵۵
هَپرسی گیاهی است ۱۳۱
هَئتو پل، بند، سدّ ۲۹۸
هَئتومنت رود هلمند ۲۹۸
هَنکن هنگ افراسیاب ۲۶۰
هَن‌کرمَ استوارسازنده، متحدکننده ۲۵۶
هَنکونَ کوهی است ۳۲۷
هَمیذ پئیتی پیشوا ۸۹
هیتاسپَ کشندهٔ اورواخشیه
برادر گرشاسب ۱۵۰
هوذاه نیک کنش ۳۰۳
هوَرْ هور، خُر، خورشید ۳۱۴
هورچیثرَ خورشیدچهر، کوچکترین
پسر زرتشت ۸۳
هور چئشمَن خور چشم، یکی از پارسایان
جاودانی است که در هنگام رستاخیز از یاوران
سوشیانت خواهد بود ۹۷

صفحه

هوسپ دارندهٔ اسب خوب ۳۴۴

هوسپ یکی از پارسایان بزرگ روحانی است در کشور وورو برشت (کشور شمال غربی) ۹۷، ۳۴۴

هوسپا خوس پاس، رودی است که بدریاچهٔ هامون میریزد ۳۴۴

هوش هخمن خوش دوستی ۶۶

هوکئیریه اسم بلند ترین قلهٔ البرز ۱۴۸

هومایا = هومیّا هما دختر گشتاسب ۱۰۶، ۲۷۰

هومیک یکی از تورانیان دیویسنا ۲۷۴

هووَ (درگاتها هوگو) اسم خاندان جاماسب و فرشوشتر ۸۸، ۱۰۵

هووی دختر فرشوشتر زن زرتشت ۱۰۵، ۱۷۷

ی =

یاسکرت کوشا، تخشا ۷۶

یثا اهو نماز معروف یثا اهو (رجوع به اهون وئیریه) ۳۳۳

یز یزیدن، پشتن، ستائیدن ۷۶

یزمئید ما میستائیم از فعل یز ۷۶

یهمیّه جتر کوهی است ۳۲۹

فهرست برخي از لغات جلد اول و دوم

فهرست اسامي قبايل و اشخاص و كتب و اماكن و بلاد جلد اول و دوم*

* در اين فهرست برخى از اسماء خاصى كه در مراجعهٔ بآنها فائدهٔ تصوّر شده ذكر گرديده نه كليه اسما خاص هر دو جلد كه مجموع آنها اين فهرست را بسيار مطوّل ميساخت و از حيز انتفاع دور مينمود

(ك)

(ی)

غلطنامهٔ جلد اول[1]

صفحه	سطر	خطا	صواب
یه	۵	آثار خطی	آثار کتبی
۲۰	۲۱	جزوات اوستا	اجزاء اوستا
۱۰	۸	آثار خطی	آثار کتبی
۱٤	۱۶ (درعنوان)	اشتقاق کلمات یشت و کرد	اشتقاق کلمات یشت و کرده
۱۸	۱	[illegible]	[illegible]
۲۱	۱۲	پیش از تشکیل سلطنت هخامنشی	پس از تشکیل سلطنت هخامنشی
۳۰	سطر آخر	در خود مقام	در خور مقام
ز ۳۲	درآخرسطر ۱٤	که هر دروغ گوید	که هرکه دروغ گوید
یج ۳۲	۲۱	یسنا ۱۱ فقره ۱٤	یسنا ۱۱ فقره ۱۶
یه ۳۲	۹	که از یسنا ۲۷ فقرهٔ ۹ میباشد	که از یسنا ۶۸ فقرهٔ ۱۱ میباشد
۶۷	فقرهٔ ۳۳	راستی بهترین نعمت وهم (مایهٔ) سعادت است از آن کسی است که خواستار بهترین راستی است	راستی بهترین نعمت و هم (مایهٔ) سعادت است سعادت از آن کسی است که خواستار بهترین راستی است
۶۷	پاورقی سطر ٤	از یسنای ۲۷ فقره ۹ میباشد	از یسنای ۶۸، فقره ۱۱ میباشد
۶۹	۵	آکه از ادات نفی است	آکم از ادوات نفی است.
۷۳	سطر آخر	قدیمترین جزوات اوستا	قدیمترین اجزاء اوستا
۷۷	۶ و ۷	نولدکه هفتان را از هفت ستارگان سیّاره مقصود دانسته است	نولدکه مقصود از هفتان را هفت ستارگان سیّاره دانسته است

۱ بغلطنامهٔ جلد اول بصفحات ۶۲۷ - ۶۲۸ جلد اول یشتها نیز ملاحظه شود

صفحه	سطر	خطا	صواب
۸۰	۱۹	(گشاسب)	(گشتاسب)
۹۶	۶	دیو گرسنگی و تشنگی	دیو تشنگی و گرسنگی[1]
۱۰۱	۲	هرویتات راد	هرویتات رد
۱۰۱	۳	امرتات راد	امرتات رد
۱۰۱	پاورقی سطر ۴	کلمهٔ که ما براد ترجمهٔ کردیم	کلمهٔ که ما به رد ترجمه کردیم[2]
۱۰۳	پاورقی سطر ۱۱	مجرا کننده	مجری کننده
۱۱۰	۴	قدیمترین جزوات اوستاست	قدیم ترین اجزاء اوستاست
۱۱۳	فقرهٔ ۲	بعمل آورده شد	بعمل آورده شده و بعمل آورده خواهد شد
۱۵۹	۱۵ و پاورقی سطر ۳	ایام نپات	اپم نپات
۱۷۱	۱۲	Hertzfeld	Herzfeld
۱۸۱	۱۵	در هنگام شهریاری وی ویونگهان و پسرش جمشید هردو بظاهر جوان پانزده ساله مینمودند	در هنگام شهریاری جمشید پسر ویونگهان پدر و پسر هردو بظاهر جوان پانزده ساله مینمودند[3]
۱۸۵	۸	جزوات اوستائی	اجزاء اوستائی
۲۰۰	۱۸	زرّیا [illegible]	زرّیه [illegible]
۲۰۲	۴	داشتیانه [illegible]	داشتیانی [illegible]
۲۰۲	۵	دانه [illegible]	دانو [illegible]
۲۰۲	۶	[illegible]	[illegible]
۲۱۴	۲۱	کوَاُوسن [illegible]	کوی اُوسن [illegible]

۱ راجع «ملاء تئورو یا تئوروی وزئیریچ» که دیوهای تشنگی و گرسنگی هستند بجلد دوم صفحه ۱۵۴ ملاحظه شود

۲ راجع بکلمهٔ رد مقالهٔ کی گشتاسب در جلد دوم پاورقی صفحهٔ ۲۸۱ ملاحظه شود

۳ رجوع شود بجلد دوم پاورقی صفحه ۱۶۸

صفحه	سطر	خطا	صواب
۲۲۰	۳	[illegible]	[illegible]
۲۲۳	۲	بندهس	بندهش
۲۲۷	۱۵	[illegible]	[illegible]
۲۳۳	فقرهٔ ۱	مقدسی که فزاینده گله ورمه است مقدسی که فزاینده ثروت است	مقدّسی که فزاینده گله ورمه است مقدسی که فزاینده گیتی است مقدسی که فزاینده ثروت است
۲۶۹	پاورقی سطر ۱۰	فنا ناپزیر	فنا ناپذیر
۲۸۵	پاورقی سطر ۱۰	تئریه‌ونت [illegible]	تئریاونت [illegible]
۳۰۳	فقرهٔ ۱۳۳	اهمائی رئسچه	اهمائی رئشچه
۳۰۸	سطر اول	ابن خُرداذ به	ابن خُرداذ به
۳۲۹	۲۱	غرق شد	غرق شدند
۳۵۷	فقرهٔ ۳۶	بسر برد	بسر برند
۳۷۱	آخرین فقره	۲۶ یتااهو	۶۲ یتا اهو
۳۷۹	فقرهٔ ۹	که من مخلوقات مزدا را از خطر ایمن بدارم	که من مخلوقات مزدا را جاودانی (بیمرگ) سازم
۳۸۹	پاورقی سطر ۱۹	[illegible]	[illegible]
۳۹۱	فقرهٔ ۳۳	اهمائی رئسچه	اهمائی رئشچه
٤۰۱	۱	اربلا	اربل
٤۱۹	۱۹	نشو و نما	نشاء و نما
٤۲۳	پاورقی سطر ۱	[illegible] (vōurugaoyaiti)	[illegible] (vourugaoyaoiti)
٤۲۳	پاورقی سطر ۸	[illegible]	[illegible]
٤۷۷	فقرهٔ ۹۷	بوشینسْت	بوُشینستا
٤۷۷	پاورقی سطر ۳	بوشینست [illegible]	بوُشینستا [illegible]
٤۹۷	فقرهٔ ۱۳٤	بوشینسْت	بوُشینستا

صفحه	سطر	خطا	صواب
۴۹۹	فقرهٔ ۱۳۹	ورشن را آن رشن فزاینده جهان و بالنده جهان را	ورشن زا و ارشتاد فزایندهٔ جهان و بالندهٔ جهان را
۵۰۳	فقرهٔ ۱۴۶	اهمائی رئسچه	اهمائی رئشچه
۵۰۸	۹ و ۱۲	دیوژنس لرتوس Diogenes Laertes	دیوژنس لرتیوس Diogenes Laertius
۵۰۸	۳	اربلا	اربل
۵۱۰	۶	فراعون	فرعون
۵۱۶	۱۲	آکه از ادات نفی است	آکه از ادوات نفی است
۵۱۷	۱۴	اشا	اشی
۵۱۹	پاورقی	سروش یشت سه شبه	سروش یشت سر شب
۵۲۰	پاورقی سطر ۳	سروش یشت سه شبه (یسنا ۵۷) فقرهٔ ۲۲	سروش یشت سرشب (یسنا ۵۷) فقرهٔ ۲۱
۵۲۱	پاورقی سطر ۱۱	[illegible]	[illegible]
۵۳۱	فقرهٔ ۱۱	کسی هرگز	کسی که هرگز
۵۳۵	پاورقی سطر ۱۰	فقرهٔ ۱۸ آن را تشکیل میدهد	فقرهٔ ۱۹ آن را تشکیل میدهد
۵۳۵	پاورقی سطر ۱۷	[illegible]	[illegible] [1]
۵۳۵	پاورقی سطر ۲۴	اوپین [illegible]	اوپیّنا [illegible]
۵۳۵	پاورقی سطر ۲۵	[illegible]	[illegible]
۵۳۹	فقرهٔ ۲۳	اهمائی رئسچه	اهمائی رئشچه
۵۵۶	۲۳	آئش	آئشَ
۵۶۰	۱۳	یکی کهنه خوانی نهادمش	یکی کهنه خوانی نهادمش پیش
۵۸۱	فقرهٔ ۳۸	اهمائی رئسچه	اهمائی رئشچه
۵۸۳	۱۴	دیوژنس لرتوس Diogenes Laertus	دیوژنس لرتیوس Diogenes Laertius

[1] فقط در فرهنگ اوستائی کانگا Kanga این اسم با « [illegible] » ضبط شد صواب همین است که با « [illegible] » نوشته شود.

در قسمت فرهنگ لغات اوستا

صفحه	لغت	خطا	صواب
۶۰۵	۱۳	آریاویج خوارزم؟ ۵۹، ۳۸۳	آریاویج خوارزم؟ ۵۹، ۲۸۳
۶۰۷	۳	اوپیّن [illegible]	اوپیّنا [illegible]
۶۰۸	۹	بوشینست [illegible]	بوشینستا [illegible]
۶۰۹	۱۰	[illegible]	[illegible]
۶۰۹	۱۶	تریه‌ونت [illegible]	تریاونت [illegible]
۶۱۲	۲	داشتیانه [illegible]	داشتیانی [illegible]
۶۱۲	۶	دائیتیا ۹۵	دائیتیا ۵۹
۶۱۳	۴	راد	رد
۶۱۴	۱	[illegible]	[illegible]
۶۱۴	۲	[illegible]	[illegible]
۶۱۴	۱۷	سپنتا آرمئیتی [illegible]	سپنتَ آرمئیتی [illegible]
۶۱۵	۲	[illegible]	[illegible]
۶۱۷	۸	فرنکرسئینَ [illegible]	فرنکرسئینْ [illegible]
۶۱۸	۱۵	کوَ اُوسنْ [illegible]	کوی اُوسنْ [illegible]
۶۲۰	۶	[illegible]	[illegible]
۶۲۰	۲۰	[illegible]	[illegible]
۶۲۰	۲۱	میزَوَزَیه [illegible]	میزَوَزَیا [illegible]
۶۲۲	۳	[illegible]	[illegible]
۶۲۴	۱۶	خرد ۲۱۳، ۲۳۵	خسرو ۲۱۲، ۲۵۳
۶۲۶	۱۴	خاندان فریان ۲۶۲، ۲۶۹	خاندان فریان ۲۲۶، ۲۶۹
۶۲۸	۱۹ (درغلطنامه)	[illegible]	[illegible]